



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق
علیه
صلاوة
وسلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

میزان الحق

یا حقیقت مظلوم

بررسی ابعاد شخصیت

امیرالمؤمنین علی علیه السلام

محمد حسینی بهار انجی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

میزان الحق یا حقیقت مظلوم: بررسی ابعاد شخصیت امیرالمومنین علی علیه السلام

نویسنده:

محمد حسینی بهارانچی

ناشر چاپی:

عطر عترت

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
میزان الحق یا حقیقت مظلوم؛ بررسی ابعاد شخصیت امیرالمؤمنین علی علیه السلام	۱۲
مشخصات کتاب	۱۲
اشاره	۱۲
فهرست مطالب	۱۶
خطبه الکتاب	۲۹
سخنان مرحوم امام خمینی رضوان الله تعالی علیه راجع به حدیث ثقلین	۳۲
خودخواهان و طاغوتیان با قرآن و عترت چه کردند؟! ...	۳۳
قرآن علیه قرآن!	۳۴
افتخارات مکتب ما	۳۵
تیزک به چند روایت قبل از شروع	۳۸
پادشاه ذکر فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام و نگاه به صورت مبارک آن حضرت	۴۰
بخش اول: نامه‌های مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام و نسب و سیمای آن حضرت و ایمان پدر و مادر او علیهما السلام	۴۵
اشاره	۴۵
۱- نامه‌های مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام	۴۷
۲- علی علیه السلام ابوتراب و امیرالمؤمنین نامیده شد	۵۱
۳- نام علی علیه السلام بر در بهشت و عرش خداوند نوشته شد	۵۳
۴- نظر ابن ابی الحدید نسبت به نامه‌های آن حضرت و پدران او علیهم السلام	۵۶
۵- ایمان پدر و مادر امیرالمؤمنین علیه السلام قبل از اسلام	۵۸
بیان فضایل حضرت علی علیه السلام	۶۴
بخش دوم: دوستی و محبت اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله	۶۹
اشاره	۶۹
۱- دوستی علی علیه السلام و فرزندان او بهترین عبادت است	۷۱
۲- دوستی علی علیه السلام و فرزندان او بهترین وسیله تقرب به خداوند است	۷۳
۳- حقیقت ایمان جز دوستی و دشمنی نیست	۷۴
۴- برکات دوستی با آل محمد علیهم السلام	۷۷
۵- دوستی آل محمد علیهم السلام و عمل صالح	۷۹
۶- کسی که با دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله بمیرد	۸۰
۷- شرط قبولی اعمال	۸۲
۸- عجایبی در دوستی علی و اولاد آن حضرت علیهم السلام	۸۵
۹- آنچه وقت مرگ و سؤال و میزان و صراط و ... سودمند است	۸۸
۱۰- هیچ عملی بدون ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام و اولاد او پذیرفته نیست!	۸۹
۱۱- دوست علی بن ابیطالب علیه السلام به آتش دوزخ نمی سوزد!!	۹۱
۱۲- دشمنان علی علیه السلام اهل دوزخ هستند!	۹۳
۱۳- ولایت و محبت علی علیه السلام مشروط به برائت و بیزاری از دشمنان اوست	۹۵
۱۴- علی علیه السلام از دوستان خود شفاعت می کند و آنها را در بهشت جای می دهد	۹۹
۱۵- اعتقاد صحیح در اختیارات و مقام امامان معصوم علیهم السلام	۱۰۱
۱۶- شیعیان و دوستان علی علیه السلام به واسطه انواع بلاها، آزریده از دنیا می روند!	۱۰۲
بخش سوم: اثبات امامت امیرالمؤمنین علیه السلام و اولاد پاک او علیهم السلام	۱۰۴

- ۱- تنها راه نجات امت تمتک به قرآن و عترت است ۱۰۶
- ۲- تصریح خداوند به اسماء ائمه علیهم السلام در خیر لوح ۱۰۹
- ۳- تصریح خداوند به اسماء ائمه علیهم السلام در خیر خواتیم ۱۱۱
- ۴- تصریح رسول خدا صلی الله علیه و آله به امامت ائمه دوازده گانه علیهم السلام از ذرته خود ۱۱۳
- ۵- تصریح رسول خدا صلی الله علیه و آله به نام یکایک ائمه علیهم السلام، از کتب شیعه و سنی ۱۱۵
- ۶- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خلفای من دوازده نفر از بنی هاشم هستند» ۱۱۷
- ظریفه ای از یک عالم شیعی ۱۲۲
- ۷- تحقیقی پیرامون عدد خلفای بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۲۲
- ۸- اسلام آوردن نعتل یهودی و تصریح رسول خدا صلی الله علیه و آله به نامهای اوصیای خود ۱۲۴
- ۹- قصه مسلمان شدن اعرابی و تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله به نامهای ائمه علیهم السلام ۱۲۹
- ۱۰- دلیل کناره گیری مردم از پیروی اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۳۱
- ۱۱- نظر عمروجاحظ معتزلی در کناره گیری مردم از بنی هاشم ۱۳۶
- ۱۲- اگر امت از علی و اولاد او پیروی نموده بودند، هرگز اختلافی بین آنها رخ نمی داد! ۱۳۹
- ۱۳- کسی که دین خود را از امام و رهبر الهی نگرفته باشد گمراه است ۱۴۱
- ۱۴- کلام صدوق در اعتقاد به امامت و عصمت و عدد امامان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۴۴
- بخش چهارم: ابواب فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام و اولاد طاهربین او علیهم السلام ۱۴۹
- اشاره ۱۴۹
- ۱- فضائل علی علیه السلام قابل شماره نیست ۱۵۰
- ۲- قصیده عینیه ابن ابی الحدید در فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام ۱۵۱
- ۳- تفصیل فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام به زبان ابن ابی الحدید ۱۵۵
- ۴- فضائلی که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای علی علیه السلام بیان نموده ۱۶۴
- ۵- اعتراف معاویه به فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام و اشعار سید حمیری ۱۶۹
- ۶- اشعار عمروبن عاص و اعترافات عجیب او نسبت به آنچه بین علی علیه السلام و معاویه گذشته ۱۷۲
- ۷- سخن امام شافعی، و اشعار بعضی از علمای شیعه در فضائل علی علیه السلام ۱۸۰
- ۸- فضائل علی علیه السلام به زبان دشمنان او! ۱۸۳
- ۹- علی علیه السلام مولود کعبه و بمنزله کعبه است ۱۹۱
- ۱۰- نظر علمای عامه در محل ولادت امیرالمؤمنین علیه السلام ۱۹۳
- ۱۱- علی علیه السلام نخستین کسی است که به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورد ۱۹۴
- ۱۲- علی علیه السلام نخستین کسی است که با رسول الله صلی الله علیه و آله نماز خواند ۱۹۶
- ۱۳- علی علیه السلام جان خود را در شعب و در لیله المیبت فدای رسول الله صلی الله علیه و آله نمود ۱۹۷
- ۱۴- علی علیه السلام و حدیث غدیر حُجْم ۱۹۹
- ۱۵- علی علیه السلام و حدیث ثقلین ۲۱۶
- ۱۶- علی علیه السلام و حدیث منزلت ۲۲۰
- ۱۷- علی علیه السلام و حدیث طبر مشوق ۲۲۲
- ۱۸- علی علیه السلام و حدیث رایت و پرچم در خبیر ۲۲۳
- ۱۹- علی علیه السلام و حدیث حوض کوثر ۲۲۵
- ۲۰- علی علیه السلام در قیامت حامل پرچم رسول الله صلی الله علیه و آله است ۲۲۸
- ۲۱- علی علیه السلام معنای میزان، صراط، سبیل و نور است ۲۳۰
- ۲۲- شفاعت پیامبر و اوصیای او علیهم السلام در قیامت ۲۳۴
- ۲۳- شفاعت شیعیان علی علیه السلام در قیامت ۲۳۷

- ۲۳۸- شفاعت علی علیه السلام از دوستان خود
- ۲۴۱- علی علیه السلام دوست و یاور رسول خدا صلی الله علیه و آله بود
- ۲۴۴- احوال دشمنان علی علیه السلام، و کسانی که از او جدا شدند
- ۲۴۶- علی علیه السلام و ارتباط او با رسول خدا صلی الله علیه و آله
- ۲۴۸- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «علی علیه السلام با قرآن و قرآن با علی و علی با حق و حق با علی است
- ۲۵۰- علی علیه السلام و قوت ایمان و توکل و برتری عمل او بر جمیع خلائق
- ۲۵۱- علی علیه السلام و بشارت‌های رسول الله صلی الله علیه و آله نسبت به او و شیعیانش
- ۲۵۳- شگفتی‌هایی از علوم امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۲۵۶- علی علیه السلام دارای علوم رسول الله صلی الله علیه و آله و علوم جمیع انبیاء علیهم السلام بود
- ۲۵۹- علی علیه السلام از انبیاء گذشته اعلم و افضل بود
- ۲۶۱- علومی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قبل از رحلت خود و بعد از آن به علی علیه السلام آموخت
- ۲۶۲- خداوند از انبیا و امت‌ها برای علی علیه السلام پیمان ولایت و وصایت گرفت
- ۲۶۴- علی علیه السلام قسمت کننده بهشت و دوزخ است
- ۲۶۶- رسول خدا صلی الله علیه و آله در همه خانه‌ها را به مسجد بست، جز در خانه علی علیه السلام را!
- ۲۶۸- علی علیه السلام در سختیها و مشکلات با رسول خدا صلی الله علیه و آله مواسات نمود
- ۲۶۹- علی علیه السلام و بازگشت خورشید برای نماز او
- ۲۷۱- علی علیه السلام قدم بر شانه رسول خدا صلی الله علیه و آله گذارد و بنهای مشرکان را از کعبه فرو ریخت
- ۲۷۴- علی علیه السلام با خورشید سخن گفت، و خورشید نیز با او سخن گفت
- ۲۷۵- علی علیه السلام و حدیث بساط و تکلم او با اصحاب کهف و تکلم آنها با او
- ۲۷۷- علی علیه السلام، و وضوی او با آب بهشتی توسط جبرئیل و میکائیل
- ۲۷۸- علی علیه السلام چون اهل عدالت بود، او را رها کردند و به طرف معاویه رفتند
- ۲۸۰- علی علیه السلام، و زهد و انفاق و توکل او
- ۲۸۲- علی علیه السلام و سخنان او در وقت قبول حکومت، و گریه او برای آخرت و قیامت
- ۲۸۵- علی علیه السلام و نصیحت‌های او به اهل بازار، و تواضع او بین آنها
- ۲۸۸- علی علیه السلام حال عقیل را مشاهده نمود ولی چیزی اضافه ای از بیت المال به او نداد!
- ۲۹۰- نامه امیرالمؤمنین علیه السلام به عثمان بن حنیف، به دنبال خطای او
- ۲۹۳- سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به زمامداران جامعه
- ۲۹۴- علی علیه السلام حدود پنج سال والی مسلمین بود و چیزی برای خود نیندوخت!
- ۲۹۶- علی علیه السلام و کیفیت غذای او، در حالی که او امام مسلمین بود!
- ۲۹۸- احدی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام محبوبتر نبود
- ۲۹۹- علی علیه السلام، و گزیده‌هایی از فضایل شگفت انگیز او
- ۳۱۵- علی علیه السلام و فضائل متفرقه آن حضرت
- ۳۲۲- علی علیه السلام و بعضی از قضاوت‌های شگفت انگیز او
- ۳۴۴- بخش پنجم: جنگها و مبارزات امیرالمؤمنین علیه السلام در راه خدا برای حفظ اسلام
- ۳۴۴- اشاره
- ۳۴۶- ۱- علی علیه السلام، یگانه رزم آور میدانهای جنگ
- ۳۴۸- ۲- موقعیت علی علیه السلام در جنگها
- ۳۵۳- ۳- علی علیه السلام و خصلت‌های او در جنگ
- ۳۵۴- ۴- مبارزات علی علیه السلام در جنگ خیبر و خندق و کشته شدن عمروبن عبدود به دست او
- ۳۶۰- ۵- علی علیه السلام و جنگ خنین
- ۳۶۲- ۶- علی علیه السلام، و گوشه‌هایی از مبارزات آن حضرت در جنگها

- ۷- مجاهدات بی نظیر علی علیه السلام و حمایت ملائکه از او ۳۶۵
- ۸- علی علیه السلام و جنگ بدر ۳۶۷
- ۹- مواسات علی علیه السلام با رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ أحد ۳۷۱
- ۱۰- علی علیه السلام و جنگ احد از کتب اهل سنت ۳۷۲
- ۱۱- در جنگ أحد، احدی با پیامبر صلی الله علیه و آله نماند جز علی بن ابیطالب علیه السلام ۳۷۸
- ۱۲- علی علیه السلام و جنگ صفین، ليله الهربری، حيله عمروبن عاص، حدوث فتنه و قضاة تحکیم ۳۷۹
- ۱۳- اضطرار علی علیه السلام به صلح با معاویه در صفین ۳۸۵
- ۱۴- خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از جنگ صفین و تأسف آن حضرت بر جدایی از دوستان ۳۸۸
- بخش ششم: شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام و وصیت های آن حضرت ۳۹۲
- اشاره ۳۹۲
- ۱- علی علیه السلام و اختصاص او به بلایه که احدی از اولیای خدا بدان مبتلا نبوده ۳۹۴
- ۲- علی علیه السلام، و کینه های مردم نسبت به او و اولاد او علیهم السلام ۳۹۵
- ۳- رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به شهادت بشارت داد و بر حال آن حضرت گریست! ۳۹۸
- ۴- علی علیه السلام و خبر دادن رسول الله صلی الله علیه و آله از شهادت و مظلومیت او ۴۰۰
- ۵- علی علیه السلام و بشارتهای رسول الله صلی الله علیه و آله نسبت به او و شیعیان او ۴۰۲
- ۶- علی علیه السلام، و ملالت او از اصحاب خود و دعای آن حضرت برای لقاء پروردگار خود ۴۰۳
- ۷- علی علیه السلام، و سخنان او در حالی که از شدت ضربت آرام نمی گرفت. ۴۰۵
- ۸- وصیتهای امیرالمؤمنین به امام حسن علیهما السلام بعد از ضربت این ملجم ملعون ۴۱۰
- ۹- وصیتنامه علی علیه السلام به فرزندان و اهل بیت خود و همه مردم تا قیامت مرحوم کلینی در کتاب کافی با سند خود از عبدازرحمان بن حجاج نقل نموده که گوید: «موسی بن جعفر علیهم السلام متن وصیت نامه امیرالمؤمنین علیه السلام را برای من فرستادند و آن این است: ۴۱۳
- ۱۰- وصیتنامه دیگر امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از ضربت این ملجم به امام حسن و امام حسین علیهما السلام ۴۱۷
- ۱۱- بعضی از احوال امیرالمؤمنین علیه السلام قبل از ضربت و بعد از آن ۴۱۹
- ۱۲- علی علیه السلام و دفن آن حضرت در قبری که نوح علیه السلام برای او آماده نموده بود. ۴۲۱
- اشعار مرحوم آیت الله محمد حسین غروی اصفهانی در شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام ۴۲۲
- ۱۳- ثواب زیارت امیرالمؤمنین و اولاد طاهرین آن حضرت صلوات الله علیهم اجمعین ۴۲۶
- بخش هفتم : در احوالات خلفا و پیروان آنها ۴۳۱
- اشاره ۴۳۱
- بعضی از بدعتهای خلفا و رفتار آنها با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله ۴۳۳
- سخنان شگفت انگیز و متناقض ابوبکر ۴۳۹
- عمر و شورای خلافت و تحلیلی از مرحوم آیه الله مقدس اردبیلی ۴۴۲
- علی علیه السلام به عمر فرمود: به حق من اعتراف کن تا تو را حلال کنم. ۴۴۴
- سخنان حشاش امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان خلافت عمر ۴۴۶
- قصه فدک و سخنان فاطمه علیها السلام با ابوبکر ۴۴۷
- توطئه ابوبکر و عمر برای کشتن علی علیه السلام ۴۵۰
- نقشه های معاویه برای زنده کردن یاد خلفا ۴۵۰
- شدت ظلم به شیعیان در زمان معاویه ۴۵۲
- معاویه برای زنده کردن نام خلفا و محو نام اهلبیت علیهم السلام دستود داد حدیث جعل کنند! ۴۵۳
- اولین قدم انقلاب امام حسین علیه السلام : ۴۵۳
- فضایل علی علیه السلام از زبان امام حسین علیه السلام ۴۵۵
- اصحاب صحیفه با مشاهده عذاب الهی به حق علی علیه السلام اعتراف نمودند! ۴۵۷
- گفتار ابوعبیده و سالم در وقت مرگ ۴۵۹
- گفتار دو مهره اصلی از اصحاب صحیفه در وقت مرگ ۴۵۹

۴۵۹	سخنان ابوبکر در وقت مرگ
۴۶۰	پشیمانی ابوبکر هنگام مرگ
۴۶۱	ابوبکر، هنگام مرگ قدرت گفتن لا اله الا الله را نداشت!
۴۶۱	ابوبکر هنگام مرگ بر عمر لعنت کرد! -
۴۶۲	اسرار مگو و گفته های خلفا و اصحاب صحیفه در وقت مرگ
۴۶۳	اهل تابوت در جهنم دوازده نفر هستند!
۴۶۴	اعتراف معاویه و جاه ویل
۴۶۴	عذاب و کیفر ابن ملجم علیه اللعنه
۴۶۵	نسب خلیفه دّوم عمر بن خطاب و کلام امام صادق علیه السلام
۴۶۶	نسب معاویه و عمرو بن عاص و طلحه
۴۶۹	الباب السابع: فیما ینتعلق بالخفاء و من جرى بحریهم
۴۷۷	الفضائل التي اختلفوها لشیوخهم و هی مما تضحک به التکلی
۴۹۵	احتجاج فاطمه علیها السلام مع ابی بکر فی شأن فدک
۴۹۶	أمر ابوبکر بقتل علیّ علیه السلام بعد تسلیمه من الضلّاه
۴۹۷	ققشه فدک و ماجری بین مأمون العباسی و علماء الجمهور
۵۰۱	امر معاویه بقتل من اتهم بحدّ علیّ و اهل بیته علیهم السلام
۵۰۲	منا شده الحسین علیه السلام مع الضحابه بمنی فی فضائل ابیه امیرالمؤمنین علیهما السلام
۵۰۵	حال اعداء علیّ علیه السلام عند الموت و قولهم: «ویل لی ویل لی» و اقرارهم بحقّه
۵۰۸	اصحاب التابوت اتنا عشر رجلاً
۵۱۰	بخش هشتم: بحث های ائمه علیهم السلام و شیعیان آنها با اهل سنت
۵۱۰	اشاره
۵۱۲	۱- مباحثه عجیب حزه، با حجاج ثقفی
۵۱۵	۲- یک زن شیعه، این جوزی را رسوا نمود!
۵۱۶	۳- بحثی که بین مردی و اسماعیل بن علی، فقیه و عالم حنبلیه رخ داد
۵۱۷	۴- ابراهیم بن هشام با گفتن «سلونی قبل ان تقعدونی» رسوا شد!
۵۱۸	۵- مقاتل بن سلیمان با گفتن: «سلونی عتادون العرش» رسوا شد
۵۱۸	۶- تنها علی علیه السلام می توانست بگوید: «سلونی قبل ان تقعدونی»
۵۱۹	۷- نادانی عمر شگفت آور است!
۵۲۰	۸- بعضی از علمای اهل سنت قاتل علی علیه السلام و فرزندانش او را معذور دانسته اند!
۵۲۳	۹- بحث یک عالم شیعی با حاکم سنی
۵۲۴	۱۰- مباحثه فضال بن حسن با ابوحنیفه
۵۲۶	۱۱- عذر تراشی ابن حجر برای ابوبکر و عمر در غصب فدک از فاطمه زهراء علیها السلام
۵۲۸	۱۲- سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام با اصحاب جمل
۵۲۹	۱۳- دیوانه ای که بین شیعه و سنی حکم نمود
۵۳۰	۱۴- پاسخ مرحوم بهلول به یک عالم سنی
۵۳۰	۱۵- زنی که دهان عمر را بست و او را درمانده کرد!
۵۳۱	۱۶- سخنان کوبنده مؤمن طاق با ابن ابی حذره
۵۳۷	۱۷- پاسخ سلیمان اعش به ابوحنیفه
۵۳۷	۱۸- سخنان امام صادق علیه السلام با ابوحنیفه
۵۳۹	۱۹- مختصری از وضعیت ابوحنیفه در کتابهای اهل سنت
۵۴۲	۲۰- مباحثه علامه حلی با علمای مذاهب اربعه و اثبات مذهب شیعه

۵۴۴	۲۱- مکه و تظاهرات برائت از مشرکین
۵۴۹	خرافات ابوحنیفه و امثال او در توحید و غیر آن
۵۵۰	شگفتیهای از رؤسای مذاهب اریعه و پیروان آنها
۵۵۶	نظر مرحوم آیه الله طیب اصفهانی راجع به علمای اهل سنت
۵۵۸	میاحنه شیخ مفید با رتانی و قاضی معتزلی
۵۶۰	مناظره علی بن میثم با ابوالهذیل
۵۶۱	مناظره دیگر علی بن میثم با ابوالهذیل
۵۶۲	مناظره علی بن میثم با ضرار
۵۶۳	مناظره هشام با یکی از خوارج
۵۷۳	بخش نهم: احوال شیعیان و دوستان علی علیه السلام و اولاد طاهرین آن حضرت علیهم السلام
۵۷۳	اشاره
۵۷۵	۱- علی علیه السلام و فضائل شیعیان او و نشانه ها و بشارتهای رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به آنها
۵۷۶	۲- رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «من شیخ شیعیان گناهکار تو هستم!»
۵۷۸	۳- رسول خدا صلی الله علیه و آله شیعیان و دوستان علی علیه السلام را به بهشت بشارت داد!
۵۸۰	۴- رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام را نسبت به شیعیان او سفارش فرمود
۵۸۲	۵- امام کاظم علیه السلام دیون و بدهکاریهای شیعه را ضمانت نمود!
۵۸۳	۶- وظایف شیعیان و دوستان علی علیه السلام
۵۸۸	۷- عجایب از احوال و فضائل شیعیان علی علیه السلام در روایات
۵۹۲	۸- مقام شیعیان علی علیه السلام در قیامت
۵۹۴	۹- ملائکه خدمتگزار شیعه علی علیه السلام هستند و به جای آنها عبادت می کنند!
۵۹۶	۱۰- گناهکاران شیعه علی علیه السلام و معامله خداوند با آنها در قیامت و ...
۵۹۸	۱۱- سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام راجع به حضرت مهدی علیه السلام در کتابهای اهل سنت
۶۰۰	۱۲- شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان غیبت امام زمان علیه السلام
۶۰۲	۱۳- ثواب منتظرین فرج آل محمّد صلی الله علیه و آله و کسانی که در زمان غیبت بر ولایت آنها ثابت باشند
۶۰۵	۱۴- کسی که دوست داشته باشد از یاران و اصحاب امام زمان علیه السلام باشد
۶۰۷	بخش دهم: اشعار فارسی و عربی در فضائل امیرالمؤمنین علی علیه السلام
۶۰۷	اشاره
۶۰۹	قسمت اول: مولودیه ها
۶۰۹	مولودیه حسان
۶۱۱	قبله نما حسان (حبیب چایچیان)
۶۱۳	قبله گاه اهل ایمان عباس حسینی ذاکر
۶۱۶	مولودیه حضرت علی علیه السلام از مرحوم ملک الشعراء «رسای خراسانی»
۶۲۳	مولودیه حبیب چایچیان «حسان»
۶۲۵	نور علی (ع) رنجی تهرانی
۶۳۰	علی (ع) در کعبه صغیر اصفهانی
۶۳۳	قسمت دوم: اشعار فضائل امیرالمؤمنین علی علیه السلام
۶۳۳	شیر خدا از محمد حسین شهریار
۶۳۵	دیباچه مرآت سعدی شیرازی
۶۳۸	برتر از افکار حسان: حبیب چایچیان
۶۳۹	مهر علی از ملامحسن فیض کاشانی
۶۴۰	عقل مات علی است عباس حسینی ذاکر

۶۴۲	گفت شاه اولیا از ملاحمد نراقی
۶۴۶	شیر مرد ملا احمد نراقی
۶۴۸	پادشاه ملک یزدان
۶۵۲	قصیده میمیّه مرحوم آیه الله الہی قمشہ ای
۶۶۸	قصیده در ستایش سید الموحّدین امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام
۶۷۴	فضائل امیرالمؤمنین مولا علیہ السلام سید محمد علی ریاضی
۶۷۷	در مدح مولا علی علیہ السلام سید حشمت اللہ علوی
۶۷۹	فضائل مولا امیرالمؤمنین علیہ السلام فتح اللہ فؤاد کرمانی
۶۸۱	دولت سمردی فؤاد کرمانی
۶۹۱	مناقب و فضائل ولی اللہ اعظم علی بن ابیطالب علیہ السلام
۶۹۳	علی علیہ السلام غزل شهریار را تأیید فرمود
۶۹۴	سردار انقیاء شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی
۶۹۴	عارف یزدان محمدعلی سبزواری (مؤذن)
۶۹۶	ماه منیر هدایت وفائی شوشتری
۶۹۸	وجه خدا علی است میرزا ابوالقاسم راز شیرازی
۷۰۳	دل حق پرست حاج میرزا ابوالحسن راجی تبریزی
۷۰۵	نور حق از حسینعلی غفوری (واحدی)
۷۰۹	لطف و عطای علی صفائی قمی
۷۱۰	در فضائل امیرالمؤمنین علیہ السلام مهدی سہیلی
۷۲۸	نور علی (ع) رنجی تهرانی
۷۳۳	با علی گفتا یکی در رهنکار عباس شهری
۷۳۵	جمال کبریایی عباس شهری
۷۳۸	قسمت سوم: اشعار شہادت امیرالمؤمنین علی علیہ السلام
۷۳۸	در شہادت امیرالمؤمنین علیہ السلام مهدی سہیلی
۷۴۱	۱۹ رمضان مشفق کاشانی
۷۴۴	قاضی عظمی سبیدہ کاشانی
۷۴۸	شب کوفہ محمدعلی شریفی
۷۵۲	قسمت چهارم: اشعار متفرقه
۷۵۲	در وصف فاطمہ علیہا السلام مرحوم الہی قمشہ ای
۷۵۴	قصیده در ستایش حضرت صدیقہ طاہرہ زہرا علیہا السلام الہی قمشہ ای
۷۵۸	در ولادت حضرت زہرا علیہا السلام
۷۶۰	اشعار مرحوم شیخ بہایی در ارزش اعمال
۷۶۳	درباره مرکز

میزان الحق یا حقیقت مظلوم: بررسی ابعاد شخصیت امیرالمومنین علی علیه السلام

مشخصات کتاب

عنوان: میزان الحق یا حقیقت مظلوم: بررسی ابعاد شخصیت امیرالمومنین علی علیه السلام

نویسنده: محمد حسینی بهارانچی

تعداد صفحات: ۶۵۰ ص

زبان: فارسی و عربی

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق.

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - مدایح و مناقب

موضوع: شعر مذهبی - مجموعه ها

موضوع: شعر فارسی - مجموعه ها

موضوع: شعر مذهبی عربی - مجموعه ها

موضوع: شعر عربی - مجموعه ها

ص: ۱

اشاره

میزان الحق یا حقیقت مظلوم

بررسی ابعاد شخصیت امیرالمومنین علی علیه السلام

ص: ۳

فهرست مطالب

تصویر

□

ص: ۵

تصوير

□

ص: ٦

تصوير

□

ص: ٧

تصوير

□

ص: ٨

تصوير

□

ص: ٩

تصوير

□

ص: ١٠

تصوير

□

ص: ۱۱

تصوير

□

ص: ۱۲

تصوير

□

ص: ۱۳

تصوير

□

ص: ١٤

تصوير

□

ص: ١٥

تصوير

□

ص: ١٦

سالها بود که این حقیر آرزو داشتم کتابی در فضائل مولای خود امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بنویسم تا بدین وسیله خداوند مَنان نظر عنایتی به این بنده رو سیاه نماید، و با نظر در فضائل آن حضرت و نوشتن آنها، آمرزش خداوند شامل حالم گردد. سرانجام در سالهای اخیر به لطف خداوند چند جزوه به طور متفرق در فضائل آن حضرت نوشتم و چون آثار پیری و مرگ را در خود مشاهده کردم، از خداوند منان طلب نمودم که توفیق تنظیم و چاپ و نشر آن را عنایت فرماید. اگر چه حقیر خود را از نظر بضاعت علمی در مقابل نویسندگان فضائل آن حضرت بسیار ناچیز و حقیر می دانم، ولی خواستم اسم بنده نیز - به خواست خداوند در زمره ناشران فضائل آن حضرت ثبت شود، و مناسب دیدم که متن عربی را نیز به آن اضافه کنم تا اهل علم و ادب به مقتضای «کلامکم نور» بهره بیشتری ببرند. ضمناً در هر بحثی پس از نقل احادیث منتخب از کتب شیعه، احادیث منتخب از کتب اهل سنت را نیز نقل نمودم و نامیده شد به (میزان الحق) و آن مشتمل بر ده بخش است،

بخش اول: نسب و نامها و القاب علی علیه السلام و ایمان پدر و مادر آن حضرت؛

بخش دوم: دوستی و محبت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله؛

بخش سوم: اثبات امامت ائمه علیهم السلام از کتابهای شیعه و سنی؛

بخش چهارم: بیان فضائل علی علیه السلام از کتب شیعه و سنی و اعتراف همگان نسبت به فضائل و تقدم او بر دیگران؛

بخش پنجم: مجاهدات و فداکاریهای علی علیه السلام در جنگها؛

بخش ششم: شهادت علی علیه السلام و وصیتهای آن حضرت؛

بخش هفتم: احوال خلفا و پیروان آنها و مذاهب چهارگانه اهل سنت؛

بخش هشتم: بحثهای ائمه علیهم السلام و شیعیان آنها با اهل سنت؛

بخش نهم: احوال شیعیان و دوستان علی و اولاد پاک او علیهم السلام و وظائف آنها در زمان غیبت؛

بخش دهم: اشعار زبده و متین به زبان عربی و فارسی در فضائل علی علیه السلام و اولاد آن حضرت علیهم السلام از زمان حیات آنها تا تاریخ تدوین کتاب.

الْحَمْدُ لِلَّهِ بِجَمِيعِ مَحَامِدِهِ عَلَى جَمِيعِ نِعَمِهِ دَائِمًا سِرْمًا بِمَا يَلِيقُ بِرُبُوبِيَّتِهِ وَاشْهَدُ أَنَّهُ الْوَاحِدُ الْوَاحِدُ الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفْوًا أَحَدٌ (١) الَّذِي (١) شَرَعَ الْأِسْلَامَ فَسَيِّئَهُ لِمَنْ شَرَّاهُ لِمَنْ وَرَدَهُ، وَأَعَزَّ أَرْكَانَهُ عَلَى مَنْ غَالَبَهُ، فَجَعَلَهُ أَمْنًا لِمَنْ عَلِقَهُ، وَسَلَّمَ لِمَنْ دَخَلَهُ، وَبُرْهَانًا لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ، وَشَاهِدًا لِمَنْ خَاصَمَ عَنْهُ، وَنُورًا لِمَنْ اسْتَبْصَأَ بِهِ، وَفَهْمًا لِمَنْ عَقَلَ، وَبُئَا لِمَنْ تَدَبَّرَ، وَآيَةً لِمَنْ تَوَسَّسَ، وَتَبَصَّرَهُ لِمَنْ عَزَمَ، وَعِبْرَةً لِمَنْ اتَّعَظَ، وَنَجَاةً لِمَنْ صَدَّقَ، وَثِقَةً لِمَنْ تَوَكَّلَ، وَرَاحَةً لِمَنْ فَوَّضَ، وَجُنَّةً لِمَنْ صَبَرَ.

و(٢) أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ الصَّيْفِيُّ، وَآمِنُهُ الرَّضِيُّ، أَرْسَلَهُ بِوُجُوبِ الْحُجَّجِ، وَظُهُورِ الْفَلَاحِ، وَابْتِغَاءِ الْمَنْهَجِ، فَبَلَّغَ الرِّسَالَةَ صَادِعًا بِهَا، وَحَمَلَ عَلَى الْمَحَجَّةِ دَالًّا عَلَيْهَا، وَأَقَامَ أَعْلَامَ الْأَهْتِدَاءِ، وَمَنَارَ الضِّيَاءِ، وَجَعَلَ أَمْرَاسَ الْأِسْلَامِ مَتِينَةً، وَعُرَى الْأَيْمَانِ وَثِقَةً «شهيديا، (٣) و بشيرا، و نذيرا، خَيْرَ الْبَرِيَّةِ طِفْلًا، وَأَنْجَبَهَا كَهْلًا، وَاطْهَرَ الْمُطَهَّرِينَ شَيْمَةً، وَاجْوَدَ الْمُسْتَمْطَرِينَ دِيمَةً».

«اللَّهُمَّ (٤) فَصِّلْ لِي عَلَى مُحَمَّدٍ أَمِيَّتَكَ عَلَى وَحْيِكَ، وَنَجِيَّتَكَ مِنْ خَلْقِكَ، وَصَيْفِيَّتَكَ مِنْ عِبَادِكَ، إِمَامَ الرَّحْمَةِ، وَقَائِدَ الْخَيْرِ، وَمِفْتَاحَ الْبَرَكَهِ».

و عَلَى أَوْصِيَائِهِ الْمَعْصُومِينَ الْهُدَاهِ الْمَهْدِيِّينَ الَّذِينَ أَذْهَبَتْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهَّرَتْهُمْ تَطْهِيرًا أَوْلَى الْأَمْرِ وَالْفَضَائِلِ، الَّذِينَ هُمْ عَدْلُ الْقُرْآنِ، وَعِبَادُ الرَّحْمَانِ، وَوَلَايَتُهُمْ ثِقَلُ الْمِيزَانِ، وَالْعِيدُولُ عَنْهُمْ يُوجِبُ التَّيْرَانَ، مَنْ وَالَاهُمْ فَقَدَ وَالَى اللَّهُ، وَمَنْ عَادَاهُمْ فَقَدَ عَادَى اللَّهُ، وَمَنْ عَرَفَهُمْ فَقَدَ عَرَفَ اللَّهَ، وَمَنْ جَهَلَهُمْ فَقَدَ جَهَلَ اللَّهَ، وَهُمْ الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ، وَشُهَدَاءُ دَارِ الْفَنَاءِ، وَشُفَعَاءُ دَارِ الْبَقَاءِ، وَالرَّحْمَةُ الْمَوْصُولَةُ، وَالْأَيَّةُ الْمَخْزُونَةُ، وَالْبَابُ الْمُبْتَلَى بِهِ النَّاسُ، مَنْ آتَاهُمْ نَجَاةً، وَمَنْ لَمْ يَأْتِهِمْ هَلَكَةً، وَهُمْ دُعَاءُ الْخَلْقِ، وَهَادِيَ الْعِبَادِ، مَنْ تَمَسَّكَ بِهِمْ نَجَى وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُمْ هَوَى، وَمَثَلُهُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ، مَنْ رَكِبَهَا نَجَا، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ وَهَوَى، وَهُمْ عِثْرَةُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَأَهْلُ بَيْتِهِ الَّذِينَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي حَقِّهِمْ: «أِنِّي تَارَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي».

سَيِّمًا عَلَى عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَامَامِ الْمُتَّقِينَ، وَقَائِدِ الْعُرِّ الْمُحَجَّلِينَ، وَآبِي الْأَنْمَةِ الطَّاهِرِينَ، وَيَعْسُوبِ الدِّينِ، وَالصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ، وَالنَّبَأِ الْعَظِيمِ الَّذِي بِحُبِّهِ وَوَلَايَتِهِ نَجَاةُ الْأُمَّةِ، وَبِغَضِّهِ وَعَدَاوَتِهِ هَلَاكُهُمْ، وَحُبُّهُ حَسَنَةٌ لَا تَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَةٌ، وَبُغْضُهُ سَيِّئَةٌ لَا تَنْفَعُ مَعَهَا حَسَنَةٌ، وَهُوَ الصِّدِّيقُ، وَالْفَارُوقُ، وَاسْدَالُ اللَّهِ الْغَالِبُ، وَسَيِّفُهُ الْقَاطِعُ، وَوَلَاةُ لَمْ يُعْرِفِ الْمُؤْمِنُونَ فِي الدُّنْيَا، وَلَا يَنْجُونَ فِي الْآخِرَةِ، لِأَنَّ قَسِيمَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، بَلْ هُوَ مِيزَانُ الْأَعْمَالِ، وَبِحُبِّهِ وَبِقُرْبِهِ تُحَاسَبُ الْعِبَادُ يَوْمَ الْمَعَادِ.

١- - خطبه ١٠٦ من نهج البلاغه.

٢- - خطبه ١٨٥.

٣- - خطبه ١٠٥.

٤- - الدعاء الثاني من ادعيه الصحيفه السجاديه.

وَ عَلَى وَ لَدِهِ الْحُجَّةِ وَ عِمَادِ الْأُمَّةِ النَّوْرِ الْمُضِيِّ، وَ الْكَوْكَبِ الدُّرِيِّ أَبِي الْقَاسِمِ الْمَهْدِيِّ، سَيِّمَى الْمُصْطَفَى وَ كُنِيَ الْمُزْتَضَى الَّذِي يُؤْتِيهِ رُزْقَ الْوَرَى، وَ بِوُجُودِهِ تَبَتَّتِ الْأَرْضُ وَ السَّمَاءُ عَجَلُ اللَّهِ فَرَجَهُ الشَّرِيفَ وَ اللَّغْنَةَ الدَّائِمَةَ الْأَبَدِيَّةَ عَلَى اِعْدَائِهِمْ وَ مُخَالَفِيهِمْ وَ الْجَاحِدِينَ لِحَقِّهِمْ وَ الْمَارِقِينَ مِنْ وَلَايَتِهِمْ وَ الْغَاصِبِينَ لِارْتِهَامِهِمْ وَ الْمُؤَذِينَ لَهُمْ، وَ الشَّاكِينَ فِيهِمْ، وَ الْمُنْحَرِفِينَ عَنْهُمْ مِنْ يَدَيْهِ الْخَلْقِ إِلَى يَوْمِ الْأَبَدِ.

أمّا بعد: فأتى لم اكن اجد شيئاً اعتمد عليه لنجاتى الآجى لأهل بيت النبى صلوات الله عليهم اجمعين فاحببت ان يكتب الله تعالى اسمى فى ديوان الذّكرين لفضائل امير المؤمنين و اولاده الطّاهرين عليهم افضل صلوات المصلين، فاقتطفت من كلّ شجره منها غصنا، و من بحارها رشفاء، و توخيت فيه الاختصار بالقدر الممكن سائلاً المولى جلّ شأنه و تقدّس ان يجعله لى ذخرا عنده، و يكون هديّة منى لجدّتى فاطمه سيّده النساء امّ الحسن و الحسين - صلوات الله عليها و على ابيها و بعلمها و بنيتها - و وسيله لى يوم لا ينفع مال و لابنون الا من اتى الله بقلب سليم، و سمّيته ب «ميزان الحقّ».

و اخيراً أسأل البارئ الكريم أن يجزى من اعاننى فى اصلاحه و تنظيمه خيراً بمنّه و كرمه.

*دليل الكتاب:

و الكتاب مشتمل على عشره ابواب نذكرها اجمالاً ليقف القارى على مطاويه انشاء الله.

الباب الاوّل: فى نسب امير المؤمنين و اسمائه و القابه و ايمان ابيه و امه عليهم السلام.

الباب الثّانى: فى وجوب المودّه لأقرباء النبى صلوات الله عليهم اجمعين.

الباب الثالث: فى امامه امير المؤمنين و اولاده الطاهرين عليهم السلام الأئمه الأثنى عشر، و ذكر اسمائهم فى كتب الفريقين.

الباب الرابع: فى نبذه من فضائل امير المؤمنين و اولاده الطاهرين عليهم السلام و اعتراف الكلّ بفضلهم و تقدّمهم.

الباب الخامس: فى جهاده عليه السلام فى سبيل الله و حمايته عن رسول الله صلى الله عليه و سلم فى المواقف الصعبة التى تنكص فيها الأبطال.

الباب السادس: فى ابتلائه و شهادته و وصاياه صلوات الله عليه.

الباب السابع: فيما يتعلق بالخلفاء و من جرى مجراهم و فعالهم مع اهل البيت عليهم السلام فى احوال المذاهب الأربعة.

الباب الثامن: فى المجادلات التى وقعت بين الأئمة عليهم السلام و بين مخالفيهم او وقعت بين شيعتهم و من انكر فضلهم.

الباب التاسع: فى صفات شيعته و مواليه و وظائفهم فى زمن غيبه الإمام المنتظر عجل الله تعالى فرجه الشريف.

الباب العاشر: فى مقتطفات من الاشعار العربيه و الفارسيه فى فضائلهم و مصائبهم عليهم السلام من شعراء الفريقين او غيرهم

كالتصاري قديما و حديثا؛ و قد تمّ في اليوم الخامس عشر من شهر شعبان المعظم سنة ١٤٢٠ يوم ولاده سيدي و مولاي الحجة
بن الحسن العسكري عجل الله فرجه الشريف. و يتلوه ان شاء الله تعالى الايات التي نزلت في شأنهم عليهم السلام، بحوله و قوته،
اللهم بك و منك و اليك و لك و لاله غيرك و لك الحمد اولاً و آخراً.

ص: ١٩

سخنان مرحوم امام خمینی رضوان الله تعالى عليه راجع به حدیث ثقلین

مؤلف گوید: مناسب دیدم قبل از شروع در فضائل مولی الموحدين علی علیه السلام سخنان مرحوم امام خمینی رضوان الله تعالى عليه را راجع به حدیث ثقلین به یادگار ذکر نمایم:

بسم الله الرحمن الرحيم

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: انى تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتى اهل بيتى فانهما لن يفترقا ح-تى يردا على الحوض.

الحمد لله و سبحانك اللهم صل على محمد وآله مظاهر جمالك و جلالك و خزائن اسرار كتابك الذى تجلى فيه الاحدييه بجميع اسمائك حتى المستأثر منها الذى لا يعلمه غيرك و اللعن على ظالميههم اصل الشجره الخبييه.

و بعد، اینجانب مناسب می دانم که شمه کوتاه و قاصر در باب ثقلین تذکر دهم، نه از حیث مقامات غیبی و معنوی و عرفانی که قلم منی عاجز است از جسارت در مرتبه ای که عرفان آن بر تمام دایره وجود از ملک تا ملکوت اعلی و از آنجا تا لاهوت و آنچه در فهم من و توانید، سنگین و تحمل آن فوق طاقت، اگر نگویم ممتنع است و نه از آنچه بر بشریت گذشته است؛ از مهجور بودن از حقایق مقام والای ثقل اکبر و ثقل کبیر که از هر چیز اکبر است، جز ثقل اکبر، که اکبر مطلق است و نه از آنچه گذشته است بر این دو ثقل از دشمنان خدا و طاغوتیان بازیگر که شمارش آن برای مثل منی میسر نیست، با قصور اطلاع و وقت محدود، بلکه مناسب دیدم اشاره ای گذرا و بسیار کوتاه از آنچه بر این دو ثقل گذشته است بنمایم. شاید جمله «لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» اشاره باشد بر اینکه

بعد از وجود مقدس رسول الله صلی الله علیه و آله هرچه بر یکی از این دو گذشته است، بر دیگری گذشته است و مهجوریت هر یک، مهجوریت دیگری است تا آنکه که این دو مهجور بر رسول خدا در حوض وارد شوند و آیا این حوض مقام اتصال کثرت به وحدت است و اضمحلال قطرات در دریا است یا چیز دیگر که به عقل و عرفان بشر راهی ندارد؟! و باید گفت، آن ستمی که از طاغوتیان بر این دو ودیعه رسول اکرم صلی الله علیه و آله گذشته بر امت مسلمان، بلکه بر بشریت گذشته است که قلم از آن عاجز است و ذکر این نکته لازم است که حدیث ثقلین متواتر بین جمیع مسلمین است و کتب اهل سنت از صحاح ششگانه تا کتب دیگر آنان با الفاظ مختلفه و موارد مکرره از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله متواتر نقل شده است و این حدیث شریف، حجت قاطع است بر جمیع بشر بویژه مسلمانان مذاهب مختلف و باید همه مسلمانان که حجت بر آنان تمام است، جوابگوی آن باشند و اگر عذری برای جاهلان بی خبر باشد، برای علماء مذاهب نیست. اکنون بینیم چه گذشته است بر کتاب خدا، این ودیعه الهی و ما ترک پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم. مسائل اسف انگیزی که باید برای آن خون گریه کرد، پس از شهادت حضرت علی علیه السلام شروع شد.

خودخواهان و طاغوتیان با قرآن و عترت چه کردند؟!

خودخواهان و طاغوتیان، قرآن کریم را وسیله ای کردند برای حکومتهای ضد قرآنی و مفسران حقیقی قرآن و آشنایان به حقایق را که سراسر قرآن را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دریافت کرده بودند و ندای «اُنّی تارک فیکم الثقلین» در گوششان بود، با بهانه های مختلف و توطئه های از پیش تهیه شده، آنان را عقب زده و با قرآن، در حقیقت قرآن را که برای بشریت تا ورود به حوض، بزرگترین دستور زندگانی مادی و معنوی بوده و هست، از صحنه خارج کردند و بر حکومت عدل الهی که یکی از آرمانهای این کتاب مقدس بوده و هست، خط بطلان کشیدند و انحراف از دین خدا و کتاب و سنت الهی را پایه گذاری کردند تا کار به جایی رسید که قلم از شرح آن شرمسار است و هرچه این بنیان کج به جلو آمد، کجیها و انحرافها افزون شد تا آنجا که قرآن کریم را برای رشد جهانیان و نقطه جمع همه

مسلمانان، بلکه عائله بشری از مقام شامخ احدیت به کشف تام مُحَمَّدی صلی الله علیه و آله تنزل کرد که بشریت را به آنچه باید برسند، برساند و این ولیده علم الاسماء را از شر شیاطین و طاغوتها

رها سازد و جهان را به قسط و عدل رساند و حکومت را به دست اولیاء الله معصومین علیهم صلوات الاولین و الاخرین بسپارد تا آنان به هر که صلاح بشریت است بسپارند، چنان از صحنه خارج نمودند که گویی نقشی برای هدایت ندارد و کار به جایی رسید که نقش قرآن به دست حکومت‌های جائز و آخوندهای خبیث بدتر از طاغوتیان، وسیله ای برای اقامه جور و فساد و توجیه ستمگران و معاندان حق تعالی شد و مع الاسف به دست دشمنان توطئه گر و دوستان جاهل، قرآن این کتاب سرنوشت ساز، نقشی جز در گورستانها و مجالس مردگان نداشت و ندارد و آنچه باید وسیله جمع مسلمانان و بشریت و کتاب زندگی آنان باشد، وسیله تفرقه و اختلاف گردید و یا کلی از صحنه خارج شد که دیدیم اگر

کسی دم از حکومت اسلامی برمی آورد و از سیاست - که نقش بزرگ اسلام و رسول بزرگوار صلی الله علیه و آله و قرآن و سنت مشحون آن است - سخن می گفت، گویی بزرگترین معصیت را مرتکب شده و کلمه آخوند سیاسی، موازن با آخوند بی دین شده بود و اکنون نیز هست!

قرآن علیه قرآن!

و اخیراً قدرتهای شیطانی بزرگ به وسیله حکومت‌های منحرف خارج از تعلیمات اسلامی که خود را به دورغ به اسلام بسته اند، برای محو قرآن و تثبیت مقاصد شیطانی ابرقدرتها، قرآن را با خط زیبا طبع می کنند و به اطراف می فرستند و با این حيله شیطانی، قرآن را از صحنه خارج می کنند. ما همه دیدیم قرآنی را که مُحَمَّد رضا خان پهلوی طبع کرد و عده ای را اغفال کرد و بعضی آخوندهای بی خبر از مقاصد اسلامی هم مداح او بودند، و می بینیم که ملک فهد هر سال مقدار زیادی از ثروت‌های بی پایان مردم را صرف طبع قرآن کریم و مجال تبلیغات مذاهب ضد قرآنی می کند و وهابیت، این مذهب سراپا بی اساس و خرافاتی را ترویج می کند و مردم و ملت‌های غافل را سوق به سوی ابرقدرتها می دهد و از اسلام عزیز و قرآن کریم برای هدم اسلام و قرآن بهره برداری می کند!

ما مفتخریم و ملت عزیز سرتاپا متعهد به اسلام و قرآن، مفتخر است که پیرو مذهبی است که می خواهد حقایق قرآنی که سراسر آن از وحدت بین مسلمین بلکه بشریت دم می زند، از مقبره ها و گورستانها نجات داده و به عنوان بزرگترین نسخه نجات دهنده بشر از جمیع قیودی که بر پای و دست و قلب و عقل او پیچیده است و او را به سوی فنا و نیستی و بردگی و بندگی طاغوتیان می کشاند، نجات دهد و ما مفتخریم که پیرو مذهبی هستیم که رسول خدا مؤسس آن به امر خداوند تعالی بوده و امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب، این بنده رها شده از تمام قیود، مأمور رها کردن بشر از تمام اغلال و بردگیهاست. ما مفتخریم که کتاب نهج البلاغه که بعد از قرآن، بزرگترین دستور زندگی مادی و معنوی و بالاترین کتاب رهایی بخش بشر است و دستورات معنوی و حکومتی آن بالاترین راه نجات است، از امام معصوم ماست. ما مفتخریم که ائمه معصومین از علی بن ابیطالب گرفته تا منجی بشر، حضرت مهدی صاحب زمان علیهم آلاf التحیات و السلام که به قدرت خداوند قادر زنده و ناظر امور است، ائمه ما هستند.

ما مفتخریم که ادعیه حیات بخش که او را قرآن صاعد می خوانند، از ائمه معصومین ما است. ما به مناجات شعبانیه امامان و دعای عرفات حسین بن علی علیهماالسلام و صحیفه سجادیه این زبور آل مُحَمَّد و صحیفه فاطمیه - که کتاب الهام شده از جانب خداوند تعالی به زهرای مرضیه است - از ماست. ما مفتخریم باقرالعلوم که بالاترین شخصیت تاریخ است و کسی جز خدای تعالی و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام مقام او را درک نکرده و نتواند درک کرد، از ماست و ما مفتخریم که مذهب ما جعفری است که فقه ما که دریای بی پایان است، یکی از آثار اوست و ما مفتخریم به همه ائمه معصومین علیهم صلوات الله و سلامه علیهم در راه تعالی دین اسلام و در راه پیاده کردن قرآن کریم که تشکیل حکومت عدل یکی از ابعاد آن است، در حبس و تبعید به سر برده و عاقبت در راه براندازی حکومتهای جائرانه و طاغوتیان زمان خود شهید شدند و ما امروز مفتخریم که می خواهیم مقاصد قرآن و سنت را پیاده کنیم و اقشار مختلفه ملت ما در این راه بزرگ سرنوشت ساز

سر از پیا نشناخته، جان و مال و عزیزان خود را نثار راه خدا می کنند. ما مفتخریم که بانوان و زنان پیر و جوان و خرد و کلان در صحنه های فرهنگی و اقتصادی و نظامی حاضر و همدوش مردان یا بهتر از آنان در راه تعالی اسلام و مقاصد قرآن کریم فعالیت دارند و آنان که توان جنگ دارند، در آموزش نظامی که برای دفاع از اسلام و کشور اسلامی از واجبات مهم است شرکت و از محرومیت هایی که توطئه دشمنان و ناآشنایی دوستان از احکام اسلام و قرآن بر آنها، بلکه بر اسلام و مسلمانان تحمیل نمودند، شجاعانه و متعهدانه خود را رها کرده و از قید خرافاتی که دشمنان برای منافع خود به دست نادانان و بعضی آخوندهای بی اطلاع از مصالح مسلمین به وجود آورده بودند، خارج نموده اند و آنانکه توان جنگ ندارند در خدمت پشت جبهه به نحو ارزشمندی که دل ملت را از شوق و شعف به لرزه می اندازد، اشتغال دارند و ما مکرر دیدیم که زنان بزرگوارى زینب گونه - علیها سلام الله - فریاد می زنند که فرزندان خود را از دست داده و در راه خدای تعالی و اسلام عزیز از همه چیز خود گذشته و مفتخرند به این امر و می دانند آنچه به دست آورده اند، بالاتر از جنات نعیم است، چه رسد به متاع ناچیز دنیا! و ملت ما، بلکه ملت های اسلامی و مستضعفان جهان مفتخرند به اینکه دشمنان آنان که دشمنان خدای بزرگ و قرآن کریم و اسلام عزیزند، درندگانى هستند که از هیچ جنایت و خیانتی برای مقاصد شوم جنایتکارانه خود دست نمی کشند و برای رسیدن به ریاست و مطامع پست خود، دوست و دشمن را نمی شناسند و در رأس آنان امریکا این تروریست با لذات دولتی است که سرتاسر جهان را به آتش کشیده و هم پیمان او صهیونیست جهانی است که برای رسیدن به مطامع خود جنایاتی مرتکب می شود که قلم ها از نوشتن و زبانها از گفتن آن شرم دارند و خیال ابلهانه اسرائیل بزرگ، آنان را به هر جنایتی می کشاند و ملت های اسلامی و مستضعفان جهان مفتخرند که دشمنان آنها حسین اردنی، این جنایت پیشه دوره گرد و حسن و حسنی مبارک هم آخور با اسرائیل جنایتکارند و در راه خدمت به آمریکا و اسرائیل از هیچ خیانتی به ملت های خود رویگردان نیستند و ما مفتخریم که دشمن ما صدام عفلقی است که دوست و دشمن او را به جنایتکاری و نقض حقوق بین المللی و حقوق بشر می شناسند و همه می دانند که

خیانتکاری او به ملت مظلوم عراق و شیخ نشینان خلیج، کمتر از خیانت به ملت ایران نباشد و ما و ملت‌های مظلوم دنیا مفتخریم که رسانه‌های گروهی و دستگاه‌های تبلیغات جهانی، ما و همه مظلومان جهان را به هر جنایت و خیانتی که ابرقدرت‌های جنایتکار دستور می‌دهند، متهم می‌کنند. کدام افتخار بالاتر و والاتر از اینکه آمریکا با همه ادعاهایش و همه ساز و برگ‌های جنگی‌اش و آنهمه دولتهای عقب افتاده و در دست داشتن تمام رسانه‌های گروهی، در مقابل ملت غیور ایران و کشور حضرت بقیه‌الله ارواحنا لمقدمه الفدا، آنچنان وامانده و رسوا شده است که نمی‌داند به که متوسل شود و رو به هر کس می‌کند جواب رد می‌شنود و این نیست جز به مددهای غیبی حضرت باری تعالی - جَلَّتْ عَظْمَتُهُ - که ملتها را بویژه ملت ایران اسلامی را بیدار نموده و از ظلمات ستمشاهی به نور اسلام هدایت نموده.

(از وصیتنامه امام خمینی «ره»)

تَبْرُک به چند روایت قبل از شروع

۱- انس بن مالک گوید: «سوگند به آن خدایی که پروردگاری جز او نیست؛ از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: عنوان نامه عمل مؤمن در روز قیامت، محبت و دوستی علی بن ابیطالب علیه السلام است.»

۲- سلیمان قندوزی با سند خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده که فرمود: «اگر درختان قلم، و آب دریا مرکب، و اجنه حسابگر، و انسانها نویسنده باشند، هرگز فضائل علی بن ابیطالب علیه السلام را نمی توانند محاسبه کنند.»

۳- اخطب خوارزمی در کتاب مناقب خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: «یا علی، سوگند به آن خدایی که جان من به دست اوست، اگر ترس آن نداشتم که در باره تو، امت من چیزهایی گویند که نصاری در باره عیسی علیه السلام گفتند (یعنی او را خدا و یا فرزند خدا دانستند) امروز سخنی در فضائل تو می گفتم که بر هیچ جمعیتی از این امت نگذری مگر آنکه خاک زیر قدم تو، و آب وضوی تو را برای شفا بردارند، لیکن همین بس باشد در مقام و فضل تو که تو از من هستی و من از تو هستم.»

۴- سلیمان قندوزی در کتاب ینابیع الموده از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: «هر که

بخواهد علم و دانش آدم علیه السلام، عزم نوح علیه السلام، حلم ابراهیم علیه السلام، و هیبت موسی علیه السلام، و زهد عیسی علیه السلام را ببیند، باید به اخلاق و شخصیت علی بن ابیطالب علیه السلام بنگرد.»

۵- ابن مغزلی در مناقب نقل نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «یا علی...خوشا به حال کسی که تو را دوست بدارد و در بیان حق تو راستگو باشد و وای بر کسی که تو را دشمن بدارد و در بیان حق تو دروغ بگوید.»

۶- مرحوم مجلسی با سند خود از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند که فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: «یا علی جبرئیل به من خبر داد که این امت بعد از من به تو خیانت خواهند نمود» و سپس سه مرتبه فرمود: «ویل بر آنها، ویل بر آنها، ویل بر آنها» گفتم: «یا رسول الله ویل چیست؟» فرمود: «محلّی است در جهنم که بیشتر اهل آنها دشمنان، و بیعت شکنندگان و کشتندگان ذریّه و فرزندان تو می باشند!» سپس سه مرتبه فرمود: «طوبی لمن احبک و والاک» یعنی: «طوبی برای دوستان و اهل ولایت تو می باشد.» گفتم: «یا رسول الله طوبی چیست؟» فرمود: «طوبی درختی است در خانه تو در بهشت، و بر هر خانه ای از خانه های شیعیان تو در بهشت شاخه ای از آن سرازیر است که هر چه میل آنها باشد بر آنها فرومی ریزد.»

پاداش ذکر فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام و نگاه به صورت مبارک آن حضرت

۱- امام صادق علیه السلام از پدراناش از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده که فرمود: «خداوند برای برادرم علی بن ابیطالب علیه السلام فضائلی قرار داده که شماره آنها را جز او کسی نمی داند، پس هر کس یکی از فضائل آن حضرت را یاد کند، و اقرار به آن داشته باشد، خداوند گناهان گذشته و آینده او را ببخشد، هر چند با گناه جن و انس وارد محشر و قیامت شود، و کسی که فضیلتی از فضائل آن حضرت را بنویسد تا وقتی آن نوشته باقی باشد، ملائکه برای او طلب مغفرت می کنند؛ و هر کس به فضیلتی از فضائل آن حضرت گوش فرا دهد؛ خداوند گناهی را که به واسطه گوش انجام داده است می ببخشد؛ و هر کس به نوشته ای از فضائل آن حضرت نظر کند، خداوند گناهی را که او به واسطه نگاه و نظر انجام داده است می ببخشد.» سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: "نگاه به علی بن ابیطالب علیه السلام عبادت است، و یاد او عبادت است، و ایمان هیچ بنده ای پذیرفته نمی شود، مگر با ولایت و محبت علی علیه السلام و بیزاری از دشمنان او.»

۲ - رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «یاد و ذکر علی علیه السلام عبادت است.»

۳ - عایشه همیشه می گفت: « مجالس خود را با ذکر فضائل علی علیه السلام زینت بخشید.»

۴ - عایشه و عمر بن خطاب نقل نموده اند و متن عبارت عایشه این است: همیشه پدرم ابوبکر به صورت علی علیه السلام نگاه می کرد و نگاه خود را ادامه می داد، و چون از او سؤال شد، پدرم گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «نگاه به علی علیه السلام عبادت است.»

۵ - در کتاب «شرف النبی صلی الله علیه و آله» نقل شده که: وقتی مردم در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز می خواندند، ابوذر به صورت علی علیه السلام نظر می کرد، علت آن را پرسیدند در پاسخ گفت: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «نگاه به علی بن ابیطالب عبادت است، و نگاه به پدر و مادر از روی محبت عبادت است، و نگاه به کعبه عبادت است.»

۶ - در همان کتاب از ابوذر نقل نموده که گفت: رسول خدا می فرمود: «مثل علی بین شما (و یا فرمود «بین امت من) مثل کعبه است که نگاه به آن عبادت است و رفتن به طرف آن برای حج، واجب است.»

۷ - ابوهریره نقل نموده که مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: یا رسول الله، «آیا شما فلان تاجر را را ملاحظه فرموده اید که با سرمایه کمی به چین سفر کرد و در مدت کوتاهی از سفر تجارت خود بازگشت و در آمد فراوانی به دست آورد که دوستان به او حسد بردند و از آن در آمد به خویشان و همسایگان خود احسان نمود؟!»

رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ او فرمود: «مال دنیا به هراندازه زیاد شود برای صاحبش بلا خواهد بود، پس حسرت صاحبان مال را نخورید، جز کسانی که مال خود را در راه خداوند به مصرف برسانند. آیا می خواهید به شما خبر دهم از حال کسی که با سرمایه ای کمتر ومدتی کوتاھتر و با غنیمت و درآمدی بیشتر تجارت نموده و آنچه در آخرت برای او در خزائن عرش خداوند رحمان ذخیره شده بیش از آن است؟»

اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله عرض کردند: «بفرمایید آن کیست؟» حضرت فرمود: «نگاه کنید. کسی که وارد می شود، او همان است.» راوی می گوید: «نگاه کردیم، ناگاه مردی از انصار با ظاهری ژولیده وارد شد.»

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «امروز برای این شخص از طاعات و خیرات به قدری به طرف خداوند بالا رفته که اگر پاداش آنها را بر جمیع اهل آسمانها و زمین تقسیم کنند، هر آینه سهم کمترین آنها آمرزش گناهان او و ورود به بهشت خواهد بود.»

اصحاب عرض کردند: «یا رسول الله، مگر او چه عملی انجام داده؟» حضرت فرمود: «از خودش پرسید تا بگوید.»

پس اصحاب به طرف او رفتند و گفتند: «گوارا باد بر تو بشارت رسول الله صلی الله علیه و آله، مگر امروز چه عملی انجام داده ای که چنین پاداشی برای تو نوشته شده است؟!»

آن مرد گفت: «من امروز کار خیری انجام نداده‌ام، جز این که از خانه خود برای انجام کاری خارج شدم و چون ترسیدم به آن کار نرسم با خود گفتم به جای آن به دیدار علی بن ابیطالب علیه السلام می‌روم و به صورت او نگاه می‌کنم، چون شنیده بودم که رسول خدا می‌فرمود: نگاه به صورت علی علیه السلام عبادت است.»

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بلی به خدا قسم عبادت است و چه عبادت بزرگی است، تو رفتی برای خوراک خانواده ات دیناری به دست آوری و آن از تو فوت شد و به آن نرسیدی و چون به جای آن از روی محبت و ایمان به صورت علی علیه السلام نگاه کردی، آن برای تو بهتر است از این که تمام دنیا طلای سرخ باشد و تو آن را در راه خدا انفاق کنی و خداوند در مقابل هر نفسی که در مسیر خود تا ملاقات علی علیه السلام کشیده‌ای اجازه شفاعت نمودن برای هزار گناهکار را به تو می‌دهد تا با شفاعت تو از آتش جهنم آزاد شوند.»

۸- ابوهریره گوید: «معاذ بن جبل را دیدم که پیوسته به صورت مبارک علی علیه السلام نگاه می‌کرد. به او گفتم چه شده که این چنین به صورت علی نگاه می‌کنی مثل این که تاکنون او را ندیده‌ای؟!» معاذ گفت: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «نگاه به صورت علی بن ابیطالب عبادت است.»

۹ - عمار و معاذ و عایشه نقل نموده‌اند که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «نگاه به

علی بن ابیطالب عبادت است، و بیان فضائل او عبادت است، و ایمان کسی پذیرفته نیست مگر با ولایت او، و بیزاری از دشمنان او.»

۱۰- از ام سلمه نقل شده است که: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می فرمود: «هر جمعیتی که جایی اجتماع کنند و به ذکر و بیان فضائل علی بن ابیطالب مشغول باشند، ملائکه رحمت بر آنها نازل شده و آنها را احاطه می نمایند، و وقتی پراکنده شدند آن ملائکه به آسمان عروج می نمایند و از بس معطر هستند ملائکه دیگر می گویند: این عطر را از کجا به خود گرفته اید که ما تاکنون استشمام نکرده ایم؟ آنها گویند: در مجلسی که فضائل مُحَمَّد صلی الله علیه و آله و اهل بیت او گفته می شد شرکت نمودیم و از آن مجلس معطر شده ایم. ملائکه گویند: پس ما را به آن مجلس ببرید. ملائکه دسته اول گویند: آن مجلس تمام شد و اهل آن به منازل خود رفتند. پس ملائکه دسته دوم گویند: ما را ببرید تا از مکان جلوس آنها معطر شویم!»

ص: ۳۲

بخش اول: نامهای مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام و نسب و سیمای آن حضرت و ایمان پدر و مادر او علیهما السلام

اشاره

الباب الأول: فی نسب امیرالمؤمنین علیه السلام و اسمائه و القابه

و شمائله و ایمان آبیّه و أمّه علیهما السلام

ص: ۳۳

۱- نامه‌های مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام

۱- امام باقر علیه السلام می فرماید: وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام از جنگ نهروان بازگشت و به او خبر دادند که معاویه آن حضرت را سب و لعن می نماید و اصحاب او را به قتل می رساند، امیرالمؤمنین علیه السلام خطبه ای در کوفه خواند و پس از حمد و ثنای الهی و درود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر خداوند امر به یاد آوری نعمتهای خود نفرموده بود، من از سخن در فضائل خود، خودداری می نمودم، لیکن او به پیامبر خود فرموده: «نعمتهای خداوند را به یاد آور (سوره الضحی، آیه ۱۱).»

سپس فرمود: «پروردگارا تو را سپاس می گویم بر نعمتهای بی شمار، و فضل و کرامت تو، که هرگز فراموش نمی شود. ای مردم خبرهایی از معاویه به من رسیده است. به شما می گویم که مرگ من نزدیک شده، و می بینم که شما حق مرا تباه می کنید! ای مردم من برای هدایت شما دو چیز را بعد از خود به شما سفارش می کنم چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله سفارش فرمود: کتاب خدا و عترت خود را که آنها عترت خاتم پیامبران و سرور نجیبان، نبی مصطفی هستند، ای مردم فضائل مرا کسی به خود نسبت نمی دهد جز آنکه دروغگو و

مفتری باشد. من برادر رسول خدا، پسر عموی او، شمشیر انتقام او، و یاور او در مشکلات می باشم، من در جنگها دشمنان را به جهنم فرستادم، و فرزندانشان را یتیم نمودم، من قابض ارواح آنها، و انتقام گیرنده از دشمنان خدایم، من کشنده سواران شجاع کفار و مشرکین هستم، من داماد سید انبیایم، من بهترین اوصیا، و وصی بهترین پیامبرانم، من مدینه علم رسول الله و وارث و خازن علم اویم، من همسر بهترین زنهای عالم، فاطمه زهراء آن بانوی پاک و نیکو سرشت، صاحب کمالات، و بهترین دختر رسول الله و میوه دل او هستم و دو سبط رسول الله صلی الله علیه و آله حسن و حسین دو فرزند من، و بهترین اولاد من هستند. آیا کسی می تواند گفته های مرا انکار کند؟! سپس فرمود: کجایند مسلمانان از اهل کتاب؟

آنهايي که می دانند نام من در انجيل: «الیا» و در تورات: «بری ء» و در زبور: «اری» و نزد اهل هند: «کبکر» و نزد اهل روم: «بطریسا» و نزد اهل فارس: «حبترا» و نزد اهل ترک: «بیثرا» و نزد اهل زنج: «حیترا» و نزد کاهنان: «بوی ء» و نزد اهل حبشه: «بثریک» و نزد مادرم: «حیدره» و نزد دایه ام: «میمون» و نزد عرب: علی و نزد ارامنه: «فریق» و نزد پدرم: «ظهير» می باشد. جابر در معنای اسماء آن حضرت گوید: «الیا» به زبان عرب علی می باشد، و معنای «بری» در تورات بری از شرک است، و «بوی» به زبان کاهنان کسی است که حق را ثابت و باطل را زایل نماید، و «اری» در زبور به معنای درنده شجاعی است که استخوان را بشکند و گوشت را بشکافد، و «کبکر» نزد اهل هند کسی است که وقتی اراده چیزی نماید، از آن جدا نشود تا

بر آن چیره شود، و «حیدره» کسی است که در امور خود دارای نظری دقیق باشد.

ای مردم آگاه باشید که مرا در قرآن نامهای دیگری است، مبادا به خود نسبت دهید که گمراه خواهید شد، مقصود از قول خداوند: «إِنَّ اللَّهَ - مع الصادقين» من هستم، و مقصود از قول خداوند: «فَأَذِّنْ مَوْذِنٍ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» من هستم، و مقصود از قول او: «وَإِذْ أَنْزَلْنَا مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» من هستم و مقصود او از: «إِنَّ اللَّهَ - لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» من هستم، و مقصود او از «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ» من هستم، و مقصود او از: «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ» من هستم، و صاحب اعراف (در آیه شریفه و علی الاعراف رجال الایه) من و عمویم و برادرم و پسر عمویم هستیم، هرگز خداوند دوست مرا به آتش نمی برد، و هرگز دشمن ما را به بهشت نخواهد برد، و مقصود از «صهرا» در آیه شریفه: «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا» من هستم، و مقصود از اُذُنٌ وَاِئْتِيَةٌ در آیه شریفه: «وَتَعْيِيهَا أَذُنٌ وَاِئْتِيَةٌ» من هستم و مقصود از سلم در آیه شریفه: «وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ» من هستم و مهدی این امت از فرزندان من خواهد بود.

سپس فرمود: «آگاه باشید که خداوند مرا محل آزمایش شما قرار داد، منافقان با دشمنی با من، و مؤمنان با دوستی با من شناخته می شوند، و این عهد پیامبر امی است که فرمود: «تورا جز مؤمن دوست ندارد و جز منافق دشمن ندارد. ای مردم، من در دنیا و آخرت صاحب لوا و پرچم رسول خدایم، رسول خدا جلودار و پیشوای من می باشد، و من

پیشوای شیعیان خود هستم، به خدا قسم دوست من در قیامت هراسی ندارد و تشنه نخواهد بود، زیرا که من ولی مؤمنان هستم و خداوند ولی من است، و برای دوستان من همین بس که آنها دوست دارند آنچه را خدا دوست دارد، و برای دشمنان من همین بس که آنها دشمن دوستان خدا می باشند.»

سپس فرمود: «مردم به من خبر داده اند که معاویه مرا سب و لعن می کند. خداوندا، سخت او را مؤاخذه کن، و لعنت خود را بر او که مستحق لعنت است، نازل فرما! ای خداوند جهانیان و پروردگار اسماعیل و برانگیزنده ابراهیم به رسالت، همانا تو ستوده و بزرگواری.»

سپس از منبر فرود آمد و بعد از آن بر فراز منبر بالا نرفت تا این که به ضربت ابن ملجم ملعون به شهادت رسید.

۲- مرحوم صدوق از حضرت رضا و آن حضرت از پدران خود علیهم السلام نقل نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «علی جانم، بدان که خداوند تو را، و اهل تو، و شیعیان تو، و دوستان شیعیان تو، و دوستان دوستان شیعیان تو را بخشیده، پس بشارت باد تو را که تو «انزع البطین» هستی یعنی از شرک به خدا جدایی و از علوم الهی پر شده ای.»

۳- مرحوم مجلسی از امام باقر علیه السلام نقل نموده که فرمود: «مردی از امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به قامت آن حضرت و بزرگی شکم او و مو نداشتن جلوی سر او سؤال کرد. پس آن

حضرت در جواب او فرمود: «خداوند قامت مرا معتدل آفرید تا این که در جنگها افراد کوتاه قامت را از بالا به پائین و افراد بلند قامت را از کمر دو نیم کنم، و اما بزرگی شکم من، از علومی است که پیامبر به من آموخت، او دری از علم و دانش را بر من گشود که از آن هزار در گشوده شد.»

۴- امام صادق علیه السلام از پدران خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرموده که: روزی خلیفه دوم به رسول خدا عرض کرد: «شما همیشه به علی می گوئید: «تو برای من مانند هارون هستی برای موسی» و هارون در قرآن یاد شده، ولی نام علی در قرآن نیامده؟!» حضرت به او فرمود: «ای نادان درشت سخن، آیا نشنیده ای که خداوند فرموده: «هذا صراط علی مستقیم؟!»، یعنی: این آئین، راه مستقیم علی علیه السلام است.»

۲- علی علیه السلام ابوتراب و امیرالمؤمنین نامیده شد

۱- سید بحرانی از عبایه بن ربیع نقل نموده که گوید: «به عبدالله بن عباس گفتم: چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را ابوتراب نامید؟»

ابن عباس گفت: «چون علی علیه السلام صاحب زمین، و حجت خداوند بعد از رسول خدا بر مردم روی زمین بود، و آرامش و بقای زمین به وجود آن حضرت بود، و من شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: «چون روز قیامت شود و کافر مقام و منزلت شیعه علی علیه السلام را

ببیند، گوید: "ای کاش من هم ترابی بودم، یعنی شیعه علی علیه السلام می بودم و این است معنای آیه شریفه «و یقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا» و کافر (در قیامت) گوید ای کاش من هم خاک بودم.»

۲- سلیمان قندوزی در کتاب ینابیع المودّه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده که فرمود: «اگر مردم می دانستند علی علیه السلام در چه زمانی امیرالمؤمنین نامیده شد، هرگز فضائل او را انکار نمی کردند! او امیرالمؤمنین نامیده شد قبل از خلقت آدم و آن گاه که خداوند از مردم پیمان و عهد بندگی گرفت و فرمود: «آیا من پروردگار شما نیستم؟» و آنها در عالم ذر گفتند: «بلی تویی پروردگار ما» پس خداوند فرمود: «من پروردگار شمایم، و مُحَمَّد صلی الله علیه و آله پیمبر شما، و علی علیه السلام امیر بر شما خواهد بود.»

۳- مرحوم مجلسی در کتاب بحار می گوید: «چون امیرالمؤمنین متولد شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه ابوطالب آمد و چشم علی علیه السلام به پیامبر افتاد، از جا پرید و به صورت رسول خدا صلی الله علیه و آله تبسم نمود و (در همان حال کودکی) گفت: «سلام بر شما ای رسول خدا» سپس گفت: «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤْمِنُوْنَ الَّذِیْنَ هُمْ فِی صَلَاتِهِمْ خَاشِعُوْنَ» پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «به حقیقت مؤمنان به واسطه تو رستگار می شوند، و تو امیر و دلیل آنها هستی و به علوم تو هدایت می شوند.»

۴- و مجلسی از مناقب از ابوسخیله نقل می کند که او می گوید: «من و سلمان در

ریزه اباذر را ملاقات کردیم.» ابوذر گفت: «حتماً فتنه ای در پیش است، و اگر شما در آن زمان بودید بر شما باد به کتاب خداوند، و اطاعت از علی بن ابیطالب علیه السلام زیرا من از رسول خدا شنیدم می فرمود: نخستین کسی که به من ایمان آورد علی علیه السلام بود و نخستین کسی که در قیامت با من مصافحه می کند علی است و او یعسوب و پیشوای مؤمنان است.» (یعسوب در لغت به معنای سید و رئیس و پیشواست).

۳- نام علی علیه السلام بر در بهشت و عرش خداوند نوشته شد

۱- مرحوم مجلسی از ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که آن حضرت به علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: «چون خداوند آدم را آفرید و ملائکه را مأمور به سجده بر آدم کرد و او را در بهشت با همسرش حواء ساکن نمود، آدم دید که نام چند نفر به عرش الهی نوشته شده است، عرض کرد: «خدایا اینها چه کسانی هستند؟» خطاب شد: «اینها کسانی هستند که شفاعت آنها به درگاه من پذیرفته است.» آدم عرض کرد: «خدایا تو را سوگند می دهم به آن قدر و مقامی که پیش تو دارند که نام آنها را به من بگویی.»

پس به او گفته شد: «اما نام اولی، بدان که من محمود هستم و او مُحَمَّد است، و اما نام دومی، بدان که من عالی هستم و او علی است، و اما نام سومی، بدان که من فاطر هستم و او فاطمه است، و اما نام چهارمی، بدان که من محسن هستم و او حسن است، و اما نام

پنجمی، بدان که من ذوالاحسان (نیکوکار) هستم و او حسین است و آنها همگی خدای خود را ستایش می کنند.»

۲- مجلسی از موسی بن جعفر از امیرالمؤمنین از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که آن حضرت فرمود: «چون مرا در بهشت وارد نمودند، دیدم با طلا- بر در بهشت نوشته شده: "لااله الاالله، مُحَمَّدٌ حبيب الله، عليّ ولي الله، فاطمه أمه الله، الحسن و الحسين صفوه الله، علي مبغضيهم لعنه الله".»

۳- جابر بن عبدالله انصاری گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «چرا عده ای مرا در دوستی علی علیه السلام ملامت می کنند؟! قسم به آن خدایی که مرا به پیامبری مبعوث کرد، من علی را دوست نداشتم تا این که خداوند مرا امر به دوستی او کرد.» سپس فرمود: «چرا برخی از شما مرا برای مقدم داشتن علی سرزنش می کنید؟ به عزت پروردگارم سوگند که او را مقدم نکردم، مگر این که او مرا امر نمود که علی را مقدم دارم، و او علی را امیرالمؤمنین و پیشوا و رهبر این امت قرار داد! ای مردم بدانید که چون به معراج رفتم و به آسمان هفتم رسیدم، بر در هر آسمانی نوشته شده بود: «لااله الاالله، مُحَمَّد رسول الله، عليّ بن ابيطالب اميرالمؤمنين» و چون به حجابهای نور الهی رسیدم، بر هر حجابی نوشته شده بود: «لااله الاالله، مُحَمَّد رسول الله، عليّ بن ابيطالب اميرالمؤمنين» و چون به عرش الهی رسیدم بر هر رکنی از ارکان عرش نوشته بود: «لااله الاالله، مُحَمَّد رسول الله،

۴- مرحوم مجلسی می نویسد: قاسم بن معاویه گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «اهل سنت می گویند: رسول خدا صلی الله علیه و آله در معراج دید که به عرش الهی نوشته بود: «لااله الاالله، مُحَمَّد رسول الله، ابوبکر الصدیق (!!!)» حضرت در جواب فرمود: «سبحان الله! همه چیز را تغییر دادند حتی این حدیث را؟!» عرض کردم «بلی چنین کرده اند.»

امام صادق فرمود: «چون خداوند - عزّوجلّ عرش را آفرید، بر پایه های آن نوشت: «لااله الاالله، مُحَمَّد رسول الله، علی امیرالمؤمنین؛»

و چون آب را آفرید، بر مجرای آن نوشت: «لااله الاالله، مُحَمَّد رسول الله، علی امیرالمؤمنین؛»

و چون کرسی را آفرید، بر پایه های آن نوشت: «لااله الاالله، مُحَمَّد رسول الله، علی امیرالمؤمنین؛»

و چون لوح را آفرید، بر آن نوشت: «لااله الاالله، مُحَمَّد رسول الله، علی امیرالمؤمنین؛»

و چون اسرافیل را آفرید، بر پیشانی او نوشت: «لااله الاالله، مُحَمَّد رسول الله، علی امیرالمؤمنین؛»

و چون جبرئیل را آفرید، بر بال او نوشت: «لااله الاالله، مُحَمَّد رسول الله، علی امیرالمؤمنین؛»

و چون آسمانها را آفرید، بر شانهِ های آنها نوشت: «لااله الاالله، مُحَمَّد رسول الله،

و چون زمینها را آفرید، بر آنها نوشت: «لا اله الا الله، مُحَمَّد رسول الله، علی امیرالمؤمنین؛»

و چون کوهها را آفرید، بر بالای آنها نوشت: «لا اله الا الله، مُحَمَّد رسول الله، علی امیرالمؤمنین؛»

و چون خورشید را آفرید، بر آن نوشت: «لا اله الا الله، مُحَمَّد رسول الله، علی امیرالمؤمنین؛»

و چون ماه را آفرید، بر آن نوشت: «لا اله الا الله، مُحَمَّد رسول الله، علی امیرالمؤمنین؛»...

پس هر وقت گفتید: "لا اله الا الله، مُحَمَّد رسول الله، بعد از آن بگویید: "علی امیرالمؤمنین."

۴- نظر ابن ابی الحدید نسبت به نامهای آن حضرت و پدران او علیهم السلام

۱- ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید: «کنیه او ابوالحسن و نام او علی فرزند

ابوطالب است و نام ابوطالب عبد مناف فرزند عبدالمطلب است، و نام عبدالمطلب شیبیه بن هاشم است، و نام هاشم عمرو بن عبدمناف بن قصی می باشد.

و کنیه معروف علی علیه السلام، ابوالحسن است، و فرزندش امام حسن علیه السلام در زمان پدر او را ابوالحسین می نامید، و امام حسین علیه السلام در زمان حیات پدر او را ابوالحسن می خواند، و امام حسن و امام حسین علیهماالسلام رسول الله صلی الله علیه و آله را در زمان حیات آن حضرت و بعد از رحلت او، پدر می نامیدند.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را ابوتراب نامید چون دید او روی خاک خوابیده و خاک بر بدن او نشسته، پس بر بالین او نشست و خاک از بدن او زدود تا این که از خواب بیدار شد. پس به او فرمود: «برخیز بنشین که تو ابوتراب هستی.» و از آن پس این کنیه نزد امیرالمؤمنین علیه السلام یکی از بهترین کنیه ها بود و حکام بنی امیه خطبای بلاد را گفتند تا علی علیه السلام با کنیه ابوتراب دشنام دهند، و آن را بر آن حضرت توهین می دانستند، و نمی دانستند که با این کنیه آن حضرت را تجلیل و تکریم نموده اند؛ چنانچه حسن بصری اعتراف کرده است. و نام اول امیرالمؤمنین علیه السلام حیدره بوده که مادرش او را به آن نامیده، و حیدره نام پدر فاطمه بنت اسد است (اسد بن هاشم) و ابوطالب آن را تغییر داد و علی نامید، و شاهد این معنی قول آن حضرت در جواب مرحب است که می گفت: «أنا الذی

سمّتی امّی مرحبا»: و حضرت فرمود: «أنا الذي سمّتی امّی حیدره».

۲- و روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او می فرمود: «تو یعسوب دین هستی، و مال، یعسوب ستمگران است.» و یا می فرمود: «علی یعسوب مؤمنین، و قائد غزّ محجّلین است» (و یعسوب امیر و پیشوای زنبوران عسل است).

طریحی صاحب مجمع البحرین گوید: «مقصود از حدیث: "علی علیه السلام قائد الغزّ المحجّلین" این است که آن حضرت و یاران او وقتی مقابل مردم واقع می شوند، و یا به طرف بهشت رهسپار می شوند، مواضع وضو و قدمهای آنها نورانی است.»

۵- ایمان پدر و مادر امیرالمؤمنین علیه السلام قبل از اسلام

۱- ابن عباس گوید: روزی امیرالمؤمنین علیه السلام با چشم گریان خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید در حالی که می گفت: «أنا لله و أنا الیه راجعون» (یعنی: ما ملک خداییم و به سوی او بازگشت می کنیم). رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: «یا علی چه شده!» امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: «یا رسول الله مادرم فاطمه بنت اسد از دنیا رفت.» پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گریان شدند و فرمودند: «خدا رحمت کند او را؛ او مادر من هم بود.» سپس فرمود: «پیراهن و عمامه مرا بگیر و او را در آنها کفن کن، و زنها را بگو که او را نیکو غسل دهند و صبر کنید تا من حاضر

شوم که امور او با من خواهد بود.»

ابن عباس گوید: «رسول خدا بعد از آماده شدن فاطمه بنت اسد آمد، و براو نمازی خواند که تاکنون بر احدی چنین نمازی نخوانده بود، چهل تکبیر در آن نماز خواند، سپس وارد قبر او شد، و لختی در قبر او خوابید که در آن حال چیزی از آن حضرت شنیده نشد، پس علی و فرزندش حسن را فرمود که داخل قبر شوند، و فاطمه بنت اسد را دفن کرد. سپس فرمود: "از قبر خارج شوید" و خود نزدیک سر فاطمه بنت اسد رفت، و فرمود: "ای فاطمه من مُحَمَّد سرور فرزندان آدم هستم، و فخری نیست، اگر ملک منکر و نکیر آمدند و از پروردگارت سؤال نمودند، بگو: اللَّهُ رَبِّي، و مُحَمَّدٌ نَبِيٌّ، و الاسلام دینی، و القرآن کتابی، و ابنی امامی و ولیی"، پس عرض کرد: "خدایا فاطمه بنت اسد را به قول حق ثابت بدار!"

سپس از قبر خارج شد و با دست مبارک خاک در قبر او ریخت و دست راست خود را به دست چپ زد تا خاک از آن بریخت و فرمود: «سوگندبه خدایی که جان من به دست اوست فاطمه صدای دست مرا هم شنید.»

عمار یاسر عرض کرد: «یا رسول الله پدر و مادرم فدای شما باد، نمازی بر او خواندید که برای احدی نخوانده بودید؟!» حضرت فرمود: «او سزاوار آن بود، او از من است، او زنی بود که مرا بر فرزندان خود مقدم می داشت! بسا آنها گرسنه بودند و مرا سیر

ص: ۴۷

می نمود، و لباس نداشتند، ولی مرا می پوشانند، و غبارآلود بودند و مرا پاکیزه می نمود.» عمار گفت: «یا رسول الله چرا چهل تکبیر بر او گفتید؟» حضرت فرمود: «چون دیدم چهل صف از ملائکه طرف راست من ایستاده بودند، برای هر صفی یک تکبیر گفتم.» عمار عرض کرد: «یا رسول الله چرا در قبر او خوابیدید و صدایی از شما شنیده نمی شد؟» فرمود: «چون مردم برهنه در قیامت حاضر می شوند. از خداوند خواستم که او پوشیده محشور شود.» سپس فرمود: «قسم به آن خدایی که جان محمد به دست اوست، از قبر او خارج نشدم تا آنکه دیدم دو چراغ نورانی نزد سر او، و دو چراغ نورانی نزد دستهای او، و دو چراغ نورانی نزد پاهای او ظاهر شد، و دو ملک مأمور به قبر او بودند، و تا قیامت برای او طلب مغفرت می کنند.»

۲- عباس بن عبدالمطلب گوید: ابوطالب به رسول خدا گفت: «ای فرزند برادر! آیا خداوند تو را به رسالت مبعوث کرده است؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بلی» ابوطالب عرض کرد: «پس آیه و نشانه ای به من نشان دهید.» رسول خدا فرمود: «چه نشانه ای می خواهی؟» ابوطالب گفت: «بگو آن درخت نزد شما حاضر شود.» رسول خدا درخت را خواند تا این که آمد و مقابل او سجده نمود و سپس به جای اول باز گشت. ابوطالب گفت: «من شهادت می دهم که تو صادق و راستگویی» سپس به فرزند خود علی علیه السلام فرمود: «برو کنار پسر

۳- امام صادق علیه السلام می فرماید: «مَثَل ابوطالب مَثَل اصحاب كهف است، كه برای حفظ دین خود به ظاهر اظهار شرك کردند و در باطن مؤمن بودند و به این سبب خداوند پاداش آنها را دوچندان نمود.»

۴- اصبخ بن نباته گوید: از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم كه می فرمود: «به خدا قسم، هرگز پدرم ابوطالب و جدّم عبدالمطلب، و هاشم، و عبدمناف بت پرست نبودند.» به آن حضرت گفته شد: «آنها چه چیز را می پرستیدند؟!» حضرت فرمود: «خداوند را عبادت می کردند و مقابل كعبه نماز می خواندند و به دین حضرت ابراهیم عمل می نمودند.»

مؤلف گوید: «از اشعار ابوطالب ظاهر می شود كه او در باطن مؤمن به رسول خدا بوده، زیرا وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: «من از طرف خداوند مأمور شده ام كه دین حنیف اسلام را اظهار کرده، مردم را به آن دعوت كنم.» ابوطالب در شعر خود فرمود: «دین تو بهترین ادیان است، و اگر خطر مقابل من نبود مرا بهترین یاران خود می یافتی...»

۵- امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «به خدا سوگند، پدرم ابوطالب كه عبدمناف نام داشت، مسلمان و مؤمن بود، و لكن ایمان خود را برای حفظ و حمایت از بنی هاشم كه مبادا گرفتار قریش شوند كتمان می كرد.»

۶- ابوعلی موضح می گوید: «امیرالمؤمنین علیه السلام در رثای پدر خود اشعاری سروده است که حاکی از ایمان ابوطالب است، بلکه او را پناه مردم و به منزله رحمت الهی و نوری که از او بهره می گیرند، معرفی نموده و از خداوند برای او طلب رحمت و رضوان کرده و او را برای رسول خدا عمویی ناصح و خیرخواه دانسته و اگر ابوطالب کافر از دنیا رفته بود هرگز امیرالمؤمنین علیه السلام برای او از خداوند درخواست بهشت و رضوان نمی کرد!»

۷- امام باقر علیه السلام فرمود: «ابوطالب فرزند عبدالمطلب، مسلمان و مؤمن از دنیا رفت.»

۸- سید شمس الدین بن معد در کتابی که برای اثبات ایمان ابوطالب نوشته بعد از نقل روایت فوق می گوید: «دلیل ایمان ابوطالب چند چیز است، اول اشعار آن حضرت که به ایمان او تصریح می کند، دوم محبت او به رسول خدا صلی الله علیه و آله و نگهداری و حمایت او از آن حضرت و دوستان او و مبارزه با دشمنان او، و سوم تصدیق نمودن آنچه از طرف خداوند بر او نازل شده است، و چهارم این که او دو فرزند خود علی و جعفر را امر کرد که تسلیم رسول خدا باشند و به او ایمان بیاورند، و پنجم رسول خدا را بهترین خلق خدا، و داعی به حق، و صراط مستقیم، و پیام آور رب العالمین دانسته و دو فرزند خود را مأمور به پیروی از آن حضرت کرده و آن دو فرزند به فرموده پدر، مؤمن و شیفته رسول خدا بودند و همیشه مراقب افعال آن حضرت بوده، همه را نیک پنداشته و دعوت به حق می دانستند...»

۹- علامه مجلسی گوید: «افراد دانا، و عاقل و با انصاف، و ادیب را همین حدیث برای اثبات ایمان ابوطالب کافی است و من از جماعتی از اصحاب و علمای امامیه شنیدم که آنها در معنای روایت معروف که از ائمه طاهرین علیهم السلام از جدشان رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده و مورد اتفاق همه است «انا و کافل الیتیم کھاتین فی الجنّہ» یعنی «من و کافل یتیم در بهشت قرین هستیم!» می گفتند: «مقصود آن حضرت از کافل یتیم عمویشان ابوطالب است که او سرپرست رسول خدا صلی الله علیه و آله و حریص بر حفظ آن حضرت بوده.»

بیان فضایل حضرت علی علیه السلام

از اسماعیل سهیلی خوانساری

صاحب دین مبین را دل ز من پرسید کیست؟

گفتمش ختم رُسل احمد مهین پیغمبر است

گفت بعد از وی خلافت را که شاید بازگو؟

گفتم آن کو پایه قدر وی از کیوان بر است

گفت در بستر شبانگاهان به جای او که خفت؟

گفتم آن کو گاه بیم از جمله پابرجا تر است

گفت با احمد خود از یاری برادر خوانده کیست؟

گفتم آن کز بهر او برتر ز مهر انور است

گفت با زهرا که همسر گشت؟ گفتم آن کسی

کز فضیلت این و آن را هم سرآمد هم سر است

گفت بر گو کیست سبطین پیمبر را پدر؟

گفتمش آن پیشرو کو رهروان را رهبر است

گفت اعجاز رسول مصطفی در جنگ بدر

ز اهل ایمان مر کدامین پاکدل را درخور است؟

گفتم آن پُردل که دارد گُردها را پایمال

زخم شمشیر زر افشانش که در دست اندر است

گفت در احزاب دانی شیر صید افکن که بود؟

گفتم آن کو قاتل شیری چو عمر و عنتر است

گفت خصمان را که تن خست و درید اندر حنین؟

گفتم آن کو بر همه خویشانِ پیغمبر سراسر است

گفت دمساز پیمبر کیست در زیر کسا؟

گفتم آن مهتر که زهد و علم از او با زیور است

گفت در روز غدیر حُم ولیّ حق که شد؟

گفتم آنکس کو بزرگان را به گیتی سرور است

گفت در شأن که آمد لافتی از قول حق؟

گفتم آن کو دستگیر هر که بی سیم و زر است

گفت سائل را که خاتم داد هنگام نماز

دید چون استاده خواهان مستمندی بر در است؟

گفتم آن در راه یزدان بهترین شمشیر زن

کز ره تحقیق هر کس پیرو او شد بر است

گفت در محشر که باشد قاسم نار و نعیم

گفتم آن کز رأی روشن آفتاب خاور است

گاه نفرین بر نصارا با نبی گفتش که بود؟

گفتم او کاندر همه احوال او را یاور است

گفت با احمد که باشد همچو هارون با کلیم؟

گفتم آن پیوسته با وی همچو با جان پیکر است

گفت بر گو کیست آن کو شهر دانش را در است؟

گفتم آن دانا که علم دیگران را مصدر است

گفت آن کو ناکثین را داد کیفر خود که بود؟

گفتم این در قصه حرب جمل خود اندر است

گفت جویم در کجا نام عدوی قاسطین؟

گفتمش در وقعه صفین که اندر دفتر است

گفت شمشیر که را خون خوارج آب داد؟

گفتمش بر خوان ز جنگ نهروان کان خوشتر است

گفت ساقی کیست کوثر را بروز رستخیز؟

گفتم آن کاندر نبردش زهره شیر نر است

گفت بر گو کانچه گفتی سیرت یک مرد بود؟!؟

گفتمش آری گرت قول (سهیلی) باور است

گفت از این یکتا بگو نام و نسب، گفتم علی

پ-ور بو طالب خدیو اهل ایمان حیدر است!^(۱)

ص: ۵۳

۱- - گنجینه عرفان، ص ۴۲۰

بخش اول: بیان فضایل حضرت علی علیه السلام ... ۳۳

۱- نامه‌های مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام ... ۳۵

۲- علی ۷ ابوتراب و امیرالمؤمنین نامیده شد ... ۳۹

۳- نام علی ۷ بر در بهشت و عرش خداوند نوشته شد ... ۴۱

۴- نظر ابن ابی الحدید نسبت به نامه‌های آن حضرت و پدران او علیهم السلام ... ۴۴

۵- ایمان پدر و مادر امیرالمؤمنین ۷ قبل از اسلام ... ۴۶

الباب الأول :

فی نسب امیرالمؤمنین علیه السلام و اسمائه و القابه

و شمائله و ایمان آیه و أمه ۸

ص: ۵۴

بخش دوم: دوستی و محبت اهل بیت رسول الله صلى الله عليه وآله

اشاره

الباب الثاني:

في وجوب الموده لأقرباء النبي صلى الله عليه وآله

ص: ٥٥

۱- دوستی علی علیه السلام و فرزندان او بهترین عبادت است

۱- امام صادق علیه السلام می فرمود: «دوستی علی عبادت است، بلکه برترین عبادت است.»

۲- خدای عزوجلّ به حضرت آدم فرمود: «ای آدم اگر نبود که اراده کردم آن دو بنده خود را خلق کنم، هرگز تو را خلق نمی کردم.» آدم عرض کرد: «آیا آنها از نسل من هستند؟» خطاب شد: «بلی، از نسل تو هستند، سرت را بلند کن و بین.» آدم مشاهده کرد که بر عرش الهی نوشته شده: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ نَبِيُّ الرَّحْمَةِ...» یعنی پروردگاری جز خدای یگانه نیست، و مُحَمَّد رسول او و پیامبر رحمت، و علی علیه السلام مقیم در بهشت است، و هر که حق او را بشناسد، پاک و نیکو سرشت است، و هر که حق او را انکار کند ملعون و زیانکار است، قسم به عزتم که مطیع او را به بهشت می برم، هر چند از فرمانم سرپیچی کرده باشد، و عاصی او را به دوزخ می برم هر چند مرا عبادت کرده باشد.»

ص: ۵۷

۳- ابن عباس گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «محبّت علی علیه السلام گناهان را می زداید، چنانکه آتش هیزم را می سوزاند.»

۴- و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ملک الموت به دوستان علی علیه السلام ترحم می کند چنانکه بر پیامبران ترحم می کند.»

۵- ابی علقمه گوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز صبح را با ما خواند و سپس فرمود: «دیشب در خواب، عمویم حمزه، و برادرم جعفر بن ابیطالب را دیدم، در حالی که طبقی از میوه سدر مقابل آنها بود، مدتی از آن خوردند ناگهان مبدل به انگور شد، ساعتی از آن خوردند، ناگهان مبدل به خرما می رطب شد. من نزدیک آنها شده و گفتم: "پدرم فدای شما باد، چه عملی را بهتر یافتید؟!" گفتند: "پدران و مادران ما فدای شما باد، ما، صلوات بر تو، و آب دادن به تشنه کام، و دوستی علی علیه السلام را بهترین اعمال در پیشگاه خداوند یافتیم."»

۶- امام صادق علیه السلام می فرماید: «بالای هر عبادت، عبادتی است، ولیکن محبّت ما اهل البیت از هر عبادتی برتر است.» و فرمود: «هر که با محبّت ما بمیرد، بر خداست که او را بیامرزد ولو گناهان او به قدر کف دریا باشد.»

مؤلف گوید: «روایات فراوانی به این مضامین در بحار و غیر آن موجود است. طالبان مراجعه نمایند.»

۲- دوستی علی علیه السلام و فرزندان او بهترین وسیله تقرب به خداوند است

۱- حضرت زین العابدین علیه السلام همیشه در دعای خود می گفت: «یا رحمن یا الله یا رحمن از تو می خواهم به آن نامهای بزرگ و پسندیده ات که مخصوص تو است و احدی به آنها خوانده نمی شود، و به مقام ولایت پیامبرت مُحَمَّد صلی الله علیه و آله، و ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب، و ولایت حسن و حسین، و ولایت امامان پاک و معصوم از ذریه حسین علیه السلام...»

و می گفت: «خدایا درود و رحمت خود را بر مُحَمَّد صلی الله علیه و آله و آل او فرو فرست، آنان که درخت نبوت، و محل رسالت الهی، و رفت و آمد ملائکه رحمت و معدن علم و دانش، و خاندان وحی هستند، و در این شب خواسته مرا عطا فرما و وسیله مرا به درگاه خود بپذیر که همانا این بنده تو به مُحَمَّد و علی توسل نموده و بر تو توکل می کند.»

و می گفت: «خدایا، نعمت ولایت خود، و ولایت مُحَمَّد و آل مُحَمَّد صلی الله علیه و آله را که به من عطا فرموده ای، از من سلب نفرما.»

۲- مجلسی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت می فرماید: «ولایت من نسبت به علی بن ابیطالب علیه السلام نزد من محبوبتر است از ولادت من از او، چرا که قبول ولایت او واجب و انتساب به او فضیلت است.»

۳- و از همان حضرت نقل کرده که فرمود: «قسم به آن خدایی که جانم به دست قدرت اوست؛ بحقیقت، ملائکه پروردگار در آسمانها بیش از دانه های خاک در زمین هستند و در آسمان جای قدمی یافت نمی شود مگر این که در آن فرشته ای تسبیح و تقدیس خدا گوید، و بر روی زمین هیچ درخت و کلوخی نیست، جز این که بر آن فرشته ای موکل است، و احدی از ملائکه نیست، جز این که هر روز با ولایت ما به خدای خود تقرب می جوید، و برای دوستان ما استغفار و بر دشمنان ما لعنت می فرستد.»

۴- و رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «خداوند تمام امتهای گذشته را که پیامبر مرسلی داشته اند، به مقام علی بن ابیطالب آزموده است و هر کدام به آن حضرت معرفت بیشتری داشته مقام او در پیشگاه خداوند بالاتر بوده است.»

۳- حقیقت ایمان جز دوستی و دشمنی نیست

مؤلف گوید: محبت و دوستی خدا و رسولش و جانشینان او صلوات الله علیهم اجمعین و ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله و همه مؤمنین و مؤمنات، بلکه دوستان آنها بر هر مسلمانی لازم و از اسباب نجات می باشد، و این محبت و دوستی از آثار و لوازم ایمان است، بلکه ایمان، همان دوستی با خدا و اولیاء او و بیزاری از دشمنان آنهاست، چنان که امام صادق علیه السلام در

پاسخ سؤال شخصی که عرض کرد: «آیا دوستی و دشمنی از ایمان است؟» فرمود: «آیا ایمان، جز دوستی و دشمنی است؟!» و این دوستی و دشمنی، همان معنای تولی و تبری است که در فروع دین ذکر شده است، ولی، حق آن است که آنها از اصول دین است نه از فروع آن؛ و آیاتی از قرآن کریم شاهد این مدعا است:

۱- خداوند در سوره مجادله می فرماید: «ای رسول ما، نمی یابی جمعیتی را که ایمان به خدا و روز قیامت داشته باشند، ولی با دشمنان خدا و رسول خدا دوست باشند، ولو پدران و یا فرزندان و یا برادران و یا عشیره و فامیل آنها باشند! چنین مردمی، ایمان در قلب آنها وارد شده و خداوند آنها را از جانب خود تأیید فرموده و از آنها راضی و آنها نیز از او راضی هستند و آنها، حزب خداوندند و آگاه باشید که حزب خدا همیشه پیروز و رستگار است و در قیامت در باغستانهای بهشتی در کنار نهرهای بهشتی، جاوید و متنعم هستند.»

۲- و در سوره ممتحنه می فرماید: «ای مؤمنان، هرگز کسانی را که مورد خشم خداوند می باشند، دوست خود قرار ندهید.»

۳- و در سوره آل عمران می فرماید: «مؤمنان نباید با کافران رابطه دوستی برقرار کنند.»

۴- و در سوره مائده می فرماید: «ای اهل ایمان هرگز یهود و مسیحیان را برای خود دوست نگیرید و هر که از شما چنین کند از آنها محسوب می شود.»

۵- و در همان سوره می فرماید: «ای اهل ایمان هرگز با اهل کتاب و کافران که دین شما را به مسخره و بازی گرفته اند، دوستی برقرار نکنید.»

۶- و در سوره توبه می فرماید: «هرگز پدران و برادران خود را- که کفر را بر ایمان مقدم داشته اند - دوست نگیرید.»

۷- و در سوره ممتحنه می فرماید: «ای اهل ایمان، هرگز دشمن من و دشمن خود را دوست نگیرید.»

۸- و در سوره مائده می فرماید: «تنها ولی و دوست شما، خدا و رسول او و کسانی هستند که نماز را به پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند. (مقصود از آیه طبق تفاسیر شیعه و سنی علی علیه السلام است).

۹- و مرحوم کلینی در اصول کافی از امام باقر علیه السلام نقل کرده که آن حضرت می فرماید: «اگر خواستی بدانی که در وجود تو خیری هست، به قلب خود نظر کن؛ اگر در قلب خود دوستی بندگان خدا و دشمنی اهل معصیت را یافتی؛ پس در تو خیری هست و خداوند تو را دوست دارد و اگر دیدی که اهل معصیت خدا را دوست داری و دشمن افراد صالح و

بندگان خدایی، پس بدان که در تو خیری نیست و خداوند تو را دشمن دارد و بدان که هر کس، با هر که دوست باشد، با او محشور خواهد شد.»

۱۰ - و از علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل شده که فرمود: «دوست آل مُحَمَّد صلی الله علیه و آله باش ولو گناهکار باشی، و با دوستان آنها دوستی کن ولو گناهکار باشی.»

محدث قمی گوید: «از عجایب این است که این نوشته الان نزد بعضی از اهالی «کرمند» که قریه ای است در اطراف اصفهان موجود است و مخاطب حضرت کسی بوده که از مدینه تا خراسان همراه آن حضرت بوده و هنگام جدا شدن از وی درخواست مکتوبی برای تبرک نموده و آن حضرت این مکتوب را برای او مرقوم فرموده اند.»

۴- برکات دوستی با آل مُحَمَّد علیهم السلام

۱ - انس بن مالک گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند عده ای را در قیامت مبعوث می فرماید با صورتهای نورانی بر کرسیها و لباسهایی از نور که در زیر عرش الهی قرار می گیرند؛ آنها به منزله پیامبرانند، گرچه پیامبر نیستند و به منزله شهیدانند، گرچه شهید نیستند.» پس مردی عرض کرد: «یا رسول الله، آیا من از آنهایم؟» حضرت فرمود: «نه» دیگری عرض کرد: «یا رسول الله آیا من از آنهایم؟» حضرت فرمود: «نه» پس گفته شد: «آنها

کیانند یا رسول الله؟» انس بن مالک گوید: حضرت دست مبارک را بر سر علی گذارد و فرمود: «مقصود، این علی و شیعیان او هستند».

مجلسی گوید: «از اخبار استفاده می شود که مقصود از آن دو مرد عمر و ابوبکر هستند.»

۲ - حضرت زین العابدین علیه السلام می فرماید: سلمان فارسی گفت: روزی خدمت رسول

خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودم که علی بن ابیطالب علیه السلام وارد شد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «یا علی آیا تو را بشارت بدهم؟» علی علیه السلام عرض کرد: «بلی یا رسول الله» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «این جبرئیل است نزد من از طرف خداوند خبر می دهد که: خداوند به دوستان و شیعیان تو هفت خصلت عطا فرموده: ارفاق در وقت مرگ، نجات از وحشت، نور و روشنایی در وقت تاریکی، امنیت و آرامش در وقت ترس، و قسط در وقت حساب، و عبور از صراط، و دخول در بهشت، هشتاد سال قبل از امتهای دیگر.»

۳ - امام صادق علیه السلام فرمود: «دو آیه از سوره واقعه نازل شده که یکی از آن دو در باره اهل ولایت ما می باشد، و دیگری در باره دشمنان ما نازل شده: آیه اول: «پس اگر او از مقربین ما باشد، با روح و ریحان وارد قبر می شود و در قیامت به بهشت می رسد، و اگر او از تکذیب کنندگان و گمراهان باشد، در قبر وارد عذاب حمیم شود و در قیامت به جهنم

داخل خواهد شد».

۴ - جابر انصاری در روز اربعین که به زیارت امام حسین علیه السلام آمد، به عطیه گفت: «آیا در این ملاقات که آخرین ملاقات تو با من است، تو را وصیت کنم؟» سپس گفت: «دوست بدار دوستان آل مُحَمَّد صلی الله علیه و آله را و دشمن دشمنان آنها باش، گرچه فراوان روزه بگیرند و نماز بخوانند، و با دوستان آل مُحَمَّد صلی الله علیه و آله مدارا کن، و بدان که آنها اگر گناهان فراوان هم داشته باشند، نهایت و عاقبت کارشان به نجات و سعادت خواهد بود، چنانچه دشمنان آل مُحَمَّد علیهم السلام نهایت کارشان عذاب و دوزخ خواهد بود!»

۵- دوستی آل مُحَمَّد علیهم السلام و عمل صالح

۱- امام هشتم علیه السلام فرمود: «مبادا از عمل صالح و کوشش در عبادت کوتاهی کنید و بگویید ما آل مُحَمَّد علیهم السلام را دوست می داریم، و مبادا از دوستی آل مُحَمَّد علیهم السلام و توجه به دستورها و فرموده های آنها کناره گیری کنید و به عبادات خود تکیه نموده و فکر کنید بدون محبت و ولایت آنها به سعادت می رسید! هرگز چنین نیست چرا که هیچ کدام بدون دیگری نزد خداوند پذیرفته نیست.»

۲- امام باقر علیه السلام می فرماید: «به خدا قسم، شیعه ما نیستند مگر کسانی که اهل تقوی

ص: ۶۵

و اطاعت خداوند باشند، آنها جز با تواضع و خشوع و ادای امانت ... و فراوان به یاد خداوند بودن، و روزه داری، و نماز خواندن، و احسان به پدر و مادر، و رسیدگی به مشکلات همسایگان از فقراء و مساکین و بدهکارها و یتیمان، و راستی در سخن و قرائت قرآن و خودداری از سخن گفتن در باره مردم مگر به خیر و خوبی، و این که در همه چیز مورد اعتماد و اطمینان مردم باشند، شناخته نمی شوند.»

۶- کسی که با دوستی آل مُحَمَّد صلی الله علیه و آله بمیرد

۱- زمخشری در کشاف از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «کسی که با دوستی آل مُحَمَّد صلی الله علیه و آله بمیرد، شهید مرده است؛

آگاه باشید! کسی که با دوستی آل مُحَمَّد علیهم السلام بمیرد، با آمرزش مرده است؛

آگاه باشید! کسی که با دوستی آل مُحَمَّد علیهم السلام بمیرد، تائب مرده است؛

آگاه باشید! کسی که با دوستی آل مُحَمَّد علیهم السلام بمیرد، ملک الموت و منکر و نکیر به او بشارت بهشت می دهند؛

آگاه باشید! کسی که با دوستی آل مُحَمَّد علیهم السلام بمیرد، او را مانند عروسی که به خانه شوهر می برند، به بهشت خواهند برد؛

آگاه باشید! کسی که با دوستی آل مُحَمَّد علیهم السلام بمیرد، خداوند قبر او را زیارتگاه ملائکه رحمت قرار خواهد داد؛

آگاه باشید! کسی که با دوستی آل مُحَمَّد علیهم السلام بمیرد، بر طریقه سنت رسول الله و جماعت مسلمانان مرده است؛

آگاه باشید! کسی که با دشمنی آل مُحَمَّد علیهم السلام بمیرد، چون در قیامت حاضر شود به پیشانی او نوشته شده که از رحمت خداوند مأیوس است؛

آگاه باشید! کسی که با دشمنی آل مُحَمَّد علیهم السلام بمیرد، هرگز بوی بهشت به مشام او نخواهد رسید!

۲ - برید عجلی گوید: «خدمت امام باقر علیه السلام بودم که مردی از خراسان بر آن حضرت وارد شد در حالی که پاهای خود را به آن حضرت نشان می داد که از پیاده روی بسیار زخمی شده بود و به آن حضرت عرض کرد: این راه دور و با مشقت را به جهت محبت و دوستی شما پیمودم و عشق به شما مرا به اینجا آورده است.»

آنگاه حضرت باقر علیه السلام به او فرمود: «به خدا قسم اگر سنگی به ما محبت داشته باشد، خداوند او را با ما محشور خواهد نمود، و آیا حقیقت دین جز دوستی و محبت است؟»

مؤلف گوید: «مناسب این روایت است روایاتی که در تفسیر آیه شریفه «قل لا أسألكم

۷- شرط قبولی اعمال

ابن ابی عمیر از بعضی از اصحاب خود نقل کرده که به امام صادق علیه السلام گفته شد: ابوالخطاب می گوید: شما فرموده اید: «وقتی حق را شناختی هرچه خواهی بکن!» امام صادق علیه السلام فرمود: «خدا ابوالخطاب را لعنت کند. من چنین چیزی به او نگفته ام، بلکه به او گفتم: اگر معرفت پیدا کرده باشی، اعمال خیر تو مقبول خواهد بود.» سپس فرمود: «خداوند عزَّوَجَلَّ می فرماید: «کسانی که عمل صالح انجام می دهند و ایمان به خدا (و اولیای او ...) دارند، چه زن باشند و چه مرد اهل بهشت خواهند بود و از نعمتهای بهشتی بدون حساب بهره مند می شوند.» و می فرماید: «افراد مؤمنی که اهل عمل صالح هستند؛ چه مرد باشند و چه زن، ما به آنها زندگی پاکیزه و نیکو خواهیم داد.»

۲- از امام صادق علیه السلام سؤال شد که مخالفان شما می گویند که پدر شما فرموده: «بعد از معرفت هرچه خواهی بکن.» و تکیه به این سخن کرده و هر عمل حرامی را انجام می دهند؟! امام صادق علیه السلام فرمود: «چگونه این سخن را می گویند!، خدا آنها را لعنت کند! پدرم فرمود: «اگر معرفت پیدا کردی، آنچه می خواهی از اعمال خیر انجام ده که خداوند از

مفضل بن عمر گوید: در ضمن نامه ای که امام صادق علیه السلام برای من نوشت، آمده بود: «خداوند عَزَّوَجَلَّ هیچ پیامبری را برای دعوت مردم به معرفت خداوند نفرستاد مگر آنکه امر به طاعت و بندگی خداوند هم با آن بود، البته عبادت خود را مشروط به معرفت خود (و اولیای خود) نمود، و کسانی که خود را مطیع خدای خود می دانند، باید تمام اعمال ناشایست را باطنا و ظاهرا بر خود حرام بدانند، و واجبات دین او را مثل نماز و روزه و حج و عمره (و واجبات دیگر) ترک نکنند و تمام محرمات خدا را حرام بدانند و اهل کارهای خیر بوده و به مکارم اخلاق عمل کرده، و از اعمال و اخلاق زشت پرهیز کنند، و کسانی که گمان کرده اند، بدون معرفت به پیامبر صلی الله علیه و آله (و آل آن حضرت) رعایت حلال و حرام خداوند برای آنها سودی دارد، بدانند که هرگز چنین نیست و آنها خدا را اطاعت نکرده اند، و براستی کسانی که نماز بخوانند و زکات بدهند و حج و عمره به جا آورند، ولی معرفت کسانی را که خداوند اطاعت آنها را بر مردم واجب کرده نداشته باشند، در حقیقت نه نماز خوانده اند، و نه روزه گرفته اند، و نه زکات داده اند، و نه حج و عمره به جا آورده اند، و نه غسل جنابت کرده اند، و نه به حرام و حلال خداوند عمل نموده اند، نماز آنها نماز نیست، و زکات آنها زکات نیست، و حج آنها حج نیست، چون اعمال خود را با معرفت و اطاعت از

ولّی خدا که مأمور به اطاعت او بوده اند، انجام نداده اند!

پس کسی که امام خود را بشناسد، و از او پیروی کند، از خدای خود اطاعت نموده و کسی که فکر کند فقط وظیفه او معرفت به امام است و اطاعت او را - که اطاعت خداوند است - لازم نداند، به راستی دروغ گفته و مشرک شده است، و آنچه ما گفته ایم، این است که اعمال خیر و عبادات بدون معرفت پذیرفته نیست و وقتی معرفت پیدا کردی، آنچه می خواهی از اعمال خیر و طاعات به جا آور که مقبول خداوند خواهد بود.»

۴- ابن کثیر گوید: در سفر حج با امام صادق علیه السلام همراه بودم، که حضرت در مسیر راه از کوهی که مشرف بر مردم بود بالا-رفت، و فرمود: «چقدر صداها زیاد است، و چقدر حاجی کم است؟» در این وقت داود رقی به آن حضرت عرض کرد: «ای فرزند رسول خدا، آیا خداوند دعای این جمعیت را مستجاب می کند؟!» حضرت فرمود: «چنین مگو ای ابا سلیمان، خداوند کسانی را که مشرک به او باشند نمی بخشد، و کسی که ولایت علی علیه السلام را انکار کند، مانند کسی است که بت پرست باشد.»

مؤلف گوید: «روشن شد که در هیچکدام از روایات فوق به دوستان مُحَمَّد و آل مُحَمَّد علیهم السلام اجازه داده نشده که شما چون دوست این خانواده هستید گناه کردن، برایتان مجاز است، بلکه در این روایات آمده است که قبولی عبادات، مشروط به ولایت آنهاست

ص: ۷۰

و ولایت آنها مقتضی تقیّد به عبادات و وظائف اسلامی است، و عاقبت دوستانشان صلاح و اصلاح و توبه است، و عاقبت دشمنانشان دوزخ و عذاب است، و هر کسی در دنیا کسی را دوست داشته باشد، با او محشور خواهد شد و بین خدا و احدی خویشاوندی نیست، و بهشت برای بندگان خدا و دوزخ برای گناهکاران است و خداوند نسبت به بندگان خود ارحم الراحمین است و بسیاری از گناهکاران را به شفاعت مُحمّد و آل او صلی الله علیه و آله می بخشد.»

۸- عجایبی در دوستی علی و اولاد آن حضرت علیهم السلام

محقق نوری در دارالسلام، از ابن عباس نقل می کند که گفت: «سلمان فارسی را در خواب دیدم در حالی که بر سر او تاجی از یاقوت، و بر بدن او انواع زیورها و حلّه های بهشتی بود. به او گفتم: تو همان سلمان هستی که دوست رسول خدا صلی الله علیه و آله بودی؟!» گفت: «بلی من سلمان هستم.» گفتم: «این مقام نیکو و بلندی است که خدای عزّ و جلّ به تو عطا فرموده گفت: «بلی چنین است.» گفتم: «در بهشت پاداش چه عملی را بعد از ایمان به خدا و رسول او بهتر دیدی؟»

سلمان گفت: «بعد از ایمان به خدا و رسول او هیچ عملی در بهشت برتر از محبّت علی بن ابیطالب علیه السلام و اقتدا به او نیست.»

مؤلف گوید: مناسب این مقام است کلام امیرالمؤمنین علیه السلام به حارث همدانی که بعضی از شعرا آن را تبدیل به شعر نموده اند و به فارسی ترجمه می شود:

علی با حارث همدان سخن گفت

عجب دُرِّ گران سنگی که او سُفت

مرا مؤمن ببیند وقت مُردن

منافق نیز ببیند صورت من

شناسم او به نام و وصف و کردار

که بدکار است یا باشد نکوکار

تو چون نزد صراط آیی به دیدار

مترس از لغزش و دل را قوی دار

به آتش می دهم فرمان که بگذار

مشو نزدیک این عبد خطا کار

که او را رشته عشق است با من

فکنده حبل مهر ما به گردن

بنوشانم به تو حارث گوارا

شرابی چون عسل کو باشد احلی

و از روایات ظاهر می شود که دوستی با دوستان آنها نیز از اسباب نجات است.

امام باقر علیه السلام می فرماید: «دوست بدار دوست آل مُحَمَّد صلی الله علیه و آله را ولو گناهکار و زناکار باشد، و دشمن بدار دشمن آنها را ولو بسیار روزه بگیرد و نماز بخواند.»

و در روایتی از علی بن موسی الرضا علیه السلام گذشت که فرمود: «دوست آل مُحَمَّد صلی الله علیه و آله باش اگرچه گناهکار باشی، و دوست دوستان آنها باش، اگرچه گناهکار باشند.»

از این روایات ظاهر می شود که دشمنی با دوستان مُحَمَّد و آل مُحَمَّد صلی الله علیه و آله به جهت

ص: ۷۲

۹- آنچه وقت مرگ و سؤال و میزان و صراط و ... سودمند است

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «محبّت و دوستی من و اهل بیت من در هفت موضع خطرناک برای دوستانمان سودمند است: در وقت مرگ، در قبر، وقت حضور در قیامت، وقت گرفتن نامه عمل، وقت حساب اعمال، نزد میزان، و وقت عبور از صراط.» و مانند همین روایت از علی علیه السلام نقل شده است.

۲- جابر می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که امامان از اهل بیت مرا دوست بدارد، حقا خیر دنیا و آخرت را به دست آورده و احدی شک نکند که او از اهل بهشت خواهد بود.» پس فرمود: «در دوستی اهل بیت من بیست خصلت موجود است، ده خصلت آن در دنیا خواهد بود، و ده خصلت آن در آخرت و قیامت، اما خصلتهای دنیایی عبارت است از: زهد در دنیا، کوشش در عمل صالح، ورع و تقوای در دین، میل و رغبت به عبادت، توبه قبل از مرگ، نشاط در عبادت شبانه، توکل بر خدا و طمع به مردم نداشتن، رعایت امر و نهی خداوند عَزَّوَجَلَّ، بغض دنیا و توجه به آخرت، و سخاوت و بخشش در دنیا، و اما آنچه در آخرت به آنها می رسند، عبارت است از: دیوان و نامه اعمالشان گشوده نمی شود، آنها را مقابل میزان و حساب نمی برند، نامه هایشان به دست راست داده

می شود، روی نامه اعمال آنها براءت و نجات از دوزخ نوشته شده، با صورتهای نورانی وارد قیامت می شوند، حله های بهشتی بر آنها می پوشند، به آنها اجازه می دهند که یکصد نفر را شفاعت کنند، خداوند به آنها در آن روز نظر رحمت می فرماید، تاجی از بهشت بر سر آنها گذارده می شود، و بدون حساب وارد بهشت می شوند.» سپس فرمود: خوشا به حال دوستان اهل بیت من.»

۳- ابن ابی یغفور گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «از بس این جمله را بر شما تکرار کرده ام، حیا می کنم باز بگویم: بدانید بین شما و سعادت و بهشت فاصله ای نیست جز اینکه جان شما به اینجا برسد!» و به دست مبارک اشاره به گلوی خود نمود و فرمود: «در آن وقت رسول خدا و امیرالمؤمنین می آیند و می گویند: از آنچه می ترسیدید ایمن شدید و آنچه را امید داشتید مقابل شماست، بشارت باد شما را که پاکیزه شدید، مردان شما مؤمن و صدیق و شهید شمرده می شوند، و زندهای شما حوریان چشم درشت بهشتی هستند.»

۱۰- هیچ عملی بدون ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام و اولاد او پذیرفته نیست!

علامه مجلسی می گوید: «بدان که علمای امامیه بر این موضوع اتفاق دارند که صحت و قبولی اعمال، مشروط بر ایمان و ولایت جمیع ائمه علیهم السلام و پذیرفتن امامت آنهاست و اخباری که دلالت بر این معنا دارد، بین شیعه و سنی متواتر است.»

مؤلف گوید: اخبار در این زمینه فراوان است، جهت اختصار به بعضی از آنها اکتفا می شود:

۱- امام صادق علیه السلام می فرماید: «اولین چیزی که خدای متعال در قیامت از بنده خود سؤال می کند، نمازهای واجب، و زکات واجب، و روزه واجب، و حج واجب، و ولایت ما خانواده است، و تردیدی نیست که اگر کسی با اقرار به ولایت ما از دنیا رفته باشد، نماز و روزه و زکات و حج او هم پذیرفته می شود، و اگر قبل از مردن اقرار به ولایت ما نکرده باشد، هیچ کدام از اعمال او پذیرفته نمی شود.»

۲- امام صادق علیه السلام از پدرانیش نقل نموده که فرمودند: «جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت: یا مُحَمَّد خدایت به تو سلام می رساند و می فرماید: من آسمانهای هفتگانه را با آنچه در آنها می باشد آفریدم، و زمینها و آنچه را بر روی آنهاست خلق نمودم، و محلی که نزد من ارزشمندتر از رکن و مقام باشد، نیافریدم و اگر بنده ای در محل رکن و مقام از اول خلقت تاکنون عبادت کرده باشد، و با انکار ولایت علی علیه السلام مرا ملاقات کند، حتما او را از سر به دوزخ می افکنم.»

۳- انس بن مالک گوید: «از جنگ تبوک همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بر می گشتیم، ناگهان در بین راه فرمود: «از وسائل و بارهای شتران برای من جای بلندی فراهم کنید. اصحاب

چنین کردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بالای آن رفت و حمد و ثنای الهی را آن گونه که شایسته او بود انجام داد، سپس فرمود: «ای مردم چه شده که وقتی ذکر آل ابراهیم علیه السلام می شود، صورتهای شما باز و افروخته می شود، و وقتی ذکر آل مُحَمَّد صلی الله علیه و آله به میان می آید، صورتهای شما درهم کشیده می شود؛ مانند این که آب انار بر آنها فشرده باشند؟! قسم به آن خدایی که مرا به پیامبری مبعوث کرده، اگر یکی از شما به اندازه کوهها عبادت کرده باشد، ولی چون در قیامت حاضر شود، ولایت علی بن ابیطالب را با خود نیاورده باشد، خداوند عَزَّوَجَلَّ او را به رو بر آتش جهنم می افکند!»

۱۱- دوست علی بن ابیطالب علیه السلام به آتش دوزخ نمی سوزد!!

ابن عساکر از عکرمه از ابن عباس نقل کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که دوست داشته باشد مانند من زندگی کند، و مانند من بمیرد و در بهشت عدن ساکن شود، باید بعد از من علی علیه السلام و دوست علی را دوست بدارد و به امامان بعد از من اقتدا کند، چرا که آنها عترت من هستند و از طینت من آفریده شده اند و خداوند به آنها دانش و فهم عنایت فرموده است.» سپس فرمود: «وای بر کسانی که فضل و مقام آنها را انکار کرده و قرابت آنها را با من رعایت نکنند. خداوند آنها را به شفاعت من نائل نگرداند.»

۲- عایشه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «در مقام و منزلت تو یا علی همین بس که هر که تو را دوست داشته باشد، هرگز با حسرت نمی میرد، و وحشت قبر براو نخواهد بود و در قیامت هیچ گونه ترس و وحشتی ندارد.»

۳- سبط ابن جوزی از زیدبن ارقم نقل کرده که گوید: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «هر که دوست داشته باشد که در بهشت تمسک به قضیب احمر کند که خداوند آن را در بهشت عدن - که بهترین مقام بهشتی است - به دست قدرت خود آفریده، باید به ولایت علی بن ابیطالب و آل او تمسک نماید.»

۴- اخطب خوارزمی در مناقب خود از ابوذر نقل نموده که می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که دست علی علیه السلام را گرفته بود و می فرمود: «یا علی تو برادر من و برگزیده و جانشین و وزیر و امین من هستی. منزلت تو نسبت به من همانند منزلت هارون است نسبت به موسی، جز آنکه بعد از من پیامبری نیست، و کسی که با دوستی تو بمیرد، خداوند عاقبت او را به امن و ایمان قرار خواهد داد، و کسی که با دشمنی تو بمیرد، هیچ بهره ای از اسلام نبرده است.»

۵- و او از انس بن مالک نقل می کند که گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: «محبّت علی حسنه و عبادتی است که با بودن آن هیچ گناهی به صاحبش زیان وارد نمی کند، و

دشمنی و بغض او گناهی است که با بودن آن، هیچ عبادتی به صاحبش سودی نمی بخشد.»

۶- و صاحب ینابیع المودّه با سند خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «اگر مردم بر محبت و دوستی علی علیه السلام اجتماع می نمودند، هرگز خداوند آتش را خلق نمی کرد.»

۷- انس بن مالک گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «عنوان نامه عمل مؤمن در قیامت، دوستی علی بن ابیطالب علیه السلام است.»

۱۲- دشمنان علی علیه السلام اهل دوزخ هستند!

۱- اخطب خوارزمی از ابن عباس نقل کرده که گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر بنده ای بین رکن و مقام سه هزار سال عبادت کند و با دشمنی و بغض علی و عترت من از دنیا برود، خداوند در قیامت او را با صورت در جهنم خواهد افکند.»

۲- ابی زبیر مکی گوید: از جابر بن عبدالله انصاری شنیدم که می گفت: من و علی علیه السلام در عرفات مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که آن حضرت به من و علی علیه السلام اشاره نمود،

و ما خدمت آن حضرت رفتیم، سپس علی علیه السلام را نزد خود خواند و فرمود: «دست خود را در دست من بگذار، من و تو از یک درخت هستیم، من ریشه آن درختم و تو تنه آن، و حسن

و حسین شاخه های آن هستند، پس کسی که به شاخه ای از شاخه های آن بیاویزد، خداوند او را به بهشت خواهد برد.»

سپس فرمود: «یا علی اگر امت من آنقدر روزه بگیرند که فرسوده شوند، و آنقدر نماز بخوانند که بدنهایشان نحیف و لاغر شود، و با این حال دشمن تو باشند، خدا آنها را از صورت به دوزخ خواهد افکند.»

۳- و خوارزمی در مناقب خود از معاویه بن وحید نقل کرده که گوید: «شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که به علی علیه السلام می فرمود: «یا علی، دشمن تو یا یهودی می میرد، یا نصرانی.»

۴- و خوارزمی با سند خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که آن حضرت به علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: «یا علی اگر بنده ای به اندازه عمر حضرت نوح علیه السلام عبادت کند، و به اندازه کوه احد طلا داشته باشد و آن را در راه خداوند انفاق کند، و عمر او آنقدر زیاد شود که هزار مرتبه پیاده به حج برود، و در نهایت بین صفا و مروه مظلوم کشته شود، و ولایت و محبت تو را نداشته باشد، هرگز وارد بهشت نخواهد شد، بلکه بوی بهشت هم به مشام او نخواهد رسید.»

۱۳- ولایت و محبت علی علیه السلام مشروط به برائت و بیزاری از دشمنان اوست

۱- بزنی می گوید: امام هشتم علیه السلام به من نوشت که جدش حضرت باقر علیه السلام فرموده است: «کسی که بخواهد بین او و بین خداوند حجابی نباشد تا این که جلال خداوند را ببیند و خداوند هم به او نظر رحمت افکند، باید دوست و پیرو آل مُحَمَّد علیهم السلام باشد و از دشمنان آنها بیزاری جوید، و چون چنین بود خداوند به او نظر رحمت می افکند و او هم خدای خود را به چشم دل می بیند.»

۲- مرحوم مجلسی رحمه الله از سرائر از صفوانی نقل می کند که گوید: مردی خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و گفت: من شما را دوست می دارم، و بعضی از دشمنان شما را هم دوست می دارم! امیرالمؤمنین علیه السلام در جواب او فرمود: «تو اکنون اعرور و لوچی، یا کور باش و یا بینا باش.» (یعنی یا باید ما را دوست بداری و یا دشمنان ما را!)

۳- و نقل شده که شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: «فلان شخص شما را دوست دارد، اما جرأت بیزاری جستن از دشمنان شما را ندارد؟» امام صادق علیه السلام در جواب او فرمود: «بعید است کسی دوست ما باشد و از دشمنان ما بیزاری نجوید، او دروغ می گوید و دوست ما نیست.»

۴- امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «ان تبدوا ما فی انفسکم...» یعنی آنچه در

باطن شما است چه ظاهر کنید و یا پنهان نگه دارید، خداوند شما را بر آن مؤاخذه خواهد نمود.» فرمودند: «شایسته است که خداوند کسانی را که به اندازه خردلی در دل آنها دوستی آن دو باشد، هرگز به بهشت نبرد.»

۵- و مجلسی رحمه الله در بحار از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: «ناصبی کسی نیست که (فقط) با ما دشمنی ورزد، چون تو کسی را نمی یابی که بگویی: من دشمن مُحَمَّد و آل او هستم، ولیکن ناصبی کسی است که با شما شیعیان با آن که می داند شیعه ما هستید و ما را دوست می دارید - دشمنی ورزد.»

۶- امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «ما جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ ا...» می فرماید: علی علیه السلام می فرمود: «هرگز محبت ما و محبت دشمن ما در یک دل جمع نمی شود! چرا که خداوند برای هر کسی یک قلب قرار داده، و دوستی دوستان ما مانند طلای خالص است که هرگز همراه آن دوستی با دشمنان ما نخواهد بود! پس کسی که بخواهد دوستی و محبت خود را بیازماید باید به قلب خود نظر کند، اگر با دوستی ما دوستی دشمن ما همراه بود، بداند که از ما نیست و ما از او نیستیم و خداوند و جبرئیل و میکائیل هم دشمن او هستند و خداوند دشمن کافران است.»

۷- جیش بن معتمر گوید: «خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدم و عرض کردم: «السَّلامُ

عَلَيْكَ يَا اميرالمؤمنين و رحمه الله وَ بَرَكَاتُهُ» و سپس عرض کردم: یا علی چگونه روز خود را به شام رسانیدی و حال شما چگونه است؟» امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «روز خود را شام نمودم در حالی که دوستانمان را دوست داشتم و دشمنانمان را دشمن شمردم، و دوستان ما به رحمت خداوند - که در انتظار آنها است - مسرورند و دشمنانمان در لبه پرتگاه دوزخ هستند و نزدیک است در آن سقوط کنند، و می بینم که درهای رحمت به روی اهلش گشوده شده است، رحمت الهی بر بندگان او گوارا باد، و مرگ و خواری بر اهل دوزخ و آتش باد.» سپس فرمود: «ای حبیبش، کسی که بخواهد بداند دوست ما است و یا دشمن ما، باید به قلب خود مراجعه کند؛ اگر دوست ما را دوست دارد، دشمن ما نخواهد بود، و اگر در قلب خود دشمنی با دوستان ما را یافت، هرگز دوست ما نخواهد بود، زیرا خداوند (در عالم ذر) از دوستان ما پیمان دوستی با ما را گرفته است، و نام دشمنان ما را در قرآن ثبت نموده، و شیفتگان ما شیفتگان انبیاء هستند، و ما برگزیدگان خدا هستیم.»

۸- شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: «ای فرزند رسول خدا من توانایی برای نصرت و یاری شما را ندارم، جز این که از دشمنان شما بیزاری می جویم و بر آنها لعنت می فرستم؛ حال من چگونه است؟»

امام صادق علیه السلام از پدراناش از جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نمود که آن حضرت فرمود:

«کسی که از یاری ما خانواده عاجز باشد و در اوقات خلوت، دشمنان ما را لعنت کند، خداوند صدای او را به جمیع مخلوقات خود می‌رساند و همگی با او همصدا می‌شوند و هر که را که او لعنت می‌کند، آنها نیز لعنت می‌کنند و بر دعای خود می‌افزایند و می‌گویند: «خداوندا درود خود را بر این بنده ات بفرست که او وظیفه خود را به اندازه توان و قدرت انجام داد و اگر بیش از این توان می‌داشت، انجام وظیفه می‌نمود.» ناگهان از طرف خداوند ندا می‌رسد که من دعای شما را در حق او اجابت نمودم و درود خود را بر او فرستادم و او را نزد خود از نیکان و برگزیدگان قرار دادم.»

۹- رسول خدا صلی الله علیه و آله به بعضی از اصحاب خود فرمود: «برای خدا، ولیّ او را دوست بدار و برای خدا دشمن او را دشمن بدار.» او عرض کرد: ولیّ خدا کیست که او را دوست بدارم، و دشمن او کیست که او را دشمن بدارم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین اشاره نمود و فرمود: «آیا او را می‌بینی؟!» عرض کرد: «بلی» حضرت فرمود: «دوست او ولیّ خداست، او را دوست بدار و دشمن او دشمن خداست، او را دشمن بدار.» سپس فرمود: «دوست علی را دوست بدار اگر چه قاتل پدر و فرزند تو باشد، و دشمن علی را دشمن بدار، اگر چه پدر یا فرزند تو باشد.»

۱۴- علی علیه السلام از دوستان خود شفاعت می کند و آنها را در بهشت جای می دهد

۱- ابن عباس گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی می فرمود: «تویی صاحب بهشت و به دست تو دوزخ تقسیم می شود، و مالک دوزخ و رضوان بهشت، به امر خداوند نزد من خواهند آمد و گویند: «ای مُحَمَّد صلی الله علیه و آله خداوند کلیدهای بهشت و دوزخ را به شما بخشیده، شما هم به علی تسلیم نمایید، پس من آنها را به تو تسلیم خواهم نمود و تو در آن روز مالک بهشت و دوزخ هستی و هر چه بخواهی انجام خواهی داد.»

۲- مُفَضَّل گوید: «به امام صادق علیه السلام عرض کردم: اگر علی دوستان خود را به بهشت و دشمنان خود را به دوزخ می فرستد، پس مالک و رضوان چه می کنند؟!» امام صادق علیه السلام فرمود: «مگر این نیست که امر جمیع خلائق در روز قیامت به دست مُحَمَّد صلی الله علیه و آله می باشد؟» عرض کردم: «بلی» فرمود: «پس علی به امر پیامبر بهشت و دوزخ را تقسیم می نماید و مالک و رضوان هم در اختیار او خواهند بود.» سپس فرمود: «ای مُفَضَّل، قدر این سخن را بدان که از مکنون علم است.»

۳- مُفَضَّل گوید: امام صادق علیه السلام می فرمود: «چون روز قیامت شود امر شیعیان ما به دست ما خواهد بود؛ پس آنچه از حقوق خدا تَضییع نموده باشند، به عهده ما خواهد بود و آنچه از حقوق ما را ضایع نموده باشند از آنها می گذریم، و آنچه از حقوق مردم به

عهده آنها باشد، به عهده خواهیم گرفت.»

۴- جابر گوید: «امام صادق علیه السلام فرمود: «چون روز قیامت شود و خداوند اولین و آخرین را برای حساب حاضر نماید، در آن وقت خداوند، رسول خود مُحَمَّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را فرا می خواند، سپس ما را فرا می خواند و حساب مردم را به دست ما می دهد. پس به خدا سوگند ما اهل بهشت را به بهشت، و اهل دوزخ را به دوزخ می فرستیم، در حالی که انبیاء مقابل عرش الهی صف کشیده اند، و چون اهل بهشت در بهشت و اهل دوزخ به دوزخ وارد شوند، خداوند علی علیه السلام را می فرستد تا اهل بهشت را در منازل خود جای داده و همسران آنها را به آنها تزویج نماید، و به خدا سوگند که جز او این کار را انجام نخواهد داد، و این کرامت و فضل خداوند است بر او. به خدا سوگند علی علیه السلام اهل دوزخ را به دوزخ می فرستد، و به خدا سوگند اوست که چون اهل بهشت وارد بهشت شوند، درب بهشت را بر آنها می بندد، و چون اهل دوزخ به دوزخ وارد شوند، درب آن را بر آنها می بندد، زیرا کلید بهشت و دوزخ به دست اوست.»

مؤلف گوید: «مناسب این مقام است احادیث شفاعت و مقاسمه که در ابواب فضائل آن حضرت خواهد آمد ان شاء الله.»

۱۵- اعتقاد صحیح در اختیارات و مقام امامان معصوم علیهم السلام

۱- حضرت رضا علیه السلام در ضمن دعایی می فرماید: «خدایا (تو شاهدی که) هر که در حق ما اعتقاد خدایی داشته باشد و یا گمان کند که آفرینش و روزی مردم به دست ماست، ما از او بیزار هستیم، همانند بیزاری عیسی بن مریم علیه السلام از نصاری.»

مؤلف گوید: در عده ای از روایات آمده که ائمه معصومین ما، شیعیان خود را از غلو و گزافه گویی در حق آنها باز داشته اند، و مرحوم مجلسی بعد از بیان این مطلب گوید: ولی بعضی از متکلمین و اهل حدیث در اثر قصور از معرفت ائمه و ناتوانی از فهم عجایب احوال و شؤون آنها در معنای نفی غلو و نهی از گزافه گویی افراط و زیاده روی نموده و

روایاتی را که متضمن بعضی از عجایب معجزات آنها بوده مردود دانسته اند تا اینکه بعضی از آنها گفته اند: «اعتقاد به اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و ائمه، فراموش نمی کرده اند، و یا از گذشته و آینده با اطلاع بوده اند و امثال اینها از غلو و گزافه گویی است!» در صورتی که در اخبار زیادی آمده که ائمه فرموده اند: «ما را خدای خود ندانید، و هر چه می خواهید (از مراتب کمال) در باره ما بگویید و هرگز به آن (یعنی مراتب کمال ما) پی نخواهید برد.»

و باز فرموده اند: در ک امر ما (و مقام و سخن ما) جز برای ملک مقرب خدا و یا پیامبر مرسل او و یا بنده مؤمنی که خداوند قلب او را به ایمان آزموده باشد میسر نیست، و در روایتی وارد شده که: «اگر ابوذر از دانش سلمان اطلاع می داشت، هرگز او را زنده

نمی گذارد!» و روایات دیگری از این گونه.

سپس گوید: با توجه به آنچه گذشت، بر هر مؤمن با دیانت لازم است که در کلام ائمه علیهم السلام تأمل نموده و اگر چیزی از فضائل و معجزات و شئون عالی آنها را درک نکرد، فوراً دست ردّ به آنها نزند جز آنکه بر خلاف ضرورت دین و ادله قطعی، مانند آیات محکمه و احادیث متواتره باشد.»

۱۶- شیعیان و دوستان علی علیه السلام به واسطه انواع بلاها، آمرزیده از دنیا می روند!

۱- صاحب سابری گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «من از دوستان شما گناهان خطرناکی مشاهده می کنم!» امام صادق علیه السلام فرمود: «نکنند به اولیای خدا توهین کنی! البته ممکن است دوستان ما مرتکب گناهانی شوند که موجب عذاب الهی باشد، لیکن خداوند آنها را مریض و مبتلا می کند تا از گناه پاک شوند، و اگر از جهت بیماری عافیت داشتند، در مال آنها آفت وارد می کند، و اگر آفت مالی به آنها ندهد، مصیبت اهل و اولاد به آنها می دهد، و اگر از این جهت هم عافیت داشتند، آنها را به همسایه بد مبتلا می نماید، و اگر از همه این مصیبتها سالم بودند، مردن را بر آنها سخت می کند، تا چون خدای خود را ملاقات کنند، خداوند از آنها راضی باشد، و مستحق بهشت باشند.»

۲- امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «هیچ کدام از شیعیان ما نیستند که مرتکب گناه و

خلاف شوند، جز این که خداوند قبل از مردن آنها را مبتلا می فرماید تا از گناه پاک شوند، و ابتلای آنها یا در مال آنهاست، یا در فرزندانشان و یا در بدنشان، تا چون خدای خود را ملاقات می کنند، گناهی بر آنها نباشد، و بسا می شود که چیزی از گناه بر آنها می ماند که با سختی جان کندن آمرزیده می شوند.»

۳- امام باقر علیه السلام از رسول خدا نقل می فرماید که آن حضرت فرمود: «چه بسا بنده مؤمن در جستجوی فرمانداری و تجارت می باشد و چون نزدیک می شود که به خواسته خود برسد، خداوند مَلکی را امر می کند که او را از خواسته اش منع کند، و اگر به خواسته خود برسد، هلاک می شود، و چون از خواسته خود محروم می ماند، گوید: «محروم شدم، هر که مرا محروم نمود، خدا با او چنین و چنان کند، و نمی داند که خداوند از لطف خود او را از خطر و گرفتاری دنیا و آخرت نجات داده و اگر به حاجت خود می رسید، گرفتار عذاب می شد!»

۴- امام صادق علیه السلام می فرماید: یکی از سخنان خداوند با حضرت موسی علیه السلام این بود که فرمود: «ای موسی هیچ مخلوقی نزد من محبوبتر از بنده مؤمن من نیست، و این که او را

مبتلا می کنم، برای این است که خیر او را در آن می دانم، پس باید بر بلائی من صابر، و بر نعمتهای من شاکر و به قضای من راضی و خشنود باشد، و چون بر وفق خشنودی من عمل کند و دستورهائیم را اطاعت نماید، او را در زمره صدیقان خواهم نوشت.»

بخش سوم: اثبات امامت امير المؤمنين عليه السلام و اولاد پاک او عليهم السلام

اشاره

اثبات امامت امير المؤمنين عليه السلام و اولاد پاک او عليهم السلام

الباب الثالث:

اثبات امامه امير المؤمنين عليه السلام

و اولاده الظاهرين عليهم السلام

ص: ٨٩

٩٠ سفید

ص: ٩٠

۱- تنها راه نجات امت تمسک به قرآن و عترت است

۱- ابوسعید خدری گوید: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «ای مردم، من دو چیز بزرگ و ارزشمند را برای هدایت شما باقی گذاردم، که یکی از آن دو بزرگتر از دیگری است، یکی کتاب خدا که ریسمان ارتباط الهی است، و دیگری اهل بیت من که اگر از آنها پیروی کنید هرگز گمراه نخواهید شد، و آنها هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا این که در قیامت نزد حوض کوثر مرا ملاقات نمایند.»

۲- سلیمان قندوزی با سند خود نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مَثَل اهل بیت من مثل کشتی نوح است، هر که در آن وارد شد نجات یافت و هر که از آن جدا شد هلاک گشت.»

۳- و او از حضرت زین العابدین علیه السلام نقل می کند که فرمود: «مَثَل ما مَثَل کشتی جاری بر روی دریای عمیق است. هر که بر آن سوار شود، از غرق شدن ایمن شود و هر که آن را رها کند، هلاکت او حتمی است.»

۴- و او از انس بن مالک از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: «ستارگان آسمان

وسيله امان و امنيت اهل آسمانها هستند، و اهل بيت من وسيله امان اهل زمين مي باشند.»

۵- و او از امام باقر عليه السلام و امام رضا عليه السلام نقل مي کند که فرمودند: «مقصود از صادقین در آیه شریفه یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین (ای اهل ایمان از خدا پروا دارید و همواره با راستگویان باشید) امامان از اهل بیت علیهم السلام می باشند.»

مؤلف گوید: «با توجه به مطالب فوق، هرگز عذری و توجیهی برای پیروی از غیر اهل بیت علیهم السلام وجود ندارد، مخصوصاً با تصریح جدشان به وجوب متابعت و محبت امت نسبت به آنها و با تصریح به نامهای آنها در کتب فریقین و نقل صحابه جلیل القدر مانند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و جابر و غیر آنها که هیچ تردیدی در نقل آنها نیست! و در اکثر تفاسیر اهل سنت آیات مربوط به ولایت امیرالمؤمنین و اولاد طاهرین او علیهم السلام آمده، و آنها این گونه روایات را از رسول خدا صلی الله علیه و آله ذیل آن آیات آورده اند که ان شاء الله در بخش آیات خواهد آمد، مانند آیه شریفه «انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا...» جز این که تقلید از سلف و حب دنیا و تعصبهای قومی، راه اندیشه صحیح و انصاف و قبول حق را بسته است!!

۶- حسن بصری از ابن مسعود از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده که فرمود: «چون روز قیامت شود، علی علیه السلام بر فردوس - که آن محل بلندی است در بهشت و بالای آن عرش پروردگار می باشد - می نشیند، در حالی که در پایین آن نهرهای بهشتی جاری است، و او بر

کرسی نورانی تکیه می زند، و در پیش روی او نهر تسنیم جاری است، و احدی حق عبور از صراط را ندارد مگر این که سند ولایت علی و ولایت اهل بیت او را در دست داشته باشد. پس امیرالمؤمنین علیه السلام دوستان خود را به بهشت و دشمنان خود را به دوزخ خواهد فرستاد.»

۷- طبری در بشارت المصطفی با سند خود از علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدرانش از امیرالمؤمنین علیه السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل از میکائیل از اسرافیل از خداوند جل جلاله نقل نموده که خداوند سبحان می فرماید: «منم خدایی که خدایی جز من نیست، و منم خدایی که با قدرت خود جمیع خلق را آفریدم، و پیامبران خود را از بین آنها برگزیدم و از بین پیامبران خود حبیب و خلیل و صفی خود مُحَمَّد صلی الله علیه و آله را برگزیدم، و او را جانشین خود براهل زمین کرده و به رسالت مبعوث نمودم، سپس علی علیه السلام را برگزیدم، و او را برادر و جانشین و وزیر رسول خود نمودم و اوست که بعد از رسول من احکام دین را به بندگانم می رساند و کتاب مرا برای آنها بیان نموده، و با حکم من سیر می کند، من او را هادی از ضلالت، و نشانه حق قرار دادم، او دری است که از آن در به سوی من راه پیدا می شود، او خانه من است که هر که وارد آن شود ایمن از عذاب من خواهد بود، و او قلعه امن است که هر که به آن پناهنده شود، او را از بلائی دنیا و آخرت حفظ خواهم نمود و هر که به او توجه کند، من به او توجه خواهم نمود، و او حجت من است بر جمیع اهل آسمانها و زمین، و

عبادت هیچ کس را نمی پذیرم، مگر با اقرار به ولایت او و نبوت رسولم احمد صلی الله علیه و آله، و او دست رحمت من بر بندگانم می باشد، و ولایت او نعمتی است که به دوستان خود عطا خواهم نمود، قسم به عزت و جلال خودم که هر که علی را دوست بدارد، عذاب خود را از او بردارم و او را به بهشت وارد کنم، و هر که دشمن او باشد و از ولایت او اعراض کند، او را به آتش دوزخ وارد کنم و چه بد مصیری است.»

۲- تصریح خداوند به اسماء ائمه علیهم السلام در خبر لوح

۱- شیخ طوسی در امالی به سند خود از مُحَمَّد بن سنان از امام صادق جعفر بن مُحَمَّد علیهم السلام نقل نموده که فرمود: «پدرم به جابر بن عبدالله انصاری فرمود: «من در خلوت با تو سخنی دارم.» و چون در بعضی از روزها با جابر تنها شدند، پدرم به او فرمود: «بگو بدانم لوحی که در دست مادرم فاطمه علیها السلام دیدی چگونه بود؟» جابر گفت: «خدا را گواه می گیرم که روزی حضور فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله برای تبریک ولادت فرزندش حسین علیه السلام رفتم ناگهان در دست او لوحی از زبرجد سبز دیدم و چیزهایی در آن نوشته شده بود، که از نور

خورشید روشنتر و از مشک اذفر خوشبوتر بود، پس گفتم: ای دختر رسول خدا این لوح و نوشته چیست؟!»

فاطمه علیها السلام فرمود: «این لوحی است که خداوند عَزَّوَجَلَّ به پدرم هدیه نموده، و در

آن نام او و نام شوهرم علی و نام فرزندان و جانشینان او نوشته شده، پس از آن بانو درخواست نمودم که آن لوح را به من بدهد تا از آن نسخه ای بردارم و من از آن نسخه ای گرفتم، امام صادق می فرماید: «پدرم به او فرمود: «آیا می شود آن را به من نشان دهی؟»

جابر عرض کرد: «بلی» و فوراً رفت و از خانه خود لوحی از کاغذ آورد، پدرم فرمود: «نگاه کن در آن تا آن را برای تو بخوانم.» و در آن نوشته شده بود: «بسم الله الرحمن الرحيم این نوشته ای است از خداوند عزیز و علیم، که روح الامین برای مُحَمَّد خاتم پیامبران نازل نموده، ای مُحَمَّد اسماء مرا به بزرگی یاد کن، و شاکر نعمتهای من باش، و آلاء مرا انکار مکن، و به غیر من امیدوار مباش، و از غیر من هراس مکن، که همانا هر که به غیر من امیدوار شود، و از غیر من بترسد، به او عذابی خواهم نمود که احدی را چنان عذابی نکرده باشم! ای مُحَمَّد من از بین پیامبران خود تو را برگزیدم، و وصی تو را بر او صیاء دیگر فضیلت دادم، و حسن را بعد از گذشت ایام پدر مخزن علم خود نمودم، و حسین بهترین فرزند اولین و آخرین است که امامت را در او ثابت نمودم، و از او علی زین العابدین به وجود خواهد آمد، و از نسل او مُحَمَّد شکافنده علم من و راهنمای طریق من خواهد آمد، و از اوست جعفر صادق در قول و کردار که بعد از او فتنه صمایی خواهد بود! پس ای وای بر کسی که بنده و برگزیده من، موسی را انکار کند، و از اوست علی ملقب به رضا که او را عفریت کافری خواهد کشت، و در شهری که بنده صالح

من بنا کند، در کنار بدترین خلق من دفن خواهد شد، و از اوست مُحَمَّد هادی به طریقه دین من، و نگهدارنده حریم من و کسی که قیم رعیت خود و صاحب عزت و نیکویی است، و از او علی و حسن به وجود خواهند آمد، و از اوست جانشین او مُحَمَّد که در آخرالزمان خروج و قیام خواهد نمود، و بر سر او ابر سفیدی است که او را از تابش خورشید حفظ می نماید، و با زبان فصیح ندا می دهد که جن و انس و اهل آسمانها و زمین می شنوند که: "او مهدی آل مُحَمَّد است، او زمین را پر از عدل کند چنان که پر از ظلم شده باشد."

۳- تصریح خداوند به اسماء ائمه علیهم السلام در خبر خواتیم

۱- معاذبن کثیر گوید: «امام صادق علیه السلام فرمود: «وصیتنامه ای از طرف خداوند بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد که بر آن مهر زده شده بود و این تنها مکتوبی بود از طرف خداوند که بر آن مهر خورده بود، پس جبرئیل به رسول خدا گفت: "این وصیت نامه ای است در مورد امت تو که باید به دست اهل بیت تو داده شود." رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: "کدام یک از اهل بیت مرا می گویی ای جبرئیل؟" جبرئیل گفت: "برگزیدگان از آنها که وارث علم نبوت خواهند بود، چنانکه ابراهیم نیز چنین وصیتنامه ای را به ارث باقی گذارد، و بر آن چندین مهر خورده بود."

پس امام صادق علیه السلام فرمود: «مهر اول را علی علیه السلام باز نموده و طبق آن چه در آن مأمور شده بود عمل کرد، سپس امام حسن علیه السلام مهر دوم را باز نمود و آنچه به آن مأمور شده بود عمل نمود، و بعد از او امام حسین علیه السلام مهر سوم را باز نمود که در آن نوشته شده بود: باید به میدان جنگ بروی و بکشی تا کشته شوی و باید قوم خود را به همراه خود ببری که آنها جز با تو به شهادت نخواهند رسید، پس او هم چنین کرد، و سپس به فرزند خود علی بن الحسین علیه السلام داد و او چون مهر چهارم آن را گشود، در آن نوشته شده بود: «سر به زیر آور و خاموش باش» و او به فرزند خود مُحَمَّد بن علی علیه السلام داد و چون او مهر پنجم را گشود، در آن نوشته شده بود: «کتاب خدا را تفسیر کن و پدر خود را تصدیق نما، و علم خود را به فرزندت بسپار، و امت را تربیت کن، و حق را در امن و خوف بیان کن، و جز از خدای خویش مترس.» او هم چنین نمود و سپس وصیت نامه را به امام بعد از خود تحویل داد.»

معاذبن کثیر گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: «آیا شما همان امام بعد از امام باقر نیستید؟» حضرت فرمود: «برای چه می پرسی؟ حتما می خواهی آن را نقل کنی؟ بلی من همان امام هستم.» و سپس امامان بعد از خود را تا دوازدهمین آنها بر من شمرد، و بعد از آن سکوت نمود، به او عرض کردم: «بعد از آنها کیست؟» فرمود: «سخن را بس کن.»

مجلسی در بحار از نعمانی به سند خود از امام صادق علیه السلام نقل نموده که فرمود:

«خداوند دستورالعمل هر امامی را از آسمان فرو فرستاده که بر آن مهر زده شده، پس آن امام مهر از آن می گشاید و به آنچه در آن نوشته شده عمل می کند.»

مؤلف گوید: «با این مضامین روایات زیادی است که در بحار و غیره نقل شده، به آنها مراجعه شود.»

۴- تصریح رسول خدا صلی الله علیه و آله به امامت ائمه دوازده گانه علیهم السلام از ذریه خود

۱- مرحوم صدوق با سند خود از عبدالرحمن بن سمره نقل می کند که گوید: به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم: «مرا به راه نجات ارشاد کنید.» حضرت فرمود: «ای پسر سمره چون هواها مختلف شود، و رأی مردم متفرق گردد، بر تو باد که از علی بن ابیطالب پیروی کنی، که به حق او امام امت، و جانشین من، و فاروق است که حق و باطل را از یکدیگر جدا خواهد نمود، هر کس هر سؤالی از او پرسد، جواب خواهد داد، و هر که از او درخواست هدایت نماید، او را هدایت خواهد نمود، و هر که طالب حق باشد، حق را نزد او خواهد یافت، و کسی که به او پناهنده شود، ایمن شود، و کسی که عاشق هدایت باشد، حق را نزد او یابد، و کسی که به او متمسک شود نجات یابد، و کسی که به او اقتدا کند هدایت شود.»

ای پسر سمره، هر که او را دوست بدارد و تسلیم او شود. سالم ماند، و هر که با او مخالفت

و دشمنی کند هلاک شود، ای پسر سمره، براستی علی از من است، و روح او از روح من، و

طینت او از طینت من است. او برادر من، و من برادر اویم، او همسر دخترم فاطمه، سیده بانوان عالم از اولین و آخرین است، و از اوست دو امام امت من، و دو آقای جوانان بهشتی، حسن و حسین، و از اوست نه امام از فرزندان حسین که نهم آنها قائم امت من خواهد بود که زمین را از عدل و داد پر خواهد نمود پس از آن که پر از ظلم و جور شده باشد.»

۲- و او با سند خود از حکم بن صلت از امام باقر علیه السلام از پدرانش، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «برای نجات خود به علی پناهنده شوید، که به حق او صدیق اکبر، و فاروق است که حق را از باطل جدا خواهد نمود، هر که او را دوست بدارد، خداوند او را هدایت خواهد نمود، و هر که دشمن او باشد خداوند دشمن او خواهد بود، و هر که از امر او تخلف کند هلاک خواهد شد، و از اوست دو سبط امت من حسن و حسین که آنها فرزندان من هستند، و از نسل حسین امامهایی خواهند بود که هادی امت من هستند، و خداوند به آنها علم و فهم مرا عطا نموده، پس آنها را دوست بدارید، و دیگران را به جای آنها دوست نگیرید که غضب و خشم خداوند بر شما خواهد بود، و هر که خشم خداوند بر او وارد شود، هلاک خواهد شد (و برای دنیا از امامان خود جدا نشوید) چرا که زندگی دنیا بهره ای است کوتاه و فریبنده»

۵- تصریح رسول خدا صلی الله علیه و آله به نام یکایک ائمه علیهم السلام، از کتب شیعه و سنی

سلیمان قندوزی حنفی از مناقب خوارزمی از عیسی بن سری نقل نموده که گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «پایه های اصلی اسلام را برای من بیان کن تا با دانستن آنها عمل من صحیح و پاکیزه باشد و ندانستن چیزهای دیگر زیانی به من نرساند.» امام صادق علیه السلام فرمود: «پایه های اسلام عبارت است از: اقرار و شهادت به یگانگی خداوند، و رسالت و پیامبری مُحَمَّد صلی الله علیه و آله، و اقرار به حقانیت آنچه از طرف خداوند به او نازل شده است و پرداخت حق واجب در اموال مثل زکات، و اقرار به ولایتی که خداوند به آن امر نموده و آن ولایت آل مُحَمَّد صلی الله علیه و آله می باشد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر که بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد، مانند زمان جاهلیت با جهل به اسلام مرده است، و خدای متعال هم می فرماید: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» یعنی: «اطاعت کنید خدا و رسول او و صاحبان امر خود را» و علی صلوات الله علیه اولین آنها بود، و بعد از او فرزندش حسن، و سپس حسین، و علی بن الحسین، و مُحَمَّد بن علی تا آخرین آنها، چرا که اهل زمین به صلاح و اصلاح و سعادت نمی رسند مگر به وسیله امام و رهبر (شایسته ای که از طرف خداوند هادی آنها باشد) و کسی که بمیرد و امام خود را نشناخته باشد، جاهل به اسلام و دین مرده، مانند زمان جاهلیت قبل از اسلام، و سخت ترین جایی که شما نیاز به معرفت

امام خود دارید، وقتی است که جان شما به اینجا برسد!» و با دست خود اشاره به سینه مبارک نمود.

مرحوم صدوق از جابر بن عبدالله انصاری نقل نموده که گوید: «چون آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ وَ اطِيعُوا الرَّسُولَ وَ اُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» نازل شد، عرض کردم: «یا رسول الله، ما خدا و رسول را شناختیم، شما بگوئید: اولی الامر - که نام آنها بعد از نام خدا و رسول آمده، و طاعت آنها مقرون به طاعت شما شده - کیانند؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله در جواب فرمود: «ای جابر، آنها جانشینان من و امامان مسلمین هستند بعد از من، و اول آنها علی بن ابیطالب است، و سپس حسن، و حسین و علی بن الحسین و مُحَمَّد بن علی که در تورات معروف است به باقر و تو او را درک خواهی نمود و چون او را ملاقات نمودی سلام مرا به او برسان، و پس از او جعفر بن مُحَمَّد و موسی بن جعفر و علی بن موسی، و مُحَمَّد بن علی، و علی بن مُحَمَّد، و حسن بن علی و سپس کسی که نام او نام من است و کنیه او کنیه من است، و او حجت خداوند بر روی زمین، و باقیمانده حجت های خداوند است. او فرزند حسن بن علی صلوات الله علیهم اجمعین است.»

مؤلف گوید: «بقیه احادیث وارده در این بحث در بخش آیات ذیل آیه شریفه فوق خواهد آمد ان شاء الله.»

۶- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خلفای من دوازده نفر از بنی هاشم هستند.»

مؤلف گوید: «ما بعضی از آن روایات را که در کتابهای معتبر آنها آمده نقل می کنیم، سپس تحقیقی که از برخی از علمای آنها ذیل آن رسیده به عین عبارت و الفاظ می آوریم، و قضاوت و انصاف در آن را به اهل انصاف از علماء و دیگران واگذار می نماییم. تا این که حجت بر همگان روشن شود و هر که به هر سو می رود، دانسته رفته باشد، و چون بنای کتاب بر اختصار است، از اطاله کلام در این بحث پوزش می طلبیم:

۱- جابر بن عبدالله انصاری گوید: «جندل یهودی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، و پس از سخنانی عرض کرد: «من در خواب موسی بن عمران را دیدم که فرمود: "باید بروی خدمت مُحَمَّد خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله و به دست او مسلمان شوی، و به اوصیاء بعد از او تمسک جویی." گفتیم: مسلمان می شوم، و الحمد لله مسلمان شدم و خداوند مرا به واسطه شما هدایت نمود.» سپس عرض کرد: «یا رسول الله، اوصیای خود را به من معرفی نمایید تا به آنها تمسک جویم و از آنها بهره ببرم.» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اوصیای من دوازده نفر هستند.» جندل عرض کرد: «بلی آنها را در تورات چنین یافتیم. نام آنها چیست؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اول آنها سید اوصیاء و ابوالائمہ علی می باشد، و سپس دو فرزند او حسن و حسین، پس به آنها تمسک جو و فریب افراد جاهل را مخور، و چون علی بن الحسین زین العابدین به دنیا آید، تو از دنیا خواهی رفت، و آخرین بهره تو از دنیا شربت شیری

جندل گفت: مادر تورات و کتب انبیاء علیهم السلام یافته ایم، «ایلیا، و شَبْر و شَبیر را و اینها نام علی و حسن و حسین است، امامان بعد از حسین کدامند و نام آنها چیست؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «چون دوران حسین بگذرد، فرزند او علی که ملقب به زین العابدین است، امام خواهد بود و بعد از او فرزند او مُحَمَّد که ملقب به باقر است، و بعد از او فرزند او جعفر که ملقب به صادق است، و بعد از او فرزند او موسی که ملقب به کاظم است، و بعد از او فرزند او علی که ملقب به رضا می باشد، و بعد از او فرزند او، که تقی و زکی خوانده می شود، و بعد از او فرزند او علی که نقی و هادی خوانده می شود، و بعد از او فرزند او حسن که عسکری خوانده می شود، و بعد از او فرزند او مُحَمَّد که مهدی و قائم و حجت خوانده می شود، و او در غیبت خواهد بود، و چون ظاهر شود زمین را از عدل و داد پر خواهد نمود، چنانکه از ظلم و جور پر شده باشد، خوشا به حال صابرين در زمان غیبت او، و خوشا به حال کسانی که بر محبت آنها باقی بمانند. آنها را خداوند در آیه شریفه: "هدی للمتقین الذین یؤمنون بالغیب" مؤمن به غیب دانسته، و در آیه شریفه: "اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم الغالبون" حزب الله نامیده.»

جندل گفت: خدا را ستایش می کنم که مرا موفق به معرفت آنها نمود، و جندل تا زمان ولادت زین العابدین علیه السلام زنده بود و چون به شهر طائف سفر نمود بیمار شد، و ظرف شیری به او دادند، چون شیر را نوشید، گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به من خبر داده که آخرین بهره من از دنیا شربت شیری خواهد بود.» این بگفت و از دنیا رفت، و در طائف مدفون شد.

مؤلف گوید: «سلیمان قندوزی در باب هفتاد و ششم کتاب خود بعد از این حدیث، احادیث مفصّلی نقل نموده که ما به جهت اختصار از ذکر آنها خودداری نمودیم سپس او در باب هفتاد و هفتم کتاب خود تنها به بررسی و تحقیق در معنای این احادیث پرداخته و گوید: «یحیی بن حسن در کتاب عمده با بیست سند روایت نموده که جانشینان و خلفای

رسول خدا صلی الله علیه و آله دوازده نفر هستند، و کل آنها از قریش می باشند، و صحیح بخاری با سه سند نقل نموده.»

۲- و صاحب صحیح مسلم با سه سند و صاحب ترمذی با یک سند، و صاحب صحیح ابی داود و حمیدی هر کدام با سه سند، و بخاری از جابر نقل نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بعد از من دوازده امیر خواهید داشت.» و سپس کلمه ای را فرمود که من نشنیدم، و چون از آن سؤال نمودم فرمود: «همه آنها از قریش خواهند بود.»

۳- و در صحیح مسلم از عامر بن سعد نقل نموده که گوید: «من به ابن سمره نامه ای نوشتم و از او خواستم سخنی را که از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده برای من بنویسد. او در جواب من نوشت: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «دین اسلام همواره تا قیامت پایدار خواهد بود، و دوازده خلیفه و جانشین از من بر مسلمانان حاکم خواهند بود که همه آنها از قریش می باشند.»

۴- و صاحب کتاب موده القربی از عبدالملک بن عمید از جابر بن سمره نقل نموده که گوید: من با پدرم، سمره خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم که من از آن حضرت شنیدم که می فرمود: «بعد از من دوازده جانشین و خلیفه خواهد بود.» و بعد از آن با صدای خفیفی چیزی فرمود که من نشنیدم. از پدرم پرسیدم: چه فرمود؟ پدرم گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «همه آنها از بنی هاشم هستند.»

۵- و شعبی از مسروق نقل نموده که گوید: «ما نزد عبدالله مسعود بودیم و مصاحف و قرآنهای خود را بر او عرضه می کردیم، جوانی به او گفت: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله به شما نگفته که جانشینان او چند نفر خواهند بود؟ این مسعود به او گفت: «این سؤال از جوانی مثل تو شکفت آور است، و تاکنون کسی از من چنین سؤالی نکرده است!» سپس در جواب او گفت: «بلی رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما فرموده که بعد از او دوازده خلیفه و جانشین خواهد بود به عدد نقبای بنی اسرائیل!»

مؤلف گوید: «سلیمان قندوزی حنفی، بعد از این سخنان نُه روایت دیگر در این معنی نقل نموده و سپس به تحقیق و تحلیل آنها پرداخته است. در حالیکه هیچ تردیدی نیست که خلفای پیامبر صلی الله علیه و آله دوازده نفر هستند و اسامی آنها در کتب شیعه و سنی از روایات معتبره ثبت شده و ما در ابواب گذشته و آینده مقداری از آن روایات را آورده ایم، جز این که اهل سنت در پیروی از خلفای ساختگی و مجعول خود به ادله مجعولی تمسک جستند، و مشروعیت آنها را برای عوام الناس اثبات نموده اند. مانند این حدیث: مردم بعد از رسول خدا اجتماع نمودند، و ابوبکر را خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله قرار دادند، و حدیثی هم ابوبکر جعل نمود که آن حضرت فرموده است: امت من بر خطاء اجتماع نمی کند، و عجیب این بود که برای خلیفه دوم و سوم این دو دلیل «صغری و کبری جعلی» مورد نیاز نشد و ابوبکر رسماً عمر را منصوب نمود، و عمر هم با سیاست ظریفی به صورت شوری، عثمان را به جای

خود نصب نمود، و عجیب تر این بود که آنها از حرص و شوقی که به ریاست داشتند، آن همه وقایع تاریخی و روایات معتبره که بحمدالله در کتابهای آنها الان ثبت است، و شهادت زیادی از عدول صحابه مثل سلمان و ابوذر و عمار و مقداد و حذیفه و ... را نسبت به ولایت علی بن ابیطالب و منصوب بودن او از طرف خدا و رسول او صلی الله علیه و آله انکار کردند و گفتند صلاح امت بر آن نبود که علی علیه السلام خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله و امام مسلمانان باشد (چون او شیرین سخن و مزاج و جوان است!) و رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی را خلیفه و جانشین خود نفرمود و امت را به حال خود واگذار کرد که خودشان امام و رهبر خود را تعیین کنند! ولی این تهمت و افتراء به رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد خودشان عمل نشد، یعنی ابوبکر و عمر و عثمان هرگز کار را به امت واگذار نکردند و آن را مصلحت ندانستند و نزد همگان معلوم بوده و هست که آن سه نفر کفایت علمی و تقوایی نداشته و تاریخ نشان می دهد که در مدت تصدی آنها در اثر عدم کفایت و بی لیاقتی، حوادث سختی بر مسلمانان مخصوصا بر اقرباء و خویشان رسول خدا صلی الله علیه و آله مانند فاطمه صدیقه، سرور زنان عالم علیهما السلام و همسر و پسر عم او امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و اولاد آنها و صحابه جلیل القدر رسول خدا صلی الله علیه و آله مانند ابوذر و عمار و بلال و غیره آنها پیش آمد، و در دین خدا بدعتهای زیادی وارد نمودند که علی علیه السلام هم نتوانست آنها را تغییر دهد و بعد از کشته شدن عثمان به بهانه خونخواهی و این که او مظلوم کشته شده جنگها شد و خونها ریخته شد و با امیرالمؤمنین علیه السلام به جنگ

برخاستند و بعد از امیرالمؤمنین علیه السلام خلفای بنی امیه و بنی عباس، فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله را که همان امامان دوازده گانه و خلفای منصوب از ناحیه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند، به شهادت رساندند و تمام این حوادث به دنبال حاکمیت نالایقان بی کفایت پیش آمد. بگذرم که مقام را جای این شکوه ها نیست و هدف ما بیان فضائل علی علیه السلام است.

ظریفه ای از یک عالم شیعی

بعضی از دوستان مورد وثوق نقل کردند که یک عالم شیعی بین عده ای از اهل سنت واقع شد و آنها خواستند به جهت اعتقادات وی به امامت ائمه دوازده گانه، و عدم اعتقاد او نسبت به خلفای مجعول و ساختگی آنها، او را اذیت کنند، به او گفتند: خلیفه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله کیست؟ او چون گرفتار بود گفت: «ابوبکر» به او گفتند: «بعد از ابوبکر خلیفه کیست؟» گفت: «عمر» گفتند: «بعد از عمر خلیفه کیست؟» او گفت: «علی علیه السلام» آنها تعجب کردند، گفتند: «چه شد عثمان را نگفتی؟» او گفت: «مردم او را عزل کردند.» آنها گفتند: «مگر عزل به دست مردم است؟!» او گفت: «مگر نصب به دست مردم است؟!» یعنی اگر عزل به دست مردم نیست، نصب هم نباید به دست مردم باشد!!»

۷- تحقیقی پیرامون عدد خلفای بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله

سلیمان قندوزی صاحب کتاب ینایع الموده از بعضی از محققین علمای اهل سنت

ص: ۱۰۷

نقل می کند که او می گوید: «براستی احادیثی که دلالت دارد بر اینکه خلفای بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله دوازده نفر هستند بین علما و ناقلان احادیث مشهور است، و با سندهای فراوانی نقل شده، و با قراین و نشانه های زیاد به دست می آید که مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله از این احادیث همان امامان دوازده گانه از اهل بیت و عترت او هستند، زیرا امکان آن نیست که مراد او خلفای بعد از او مانند ابوبکر و عمر و عثمان از اصحاب او باشند چون آنها دوازده نفر نیستند، و احتمال نمی رود که مقصود سلاطین و پادشاهان بنی امیه باشند چرا که آنها اولاً بیش از دوازده نفر هستند و ثانیاً آنها بجز عمر بن عبدالعزیز، اهل ظلم و ستم آشکار بوده اند.

و ثالثاً آنها از بنی هاشم نبوده اند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود همه خلفای من از بنی هاشم هستند، و از اینکه این سخن را رسول خدا صلی الله علیه و آله با صدای آهسته ای فرمود صحت این حدیث ظاهر می شود، زیرا بنی امیه و قریش خلافت را برای بنی هاشم نمی پسندیدند! و امکان ندارد که مراد آن حضرت سلاطین و ملوک بنی عباس باشد، چرا که آنها هم اولاً بیش از دوازده نفر بوده اند و ثانیاً آیه شریفه «قل لا اسالکم علیه اجرا الا الموده فی القربی» و حدیث کساء را نسبت به اهل بیت رسول خدا رعایت نمی نمودند، پس ناچار باید مراد از این احادیث ائمه دوازده گانه از اهل بیت او باشند، چون آنها از تمام مردم زمانشان از جهت علم، و جلالت شأن، و تقوی و ورع و حسب و نسب بالاتر و افضل بوده اند، آنها دانش خود را از پدرانشان و از جدشان رسول خدا صلی الله علیه و آله به ارث برده و از علوم الهی بهره مند

شده اند، چنانکه اهل علم و تحقیق، و اهل کشف و توفیق آنها را چنین توصیف نموده اند.»

مؤلف گوید: گمان من این است که مقصود قندوزی از «بعض المحققین» خود نامبرده می باشد و این سخن را از روی تقیّه گفته است. و مؤید این معنی حدیث «ثقلین» و احادیث دیگری است که در این کتاب و غیر این کتاب راجع به اهل بیت علیه السلام آمده است.

قندوزی گوید: در مناقب از امام صادق، از پدرش امام مُحَمَّد باقر علیهما السلام نقل شده که فرمود: «به جابر انصاری گفتم: «حجه الوداع چگونه بود؟» او حدیثی طولانی از آن گفت و سپس گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من کتاب خدا و عترت خود را بین شما می گذارم، اگر به آنها تمسک نمایید هرگز گمراه نخواهید شد، و آنها از یکدیگر جدا نمی شوند تا اینکه در قیامت کنار حوض کوثر مرا ملاقات کنند.» و بعد از آن سه مرتبه فرمود: «خدایا گواه باش، خدایا گواه باش، خدایا گواه باش.»

۸- اسلام آوردن نعلل یهودی و تصریح رسول خدا صلی الله علیه و آله به نامهای اوصیای خود

ابن عباس گوید: «نعلل یهودی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: «می خواهم چند سؤال از شما بکنم که مدتهاست در خاطر من خطور نموده، اگر جواب مرا دادید، مسلمان می شوم.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای ابا عماره، آنچه می خواهی سؤال کن.» نعلل گفت: «ای

مُحَمَّد صلی الله علیه و آله خدای خود را برای من توصیف کن.» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «او را نمی توان توصیف نمود، مگر به آنچه او خود را توصیف نموده، و چگونه توصیف توان نمود، در حالی که حواس عاجز از درک او، و عقول عاجز از فهم اوست، و آنچه در تصور آید، غیر اوست، و چشمهای ظاهری عاجز از رویت اوست، او اجل از توصیف وصف کنندگان است و او اگر چه از فهم و درک حواس دور است، ولی از راه توجه دل و قلب نزدیک است، او فوق کیفیت و عوارض جسمانی است چرا که او خالق اجسام و زمانها و مکانهاست، او احد، و صمد است، چنانچه خود را توصیف نموده به آنها، او نه فرزندی دارد، و نه مولود کسی است، و نه مثل و مانندی دارد، توصیف کنندگان عاجز از وصف اویند.»

نعثل گفت: «راست گفתי ای مُحَمَّد صلی الله علیه و آله ولی به من بگویند که او، چگونه واحدی است که شبیه ندارد؟ در حالی که انسان نیز واحد است؟» حضرت فرمود: «ای نعثل، خداوند واحد و یگانه است که مانند واحدهای دیگر نیست، او واحدی است که ثانی و دوم ندارد.»

نعثل گفت: «راست گفתי ای مُحَمَّد صلی الله علیه و آله مرا از وصی و جانشین خود خبر دهید. چرا که هیچ پیامبری نیست مگر آنکه برای او وصیی خواهد بود، چنانکه پیامبر ما موسی بن عمران، یوشع بن نون را وصی خود قرار داد.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بلی، وصی و خلیفه و جانشین بعد از من علی بن ابیطالب است و بعد از او دو سبط من حسن و حسین هستند و از صُلب حسین نه امام خواهند بود، و آنها امامان نیک و صالح می باشند.»

نعثل گفت: «نام آنها را به من بگوئید.» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بعد از حسین فرزند او علی، و بعد از علی فرزند او مُحَمَّد، و بعد از مُحَمَّد فرزند او جعفر، و بعد از جعفر فرزند او موسی و بعد از موسی فرزند او علی، و بعد از علی فرزند او مُحَمَّد، و بعد از مُحَمَّد فرزند او علی و بعد از علی فرزند او حسن، و بعد از حسن فرزند او حجت بن الحسن بن علی می باشد، و اینها دوازده امام هستند؛ به عدد نقبای بنی اسرائیل.»

نعثل گفت: «مقام و جایگاه آنها در بهشت کدام است؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آنها در درجه من خواهند بود.»

نعثل گفت: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ ... یعنی: من شهادت می دهم به یگانگی خداوند و این که تو فرستاده او هستی و شهادت می دهم که آنها اوصیا و جانشینان تو می باشند، چنانکه در کتابهای قبل از اسلام (تورات و انجیل) یافته ام، و این عهدی است که موسی بن عمران به ما سپرده که در آخر الزمان پیامبری خواهد آمد به نام "احمد". او خاتم پیامبران است و بعد از او پیامبری نیست و از صُلب او امامان نیک سیرت و صالحی خواهند آمد که به عدد نقبا و اسباط بنی اسرائیل خواهند بود.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای اباعماره می دانی اسباط کیانند؟» نعثل گفت: «بلی یا رسول الله، آنها دوازده نفر بوده اند.» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «از آنهاست لای بن ارحیا» نعثل گفت: «بلی او را می شناسم ای رسول خدا، او کسی است که چندین سال از چشم بنی اسرائیل غایب بود، و سپس بین آنها آمد و دین خود را بعد از کهنه شدن زنده نمود، و با پادشاه زمان، قرسطیا جنگید و او را به قتل رسانید.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «در امت من نیز آنچه در بنی اسرائیل بوده، خواهد بود. بدون هیچ تفاوتی! چنانکه دوازدهمین فرزند من نیز غایب خواهد شد و کسی او را نخواهد دید، و زمانی در میان امت من بیاید که از اسلام بجز نامی و از قرآن بجز نوشته ای نمانده باشد!

که در این هنگام، خداوند به او اجازه و اذن خروج خواهد داد، و او اسلام را ظاهر خواهد نمود، و دین خدا را زنده خواهد کرد!»

سپس فرمود: «خوشابه حال دوستان و پیروان او، و وای بر دشمنان او!» در این هنگام نعثل تکانی خورد و مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاد و اشعار ذیل را انشاء نمود:

۱ - درود خدای بلند مرتبه بر تو باد ای بهترین افراد بشر.

۲ - تویی پیامبر برگزیده خداوند، تویی آن رسول هاشمی که به وجودش باید افتخار نمود.

۳ - خداوند به واسطه تو ما را هدایت نمود، و ما نجات خود را در پیروی از تو می دانیم.

۴ - و پیروی از اوصیای دوازده گانه ات که نامشان را بیان کردی.

۵ - آنها برگزیدگان خداوند بلند مرتبه ای هستند که آنها را از هر زشتی و پلیدی پاک نموده است.

۶ - براستی ولایت آنها موجب نجات و سعادت است، و انکار و پنهان نمودن فضائل آنها موجب زیانکاری است.

۷ - آخرین آنها که آن امام دوازدهم است، دل‌های تشنه را سیراب خواهد نمود.

۸ - عترت و اهل بیت شما و پیروان آنها، نزد من از اخیار و نیکان می باشند.

۹ - اعتقاد من این است که هر که از عترت و اهل بیت شما اعراض کند، مستحق دوزخ و عذاب خواهد بود.

مؤلف گوید: «این روایت را قندوزی حنفی در ینابیع المودّه صفحه ۴۴۰ از فرائدالسمطین نقل کرده، و در آنجا اسم سائل مغثل نقل شده.»

و مرحوم مجلسی عین روایت فوق را در جلد ۳۶ بحار، صفحه ۲۸۳ نقل نموده.

و از کتاب «المقتضب» ابن عیاش نقل نموده که او به سند خود از ابراهیم بن ابی شمال نقل کرده که گوید: «چون از سفر شام مراجعت می نمودم از هانفی شنیدم که می گفت:

۱ - سلام مرا به آن پیامبری برسان که در مدینه مستقر خواهد شد، او مسمای به احمد و مبعوث به حق باشد که درود خدا بر او باد؛

ص: ۱۱۳

۲- و بر وصی بعد از او که در فضیلت و مقام همتای اوست، و بر دو فرزند او که یکی مسموم و دیگری مقتول خواهد شد.

۳- و درود حق بر امامان نه گانه از فرزندان حسین، آن امامانی که در وقت گمراهی، مرکز هدایت خلق خدایند.

۴- سلام مرا به آنها برسان و بگو: شما باید حجت های خداوند بر همه مردم که به واسطه شما حقایق دین روشن و کامل می شود.

۹- قصه مسلمان شدن اعرابی و تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله به نامه‌های ائمه علیهم السلام

شخصی از اعراب بادیه خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و در آستین خود سوسماری داشت که از بیابان صید نموده بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله اسلام را بر او عرضه نمودند، اعرابی گفت: «اگر این سوسمار ایمان بیاورد من هم ایمان خواهم آورد، و سوسمار را رها نمود.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به سوسمار نمود و فرمود: «من کیستم؟» سوسمار گفت: «شما مُحَمَّد بن عبد الله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف هستید.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای سوسمار تو که را عبادت می کنی؟» سوسمار گفت: «آن خدایی را که دانه را سبز نموده، و انسان را خلق کرده، و ابراهیم را خلیل خود، و موسی را کلیم خود، و تو را صفی خویش قرار داده است.»

اعرابی گفت: «شهادت می دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست، و حقا که تو رسول او هستی.» سپس گفت: «ای رسول خدا آیا بعد از تو پیامبری خواهد بود؟»

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من خاتم پیامبران هستم و بعد از من پیامبری نخواهد بود، ولیکن بعد از من امامانی از ذریه من خواهند آمد که بر عدل و قسط قیام خواهند نمود، و آنها دوازده نفر هستند همانند نقبای بنی اسرائیل؛ اول آنها علی بن ابیطالب است که او امام و خلیفه بعد از من خواهد بود، و سپس اشاره به فرزندش حسین علیه السلام نموده و فرمود: «از نسل او نه امام خواهند آمد و نهم آنها در آخرالزمان قیام خواهد نمود، چنانکه من در اول آن قیام نمودم.»

اعرابی چون این سخن شنید، اشعاری را انشاء نمود، که حاصل معنای آنها این است:

- ۱ - ای رسول خدا بدانید که من شما را صادق و راستگو می دانم، که با عنایت خداوند هدایت شده و هادی دیگران هستید.
- ۲ - شما باید که دین حنیف ابراهیمی را برای ما بیان نمودید، در حالی که ما مانند حیوانات سرکش به یکدیگر ظلم می کردیم.
- ۳ - لبیک بر شما ای پیامبری که بر جن و انس مبعوث شدید. لبیک بر شما که بهترین پیامبران و فرستادگان خدا هستید.

۴ - شما از نسل پاک و مبارک به دنیا آمدید و برکت و خیر در ولادت و زندگی شما مشهود است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به اعرابی فرمود: «ای برادر سلیم، آیا تو نیازی به مال نداری؟» اعرابی گفت: «قسم به خدایی که تو را به نبوت و رسالت مخصوص نموده، از چهار هزار خانواده بنی سلیم کسی از من فقیرتر نیست.» پس رسول خدا صلی الله علیه و آله شتری به او عطا نمود، ولی چون نزد قوم خود رفت، آنها گفتند او به طمع شتر مسلمان شده، او روز اول را روی صفا مسجد گرسنه بود و فردای آن اشعاری سرود که رسول خدا صلی الله علیه و آله متبسم و خندان شد، و به علی علیه السلام فرمود: «او را سیر کن.» و علی علیه السلام او را به خانه فاطمه علیها السلام آورد و بعد از این که او را اطعام نمود به او شتری و ظرف خرمایی عطا فرمود.

۱۰- دلیل کناره گیری مردم از پیروی اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله

۱- قندوزی از علمای اهل سنت در کتاب «ینایع الموده» برای بیان علت این مساله خطبه ای از نهج البلاغه نقل می کند که علی علیه الصلاه و السلام می فرماید: «کجایند کسانی که چون دیدند خداوند مقام ما را بالا برد و آنها را پائین آورد، و به ما عطا و احسان نمود و آنها را محروم کرد، و ما را در رحمت خود داخل نمود و آنها را خارج کرد، از روی ظلم و ستم (و حسد) مقام ما را انکار نمودند و خود را راسخان در علم دانستند، در حالی

ص: ۱۱۶

که به وسیله ما هدایت می شوند، و به واسطه ما از تاریکیهای جهل نجات می یابند.»

سپس فرمود: «زود باشد، بعد از من زمانی بر شما پیش آید که در آن زمان چیزی از حق پوشیده تر، و از باطل ظاهرتر نیست، و در آن زمان دروغ بر خدا و رسول او بیش از همه چیز رایج است و نزد اهل آن زمان، هیچ متاعی کم ارزش تر از کتاب خدا نیست، چون به شایستگی تلاوت شود، و هیچ متاعی رایجتر از کتاب خدا نیست، چون تحریف شود! (و مطابق مقاصد اهل باطل تلاوت شود) و بین اهل آن زمان چیزی منفورتر از حق، و مقبول تر از باطل نیست!

مردم بدانید که شما حق را نخواهید شناخت تا این که اهل باطل را بشناسید، و به پیمان عمل به کتاب خدا نخواهید رسید تا این که رها کنندگانش را بشناسید، پس بکوشید تا علم دین و کتاب خدا را از اهل آن بیابید، چرا که آنها نگهدارنده علم دین و نابود کننده نادانیها هستند، آنها کسانی هستند که حکم و نظر آنها معرف علم و دانش آنهاست، و سکوت آنها معرف منطق آنها، و ظاهر آنها معرف باطن آنها می باشد، هرگز در راه دین و احکام آن، با یکدیگر اختلاف و درگیری ندارند، و حق و دین خدا برای آنها شاهدی صادق و صامتی ناطق خواهد بود.»

مؤلف گوید: «استدلال نمودن به کلام امیرالمؤمنین و اولاد طاهرین او برای تفضیل و تقدیم آنها دوری نیست زیرا آنها نزد ما معصوم و نزد عامه و اهل سنت، بلکه نزد همه مردم

افضل از ديگران هستند، چنانکه علمای عامه و مورخان آنها معترف اند که آنها از جهت علم و دانش و عبادت و ايمان و راستی افضل اهل زمان خود بوده اند، و آنها بارها و بارها علت کناره گیری مردم را از خود بیان نموده اند (که خواهد آمد) و بهترین سخن در این میان، کلام خداوندی است که می فرماید: «و جحدوا بها...» یعنی علت آن طغیان و سرکشی است، و اگر خواهی بگو علت آن حب دنیا و مال و ریاست و تعصبهاست؛ جز این که لطف خدا شامل شود، والا همگان در معرض خطر زیانکاری هستند.

۲- صدوق از ابن فضال از پدرش از موسی بن جعفر علیه السلام نقل می کند که گوید: «به موسی بن جعفر عرض کردم «چرا مردم از علی علیه السلام روگرداندند، با این که شخصیت علی و سوابق و منزلت او نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برای همگان روشن بود؟!»

موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «علت این بود که علی علیه السلام در جنگها برای دفاع از اسلام افراد زیادی از پدران، و اجداد آنها و برادران و عموها، و خالوها و خویشان آنها را که در جنگ با خدا و رسول او بودند، کشته بود و این در دلهای آنها کینه ای شده بود، و از این رو ولایت علی علیه السلام را نپذیرفتند، و چنین کینه ای را از ديگران نداشتند، چون آنها چنین مجاهداتی را نکرده بودند.»

۳- ابن شهر آشوب گوید: «پسر عمر به علی علیه السلام عرض کرد: «چگونه می خواهی قریش تو را دوست داشته باشد در حالی که در جنگ بدر و احد، هفتاد نفر از سران آنها را

و از حضرت زین العابدین علیه السلام سؤال شد: «چرا مردم قریش از علی علیه السلام خشمگین هستند؟» زین العابدین علیه السلام فرمود: «علت این است که علی علیه السلام پدرانشان را با شمشیر خود به آتش روانه کرد، و فرزندانشان را به بدنامی و عار دچار ساخت.

شیخ کشی گوید: «علت دشمنی احمد بن حنبل نسبت به امیرالمؤمنین علی علیه السلام این بود که علی علیه السلام جد او ذوالثدیة را در جنگ نهروان کشته بود.»

۴- ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از ابن جعد نقل می کند که گفت: «مهمترین علت کناره گیری اعراب از امیرالمؤمنین علیه السلام مساله عدالت مالی آن حضرت بود. او هرگز بین شریف و ضعیف و عرب و عجم فرقی قایل نبود و مانند ملوک و پادشاهان با سران قبائل و روسای مردم کنار نمی آمد، و با آنها سازش نمی کرد و هرگز کاری نمی کرد که کسی به او رغبت کند، و متمایل به او شود، و چون معاویه بر خلاف آن حضرت حرکت می کرد و اهل سازشکاری و مردمداری بود (و از هر راهی که ممکن بود مردم را به خود جلب می نمود) مردم علی علیه السلام را رها کردند و به طرف معاویه رفتند!!

و چون امیرالمؤمنین علیه السلام از بی وفایی اصحاب خود و فرار آنها به سوی معاویه، به مالک اشتر شکایت نمود، مالک گفت: «ای امیرالمؤمنین چون تو مردم را به عدالت امر می کنی، و خود نیز از حق پیروی می نمایی و حق ضعیف را از غنی و صاحب شرف

می‌گیری، و صاحبان شرف نزد تو منزلت افزوده‌ای ندارند، عده‌ای از پیروان تو تاب تحمل آن را نداشته و از عدالت تو خسته شده‌اند! و چون معاویه به افراد ثروتمند و صاحب شرف، بذل مال می‌کند و آنها را بر دیگران مقدم می‌دارد، به او مایل شدند، چرا که اکثر مردم اهل دنیا هستند و از حق و عدالت کراهت داشته و دنیا را بر آخرت مقدم می‌دارند، اگر شما هم مثل معاویه باشید، آنها به سوی شما خواهند آمد و از شما حمایت خواهند نمود، ولیکن این تقدیر الهی است برای شما ای امیرالمؤمنین! والبته خداوند دشمنان شما را از بین خواهد برد، و اجتماع آنها را متفرق خواهد نمود، و کید و مکرشان را ظاهر خواهد ساخت که او به کار آنها خبیر و داناست.»

پس علی علیه السلام به مالک اشتر فرمود: «این که گفتمی فرار آنها به جهت عدالت من است، من از آنچه با آنها عمل نموده‌ام باز ترسانم و از فرار آنها هراسی ندارم، چرا که خدای عزوجل می‌فرماید: «هر که عمل نیکی انجام دهد پاداش آن مخصوص به اوست، و هر که خطا و گناهی مرتکب شود، عذاب و کیفر آن نیز مخصوص به اوست، و خداوند هرگز کوچکترین ظلم و ستمی به بندگان خود نخواهد نمود.»

و این که گفتمی: چون حق و عدالت بر آنها سنگین آمده، ما را رها کرده‌اند، خدا می‌داند که ما ظلمی به آنها نکردیم و چون از ما جدا شدند، به مرکز عدل و عدالتی پناهنده نشدند، بلکه چون از ما جدا شدند رو به دنیای فانی نمودند، و در قیامت مورد سؤال

خواهند بود که آیا هدفشان اطاعت خداوند بود، و یا برای دنیا آمده بودند؟! و این که گفتی : معاویه با مال دنیا مردم را گرد خود جمع نموده، من نمی توانم به کسی از بیت المال بیش از حق او بدهم، و ترسی هم از کم بودن اصحاب خود ندارم، چرا که خداوند فرموده: "چه بسا جمعیت کمی که صابر و با استقامت باشند و به اذن خداوند پیروز شوند" چنان که خداوند مُحَمَّد صلی الله علیه و آله را به تنهایی مبعوث نمود، و بعد از آن او را عزت داد و اصحاب فراوانی پیدا نمود، و اگر خداوند حاکمیت ما را خواسته باشد، مشکلات آن را آسان خواهد نمود، و البته من رای و نظر تو را تا وقتی همراه با رضای خدا باشد پذیرا هستم، و تو نزد من امین ترین و خیرخواه ترین مردم هستی ان شاءالله.»

۱۱- نظر عمرو جاحظ معتزلی در کناره گیری مردم از بنی هاشم

عمرو بن بحر جاحظ معتزلی در کتاب «البيان و التبيين» گوید: «خصوصتها خرد مردم را ضعیف نمود، و اخلاق نیکوی اسلامی را از آنها گرفت تا این که از اقرار به فضائل اهل بیت علیه السلام و تقدم آنها بر دیگران خودداری نمودند، از این رو بر ما واجب و لازم است که در جستجوی حق باشیم و خواسته خداوند را از کتاب او بیابیم و از آن پیروی کنیم، و از تعصبا و تقلید از گذشتگان و استادان و پدران خود پرهیز نماییم؛»

سپس گوید: «بدان اگر اراده خداوند این بود که فرقی بین بنی هاشم و دیگران نباشد،

هرگز آنها را مخصوص به سهم ذی القربی نمی نمود، و هرگز به پیامبر خود صلی الله علیه و آله سفارش نمی فرمود که: "خویشان خود را قبل از دیگران انذار کن!" و اگر خویشان رسول الله صلی الله علیه و آله با دیگران یکسان می بودند، هرگز خداوند صدقه را بر آنها حرام نمی کرد، و این نیست مگر به جهت کرامت و پاکی آنها در نزد خداوند و از این جهت بود که علی کرم الله و جبهه بر منبر کوفه می فرمود: «ما اهل بیتی هستیم که هرگز کسی در فضیلت، با ما مقایسه نمی شود»، و حقا که علی علیه السلام راست گفته، چگونه می توان کسی را با آنها مقایسه نمود در حالی که از آنهاست رسول خدا صلی الله علیه و آله و حسن و حسین و علی و فاطمه و جعفر و حمزه و سید و آقای مکة عبدالمطلب، و ساقی حجاج عباس، و حامی رسول الله صلی الله علیه و آله و دوست و یار و کفیل و مربی و اقرار کننده به نبوت او و گوینده فضائل او، ابوطالب علیهم السلام، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: من دو چیز بزرگ و ارزشمند را بین شما باقی می گذارم که یکی از آنها بزرگتر از دیگری است و آن کتاب خداوند است که ریسمان ارتباط خداوند است از آسمان به زمین، و دیگری اهل بیت من هستند و خداوند لطیف و خبیر به من خبر داده که آنها از یکدیگر جدا نخواهند شد تا این که در قیامت نزد حوض کوثر مرا ملاقات کنند.» و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر خویشی سببی و نسبی در روز قیامت قطع خواهد شد، جز ارتباط خویشان نسبی و سببی من که قطع نخواهد شد.»

سپس عمرو بن حاحظ گوید: خدا را سپاس می گویم که ما را از دوستان پیامبر و

خویشان او قرار داد. چرا که مأمور به محبت آنها هستیم و خداوند در آیه شریفه «قل لأسألکم علیه اجرا الا المودّه فی القربی» محبت آنها را بر ما واجب نموده، و طبق آیه شریفه «وقفوهم انهم مسؤولون» روز قیامت از محبت و دوستی آنها مؤاخذه خواهیم شد.

سپس گوید: «اما علی بن ابیطالب علیه السلام شخصیتی است که طومارها و کتابهای عریض گنجایش بیان فضائل او را ندارد، و چگونه می توان فضائل او را محدود نمود، در حالی که اتصال او به آدم و نسب صریح و پاک او، و عظمت محل ولادت او، و کرامت پدران او، و جلالت و عظمت شان او، و کردار و عمل ارزشمند و دانش فراوان و بی نظیر او، و همت عالی او، و شجاعت و دلاوریهای او، و شیرینی سخن و کلام او، و سینه گشاده و شرح صدر او، قابل انکار نیست، و اخلاق او از پاکی طینت اوست، و سخن او شاهد بر تقدم اوست، و چون هرگز مرا توان ذکر فضائل او و قدرت بیان تمام حق او نیست، و قلم قادر بر ترسیم جمیع اخلاق شریفه او نمی باشد، برای جویندگان فضائل او به همین بسنده می کنم؛

اما مقام دو فرزند او، حسن و حسین علیهم السلام را از سخن جدشان رسول خدا صلی الله علیه و آله بیابید که فرمود: «آنها دو سید و آقای اهل بهشت می باشند، و حظ: و بهره آنها از اعمال پسندیده و علوم پاک الهی بیش از همه مردم است.»

۱۲- اگر امت از علی و اولاد او پیروی نموده بودند، هرگز اختلافی بین آنها رخ نمی داد!

۱- فاطمه زهراء سلام الله عليها می فرماید: «به خدا سوگند اگر امت حق ولایت و رهبری را به اهل آن واگذار نموده بود، و از عترت پیامبر خود، پیروی و اطاعت کرده بود، هرگز بین دو نفر هم اختلاف نمی بود، و حق ولایت بر امت به یکایک از عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله منتقل می شد، تا این که به دست نهمین فرزند حسین که قائم این امت است می رسید، ولی کسی را که خدا مقدم نموده بود برکنار نمودند، و آنان که لایق امامت و رهبری نبودند، مقدم داشتند و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله به خاک سپرده شد، از پیش خود کسانی را انتخاب نمودند که مستحق هلاکت شدند! آیا نشنیدند که خدای سبحان می فرماید: «ای رسول من، آفرینش به دست پروردگار تو است، و حق انتخاب امام و رهبر به دست اوست و هرگز مردم را چنین حقی نیست؟» بلی شنیدند، ولی دلها مرده بود، و سعادت از آنها بسیار دور بود. آنها به آرزوهای دنیایی خود رسیدند، و آخرت خود را فراموش کردند. پس هلاکت بر آنها باد!»

۲- امام حسن علیه السلام خطاب به معاویه فرمود: «قسم به خدا، اگر مردم قول خدا و رسول او را در مساله امامت و رهبری این امت شنیده بودند، برکات آسمان و زمین بر آنها نازل می شد، و شمشیر به روی یکدیگر نمی کشیدند، و تو ای معاویه طمع در خلافت

نمی کردی، ولی چون خلافت را از قبل از جایگاه خود خارج نمودند، و قریش در تصاحب آن نزاع نموده و هر کدام به دیگری تحویل دادند؛ در حالی که مردم سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را نسبت به پدرم شنیدند که فرمود: «علی برای من همانند هارون است برای موسی جز این که بعد از من پیامبری نیست!»

۳- سلمان فارسی گوید: «ای مردم به گفته من گوش فرا دهید و با عقل و درایت خود بسنجید، آگاه باشید که من دانشی فراوان دارم، و اگر آنچه از فضائل علی امیرالمؤمنین علیه السلام می دانم به شما بگویم، یا مرا دیوانه خطاب کنید و یا بر قاتل من رحمت فرستید؛ تا این که گفت: «ای مردم، قسم به خدایی که جان سلمان به دست اوست، اگر ولایت را به علی می سپردید و او را حاکم می کردید، برکات آسمان و زمین برای شما جاری می گشت، و اگر پرنده هوا، و ماهی دریا را صدا می زدید، جواب شما را می دادند، و هرگز ولی خدا گرفتار فقر نمی بود، و فرائض و واجبات الهی از جای خود تغییر نمی کرد، و دو نفر مسلمان در حکم خدا اختلاف نمی داشتند، ولیکن از اطاعت خدا و رسول او امتناع نمودید و ولایت امت را به غیر علی علیه السلام سپردید، پس آماده بلا باشید.»

ص: ۱۲۵

۱۳- کسی که دین خود را از امام و رهبر الهی نگرفته باشد گمراه است

۱- امام کاظم علیه السلام در تفسیر آیه شریفه: «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ» می فرماید: «یعنی هر که در دیانت خود به رأی و فکر خویش عمل کند، و از رهبران هدایت - که امامان معصوم از طرف خدا هستند - پیروی نکند؛ گمراه گردیده است.»

۲- مُحَمَّد بن مسلم گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: «هر که در عبادت خدا بکوشد ولیکن امام و رهبری که از طرف خداوند معین شده نپذیرفته باشد، کوشش او مقبول نخواهد بود و حیران و گمراه است، و خداوند در عوض پاداش، او را سرزنش خواهد نمود، و او مانند گوسفندی است که گوسفندان دیگر و چوپان خود را گم کرده باشد.» تا این که فرمود: «و چنین هستند از این امت کسانی که امامی از ناحیه خداوند برای آنها نباشد، و آنها در گمراهی و حیرت به سر می برند، و اگر با این حال بمیرند، کافر و منافق محسوب خواهند شد! ای مُحَمَّد بن مسلم، بدان که رهبران ستمگر و پیروان آنها از نظر پروردگار ساقط و از دین خدا، جدا خواهند بود، چرا که گمراه شدند و مردم را به گمراهی بردند، اعمال آنها مانند خاکستری است که بر باد داده شود، چیزی از آن را به دست نخواهند آورد، و این همان گمراهی دور است.»

۳- عبدالله بن ابی یغفور گوید: «به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «من با این مردم رفت و آمد و مخالطه دارم و تعجب دارم که ولایت شما را قبول نکرده اند، و ولایت اولی و

دومی در دل آنهاست، ولی اهل امانت و راستی و وفا هستند، در حالی که دوستان شما چنین امانت و وفا و راستی بین آنها نیست!» عبدالله بن ابی یعفر گوید: «امام صادق علیه السلام بر آشفت و با حال خشم رو به من نمود و فرمود: «آنهايي که از امام جائر و ظالم پیروی نموده اند، دین ندارند و باکی نیست بر کسانی که دین خود را از امام عادل و منصوب از ناحیه خداوند گرفته اند!!» عرض کردم: راستی آنها دین ندارند و براینها هم باکی نیست؟!»

فرمود: «مگر نشنیده ای کلام خدا را که می فرماید: "خداوند ولی مؤمنان است و آنها را از تاریکی به نور وارد می کند" یعنی از تاریکی گناهان، خارج و به نور توبه و آمرزش وارد می نماید، چون امام عادل از جانب خداوند را پذیرفته اند. و باز خداوند فرمود: "آنهايي که کافر شدند، رهبران شان طاغوتها هستند که آنها را از نور به ظلمت و تاریکی برده اند." یعنی آنها اول دارای نور اسلام بودند، ولی چون ولایت امام جائر را پذیرفتند، از نور اسلام خارج شدند و در تاریکی کفر قدم گذاردند، پس خداوند همانند کفار آتش را بر آنها واجب نمود، که همیشه در آن خالد و جاوید می باشند.»

۴- امام باقر علیه السلام می فرماید: «خداوند تبارک و تعالی فرموده: هر آینه حتما عذاب و کیفر خواهم نمود مردمی را که در دین خود پیروی از امام و رهبر جائر و ستمکار می نمایند، گرچه اعمال و عبادات نیکویی داشته باشند؛ و براستی خواهم بخشید مردمی را که دین خود را از امام و رهبر عادل و منصوب از ناحیه خداوند گرفته باشند، گرچه در اعمال خود

۵- جابر گوید: از امام باقر علیه السلام نسبت به معنای آیه شریفه: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ» یعنی: «بعضی از مردم کسانی را شریک خدا نموده و آنها را همانند او دست می دارند» سؤال نمودم، فرمود: «به خدا سوگند، آنها دوستان ابوبکر و عمر هستند، که آنها را امام و رهبر خود می دانند، در مقابل علی علیه السلام که خداوند او را امام و رهبر قرار داده، و از این رو خداوند می فرماید: "ای رسول من اگر بینی حال ظالمان را که چون عذاب را مشاهده کنند بیقین بیابند که تمام قدرت به دست خداوند است، و عذاب و کیفر او سخت و دشوار است، و در آن حال از رهبران خود بیزاری جسته، و راه نجات بر آنها بسته خواهد شد، و گویند: ای کاش به دنیا باز می گشتیم و از رهبران خود بیزاری می جستیم، چنانکه آنها از ما بیزاری می جویند." این چنین خداوند کرده های آنها را مایه حسرت آنها قرار می دهد، و همیشه در آتش معذب خواهند بود!» سپس امام باقر علیه السلام فرمود: «به خدا قسم ای جابر، آنها رهبران ستمگر، و پیروان آنها هستند.»

۶- عبدالله بن ابی یعفر گوید: امام صادق علیه السلام می فرمود: «خداوند در قیامت به سه گروه نظر رحمت نخواهد نمود، و آنها را (از گناه و آلودگی) پاک نخواهد فرمود، و عذاب و کیفر دردناکی خواهند داشت، اول کسانی که به دروغ ادعای امامت و رهبری کنند، دوم کسانی که امام و رهبر الهی را انکار کنند، و سوم کسانی که گمان کنند آن دو نفر از اسلام بهره

۱۴- کلام صدوق در اعتقاد به امامت و عصمت و عدد امامان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله

صدوق علیه الرحمه در کتاب اعتقادات خود گوید: «ما اعتقاد داریم که خدای تبارک و تعالی همه چیز را به خاطر مُحَمَّد و آل مُحَمَّد علیهم السلام آفریده، و اگر آفرینش و خلقت آنها نبود، خداوند هرگز آسمان و زمین، و بهشت و دوزخ و آدم و حواء و ملائکه و هیچ چیز دیگری را نمی آفرید. و اعتقاد ما این است که حجت ها و راهنمایان خدا بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، امامان دوازده گانه می باشند که اول آنها علی بن ابیطالب علیه السلام است و بعد از او امام حسن و امام حسین، و علی بن الحسین و مُحَمَّد بن علی، و جعفر بن مُحَمَّد و موسی بن جعفر، و علی بن موسی، و مُحَمَّد بن علی، و علی بن مُحَمَّد، و حسن بن علی و مُحَمَّد بن الحسن که حجت خدا بر مردم و قیام کننده به امر خدا، و خلیفه و جانشین خدا در روی زمین است، آقایی که در شهرها بین مردم حاضر، و از دیده ها پنهان می باشد. اینها امامان بعد از رسول خدا و جانشینان آن حضرت هستند؛ درود خدا بر آنها باد.

و اعتقاد ما راجع به امامان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله این است که آنها همان: «أولی الامر» هستند که خداوند مردم را به اطاعت از آنها مامور نموده، و آنها در قیامت شاهد بر اعمال مردم خواهند بود، و آنها درهای رحمت خدایند، و راهی هستند که به خداوند

منتهی می شود، و آنها راهنمایان مردم به سوی خداوندند، و علوم الهیه نزد آنها سپرده شده و آنها بیان کننده وحی خدا، و پایه های توحید او هستند، و معصوم از هر خطا و لغزش می باشند، و از هر رجس و پلیدی پاکیزه شده اند، و آنها صاحب معجزات و دلیلهای روشن هستند، و آنها موجب امنیت اهل زمین هستند، چنانکه ستارگان موجب امنیت اهل آسمانها می باشند، و مثل آنها در این امت، مثل کشتی نوح می باشد که هر که وارد آن شد نجات یافت، و آنها مانند باب حطّه در بنی اسرائیل هستند (یعنی وسیله آمرزش گناهان می باشند) و آنها بندگان گرامی خدایند که هرگز از امر او تخلف نخواهند نمود.

و اعتقاد ما این است که دوستی با آنها ایمان و دشمنی با آنها کفر است، و امر آنها امر خداست و نهی آنها نهی خداست و اطاعت آنها اطاعت خداست و معصیت و نافرمانی آنها نافرمانی خداست، و دوست آنها دوست خدا، و دشمن آنها دشمن خداست.

و اعتقاد ما این است که زمین خالی از امام و حجت نیست، خواه ظاهر باشد و خواه پنهان و خائف. و اعتقاد ما این است که در این زمان حجت خدا بر مردم، و جانشین او در روی زمین، حضرت مهدی قائم منتظر محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام می باشد، و اوست که رسول

خدا صلی الله علیه و آله از طرف خداوند عَزَّوَجَلَّ، نام و نسب او را به صراحت بیان نموده، و اوست که زمین را پر از عدل خواهد نمود، بعد از آنکه پر از ظلم شده باشد، و اوست که به دست او خداوند دین خود را ظاهر خواهد ساخت «و آیه شریفه لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» به همین معناست که خداوند، جهان را به دست او فتح خواهد نمود، به طوری که هیچ نقطه ای از روی زمین نباشد مگر آنکه اذان اسلام از آن شنیده شود، و در آن زمان فقط دین حق و قانون خدا حاکم باشد، و او همان مهدی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خیر داده که چون قیام کند، عیسی بن مریم علیه السلام از آسمان نازل شود و به او اقتداء نماید، و فرموده هر که در نماز به او اقتداء کند، مانند این است که اقتدا به رسول خدا صلی الله علیه و آله نموده باشد، چون او خلیفه رسول الله است.

و اعتقاد ما این است که قائم جز او نیست ولو غیبت او طولانی شود، بلکه اگر غیبت او به اندازه عمر دنیا طول بکشد، باز قائم جز او نخواهد بود، چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و امامان بعد از او علیهم السلام تصریح به نام او و نام پدران او نموده اند، و به اسم او بشارت قیام و ظهور داده اند.

و اعتقاد ما راجع به انبیاء و پیامبران، و امامان و ملائکه این است که آنها معصوم و پاک از گناه هستند؛ چه گناه بزرگ و چه گناه کوچک، و هرگز خدای خود را عصیان ننمایند،

و به آنچه او امر فرموده عمل خواهند نمود، و کسی که معتقد به عصمت آنها نباشد، آنها را نشناخته، و جاهل به مقام آنها کافر خواهد بود، چون آنها معصوم و دارای کمالات علمی می باشند، و از ابتدا تا انتهای عمر خود مرتکب هیچ گونه نافرمانی و عمل جاهلانه و خلافی نشده اند و نخواهند شد.»

ص: ۱۳۲

رسول الله، ما خدا و رسول را شناختیم، شما بگویید: اولی الامر - که نام آنها بعد از نام خدا و رسول آمده، و طاعت آنها مقرون به طاعت شما شده - کیانند؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله در جواب آنه-----ا و اعتقاد ما راجع به امامان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله این است که آنها همان: «أولی الامر» هستند که خداوند مردم را به اطاعت از آنها مامور نموده، و آنها در قیامت شاهد بر اعمال مردم خواهند بود، و آنها درهای رحمت خدایند، و راهی هستند که به خداوند

ص: ۱۳۳

بخش چهارم: ابواب فضائل امير المؤمنين عليه السلام و اولاد طاهرين او عليهم السلام

اشاره

ابواب فضائل امير المؤمنين عليه السلام و اولاد طاهرين او عليهم السلام

الباب الرابع:

في ذكر فضائل امير المؤمنين عليه السلام

و اولاده الطاهرين عليهم السلام

ص: ١٣٤

ابن ابی الحدید گوید: «فضائل علی بن ابیطالب از نظر فراوانی و شهرت و عظمت به جایی رسیده که بیان آنها همانند توضیح و اوضحات است که بیان آن نزد خردمندان ناپسند است، چنانکه ابوالعیناء مقابل وزیر متوکل و معتمد عباسی گفت: «یا علی) هر چه خواستم فضائل تو را بیان کنم، دیدم سخن تازه ای نگفته ام و پنهانی را آشکار نکرده ام، بلکه از نور خورشید خبر داده، و روشنی ماه را توصیف نموده ام که هرگز بر کسی پنهان نیست، و چون در فضائل تو به پایانی دست نیافتم، از بیان آن خودداری نموده، و به جای ثناگویی تو به دعاگویی تو مشغول شدم، چرا که گفته های من چیزی نبود که بر مردم پنهان باشد!»

سپس گوید: چه گویم در باره مردی که دشمنان او اعتراف به فضائل او نمودند، و هرگز نتوانستند شخصیت والای او را انکار کنند؟! تو می دانی که بنی اُمیه با آن قدرتی که بر مسلمین داشتند و شرق و غرب عالم را زیر سلطه خود درآورده بودند و با تمام کوشش و حيله های خود سعی کردند که نور او را خاموش، و فضائل او را دگرگون کنند، و به جای فضائل معایب و زشتیها را به او نسبت دهند تا این که بر سر منبرها او را لعنت نمودند و ستایشگران و ثناگویان او را تهدید کردند، بلکه آنها را به زندان انداخته و یا به قتل رساندند، و از نقل و بیان روایتی که متضمن فضیلتی و یا بیان مقام او بود جلوگیری نمودند، تا کار به

جایی رسید که کسی جرأت نداشت نام او را ببرد و یا فرزند خود را به نام او نامگذاری کند، ولی اثری نداشت جز رفعت و بزرگی او، چرا که او (علی علیه السلام) همانند مُشک است که هرچه پوشیده شود، بوی آن آشکارتر گردد، و همانند خورشید است که نور او با کف دست پنهان نمی شود، و همانند روشنی روز است. که اگر تو چشم خود را از آن بیندی چشمهای فراوانی او را خواهند دید!

و چه گویم در باره مردی که هر فضیلتی را به او نسبت دهند، و هر گروهی خود را از او پندارند و او را بزرگ خود دانند؟ پس او منبع فضائل و رئیس آنهاست، و او رباینده گوی سبقت است در فضائل، و هر که از فضائل لب تر نموده و بهره ای گرفته، از دریای او بوده، و اگر استقامتی یافته به او اقتدا نموده و از او پیروی کرده، ...»

۲- قصیده عینیه ابن ابی الحدید در فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام

علاءمه میلانی در کتاب «قادتنا کیف نعرفهم» گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام به عالیتین مقام انسانی رسیده، و در وجود آن حضرت خصلتهای جمیع انبیاء گرد آمده، تا جایی که آینه آن خصلتها و خوبیها شده است و شعرا از بیان فضائل او عاجز مانده اند، و به ناتوانی خود اعتراف نموده اند، چنانکه ابن ابی الحدید در یکی از قصیده های هفتگانه خود که در

فضائل آن حضرت سروده، گوید:

- ۱ - ای برق، اگر به سرزمین نجف برخورد نمودی، بدو بگو: آیا می دانی که در دل تو چه آقایی نهفته است؟!
- ۲ - ای زمین نجف، بدان که تو امانتدار موسی و عیسی و مُحَمَّد صلی الله علیه و آله هستی!
- ۳ - بلکه ای زمین نجف تو حامل جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و جمیع ملائکه مقدس می باشی!
- ۴ - بلکه در تو است نور خداوند - جل جلاله - که صاحبان بینش از آن بهره می برند.
- ۵ - در تو امام مرتضی و وصی مجتبی نهفته است، کسی که از شرک و ارسته و به علوم الهیه آراسته شده است.
- ۶ - در تو کسی نهفته است که از شمشیر او شجاعان مسلح می ترسیدند و خود را پنهان می کردند!
- ۷ - در تو کسی نهفته است که جمع شجاعان را نابود، و احزاب را متفرق می نمود!
- ۸ - در تو دانشمند خبیری نهفته است که مواعظ او دلها را خاشع می نمود و قلبها را می شکافت؛
- ۹ - او هنگامی که آتش جنگ افروخته می شد، همانند حیوان تشنه ای که از آب سیر نشود، از خون دشمن سیر نمی شد!

ص: ۱۳۷

- ۱۰ - در جنگها لباس او از خون رنگ می شد و بر روی آن از غبار جنگ برقی قرار می گرفت!
- ۱۱ - و در او زهد حضرت مسیح علیه السلام و شجاعت بی نظیری جمع بود که کسری و تبع از آن هلاک می شدند.
- ۱۲ - و او حقیقت عالم وجود بود، و سر هستی و آفرینش در او به امانت سپرده شده بود!
- ۱۳ - و او همان امانتی بود که طاقت حمل آن را آسمانها و زمین نداشتند!
- ۱۴ - امانتی که کوههای بلند از تحمل آن امتناع نمودند و زمین از تحمل آن به ضجه درآمد!
- ۱۵ - و او همان نوری است که درخشش آن به صورت آدم علیه السلام طالع و ساطع شد (یعنی نور نبوت)!
- ۱۶ - و او همان شهاب موسی علیه السلام است که تشعشع آن موسی را از تاریکی نجات داد و به نبوت رساند.
- ۱۷ - ای آقای که خورشید برای وجود تو برگشت و تا آن زمان جز برای یوشع باز نگشته بود!
- ۱۸ - ای درهم شکننده احزاب و کسانی که باتمام قدرت و سلاح خود وارد معرکه جنگ می شدند!
- ۱۹ - ای برکننده آن دری که دست چهل و چهار تن از حرکت دادن آن عاجز و ناتوان بود.

۲۰ - اگر تو موجود حادثی نبودی، هر آینه می گفتم: «تویی آفریننده و گیرنده جانها!»

۲۱ - و اگر مرگ برای تو نمی بود، می گفتم: ارزاق مردم و عطا و احسان به آنها به دست تو است.

۲۲ - من اعتقاد دارم که عالم علوی، همان تربت پاکی است که پیکر شریف تو در آن قرار گرفته است.

۲۳ - جهان در مقابل عظمت تو همانند غلامی است که مشتاق فرمان تو است.

۲۴ - من در ستایش تو عاجز مانده و راه به جایی نبردم، با اینکه خطیبی توانا و سخنوری گویا هستم!

۲۵ - خواستم که تو را آقایی شریف و شجاع و کریم دانم، اما چون تو را بالاتر از آن دیدم، از توصیف خود صرفنظر نموده؛

۲۶ - و گویم: بلکه تو آقایی هستی که در قیامت بر جهانیان حاکم، و شفاعت تو برای آنها، مقبول خداوند است.

۲۷ - من با تمام دانش و مهارت خود، متحیر ماندم که آیا عزم و اراده تو بُرنده تر است یا شمشیر تو؟!

۲۸ - (من با آن همه جستجو در شخصیت تو) متحیر ماندم که آیا دانش تو ارزشمندتر است یا شخصیت والای تو؟!

۲۹ - می خواهم پرده از اسرار بگشایم (و حقیقت را بگویم) که صاحبان عقل و درایت گوش خود باز نموده و بشنوند.

۳۰ - و آن راز پنهان، سوز سینه من است که جز با آبِ عشق خاموش نمی گردد، باکی ندارم که مرا متهم کنید و یا به خودم واگذارید.

۳۱ - به خدای بزرگ سوگند که اگر حیدر نبود، نه دنیایی به وجود می آمد و نه مجموعه کائنات و مخلوقات برقرار می ماند!

۳۲ - و نه زمان آفریده می شد و نه ستارگان (و نه خورشید و ماه و نه روز) و شب.

۳۳ - همگان دانند که علوم غیبی نزد علی علیه السلام جمع است و غیب برای او همانند صبح روشن است.

۳۴ - حساب ما در قیامت به دست اوست، و او ملجأ و پناه ما خواهد بود.

۳۵ - این بود اعتقاد من که پرده از آن برداشتم، خواه معتقد به آن را زیان رساند و یا سود دهد.

۳- تفصیل فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام به زبان ابن ابی الحدید

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید: «فضائل علی علیه السلام به قدری مشهور است که حتی بنی امیه به آن اقرار نموده اند، با این که آنها به هر وسیله و حيله ای کوشیده اند که نور او را خاموش کنند تا جایی که بر سر منبرها او را لعنت می کرده اند، ولی این عمل اثری

جز رفعت و بلندی مرتبه برای او ایجاد نکرده است!

سپس اصول فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام را برشمرده و می گوید:

اما شجاعت او: پس او مشهور به شجاعت و ضرب المثل بین مردم است، و چون معاویه را به مبارزه دعوت نمود که مردم را از جنگ و کشتن یکدیگر راحت کند، عمروبن عاص به معاویه گفت: «حقا علی با انصاف با تو سخن می گوید»، معاویه گفت: «ای عمروبن عاص، تاکنون برای من خیرخواهی می کردی، ولی امروز به من خیانت نمودی، آیا مرا به مبارزه با علی امر می کنی، با آنکه شجاعت او را می دانی که او هرگز رقیب خود را زنده رها نمی کند؟! من گمان می کنم که تو با کشته شدن من طمع ریاست شام را داری!»

و از کرامت و بزرگواری او این است که خواهر عمروبن عبدود چون کنار بدن برادر خود آمد و دید لباسها و سلاحهای قیمتی او به جای مانده و علی علیه السلام از او جدا نکرده، گفت: «اگر قاتل تو غیر از علی می بود، همیشه برای تو گریه می کردم، اما او هرگز در بزرگواری نظیری ندارد!»

و اما قدرت بدن و نیروی بازوان او: او ضرب المثل در قوت و نیرو است، او کسی است که درب خیبر را به دست خود از جای کند، در حالی که عده ای از شجاعان

ص: ۱۴۱

نتوانستند آن را جابه جا کنند، و او کسی است که در مسیر جنگ صفین، آن سنگ بزرگ را به دست خود از جای حرکت داد، و از زیر آن آب جوشید، در حالی که سپاه او از آن عاجز مانده بودند!

و اما سخاوت او: پس عادت او این بود که روزه می گرفت و غذای خود را به فقیر می داد، و با دست مبارک نخلستان یهود را آب می داد تا این که به دستانش تاول می زد، و مزد کارش را صدقه می داد، و بر شکم خود سنگی می بست!

شعبی گوید: «علی علیه السلام هرگز به هیچ سائلی نه، نگفت!» و دشمن او، معاویه بن ابی سفیان، با این که در نکوهش و مذمت او می کوشید می گوید: «اگر علی خانه ای از طلا- و خانه ای از گاه می داشت، خانه طلا را زودتر در راه خدا می بخشید!»

علی علیه السلام همیشه بعد از تقسیم بیت المال محل آن را جاروب می زد، و مشغول نماز می شد و سپس می گفت: «ای طلاها و نقره ها، مرا فریب نخواهید داد، سراغ دیگری روید.»

و از او چیزی به ارث باقی نماند با این که مالیات تمام بلاد جز شام به دست او بود!

و اما حلم و گذشت او: چون در جنگ جمل بر شدیدترین دشمن خود مروان حکم قدرت پیدا کرد، از او صرف نظر نمود، و او را مؤاخذه نکرد!!

و عبدالله زبیر آشکارا او را مذمت می کرد، و در بصره علیه او سخنانی نمود و

گفت: «علی که مردی لئیم و ... است به سوی شما آمده»، ولی در جنگ جمل بین اسیران بود، و امیرالمؤمنین از او در گذشت، و فرمود: «از من دور شو که دوست ندارم تو را بینم.»

و بعد از جنگ جمل بر دشمن خود سعید بن عاص مسلط شد، ولی از او اعراض نمود و چیزی به او نگفت.

و چون در جمل بر عایشه مسلط شد (به احترام رسول خدا صلی الله علیه و آله) او را گرامی داشت، و بیست نفر از زنان عبدالقیس را دستور داد عمامه بر سر بسته و شمشیر با خود گرفته همراه او باشند، و چون به مدینه رسیدند، عمامه های خود را برداشتند و به او گفتند: «ما مرد نیستیم!»

و چون براهل بصره ظفر یافت شمشیر از آنها برداشت و دستور داد که فراریها را تعقیب نکنند، و اسیران و مجروحان را نکشند و هر که اسلحه را زمین گذارده و یا به طرف لشکر اسلام آمده، آزاد است، و اموال و زن و بچه های آنها را به غنیمت نگرفت، چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله با اهل مکه چنین کرد.

و چون لشکر معاویه بر فرات مسلط شدند سران شام به معاویه گفتند: «علی و اصحاب او را از تشنگی از پا درمی آوریم، چنانکه عثمان را تشنه کشتند. اصحاب امیرالمؤمنین از آنها خواستند که راه استفاده از آب را باز کنند، ولی آنها گفتند: «والله حتی»

یک قطره از آب را نمی دهیم تا از تشنگی بمیرند، همچنان که عثمان از تشنگی مرد!» و چون امیرالمؤمنین با اصحاب خود به لشکر معاویه حمله نمودند و آنها را از کنار فرات دور کردند، و آب را در اختیار گرفتند اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کردند: «یا علی ما آب را از آنها منع می کنیم تا از عطش بمیرند و نیازی به جنگ نداشته باشیم.»

علی علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند آنها را با عطش نخواهم کشت، و با آنها مقابله به مثل نخواهم نمود، راه شریعه را بر آنها باز گذارید، شمشیرها برای ما بس است که آنها را از پا درآوریم.»

و اما جهاد او در راه خدا: پس نزد همه مردم معلوم و روشن است که او قویترین مجاهد فی سبیل الله است زیرا در جنگ بدر، هفتاد نفر از مشرکین کشته شدند و سی و شش نفر آنها را علی علیه السلام کشت و بقیه را مسلمانان دیگر و ملائکه کشتند، اضافه بر آنچه در بدر، و احد و خندق و حنین، و خیبر از دشمنان اسلام کشته است.

و امّا فصاحت کلام او: پس او امام و پیشوای فصیحان و بلیغان بوده است. اصیغ بن نباته می گوید: از خطبه های علی علیه السلام، گنجی اندوختم، که هرگز با انفاق تمام نخواهد شد. و همین بس که از فصیحان اصحاب رسول صلی الله علیه و آله یک دهم آنچه از علی علیه السلام نقل شده، نقل نشده است.

و اما اخلاق شریفه و گشاده رویی او : پس او در این معنی بین مردم ضرب المثل است، شیعیان و اصحاب او مانند صعصعه بن سوهان و غیر او گفته اند: «علی علیه السلام در بین ما همانند یکی از ما متواضع و خوش برخورد بود، ولی از او هیبت و جلالت احساس می نمودیم و خود را مقابل او همانند اسیری که بالای سر او شمشیری گرفته باشند، می دیدیم.»

و اما زهد و پارسایی او در دنیا: او سید و آقای زهاد بود، او هرگز شکم خود را از غذا پر نکرد، و خوراک و پوشاک او ساده تر از همه آنها بود!؛ عبدالله ابی رافع گوید: «روز عیدی بود، خدمت علی علیه السلام رسیدم، دیدم آن حضرت کیسه ای را باز کرد که در آن نان خشکیده خرد شده جوین بود، و بر آن مهر زده بود. پس شروع به خوردن نمود، عرض کردم: «یا علی، برای چه مهر بر آن زده اید؟» فرمود: «می ترسم حسن و حسین آنها را با روغن نرم کنند!» او لباس خود را با پوست حیوان و یا با لیف خرما وصله می زد، و از کرباس زبر و خشن استفاده می نمود، و کفش او از لیف خرما بود، و هر گاه آستین او بلند بود، آن را به دست خود کوتاه می نمود، و خورشت او نمک یا سرکه بود، و اگر از آن فراتر می رفت، بعضی از سبزیجات بود، و اگر بالاتر از آن می خواست، کمی از شیر شتر بود، و گوشت نمی خورد مگر کمی، و می فرمود: «شکمهای خود را گور حیوانات قرار ندهید.»

و او کسی بود که دنیا را طلاق داد، در حالی که مالیات و اموال از جمیع بلاد جز شام به دست او می آمد، و آنها را بین مردم تقسیم می نمود و می فرمود «این خراج و مالیات من است.»

و اما عبادت او: او عابدترین مردم بود، و نماز و روزه او بیش از همه بود، و مردم از او اوقات نوافل و اذکار را یاد می گرفتند، و شب معروف به ليله الهير در صفین نماز می خواند و تیر از جلو و طرف راست و چپ و اطراف سر او می بارید و او را باکی نبود؛ و پیشانی او از زیادی سجده مانند کوهان شتر بود، و اگر دعاها و مناجات او را دقت نموده باشی که چگونه خدای خود را تعظیم و تجلیل می نماید، و در مقابل هیبت او خاضع، و در مقابل عزت او خاشع است، اخلاص او را در عبادت خدا یافته ای.

و به زین العابدین علیه السلام گفته شد: «عبادت تو در مقابل عبادت جدّ تو چگونه است؟» زین العابدین علیه السلام فرمود: «عبادت من مقابل جدّم امیرالمؤمنین علیه السلام، مانند عبادت جدّم می باشد در مقابل عبادت رسول خدا صلی الله علیه و آله .

و اما توجه او به قرآن و قرائت آن: پس باتفاق همگان، او در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله حافظ جمیع قرآن بود و غیر از او کسی حافظ قرآن نبود، و او اول کسی بود که قرآن را جمع آوری نمود.»

و اما قدرت رأی و تدبیر و سیاست او: او صاحب دقیق ترین رأی و صحیح ترین سیاست بود، (عیبی که دشمنان به او نسبت می دادند این بود که) دشمنان او می گفتند: «علی تدبیر و سیاست ندارد چون مقید به شرع و دین است و خلاف شرع و دین را صحیح نمی داند.» و از این رو بود که می فرمود: «اگر دین و تقوی مرا مقید نکرده بود، من سیاستمدارترین عربها بودم!» و می فرمود: «به خدا قسم معاویه در سیاست داناتر از من نیست، جز این که او اهل مکر و خیانت است و اگر مکر و خیانت نزد من زشت نبود، سیاست و تدبیر من از همه مردم قویتر بود، لکن هر خیانتی فجور است، و هر فجوری کفر است، و هر صاحب خیانتی را در قیامت پرچمی است که به آن شناخته می شود، به خدا

سوگند هرگز کار خود را به وسیله مکر و استبداد پیش نخواهم برد.»

و می فرمود: «هرگز رهبری که مردم را به طرف خدا و هدایت می خواند، با رهبری که مردم را به سقوط و هلاکت دعوت می کند یکسان نیست، و هرگز دوست پیامبر صلی الله علیه و آله (مانند علی علیه السلام) و دشمن او (مانند معاویه) یکسان نیستند!!»

و اما روش سیاست او: براستی او هرگز نسبت به قانون خدا از کسی در نمی گذشت تا جایی که بعضی از مردم را به حکم خداوند به آتش سوزاند.

تا این که گوید: «من چه گویم در باره مردی که اقلیتهای یهود و نصاری با این که نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را تکذیب می کردند، او را دوست داشتند و فلاسفه با این که با اهل دین دشمنی داشتند، او را گرامی می داشتند، و پادشاهان روم و فرنگ عکس او را در عبادتگاههای خود نصب نموده بودند در حالی که شمشیر خود را به دست گرفته و کمر را برای جنگ بسته است، و پادشاهان ترک و دیلم صورت او را بر شمشیرهای خود نقش نموده بودند!»

و گوید: «چه گویم در باره مردی که هر جمعیتی با انتساب به او برای خود کسب آبرو و شرف می کند حتی نسبت به فتوت و جوانمردی او که مخصوص اوست، چرا که در جنگ احد ندایی از آسمان شنیدند؛ منادی می گفت: «هرگز شمشیری مانند ذوالفقار

ص: ۱۴۷

نیست، و هرگز جوانمردی مانند علی نیست!» و گوید: «چه گویم در باره مردی که پدر او سید بطحاء و شیخ قریش و رئیس مکه بوده است؟!»

و عقیف کندی گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله را در اول بعثت دیدم که نماز می خواند، و جوانی، و خانمی همراه او بودند. گوید: «به عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله گفتم: «این مرد کیست؟» گفت: «او فرزند برادر من است و می گوید رسول خداست، و کسی از او پیروی نکرده مگر این جوان که او هم علی فرزند برادر من است، و این زن که خدیجه همسر او است.» گفتم: «نظر شما در باره او چیست؟» عباس گفت: «ما منتظر هستیم ببینیم شیخ ما ابوطالب چه می کند، و البته ابوطالب کسی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله را در کودکی کفالت نمود، و چون بزرگ شد (و مدعی پیامبری شد) از او حمایت کرد، و از آزار دشمنان به او جلوگیری می نمود.»

و در خبر آمده که چون ابوطالب از دنیا رفت، به رسول خدا صلی الله علیه و آله وحی شد که: «یاور تو از دنیا رفت، باید از مکه خارج شوی...» تا این که گوید: اکثر اهل حدیث گویند: «علی علیه السلام بعد از خدیجه اول کسی بود که به رسول خدا ایمان آورد و از این رو علی علیه السلام می فرماید: «من صدیق اکبر، و فاروق اعظم هستم، قبل از همه مردم اسلام آوردم، و قبل از آنها نماز خواندم!»

۴- فضائلی که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای علی علیه السلام بیان نموده

ابن ابی الحدید در شرح خطبه ۱۵۴ نهج البلاغه که علی علیه السلام می فرماید: «نحن الشعار...» یعنی ما اهل بیت (از جهت قرب به رسول خدا صلی الله علیه و آله) چون پیراهن او هستیم، و ما اصحاب او می باشیم، و ما خزانه داران، و درهای علوم و معارف او هستیم که جز از درب داخل آنها نتوان شد، و هر که از غیر درها وارد شود، دزد و سارق محسوب می گردد چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من شهر علم هستم و علی درب آن شهر است و کسی که بخواهد از علم و حکمت من بهره مند شود، باید از درب آن وارد شود» می گوید: «بدان که امیرالمؤمنین علیه السلام اگر با آن قدرت فصاحت که خداوند به او داده با کمک جمیع فصحای عرب بکوشند که فضائل او را بیان کنند، هرگز به اندازه یک دهم فضائلی که به زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان شده نتوانند بیان نمود!»

سپس گوید: «مقصود من از فضائل او غیر از ادله ای است که امامیه برای امامت او استدلال می کنند مانند حدیث غدیر، و حدیث منزلت، و قصه خواندن آیات براءت و حدیث نجوای او با رسول خدا صلی الله علیه و آله و حدیث خیبر، و حدیث دار در مکه در اوّل دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله، و امثال اینها، بلکه مقصود من اخباری است که راویان حدیث در خصوص علی علیه السلام نقل کرده اند و کمترین آن را برای دیگران (مثل خلفاء و غیر آنان) نقل نکرده اند. و من کمی از آنها را که علمای حدیث نقل نموده اند و متهم در جعل فضائل برای

او نبوده اند نقل می کنم، چون راویان این احادیث کسانی هستند که اکثر آنها، دیگران را بر علی علیه السلام مقدم نموده اند، و در روایت آنها اطمینان بیشتری وجود دارد.»

سپس گوید: خبر اول این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «یا علی براستی خداوند تو را به زینت و زیوری آراسته که نزد او محبوبترین زیورهاست، و هیچ کدام از بندگان خود را به چنین زیوری نیاراسته! و آن زینت نیکان و ابرار است، خداوند به تو زهد در دنیا را عطا نموده، تو از دنیا چیزی نخواستی و دنیا هم از تو چیزی نکاست، و خداوند دوستی فقرا را به تو داد که آنها را بهترین پیروان خود دانسته و آنها تو را بهترین امام خود می دانند.»

خبر دوم این که رسول خدا صلی الله علیه و آله به قبیله ثقیف فرمود: «اگر مسلمان نشوید، مردی را می فرستم که او از من است» و یا فرمود: «همتای من است»، تا این که چنان با شما بجنگد که سر از بدنها جدا نماید و زنان و فرزندان را اسیر کند و اموال شما را به غنیمت بگیرد!»

عمر گوید: «چون این سخن را شنیدم آرزوی ریاست نموده و خود را آماده کردم که رسول صلی الله علیه و آله مرا معرفی کند، ولی آن حضرت رو به علی علیه السلام نمود و دو مرتبه فرمود: «آن مرد، این علی است.»

خبر هفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله در پایان روز عرفه به حجّاج فرمود: «خدا به عموم شما مقابل ملائکه خود مباحات فرمود و همه شما را بخشید. و به علی بن ابیطالب خصوصا مباحات نمود، و خصوصا او را مورد مغفرت خود قرار داد.» سپس فرمود: «ای مردم

براستی می خواهم سخنی را بی پروا به شما بگویم و آن این است که: سعادت‌مند حقیقی کسی است که علی را دوست بدارد، چه در زمان حیات او و چه بعد از مردن او.» این خبر را احمد بن حنبل در کتاب خود به نام «فضائل علی علیه السلام» و در مسند خود نیز نقل نموده.

خبر دهم: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «سید و آقای عرب، علی علیه السلام را بگویند نزد من آید.» عایشه گفت: «ای رسول خدا، مگر شما سید عرب نیستید؟!» فرمود: «من سید و آقای فرزندان آدم هستم، و علی سید و آقای عرب می باشد!» پس چون علی علیه السلام حاضر شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله انصار را فرا خواند، و به آنها فرمود: «ای جماعت انصار، آیا شما را به چیزی راهنمایی نکنم که با پیروی و عمل با آن هرگز گمراه نشوید؟!» انصار عرض کردند: «بلی یا رسول الله» حضرت فرمود: «این علی وسیله نجات شماست، او را به خاطر من دوست بدارید، و به خاطر من احترام کنید، و همانا آنچه به شما گفتم، چیزی بود که جبرئیل از طرف خداوند مرا به آن امر نمود.» این خبر را ابونعیم در کتاب حلیه الاولیاء آورده است.

خبر شانزدهم: رسول خدا صلی الله علیه و آله در شب سخت جنگ بدر به اصحاب خود فرمود: «کدام یک از شما برای ما آب فراهم می کند؟» اصحاب همه سکوت کردند، ولی علی بن ابیطالب علیه السلام مشکی را برداشت و به طرف چاه بدر روانه شد، چاه بدر تاریک و بسیار عمیق بود، و چون طنابی نداشت داخل چاه شد، در این هنگام بود که خداوند

جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را امر نمود که برای یاری مُحَمَّد صلی الله علیه و آله و برادر او علی علیه السلام و یاران او آماده شوند، و آنها (هر کدام با هزار نفر دیگر از ملائکه) پایین آمدند، در حالی که صدای مبهم و وحشتناکی داشتند که هر که می شنید وحشت می نمود، و چون مقابل چاه بدر واقع شدند، به جهت احترام و تجلیل به امیرالمؤمنین علیه السلام سلام کردند. این خبر را احمد در کتاب فضائل نقل کرده است.

خبر بیست و چهارم: چون بعد از جنگ حُثَین سوره «اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله زیاد سبحان الله و استغفرالله می گفت و به علی علیه السلام فرمود: «پیروزی و نصر خدا طبق وعده او رسید، و مردم فوج فوج در دین خدا وارد شدند، و کسی از تو سزاوارتر به مقام من نیست، چرا که تو سابق در اسلام هستی، و به من نزدیکتر، و همسر دخترم فاطمه بهترین زنها هستی، و پدرت ابوطالب برای من وقت نزول قرآن بلاهایی را تحمل نمود، و من می کوشم که زحمات او را نسبت به فرزندش جبران کنم.» این خبر را ثعلبی در تفسیر خود آورده.

مؤلف گوید: ابن ابی الحدید بعد از ذکر این اخبار - که ما فقط اوّل، و دوّم و هفتم و دهم و شانزدهم و بیست چهارم آنها را ذکر کردیم و از بقیه صرفنظر نمودیم - گوید: «ما این اخبار را برای این ذکر کردیم که بعضی از منحرفان از علی علیه السلام چون در نهج البلاغه و غیر آن به کلام او برخورد می کنند که متضمّن بیان فضائل او و یاد نعمتهای خداست، مانند مخصوص

بودن او به رسول خدا صلی الله علیه و آله و فضائل دیگری که او را بر دیگران ترجیح می دهد، (از روی حسد) به او نسبت بلند پروازی و تکبر و فخرفروشی می دهند، و از قبل هم بعضی از اصحاب در باره او چنین گفته اند مانند این که کسی به عمر گفت: «مسئولیت جنگ و ارتش اسلام را به علی واگذار کن!» او گفت: «علی مردی جسور و متکبر است»: و زید بن ثابت می گفت: «ما کسی را متکبرتر از علی و اسامه ندیدیم!»

از این رو خواستیم که ضمن توضیح عبارت او که می فرماید: «نحن الشعار و الاصحاب ...» یادی از مقام بلند و منزلت او نزد رسول صلی الله علیه و آله نموده باشیم و توجه کنیم که مردی که چنین فضائلی در باره او آمده، اگر ادعای رفتن در آسمان، و پرواز به هوا، و افتخار بر انبیاء و ملائکه را داشته باشد، هرگز مورد ملامت نخواهد بود، بلکه شایسته آن است، در صورتی که علی علیه السلام هرگز در کردار و گفتارش تکبر، و خود بزرگ بینی دیده نشده، بلکه او مردی رؤوف و کریم و متواضع، و بردبار و گشاده روی بود، و در این صفات از دیگران پیشی گرفته بود، تا این که بعضی به او نسبت دعابه و مزاح و شوخی داده اند، در حالی که دعابه و مزاح با تکبر و بلندپروازی سازگار نیستند!

اگر او چیزی از فضائل خود را یاد نموده، از درد دل و غصه های درونی او بوده و نیت او شکر نعمت خدا و توجه دادن غافلان به فضائلی بوده که خداوند به او اختصاص داده است، و این از باب امر به معروف - که اعتقاد به حق او است، و نهی از منکر که تقدیم

دیگران در فضائل بر اوست - می باشد، زیرا خداوند از این عمل نهی نموده و می فرماید: «آیا کسی که هادی و راهنمای به حق و دین است، برای امامت و رهبری سزاوارتر است یا کسی که هرگز راه حق را نیافته و باید او را راهنمایی کنند؟! شما را چه می شود که به حق اعتراف نمی کنید؟!»

۵- اعتراف معاویه به فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام و اشعار سید حمیری

طبری در کتاب بشاره المصطفی به سند خود از هشام بن مُحَمَّد، از پدرش روایت نموده که طرمّاح، و هشام مرادی، و مُحَمَّد بن عبدالله حمیری نزد معاویه بن ابی سفیان حاضر بودند. معاویه کیسه ای پر از درهم و دینار بیرون آورد، و مقابل روی خود گذارد و گفت: «ای جماعت شعرای عرب سخن خود را در باره علی بن ابیطالب علیه السلام شروع کنید، و مواظب باشید که جز حق و حقیقت نگوئید، و من فرزند صخر بن حرب نباشم، اگر این کیسه زر را جز به ثناگو و ستایشگر حقیقی علی علیه السلام بدهم! در آن هنگام مردی برخاست (و از روی تملق و یا ترس) از علی علیه السلام بدگویی نمود. معاویه به او گفت: «بنشین که خداوند از تبت تو آگاه است.» پس عمرو بن عاص رو کرد به مُحَمَّد بن عبدالله حمیری که از خواص علی علیه السلام بود و گفت: «برخیز و جز حق چیزی مگو.» سپس به معاویه گفت: «تو سوگند یاد نمودی که این بدره زر را جز به کسی که در باره علی حق بگوید ندهی.» معاویه گفت:

«چنین است که گفتم. من فرزند پدرم نباشم اگر جز این کنم!»

پس مُحَمَّد بن عبدالله حمیری برخاست و اشعار ذیل را انشاء نمود که ترجمه آنها به شعر فارسی چنین است:

۱- به حقّ مصطفی حق را بگویند

که تهمت شیوه جمع لئام است

۲- شود آیا که بعد از آن پیمبر

که نزد حق شریف است و همام است

۳- علی افضل نباشد نزد آن ذات

که هستی بخش مخلوق و انام است؟

۴- ولای او بود تصحیح ایمان

سخن جز این اباطیل الکلام است

۵- بود اندر ولایش طاعت ربّ

شفای درد دلها این مرام است

۶- علی باشد امام و ما فدایش

که ذات او مطهر از حرام است

۷- امام حق بود با دانش حق

که او معیار هر حلّ از حرام است

۸- گشتم گر خویش را در عشق او من

یقین دارم سلام اندر سلام است

۹- عدویش را بود منزل در آتش

اگر صوم و صلاتش الف عام است

۱۰- غلط گفتم، که روح هر نمازی

ز پیوند ولای آن امام است

۱۱- علی جان، تکیه گاهم بر تو باشد

مرا بر نسل پاکت اعتصام است

۱۲- همین باشد کلام من خدایا

مرا این روز محشر اتمام است

۱۳- شدم بیزار از خصمت علی جان

که خصم تو ز اولاد حرام است

ص: ۱۵۵

۱۴- برفت از یادشان خمّ غدیری

که از باری و از خیر انام است

۱۵- هر آن کس این سخن باور ندارد

بگو فضل علی دریای طام است

۱۶- شدم بیزار از قومی که گویند

علی با دیگران در یک مقام است

۱۷- علی گردنکشان را بر زمین زد

چو در دستش همی ذات الحسام است

۱۸- درود حق بود بر آل احمد صلی الله علیه و آله

که رحمان داند آن خیر الکلام است

پس معاویه گفت: «چون حقیقت را گفتم، این بدره را بگیر!» و کیسه زر را به او داد.

۶- اشعار عمرو بن عاص و اعترافات عجیب او نسبت به آنچه بین علی علیه السلام و معاویه گذشته

عمرو بن عاص ابن وائل یکی از زیرکان پنجگانه عرب است که فتنه ها از او شروع می شود و به او باز می گردد! پدر او به نصّ قرآن مجید ابرتر نامیده شده و او از سرزنش کنندگان رسول الله صلی الله علیه و آله، بلکه شدیدترین آنهاست، مانند ابوجهل، و ابولهب، و عقبه بن ابی معیط، و آیه شریفه «إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ» شامل همه آنهاست، ولی عاص بن وائل بیشتر مورد خواری قرار گرفته، بلکه مشهور بین اهل تفسیر است که مقصود از آیه او می باشد.

اسحاقی در کتاب «لطائف اخبار الدّول» گوید: معاویه نامه ای به عمرو بن عاص نوشت که: «چندین بار به تو نوشته ام: خراج و مالیات مصر را بفرستی و تو امتناع کرده ای و

چیزی نفرستاده ای! برای آخرین بار به تو امر می کنم که خراج مصر را بفرستی والسلام.»

پس عمرو بن عاص به جای فرستادن خراج، قصیده معروف به جَلَجَلِیّه را انشاء نمود و برای او فرستاد و قصیده این است:

۱ - ای معاویه، خود را به نادانی مزن و از طریق حق روی مگردان!

۲ - آیا مکر و حيله مرا نسبت به اهل جَلَق فراموش کردی، وقتی که لباس زیور پوشیدیم؟

۳ - در حالی که گروهی شتابان مانند گاوی که رم کرده باشد، به سوی تو آمدند؟!

۴ - و فراموش کردی که به آنها گفتم: «نماز بدون وجود تو پذیرفته نیست؟! »

۵ - و آنها چون برگشتند اعتنایی به نماز نکردند، و تو به طرف قسطل رهسپار شدی؟

۶ - و آیا فراموش کردی که نسبت به امام حقّ، علی علیه السلام عصیان نمودی و با او به جنگ برخاستی، در حالی که در لشکر او شیرانی وجود داشت؟

۷ - و آیا فراموش کردی که می گفتم: «چگونه به وسیله مردم شام که مانند گاوهای گنگ هستند، با اهل تقوی و خرد بجنگم؟»

۸ - و من گفتم: «بلی ممکن است و به مردم شام گفتم: معاویه از علی علیه السلام افضل است، پس باید با علی علیه السلام بجنگید.»!

۹ - و لشکر تو به واسطه حرف من با علی علیه السلام جنگیدند، و من بودم که گفتم: «این خونها به جای خونی است که از عثمان ریخته شد.»

۱۰ - و من بودم که چون لشکر علی علیه السلام نزدیک تو شدند، حيله نمودم و گفتم: «قرآنها را بر نیزه ها بالا کنید (که لشکر علی علیه السلام از جنگ با تو سست شوند!»)

۱۱ - و من بودم که برای نجات لشکر تو به آنها گفتم: «چون با شیر میدان یعنی علی علیه السلام روبه رو شدید، عورت‌های خود را ظاهر کنید!»

۱۲ - و (با این حيله ها) مردم ستمگر (و نادان) دست از یاری مشعل هدایت، علی علیه السلام کشیدند و او را از جنگ با تو باز داشتند!

۱۳ - آیا صحبت‌های فریبکارانه مرا با ابوموسیٰ -fe' اشعری در دومه الجندل فراموش کردی؟!!

۱۴ - که من با نرمی او را فریب دادم تا اینکه در من طمع نمود، در حالی که تیر من در گلوی او فرو رفته بود؟!!

۱۵ - و من در حلق او به ظاهر عسلی خنک ریختم، در حالی که آن را با حنظل تلخ مخلوط نموده بودم!

۱۶ - و (با این حيله ها) لباس خلافت را از علی علیه السلام همانند بیرون کردن کفش از پا بیرون آوردم؛

۱۷ - و آن لباس را بعد از ناامیدی به تو پوشاندم، مانند پوشاندن انگشت با انگشتر!

۱۸ - و تو را بر منبر با شرافت (اسلام) بالا بردم، بدون اینکه برای آن تیر و یا شمشیری به کار برده شود؛

۱۹ - در حالی که به خدا سوگند می دانستم که تو لیاقت و اهلیت آن را نداری!

۲۰ - و من بودم که لشکر عراق را (به واسطه منافقین که بین آنها بودند) برباد دادم مانند بادی که از شمال به جنوب می وزد!

۲۱ - و من بودم که نام تو را همانند الاغی که با محمل به اطراف ببرند، به شرق و غرب عالم بردم (و گفتم: که تو را به خوبی و علی را به زشتی یاد کنند)!

۲۲ - والان تو ای پسر زن جگرخوار که حق مرا نمی شناسی، این بزرگترین مصیبت من می باشد.

۲۳ - و اگر کمکهای من نبود، کسی از تو پیروی نمی کرد و اگر وجود من نبود، هرگز تو را نمی پذیرفتند؛

۲۴ - و اگر من نبودم، تو باید مانند زنها گوشه خانه می نشستی! (یعنی تو با حيله های من بر مردم حکومت می کنی)

۲۵ - ما از جهالت خود، تو را بر علی علیه السلام مقدم داشتیم، با آنکه او در مقام و منزلت از تو افضل و بالاتر بود!

۲۶ - و چون تو را بالا بردیم و بر مردم مسلط کردیم، خود را (در دنیا و آخرت) به پست ترین مرتبه رساندیم!

۲۷ - و چه وصیت ها و سفارشهای فراوانی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به علی علیه السلام

شنیدیم؟!؟

۲۸ - رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خمّ مردم را نگه داشت و بر بالای منبر، تبلیغ رسالت خود را نسبت به ولایت علی علیه السلام انجام داد؛

۲۹ - در حالی که دست علی علیه السلام را گرفته بود و به امر خدای عزیز و بلندمرتبه، با صدای بلند می فرمود:

۳۰ - «آیا من از جان و مال به شما سزاوتر نیستم؟» و مردم در پاسخ او گفتند: «بلی، چنین است. شما صاحب اختیار ما هستی!»

۳۱ - پس علی را از طرف خداوند خلیفه خود و امیر مؤمنان معرفی نمود!

۳۲ - و فرمود: «هر که من مولای او هستم، علی نیز مولا و ولیّ اوست و او نیکو مولایی است (برای شما)

۳۳ - (و سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:) خدایا دوست بدار دوستان علی را و دشمن بدار دشمنان او را؛

۳۴ - (و به مردم فرمود:) عهد خود را نسبت به عترت و اهل بیت من نشکنید، که هر کسی چنین کند در قیامت به من نخواهد رسید.

۳۵ - به یاد داری ای معاویه که شیخ تو ابوبکر و عمر چون سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله را شنیدند، به علی تبریک گفتند؟!؟

ص: ۱۶۰

۳۶- (و رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنها فرمود:) علی علیه السلام ولیّ شماست و جایگاه او بین شما همانند جایگاه من است!

۳۷- و برستی ما با کاری که در باره علی علیه السلام انجام دادیم، خود را در پایین ترین محل دوزخ قرار دادیم؛

۳۸- و هرگز خون عثمان (که به بهانه آن با علی جنگیدیم) ما را در قیامت از خواری کیفر خدا نجات نخواهد داد!

۳۹- و حقاً فردای قیامت علی علیه السلام دشمن ما خواهد بود، و او در پیشگاه خدا و رسول او عزیز است.

۴۰- و علی در قیامت از ما، که از طریق حق جدا شدیم، انتقام خواهد گرفت و حساب کارهای ما به دست اوست.

۴۱- ای معاویه در روز قیامت که پرده از کار ما برداشته شود، عذری برای ما نباشد و عذاب و کیفر برای من و تو حتمی خواهد بود.

۴۲- ای پسر هند، آیا بهشت را به ریاست دنیا فروختی و به پیمانی که با من بستنی وفا نکردی؟!

۴۳- تو آخرت و پاداش نیک خدا را به بهره ناچیزی از دنیا فروختی!

۴۴- تا اینکه قدرت بر مردم و سلطنت را به دست آوردی (و این امتحان خداوند است) که

هر روزی قدرت را به دست هر که خواهد می دهد.

۴۵ - ای معاویه مثل اینکه «لَيْلَهُ الْهَرِير» آن شب سخت جنگ صفین را فراموش کرده ای!

۴۶ - در آن شب تو از ترس نزدیک شدن علی و شجاعت او مانند شتر مرغ به خود می لرزیدی و خود را نجس کرده بودی!

۴۷ - و علی علیه السلام چون لشکر گمراه تو را از بین برد، مانند شیری خروشان به طرف تو آمد!

۴۸ - در آن وقت کار برای تو سخت شد و جان تو به لب آمد و دنیای پهناور برای تو تنگ گردید!

۴۹ - (به یاد داری که به من) می گفتی: «ای عمرو، چاره ای بیندیش درمقابل این مرد شجاعی که مانند شیر به ما روی آورده»!!

۵۰ - و به من می گفتی هر حيله تازه ای داری به کار گیر که دل من در عسقل (عسقل مخفف عسقلان است که از شهرهای زیبای شام شمرده می شود و آن را عروس شام گویند و ظاهر این است که معاویه در آنجا معشوقه ای داشته است.) می باشد!

۵۱ - (و در وقت گرفتاری) به من گفتی: «اگر علی علیه السلام را از من دور کنی) تا زنده هستم حکومت را بین خود و تو تقسیم می کنم و چنین نکردی.

۵۲ - پس باشتاب مقابل علی علیه السلام رفتم و برای نجات خود کشف عورت نمودم.

۵۳ - و علی علیه السلام روی خود از من پوشاند و حیا نمود و من نجات یافتم، در حالی که ترس تو

قابل توصیف نبود.

۵۴ - و تو در آن وقت از ترس شمشیر علی علیه السلام زمینگیر شده بودی!

۵۵ - و چون باز قدرت خویش را به دست آوردی و بر مسند حکومت نشستی؛

۵۶ - به اندازه کوهها به دیگران عطا و احسان کردی و به من به اندازه خردلی عطا نکردی!

۵۷ - تا اینکه مصر را به عبدالملک مروان بخشیدی و از گمراهی خود باز نگشتی.

۵۸ - من به تو می گویم: اگر هنوز طمع گرفتن حکومت مصر را داری، بدان که «مرغ از قفس پریده» و تو را به آن راهی نیست!

۵۹ - و اگر برای گرفتن مصر از دست من صرفنظر نمی کنی، من خود را برای جنگ با تو آماده کرده ام.

۶۰ - من با اسبهای نیکو و هوشیار و شمشیرهای آماده و پشتهای قوی برای جنگ با تو آماده هستم.

۶۱ - من پرده غرور تو را پاره و تو را مانند زن بچه مرده ای از خواب بیدار خواهم کرد.

۶۲ - براستی تو را چه به دعوی خلافت و امیرالمؤمنین بودن! تو هرگز قابلیت آن را نداری!

۶۳ - تو را در خلافت کمترین حقی نیست، چنانکه اجداد تو نیز قابلیت آن را نداشتند.

۶۴ - من اگر بخواهم نسبت بین تو و علی علیه السلام را بیان کنم باید بگویم علی علیه السلام شمشیر است و تو داس!

ص: ۱۶۳

۶۵- (و من می گویم) چه نسبتی بین ریگها و ستارگان آسمان هست؟ و چه نسبتی بین علی علیه السلام و معاویه هست؟!

۶۶- ای معاویه، اگر چه تو با این خلافت و حکومت به آرزوی خود رسیدی، ولی بار سنگینی از گناه بر دوش من افتاد! (و علق الججل: این ضرب المثل است برای کسی که فتنه و یا فساد را به پا نموده و به سبب آن خونهایی ریخته شده).

و چون این اشعار به دست معاویه رسید، از آن پس متعرض عمروبن عاص نشد.

مؤلف گوید: چون این اشعار حقایقی از فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام و پلیدی و شیطنت معاویه و عمروبن عاص را در بر داشت، با اینکه زیاد بود، همه آن را ذکر نمودم که برای دوستان معاویه و عمروبن عاص حجت و برای دوستان اهل بیت علیهم السلام بیانی روشن از حقایق تاریخ و مظلومیت علی علیه السلام باشد.

۷- سخن امام شافعیّه، و اشعار بعضی از علمای شیعه در فضائل علی علیه السلام

مرحوم محدث قمی گوید: به امام شافعیّه گفته شد: «تو در باره علی علیه السلام چه می گویی؟» امام شافعیّه گفت: «ما چه گوئیم در فضائل کسی که دوستان او از روی ترس فضائل او را پنهان کردند، و دشمنان او از روی حسد، و با این حال فضائل او آنقدر زیاد است که عالم را پُر کرده!»

ص: ۱۶۴

و چقدر نیکو سروده است مدّاح اهل بیت علیهم السلام مرحوم شیخ کاظم اُزری قدس سره:

۱ - در جود و بخشش و جوانمردی مانند علی علیه السلام وجود ندارد، علی علیه السلام شخصیتی است که خداوند به وجود او مباحثات نموده

۲ - هرگز قصد توصیف علی علیه السلام را مکن که صفات او به قدری است که جز خداوندی که او را آفریده توصیف او را نتوان کرد.

۳ - هرگز جنّ و انس به مرتبه انسانی او نخواهند رسید و کمالات او را در خود جمع نتوانند نمود!

۴ - براستی مصطفی صلی الله علیه و آله شهر علم است و علی علیه السلام درب آن شهر و هر که بر علی علیه السلام وارد شود، بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شده.

۵ - مُحَمَّد و علی علیهما السلام در بالاترین قله مقام و رفعت هستند که رسول خدا طرف راست آن و علی علیه السلام طرف چپ آن قرار دارد.

۶ - تنها علی علیه السلام بود که سوره «هل اتی» در وصف او نازل گردید و خداوند با توصیف خود، او را زینت داد.

۷ - در سوره «نبأ» تأمل کن تا تو را به چیزی خبر دهد که همگان از درک آن عاجزند.

۸ - و به معنای «احبّ خلقک» بنگر تا بیابی که خورشید چگونه تاریکیها را برطرف

ص: ۱۶۵

۹- و در معنای «انت منی» فکر کن تا در آن حکمتی را بیابی که خفتگان را بیدار می کند!

۱۰- آیا بعد از موسی، هارون برادر او، بهترین یاران او و آبرومندترین آنها نبود؟!

۱۱- مقام علی علیه السلام نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله جز در مسأله نبوت یکسان بود و از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله (در حدیث منزلت برای علی علیه السلام نبوت را استثناء نمود و در جای دیگر فرمود: علی با من یکسان است، جز در نبوت و پیامبری!)

۱۲- علی علیه السلام در آیه «مباهله» نفس رسول خدا صلی الله علیه و آله معرفی شده، و آیه مباهله در این معنی روشن است.

۱۳- و بعد از آنچه گذشت برای روشن شدن حقیقت از آیه «انما ولیکم الله» سؤال کن که در آن حق را بیابی.

۱۴- آیه ولایت، حق رهبری و امامت را بعد از خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله مخصوص به علی علیه السلام

دانسته است.

۱۵- یا علی، تو در پیشگاه خداوند مقام و درجاتی داری که کسی به پایین ترین مرتبه آن دست نمی یابد.

۱۶- ای برادرِ رسول خدا صلی الله علیه و آله، مرا گناहانی است که خار چشم من شده و جز به عنایت تو

۱۷ - چگونه گناهکاران از عقوبت گناه در هراسند، در حالی که خداوند به واسطه تو گناهکاران را نجات خواهد داد.

۸- فضائل علی علیه السلام به زبان دشمنان او!

عروه بن زبیر گوید: مردی مقابل عمر بن خطاب به علی بن ابیطالب علیه السلام توهین نمود. عمر گفت: «آیا نمی دانی صاحب این قبر مُحَمَّد بن عبدالله صلی الله علیه و آله فرزند عبدالمطلب است، و علی بن ابیطالب هم فرزند عبدالمطلب است؟ پس علی را جز به خوبی یاد مکن، و اگر به او توهین کنی، صاحب این قبر را آزار داه ای!»

به حسن بصری خبر دادند که: «کسی گمان کرده تو به علی علیه السلام توهین می کنی؟!» حسن بصری به یاران خود گفت: «می خواهم درب خانه را بر خود ببندم، و از خانه خارج نشوم تا مرگ من برسد، چون به من خبر داده اند که من بهترین مردم بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و یار و همنشین او علی بن ابیطالب علیه السلام را تنقیص و توهین نموده ام!!! او کسی بود که در جنگها، غم و اندوه را از رسول خدا صلی الله علیه و آله برطرف می نمود، و سران کفر را به خاک می نشاند.» سپس گفت: «ای مردم، شما کسی را از دست دادید که چون قرآن می خواند، به قرآن توقیر و تعظیم می نمود، او علم و دانش را گرفت و بین مردم منتشر نمود، او در جنگها

شرکت می نمود و بر مشکلات آن صابر بود، و آن را عبادت می دانست. او در مصیبتها و شدائد شاکر بود، و به کتاب خدا عمل می نمود، و برای برادر خود و پسرعمش رسول خدا صلی الله علیه و آله خیرخواهی می کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله او را در بین اصحاب خود برادر خود خواند، و اسرار خود را نزد او سپرد، علی علیه السلام نیز در کودکی از رسول خدا صلی الله علیه و آله حمایت نمود، و در بزرگی برای حفظ دین خدا، شجاعان و اقران خود را هلاک ساخت، تا اینکه آتش جنگ خاموش شد. او بعد از پیمان با رسول الله صلی الله علیه و آله چنان در حمایت از او کوشا بود که احدی نتوانست او را مانع شود، و چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت از او راضی و خشنود بود! او از جمیع مسلمانها داناتر، و دانش او از همه آنها بیشتر بود، و قبل از آنها مسلمان شد. او در فضائل خود بی نظیر بود، نفس خود را از شهوات دور نمود، و در مواضع غفلت به یاد خدا بود، و برای او کوشش می کرد. او در روزهای سرد وضوی شاداب می گرفت، و در نماز خود خاشع بود، و نفس خود را از لذتها دور می نمود، و کمر به عبادت می بست! او دارای اخلاق نیک، و نسب شریفی بود! او از سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله پیروی می نمود! چگونه می گوئید من او را مذمت نموده و خود را به هلاکت رسانده ام؟! من کسی را نمی یابم که بتواند در باره او بدگویی کند، پس ای مردم ما را با این نسبت دروغ نیازارید، و از هلاکت و گمراهی بپرهیزید!»

مؤلف گوید: بعضی از فضلا نقل کردند که: برای معاویه برده و یا عبای نفیسی هدیه آوردند و در آن وقت فرزند او یزید و شیطان او، عمروبن عاص نزد او بودند. معاویه گفت:

«هر کدام از ما که شعر بهتری در باره علی علیه السلام بگویید، این هدیه مال او باشد؟»

معاویه گفت: «بهترین اهل زمین بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام است، پس مردم بمنزله زمین هستند و علی علیه السلام به منزله آسمان!»

عمرو بن عاص گفت: «آن فضائلی قابل توجه و ارزش است که دشمن به آنها گواهی دهد.»

یزید گفت: «آن محاسنی قابل توجه است که رقیبان به آن شهادت دهند.»

پس معاویه گفت: «شعر من بهتر از شماست و هدیه را برای خود برداشت.»

مؤلف گوید: خداوند فضائل علی علیه السلام را به زبان دشمنانش جاری نمود، ولی از قبول مقام او کور شدند.

خداوند فضائل علی علیه السلام را در مجالس شما جاری ساخت - و ندانستید که شما را از پذیرش آنها کور نمود!

شیخ طوسی می گوید: «دو نفر نزد عمر بن خطاب آمدند و از حکم طلاق کنیز سؤال کردند. او روی خود را به علی بن ابیطالب علیه السلام نمود و گفت: «یا علی حکم آن چیست؟» علی علیه السلام با دو انگشت خود به او اشاره نمود (یعنی عده آن، دو طهر است) عمر رو کرد به آن دو نفر و گفت: «دو طهر است.» آنها گفتند: «سبحان الله! ما نزد تو آمده ایم، و تو امیرالمؤمنین هستی و از دیگری سؤال می کنی؟!»

عمر گفت: «آیا نمی دانید این آقا کیست؟» گفتند: «ما او را نمی شناسیم!» عمر گفت:

«او علی بن ابیطالب است و من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: اگر آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه را در کفه ای گذارند، و ایمان علی علیه السلام را در کفه دیگر، براستی ایمان علی سنگینتر خواهد بود!»

شیخ طوسی از عبدالله فرزند عمر نقل می کند که گوید: «پدرم عمر بن خطاب به من گفت: «ای فرزند من بگو بدانم: بهترین مردم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله کیست؟» به او گفتم: کسی که خدا بر او حلال نموده چیزی را که بر مردم حرام کرده، و بر او حرام نموده چیزی را که بر مردم حلال کرده!» عمر گفت: «به خدا سوگند راست گفتمی، چون خداوند صدقه را بر علی حرام نمود و بر مردم حلال کرد، و بر آنها حرام نمود که با حال جنابت داخل مسجد بمانند، و بر علی حلال کرد، و درب خانه های مردم را به مسجد بر بست و درب خانه علی را باز گذارد!»

حارثه بن زید گوید: «من زمان خلافت عمر بن خطاب در حج همراه وی بودم، و از او شنیدم که در دعای خود می گفت: «خدایا تو می دانی کنار خانه تو آمده ام، و تو می دانی که پرده بر کار من انداخته ای» و چون مرا دید، از دعا خودداری نمود، این گذشت تا این که او از حج بازگشت، و من او را در جای خلوتی یافتم که تنها بود، به او گفتم: «ای امیرالمؤمنین تو را سوگند می دهم به آن خدایی که از رگ گردن به تو نزدیکتر است که پاسخ مرا بدهی.»

عمر گفت: «هرچه می خواهی بپرس» به او گفتم: «من از تو در کنار کعبه شنیدم که با خدای خود چنین می گفتمی، مقصود تو چه بود؟» عمر متحیر و خشم آلود شد، پس به او گفتم: «ای

عمر خشمگین مشو، سوگند به آن خدایی که مرا از جهالت و نادانی رهانید، و توفیق هدایت و مسلمان شدن به من داد، من از سؤال خود جز خشنودی خداوند مقصودی نداشتم،» عمر خندید و گفت: «ای حارثه، من خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم در حالی که سخت بیمار بود، خواستم با او خلوت کنم ولی علی علیه السلام و ابن عباس نزد او بودند، تا این که فضل بن عباس خارج شد، و من و علی علیه السلام نزد او بودیم. پس مقصود خود را به رسول خدا گفتم، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آمده ای بدانی که بعد از من امر امت با که خواهد بود؟» گفتم: «بلی یا رسول الله» فرمود: «ای عمر این علی وصی و خلیفه من خواهد بود.» گفتم: «راست گفتید ای رسول خدا»

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «علی خازن و نگهدارنده سر من است، هر که از او پیروی کند از من پیروی نموده، و هر که از او سرپیچی نماید از امر من سرپیچی نموده، و هر که از امر من سرپیچی نماید از امر خداوند سرپیچی نموده، و هر که خود را بر او مقدم دارد نبوت و پیامبری مرا تکذیب نموده، سپس علی را نزد خود خواند و مابین دو چشم او را بوسید و او را در آغوش گرفت و به سینه خود چسباند، و به او فرمود: «خداوند دوست و یاور تو باشد، و خدا دوست دارد کسی را که تو را دوست دارد، و دشمن دارد کسی را که تو را دشمن دارد، یا علی تو وصی و خلیفه من در میان این امت هستی.» تا این که یکباره صدای گریه او بلند شد، و در حالی که صورت او بر صورت علی علیه السلام بود، اشک از چشمان

او بر گونه هایش جاری گشت.

سپس عمر گفت: «سوگند به خدایی که ممت نهاد و مرا به اسلام مشرف نمود، در آن ساعت آرزو کردم که ای کاش من به جای علی علیه السلام می بودم. بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به من کرد و فرمود: «ای عمر، چون بعد از من عده ای عهد خود را با او بشکنند، [مانند طلحه و زبیر] و عده ای به او ظلم کنند [مانند معاویه و پیروانش] و عده ای از دین خارج شده و براو خروج نمایند [مانند خوارج] او به جای من بر مسند خلافت خواهد نشست، و به دست او خداوند قدرت و پیروزی خواهد داد، و اوست که بهترین فاتحان است.»

حارثه گوید: «گفته های عمر برای من سنگین آمد، و به او گفتم: «وای بر تو ای عمر، چگونه این سخنان را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدید و بر او تقدم جستید؟!» عمر گفت: «تقدم بر او علت داشت!» به او گفتم: آیا از ناحیه خدا، و یا از ناحیه رسول خدا صلی الله علیه و آله، و یا از ناحیه علی علیه السلام بود؟» عمر گفت: «نه، از این جهات نبود، بلکه ملک و سلطنت خواهی بود و سلطنت و ریاست عقیم است!!! و البتّه حقّ با علی بن ابیطالب علیه السلام بود.»

حکم بن مروان گوید: «در زمان خلافت عمر بن خطاب حادثه ای پیش آمد که عمر حکم آن را نمی دانست از این رو سخت ناراحت و مضطرب بود، و به مردم می گفت: «ای جماعت مهاجرین و انصار، شما در باره این حادثه چه می گوید؟»

مردم به او گفتند: «تو امیرالمؤمنین، و خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله هستی، و اختیار در

دست تو است!!»

عمر از این سخن به خشم آمد و گفت: «ای مردم از خدا بترسید و سخن خود را متین و استوار کنید.»

سپس گفت: «به خدا سوگند شما خوب می دانید که به دست چه کسی این مشکل حل می شود، و چه کسی به حکم آن داناتر است!!»

مردم به عمر گفتند: «ای امیرالمؤمنین، مثل آنکه مقصود تو علی بن ابیطالب علیه السلام است؟» عمر گفت: «چگونه می تواند نظر من جز او باشد، در حالی که هیچ مادری مثل او را نزیایده!» گفتند: «اجازه می دهی او را خبر کنیم؟» عمر گفت: هیهات! او بزرگ بنی هاشم و منسوب به رسول خدا صلی الله علیه و آله است، ما باید نزد او برویم!»

حکم بن مروان گوید: «پس عمر با اصحابش حرکت نمود و این آیات را می خواند، و گریه می کرد: «آیا انسان گمان می کند که بیهوده آفریده شده، آیا منشأ او نطفه ای نبوده که در رحم مادر ریخته شده؟! و سپس علقه و خون بسته ای بوده تا این که خلقت او کامل شده؟»

و گریه های او زیاد شد تا این که مردم به گریه او صدا به گریه بلند کردند، و چون ساکت شد، اصحاب او نیز ساکت شدند و چون مسأله او را علی علیه السلام جواب فرمود، عمر گفت: «بلی به خدا سوگند، خداوند تو را برای این مقام اراده کرد، ولی مردم نخواستند!!»

امیرالمؤمنین علیه السلام به او گفت: «ای عمر، این سخنان را رها کن، چرا که خدای متعال

ص: ۱۷۳

فرموده: «أَنَّ يَوْمَ الْفَضِيلِ كَانَ مِيقَاتَنَا» قیامت وعده گاه حکم الهی است! پس عمر از ناراحتی دست روی دست زد و با صورت گرفته و عبوس از نزد امیرالمؤمنین علیه السلام خارج شد.

امام باقر علیه السلام می فرماید: «دو نفر اعرابی نزاع خود را نزد عمر آوردند. عمر روی خود را به علی علیه السلام کرد و عرض کرد: «یا اباالحسن شما بین اینها، حکم کنید» و چون علی علیه السلام به نفع یکی از آنها حکم نمود، دیگری به عمر گفت: «ای امیرالمؤمنین این کیست که بین ما حکم می کند؟!» عمر از جا پرید و او را بر زمین زد و گفت: «وای بر تو! آیا او را نمی شناسی؟! او آقا و مولای من، و مولای هر مؤمنی است، و هر که مولی و آقایش جز او باشد، مؤمن نیست.»

ابن عباس گوید: «من به همراه عمر بن خطاب در کوچه های مدینه راه می رفتم، تا اینکه عمر به من گفت: «ای ابن عباس به نظر من صاحب تو علی مظلوم واقع شد.» من پیش خود گفتم عمر تاکنون چنین حرفی نزده بود! به او گفتم: «اگر چنین است، پس حق را به او برگردان و امارت را به او تحویل ده!» ولی عمر چون این جمله را از من شنید، فوراً دست خود را از من کشید و رفت، و با خود چیزی زمزمه می کرد، سپس ایستاد و چون به او رسیدم گفت:

«پسر عباس، من گمان می کنم مردم او را نخواستند و شایسته ندانستند(!!!)» من در پیش خود گفتم واللّه این حرف او از حرف قبل او بدتر است، سپس به او گفتم: «به خدا سوگند، خدا او را ناچیز و بی ارزش ندانست، چرا که مأمور شد آیات سوره براءت را از رفیق تو ابوبکر بگیرد و

خود برای مشرکین بخواند!» چون این را گفتم، روی خود را از من گرداند و رفت.

غزالی در کتاب «المنقذ من الضلال» گوید: «هر عاقلی باید به سید و آقای خردمندان علی علیه السلام اقتدا کند، چرا که او (علی علیه السلام) فرموده: حق را نباید به وسیله افراد شناخت، بلکه باید حق را چنانکه هست شناخت تا اینکه اهل آن شناخته شوند.»

و در رساله «العلم اللدنی» گوید: امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله زبان خود را داخل دهان من نمود، و از آن هزار باب علم در قلب من گشوده شد، که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده گشت.» و علی علیه السلام فرمود: «اگر من بر مسند قضاوت بنشینم، هر آینه برای اهل تورات با تورات آنها حکم خواهم نمود، و برای اهل انجیل با انجیل آنها، و برای اهل قرآن با قرآن آنها، و این مقامی است که بدون علم الهی و لدنی امکان پذیر نیست.»

مؤلف گوید: اقرار مخالفان و دشمنان به فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام، به قدری زیاد است که قابل جمع آوری نیست، و ما به جهت اختصار و تبّه و آگاهی مردم نسبت به فضائل آن حضرت به همین اندازه اکتفا نمودیم.

۹- علی علیه السلام مولود کعبه و بمنزله کعبه است

مرحوم صدوق از سعید بن جبیر نقل می کند که گوید: یزید بن عنب گفت: من با عباس بن عبدالمطلب و عدّه ای از قبیله عبدالعزیّ مقابل کعبه نشسته بودیم که فاطمه بنت

اسد، مادر امیرالمؤمنین علیه السلام وارد طواف شد و چون فرزندش نه ماهه بود و درد مخاض و زایمان بر او مستولی شد، دست به دعا برداشت و گفت: «پروردگارا! من ایمان به تو، و به آنچه از طرف تو رسیده؛ از پیامبران و رسل و کتابهای آسمانی داشته، و کلام جدّم ابراهیم علیه السلام را - که بنا کننده این بیت است - تصدیق می نمایم. پس تو را سوگند می دهم به حقّ کسی که این کعبه را بنا نموده، و به حقّ فرزندی که در رحم دارم، که کار زایمان و ولادت را بر من آسان نمایی.»

یزید بن قعب گوید: «همه ما دیدیم که کعبه از پشت گشوده شد، و فاطمه بنت اسد داخل بیت گردید، و از چشمان ما ناپدید شد، و دیوار بیت به هم پیوست، و چون رفتیم که درب کعبه را باز کنیم هرگز گشوده نشد، پس فهمیدیم که آن امر خداوند عزّ و جلّ می باشد.»

این گذشت تا اینکه روز چهارم، باز کعبه از همان محل گشوده شد، و فاطمه بنت اسد، و امیرالمؤمنین علی علیه السلام را روی دست داشت از کعبه خارج گردید در حالی که می گفت:

«خداوند مرا بر زنان گذشته فضیلت و برتری داد، چرا که آسیه، دختر مزاحم خدا را عبادت نمود، ولی در پنهانی، و در جایی که عبادت در آن صحیح نبود مگر در صورت اضطرار، و مریم دختر عمران (در بیابان زایمان نمود) چون بیچاره شد، درخت خرماي خشکیده بر او سبز گردید، و از خرماي تازه آن تناول نمودم، ولی من برای زایمان داخل خانه خدا شدم، و از میوه های بهشتی تناول نمودم و چون خواستم خارج شوم، هاتفی از

طرف خداوند مرا خطاب نمود که: ای فاطمه، نام این فرزند را علی بگذار، و او علی است، و خداوند بلندمرتبه می فرماید: من نام او را از نام خود گرفتم، و او را ادب نموده، و بر اسرار علم خود آگاه کردم. او کسی است که بتها را از بالای خانه من خواهد شکست، و او کسی است که بر بالای خانه من اذان خواهد گفت و مرا تقدیس و تمجید خواهد نمود. پس خوشا به حال کسی که او را دوست بدارد و از او پیروی کند، و وای بر کسی که او را دشمن بدارد و نافرمانی او کند.»

۱۰- نظر علمای عامه در محل ولادت امیرالمؤمنین علیه السلام

حاکم نیشابوری گوید: اخبار در حدّ یقین رسیده که فاطمه بنت اسد، فرزند خود امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب کرم الله وجهه را در داخل کعبه به دنیا آورد.

ابن صَبَّاح مالکی گوید: «علی علیه السلام تنها کسی بوده که داخل کعبه متولّد شده، و قبل از او کسی در داخل بیت متولّد نشده است، و این شرافتی است که خداوند به او اختصاص داده، و نشانه جلالت، و مقام بلند و کرامت او در پیشگاه خداوند است.»

زمخشری در کتاب «خصائص العشرة» گوید: چون فاطمه بنت اسد علی علیه السلام را به دنیا آورد، رسول خدا صلی الله علیه و آله او را علی علیه السلام نامید، و زبان خود را در دهان او گذارد، و او آب دهان رسول خدا صلی الله علیه و آله را مکید تا به خواب رفت. فاطمه بنت اسد گوید: «روز بعد برای او چندین

دایه و مرضعه آماده کردیم، ولی پستان هیچ کدام آنها را نپذیرفت، باز او را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بردیم، آن حضرت زبان خود را در دهان او گذارد تا به خواب رفت و همین وضعیت به خواست خداوند مدت‌ها ادامه داشت.

ابن مغزلی از ابی ذرّ نقل می کند که او گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: «مَثَلُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَيْنَ شِمَاءَ (و یا فرمود: بین این اُمَّت) مَثَلُ كَعْبَةَ اسْتِ كِه نِگَاه بِه آن عِبَادَت اسْتِ، وَ رِفْتِن بِه سَوِي آن بَرَاي حِجَّ وَاجِب اسْتِ.»

مجلسی علیه الرحمه از یکی از معصومین علیه السلام نقل می کند که فرمود: «مَثَلُ مَا مَثَلُ كَعْبَةَ اسْتِ، كِه مَرْدَم مَوْظَّفَنْد بَرَاي حِجَّ وَاجِب خُود نَزْدِ او بَرُوند.»

شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب تهذیب خود گوید: «روایت شده که علی علیه السلام در روز جمعه ۱۳ رجب المرجب، ۳۰ سال بعد از عام الفیل در داخل کعبه به دنیا آمد، و در شب جمعه ۲۱ ماه مبارک رمضان سال ۴۰ هجری در کوفه به شهادت رسید، و سن آن حضرت وقت شهادت ۶۳ سال بود، و مادر او فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبدمناف است، و علی اوّل هاشمی در اسلام می باشد که از ناحیه پدر و مادر به هاشم منتسب می باشد، و قبر مبارکش در نجف کوفه است.»

۱۱- علی علیه السلام نخستین کسی است که به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورد

عده ای از علمای اهل سنت، از زیدبن ارقم نقل نموده اند که گوید: «اول کسی که به

رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورد علی علیه السلام بود.»

و از سلمان فارسی نقل نموده اند که گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحاب خود فرمود: «علی بن ابیطالب علیه السلام نخستین کسی است که به من ایمان آورده و نخستین کسی است که در قیامت نزد حوض کوثر بر من وارد می شود.»

و خوارزمی از ابن عباس نقل نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «سبقت گیرندگان در ایمان سه نفر هستند: نخستین کسی که به موسی علیه السلام ایمان آورد یوشع بن نون بود، و نخستین کسی که به عیسی ایمان آورد، صاحب یس بود، و اول کسی که به مُحَمَّد صلی الله علیه و آله ایمان آورد علی بن ابیطالب علیه السلام بود.»

مؤلف گوید: در بخش آیات، ذیل آیه شریفه: «والسابقون السابقون» آنچه مناسب این مقام است تفصیلاً ذکر شده، به آنجا مراجعه شود.

ابن عباس گوید: بعضی از اهل کوفه در ایام جنگ صفین اشعاری در مدح امیرالمؤمنین علیه السلام سروده اند:

ترجمه:

۱ - تو آن امام بحقّی که با پیروی از او امیدواریم که خدای رحمان در روز قیامت از ما بگذرد و ما را عفو فرماید.

ص: ۱۷۹

۲ - تویی که ابهامات و مشکلات دین ما را برطرف نمودی، خداوند از طرف ما به تو پاداش نیک عطا فرماید.

۳ - جان ما فدای شما که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله از همه مردم سزاوارتر به مایی و عالم وارسته و مولای ما می باشی.

۴ - تویی برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و مولای مؤمنین و تویی که قبل از دیگران ایمان آوردی و رسول خدا صلی الله علیه و آله را تصدیق نمودی.

۱۲- علی علیه السلام نخستین کسی است که با رسول الله صلی الله علیه و آله نماز خواند

مُحَمَّدُ بْنُ شَافِعٍ گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز دوشنبه مبعوث به رسالت گردید، و علی علیه السلام در روز سه شنبه با او نماز گزارد، و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله می خواست نماز بخواند، علی صلی الله علیه و آله را با خود می برد و در بین کوهها از ترس مشرکین نماز می خواندند، و شبانه به مکه باز می گشتند. آنها مدتی نماز خود را در پنهانی خواندند، تا اینکه روزی در حالی که مشغول نماز بودند، ابوطالب بر آنها گذشت و چون نماز آنها را دید، به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «ای فرزند برادر، این چه آیین و مرامی است که شما دارید؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای عمو، این دین خدا و ملائکه و انبیای او و دین جدّم ابراهیم صلی الله علیه و آله است که خداوند مرا به

آن مبعوث نموده، و تو ای عمو سزاوارتر از همه مردمی که من تو را دعوت به آن نمایم، و کسی را بهتر از تو نمی یابم که مرا اجابت نموده و کمک نماید.»

از آن سو علی علیه السلام رو به پدر نمود و گفت: «پدرجان، من به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آوردم، و از او پیروی می کنم و با او نماز می خوانم.»

ابوطالب به فرزند خود فرمود: «آگاه باش که او جز به حقّ تو را دعوت نمی کند، و بر تو باد که از او پیروی کنی.»

محبّ الدّین طبری از ابویوب انصاری نقل می کند که گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«مدّتها بود که ملائکه پروردگار تنها بر من و علی درود می فرستادند، چرا که نماز گزاری جز من و علی روی زمین نبود!»

نسایی با سند خود از علی علیه السلام نقل می کند که فرمود: «نه سال با رسول الله صلی الله علیه و آله خدا را عبادت نمودم، در حالی که هنوز کسی از مردم خدا را عبادت نمی کرد.»

۱۳- علی علیه السلام جان خود را در شعب و در ليله المبيت فدای رسول الله صلی الله علیه و آله نمود

علامه میلانی رحمه الله گوید: «علی علیه السلام تنها کسی است که جان خود را فدای رسول خدا صلی الله علیه و آله نمود، او جان شریف خود را فدای کسی نمود که از همه سزاوارتر به او بود.»

ابن ابی الحدید گوید: ابوطالب بر جان رسول خدا صلی الله علیه و آله هراس داشت از اینکه چون مشرکان خوابگاه او را می دانند، شبانه بر او بشورند و او را هلاک کنند. از این رو شبانه رسول خدا را از خوابگاه خود خارج می نمود، و فرزند خودی علی علیه السلام را به جای او می خوابانند. شبی از شبها علی علیه السلام به پدر گفت: «ای پدر من کشته خواهم شد؟» ابوطالب به فرزند خود گفت:

۱ - فرزند عزیزم، صبر کن که صبر نشانه عقل و خرد است، و بدان که بازگشت هر زنده ای به سوی مرگ خواهد بود.

۲ - بدان ای فرزند عزیزم که خوابیدن در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله برای تو بلای سختی است، ولی چون تقدیر الهی است بر آن صابر باش!

۳ - و جان خود را فدای پیامبر عزیزی کن که دارای حسب اصیل و نسب پاک و کرامت است.

۴ - فرزندم اگر مرگ به سوی تو آید، بدان که همانند تیری است که اگر به سوی تو نشانه شود، گریزی از آن نیست..

۵ - (و بدان) هر فرزندی هر اندازه در دنیا بماند، عاقبت سهم خود را از شربت مرگ خواهد چشید!

پس علی علیه السلام در پاسخ پدر گفت:

۱ - (پدرجان) آیا مرا در یاری پیامبر امر به صبر می کنی؟! در حالی که به خدا سوگند گفته من از بی صبری نبود.

۲ - بلکه خواستم حمایت خود را به شما نشان دهم تا اینکه بدانید من از فرمان شما تخلف نخواهم نمود.

۳ - (بدان ای پدرجان) من برای خدا در یاری این پیامبر صلی الله علیه و آله خواهم کوشید. او پیامبر ستوده ای است که در جوانی و طفولیت منشأ هدایت و راهنمایی مردم بوده است.

مؤلف گوید: مناسب این مقام است آنچه در تفسیر آیه شریفه: «و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضاه الله» خواهد آمد، به آنجا مراجعه شود.

۱۴- علی علیه السلام و حدیث غدیر خم

شیخ بزرگوار مرحوم احمد بن فهد با سند خود از معلی بن خنیس نقل می کند که گوید: امام صادق علیه السلام می فرمود: «روز نوروز همان روزی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام از مردم پیمان و بیعت گرفت، و در آن روز مردم اقرار به ولایت علی علیه السلام نمودند، پس خوشا به حال کسانی که به عهد خود باقی ماندند، و وای بر

ص: ۱۸۳

کسانی که عهد و پیمان خود را شکستند.»

مرحوم صدوق رحمه الله گوید: شخصی به امام صادق علیه السلام گفت: «فدای شما شوم آیا برای مسلمین عیدی غیر از عید فطر و قربان هست؟» امام صادق علیه السلام فرمود: «بلی عیدی هست که اشرف از عید فطر و قربان می باشد.» گوید: عرض کردم: «آن کدام است؟»

فرمود: «آن روزی است که امیرالمؤمنین علی علیه السلام به امامت این امت منصوب شد.» راوی گفت: «به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدای شما شوم! آن چه روزی است؟» فرمود: «ایام و روزها در گردش است، و آن روز هیجدهم ذی حجه می باشد. عرض کردم: «فدای شما شوم! چه عملی در آن روز شایسته است؟»

فرمود: «روزه گرفتن، و صلوات فراوان بر مُحَمَّد و آل مُحَمَّد علیه السلام فرستادن، و بیزاری جستن از کسانی که به آنها ستم نمودند، و حق آنها را انکار کردند، چنانکه همه پیامبران خدا علیه السلام اوصیاء و جانشینان خود را سفارش می نمودند که چنین روزی را عید قرار دهند.»

باز گوید: «خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: «پاداش روزه این روز چیست؟» فرمود: «پاداش شصت ماه روزه داری است» سپس فرمود: «از روزه گرفتن روز بیست و هفتم رجب هم دریغ مکن، چرا که آن روز، روزی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به پیامبری مبعوث شد، و ثواب روزه آن هم شصت ماه می باشد.»

مفضل گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «روزه گرفتن در روز غدیر کفّاره گناه شصت سال است، و عبادت و عمل خیر در آن روز معادل عبادت در هشتاد ماه است، و سزاوار است در آن روز فراوان ذکر خدا گفتن، و صلوات بر مُحَمَّد و آل او فرستادن، و توسعه بر اهل و عیال نمودن.»

مؤلف گوید: تفصیل آداب این روز در کتاب مفاتیح الجنان مسطور است، چنانکه تفصیل قصه غدیر در ذیل آیه تبلیغ رسالت خواهد آمد، مراجعه شود.

مرحوم آیه الله علامه مُحَمَّد حسین غروی رحمه الله در وصف غدیر گوید:

باده بده ساقیا، ولی ز خَمّ غدیر

چنگ بزن مطربا، ولی به یاد امیر

تو نیز ای چرخ پیر، بیا ز بالا به زیر

داد مسرت بده ساغر عشرت بگیر

بلبل نطقم چنان قافیه پرداز شد

که زهره در آسمان به نغمه دمساز شد

محیط کون و مکان دائره ساز شد

سرور روحانیان هو العلی الکبیر

نسیم رحمت وزید، دهر کهن شد جوان

نهال حکمت دمید پرز گل ارغوان

مسند حشمت رسید به خسرو خسروان

حجاب ظلمت درید ز آفتاب منیر

وادی خم غدیر منطقه نور شد

یا ز کف عقل پیر تجلی طور شد

یا که بیانی خطیر ز سرّ مستور شد

یا شده در یک سریر قران شاه و وزیر

شاهد بزم ازل شمع دل جمع شد

تا افق لم یزل روشن از آن شمع شد

ظلمت دیو و دغل زیرتوش قمع شد

چه شاه کیوان محل شد به فراز سریر

چون به سر دست شاه شیر خدا شد بلند

به تارک مهر و ماه ظل عنایت فکند

به شوکت فرّوجاه به طالعی ارجمند

شاه ولایت پناه به امر حق شد امیر

مژده که شد میر عشق وزیر عقل نخست

به همت پیر عشق اساس وحدت درست

به آب شمشیر عشق نقش دوئیت بشست

به زیر زنجیر عشق شیر فلک شد اسیر

فاتح اقلیم جود به جای خاتم نشست

یا به سپهر وجود نیر اعظم نشست

یا به محیط شهود مرکز عالم نشست
روی حسود عنود سیاه شد همچو قیر
صاحب دیوان عشق عرش خلافت گرفت
مسند ایوان عشق زیب و شرافت گرفت
گلشن خندان عشق حسن و لطافت گرفت
نغمه دستان عشق رفت به اوج اثیر
جلوه به صد ناز کرد لیلی حسن قدم
پرده زرخ باز کرد بدر منیر ظلم
نغمه گری ساز کرد معدن کل حکم
یا سخن آغاز کرد عن اللطیف الخبیر
به هر که مولی منم علی است مولای او
نسخه اسمانم علی است طغرای او
سر معما منم علی مجلای او
محیط انشا منم علی مدار و مدیر
طور تجلی منم سینه سینا علی است
سرّ اناالله منم آیت کبری علی است
ذره بیضا منم لؤلؤ لالا علی است
شافع عقبی منم علی مشار و مشیر
حلقه افلاک را سلسله جنبان علی است
قاعده خاک را اساس و بنیان علی است

دفتر ادراک را طراز و عنوان علی است

سید لولاک را علی وزیر و ظهیر

دائره کن فکان مرکز عزم علی است

عرصه کون و مکان خطه رزم علی است

در حرم لامکان خلوت بزم علی است

روی زمین و زمان به نور او مستنیر

قبله اهل قبول غره نیکوی اوست

کعبه اهل وصول خاک سر کوی اوست

قوس صعود و نزول حلقه ابروی اوست

نقد نفوس و عقول به بار گاهش حقیر

طلعت زیبای او ظهور غیب مصون

لعل گهرزای او مصدر کاف است و نون

سرّ سویدای او منزّه از چند و چون

صورت و معنای او ننگجد اندر ضمیر

یوسف کنعان عشق بنده رخسار اوست

خضر بیابان عشق تشنه گفتار اوست

موسی عمران عشق طالب دیدار اوست

کیست سلیمان عشق برادر او؟ یک فقیر؟

ای به فروغ جمال آینه ذوالجلال

مفتخر خوش مقال مانده به وصف تولال

گرچه براق خیال در توندارد مجال

ولی ز آب زلال تشنه بود ناگزیر

و باز در مدح مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام گوید:

صبا اگر گذار تو فتد به کوی یار من

ز مرحمت بگو به آن نگار گلعدار من

ص: ۱۸۶

که ای ز بی وفایی تو تیره روزگار من
چرا نظر نمی کنی بر این دل فکار من
ترخمی ترخمی زدست رفته کار من
هماره سوختم در آرزوی یک نگاه ای
نه عمر می رسد به سر نه دردراست چاره ای
نه بینی ارفتد ز آتش دلم شراره ای
نه بر زمین گیاهی و نه برفلک ستاره ای
چرا حذر نمی کنی ز آه شعله بار من
صبا به شهر یار من بشیروار می رسد
چه بلبلان خوشنوا ز لاله زار می رسد
بیا تو ای صبا که از تو بوی یار می رسد
نوید وصل یار من زهر کنار می رسد
خوش آن دمی که بینمش نشسته در کنار من
صبا درود بیکران بحیث یملأ الفضا
بکن نثار آستانه علی مرتضی
ولی کارخانه قدر مهیمن قضا
محیط معرفت، مدار حلم و مرکز رضا
که کعبه درش بود مطاف و مستجار من
صحیفه جوامع کلم مجامع حکم
لطیفه معانی کرم معالی همم

رقیمه محامد ادب محاسن شیم

کتاب محکم حدیث حسن لیلی قدم

که در هوای عشق او جنون بود شعار من

بمشهد شهود او تجلیات ذات بین

ز بود حق نمود او حقائق صفات بین

زنسخه وجود او حروف عالیات بین

مفصل از حدود او تمام مجملات بین

منزه است از حدود اگر چه آن نگار من

جواهر عقول جمله درج درج گوهرش

نفائس نفوس را مدد ز لؤلؤ ترش

طبایع و موادّ بندگان کوی قنبرش

دمید صبح آفرینش از جبین انورش

قلمرو وجود را گرفت شهسوار من

بین طفیل بود او، مرکب و بسیط را

رهین فیض جود او مجرّد و خلیط را

چه نقطه وجود او مدار شد محیط را

نمود یک نمود او که و مه و وسیط را

روا بود اناللهی زیار بختیار من

مؤسس مبانی و مؤصل اصول شد
مصور معانی و مفصل فصول شد
حقیقه المثنائی و مکمل عقول شد
به رتبه حق ثانی و خلیفه رسول شد
خلافت از نخست شد به نام شهریار من
معرف معارف و محدد جهات شد
مبین لطائف و معین نکات شد
مفرق طوائف و مؤلف شتات شد
مفرج مخاوف و سفینه النجاه شد
امیدم گاه و مقصد دل امیدوار من
به مستجار کوی او عقول جمله مستجیر
ز آفتاب روی او مه منیر مستنیر
ز جعد مشکبوی او حیات عالم کبیر
ز شهد گفتگوی او که شکرست دلپذیر
مذاق دهر شکرین ز شعر آبدار من
بود غدیر قطره ای ز قلزم مناقبش
فروغ مهر ذره ای ز نور نجم ثاقبش
نعیم خلد بهره ای ز سفره مواهبش
اگر مرا به نظره ای کشد دمی به جانبش
بفرق فرقدان رسد کلاه افتخار من

جمال جانفزای او ظهور غیب مستتر

دو زلف مشکسای او حجاب سرّ مستتر

ز پرچم لوای او لوای کفر منکسر

ز تیغ جانگزای او قوای شرک منتشر

چه از غمش قوای بی ثبات و بیقرار من

مقام او به مسند سریر قرب سرمدی

حسام او مؤسس اساس دین احمدی

کلام او مروّج شریعت مُحَمَّدی

ز جام او بنوش اگر تراست میل بیخودی

به جان دشمنان دین چه دست و تیغ آخته

پلنگ و شیر خشمگین به بیشه زهره باخته

چه در مصاف مشرکین بر آن صفوف تاخته

ملک هزار آفرین به نه فلک نواخته

چه جای نغمه و نوای بلبل هزار من؟

ز تیغ شلعه بار او خم فلک بجوش شد

ز برق ذوالفقار او چه رعد در خروش شد

ز بدروکارزار او ملک ز عقل و هوش شد

ز خیبر و حصار او ز ذکر حق خموش شد

چه واله از تجلیات قهر کردگار من

چه نسبت است با هما، بهایم و وحوش را؟

به بیخرد مکن قرین خدای عقل و هوش را

به درد نوش خود فروش پیر میفروش را

اگر موحدی بشو ز لوح دل نقوش را

که ملک دل نمی سزد مگر به راز دار من

ولایتش که در غدیر شد فریضه امم

حدیثی از قدیم بود ثبت دفتر قدم

که زد قلم به لوح قلب سید امم رقم

مکمل شریعت آمد و متمم نعم

شد اختیار دین به دست صاحب اختیار من

به امر حق امیر عشق، شد وزیر عقل کلّ

ابوالفتح گشت جانشین خاتم رسل

رسید رایه الّهّدی به دست هادی سبل

که لطف طاعتش بود نعیم دائم الاکل

جحیم شعله ای ز قهر آن بزرگوار من

به محفلی که شمع جمع بود شاهد ازل

گرفت دست ساقی شراب عشق لم یزل

معرف ولایتش شد و معین محل

که اوست جانشین من ولی امر عقد و حل

به دست او بود زمام شرع پایدار من

رقیب او که از نخست داد دست بندگی

در آخر از غدیر او نخورد آب زندگی

کسی که خوی او بود چه خوک و سگ درندگی

چه مار و کژدم گزنده، طبع وی زندگی

همان کند که کرد با امیر شه شکار من

ص: ۱۸۹

ابن عباس گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله (در غدیر خم) خطبه ای ایراد فرمود، و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: «ای مردم بدانید که خدای تبارک و تعالی مرا به امری رسالت داد که انجام آن برای من سخت و مشکل آمد چرا که ترس از آن داشتم که شما مرا تکذیب نموده و متهم سازید، تا اینکه چندین مرتبه خداوند مرا تهدید نمود، و از این رو تکذیب شما برای من آسانتر از عقوبت او گردید. ای مردم بدانید که خدای تبارک و تعالی (در معراج) به من وحی نمود: که ای مُحَمَّد، من محمود هستم و تو مُحَمَّدی و من نام تو را از نام خود گرفتم، پس کسی که به تو پیوندد، به من پیوسته است، و کسی که از تو جدا شود، من او را از خود جدا خواهم نمود! ای مُحَمَّد بر بندگان من فرود آی، و کرامت و احسان مرا نسبت به خود به آنها خبر ده، و من هرگز پیامبری را مبعوث نکردم، مگر اینکه برای او وزیری قرار دادم، و براستی تو رسول خود هستی، و علی وزیر تو می باشد.»

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی بن ابیطالب را گرفت و بالا برد تا اینکه مردم، سفیدی زیر بغل هر دو را مشاهده کردند، و تاکنون چنین عملی از او دیده نشده بود.

آنگاه فرمود: «ای مردم، خدای تبارک و تعالی مولای من است، و من مولای مؤمنین هستم و هر که من مولای اویم، علی مولای اوست! خدایا دوست دار هر که علی را دوست دارد، و دشمن دار هر که علی را دشمن دارد، و یاری کن هر که علی را یاری کند، و خوار نما هر که علی را خوار نماید.»

در این هنگام بود که منافقین و اهل شك و کسانی که از حق منحرف بودند، گفتند: «به خدا پناه می بریم از سخنی که به عمل نخواهد رسید، و از روی تعصب خویشی جاری شده، و ما از اینکه علی وزیر او باشد، خشنود نیستیم.» پس سلمان، و ابوذر، و مقداد و عمار یاسر رضی الله عنهم گفتند: به خدا سوگند ما از آن مجلس خارج نشدیم تا اینکه این آیه از طرف خداوند نازل شد: «امروز دین شما را کامل نمودم، و نعمت خود را بر شما تمام کردم، و دین اسلام را برای شما پسندیدم.» پس رسول خدا صلی الله علیه و آله سه مرتبه آن را بر مردم تکرار نمود، و سپس فرمود: تبلیغ ولایت علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه موجب کمال دین، و تمام شدن نعمت خداوند بر شما، و خشنودی او شد.

ابوسعید خدری گوید: در روز غدیر خم رسول خدا صلی الله علیه و آله امر نمود که منادی او مردم را به اجتماع دعوت کند و چون اجتماع نمودند، دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «خدایا هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست. خدایا دوست دار هر که علی را دوست دارد، و دشمن دار هر که علی را دشمن دارد. پس حسان بن ثابت شاعر رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «یا رسول الله آیا اجازه می دهی در باره علی شعری بگویم؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بگو» پس او اشعاری سرود که ترجمه می شود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم با صدای رسای خویش به امت خود فرمود: «ای مردم، کیست مولا و ولی شما؟» پس در جواب او گفتند: «پروردگار تو مولای ماست، و تو

ولی و صاحب اختیار مایی» و این در حالی بود که کینه های خود را پنهان داشته، و گفتند:

«هرگز امروز از امر تو تخلف نخواهیم نمود.»

در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «برخیز که بعد از من امام و رهبر این امت تویی، و من به رهبری و امامت تو خشنود هستم، و علی علیه السلام در آن حال به درد چشم مبتلا بود و رسول خدا با آب دهان خود چشم او را شفا داد، و آن برکتی بود که خداوند به رسول خود صلی الله علیه و آلهو علی علیه السلام عطا فرمود.

مؤلف گوید: آنچه ذکر شد مختصری از قصه غدیر خم بود، و تفصیل آن را در ذیل آیه شریفه: «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک...» بیان خواهیم نمود، به آنجا مراجعه شود.

ولکن شایسته دیدم در اینجا به دو حدیث عجیب اشاره کنم:

حدیث اول: امام صادق علیه السلام فرمود: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از طرف خداوند مأمور شد که با نزول آیه شریفه «یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک...» علی علیه السلام را در غدیر خم به امامت منصوب نماید، و او طبق دستور خداوند به مردم فرمود: «هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست» شیاطین نزد ابلیس بزرگ جمع شدند، و خاک غم بر سر ریخته و گفتند: «این مرد امروز پیمانی بست که هرگز شکسته نخواهد شد!!» ابلیس بزرگ گفت: «هیچ نگران نباشید، چرا که پیروان او هم با من پیمانی بسته اند که هرگز از آن تخلف نخواهند نمود» و بدین سبب بود که آیه شریفه «وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ» نازل شد. یعنی: «ابلیس آنچه

به آنها گمان می برد، دریافت نمود.»

حدیث دوّم: موسی بن جعفر علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا...» یعنی: «منافقان می خواهند خدا و مؤمنین را فریب دهند، آنها خود را فریب داده و نمی فهمند.»

می فرماید: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را در روز غدیر خمّ به خلافت منصوب نمود، و امر کرد تا اینکه عمر بن خطاب و نه نفر از سران مهاجرین و انصار با او بیعت کنند و او را به لقب «امیرالمؤمنین» بخوانند، آنها به ظاهر بیعت نمودند، ولی بین خود عهد و پیمان بستند که حکومت را از علی علیه السلام بگیرند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام را از بین ببرند، و از نفاق و خدعه آنها این بود که اوّلی (یعنی ابوبکر) گفت: «از هیچ چیزی من این اندازه خشنود نشدم که از این بیعت خشنود شدم، و امیدوارم خداوند با این بیعت مرا در قصرهای وسیع بهشتی جای دهد و در آنجا بهترین مقام را به من عطا فرماید.»

و دوّمی (یعنی عمر) گفت: «یا رسول الله پدر و مادرم فدای شما باد! تاکنون چیزی مانند این بیعت مرا امیدوار به بهشت نکرده بود، به خدا قسم اگر از زمین تا عرش طلا و جواهر باشد و آنها را به من بدهند که این بیعت را بشکنم و عهدی را که بستم پاره کنم، چنین نخواهم کرد.»

و سوّمی (یعنی عثمان) گفت: «سوگند به خدا ای رسول خدا که من از این بیعت به

قدری خشنود و مسرور شده ام که یقین دارم اگر گناه اهل زمین بر من بوده باشد، خداوند به واسطه این عمل مرا بخشیده و از گناهان خود پاک شده ام» و برگفته خود سوگند یاد نمود.

و سپس بقیه منافقین هم که بعد از متمردان و جبّاران روزگار بودند و هرگز به عهد و پیمان خود وفا نکردند، چنین سخنانی را بعد از بیعت کردن با علی علیه السلام گفتند؛ تا اینکه خداوند عزّ و جلّ در مورد آنها به پیامبر خود فرمود: «یخادعون الله و الذّین آمنوا...» یعنی: «اینها می خواهند خدا و مؤمنین را فریب دهند، ولی بدانند که خود را فریب داده اند، و نمی فهمند.»

۱۵- علی علیه السلام و حدیث ثقلین

علی بن ابراهیم قمی در تفسیر آیه شریفه: «یا ایّها الرّسول بلّغ ما أنزل الیکک...» گوید: این آیه در بازگشت رسول صلی الله علیه و آله از حجه الوداع نازل شد... تا اینکه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحاب خود هشدار داد و فرمود: «مبادا بعد از من از دین خود برگردید و کافر شوید، و برای ریاست دنیا به روی یکدیگر شمشیر بکشید! و اگر چنین کنید - که می دانم چنین خواهید کرد - مرا خواهید دید.» سپس سکوتی نمود و فرمود: «و یا علی را خواهید دید در بین جمعیت، بین جبرئیل و میکائیل که با شمشیر بر صورتهای شما می زنیم.»

سپس فرمود: «ای مردم آگاه باشید: من دو چیز را بین شما برای هدایت شما باقی می گذارم

که اگر از آنها پیروی کنید، هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خداوند، و عترتم را، که آنها اهل بیت من هستند. ای مردم براستی به شما بگویم که خدای لطیف و خبیر مرا خبر داده است که این دو چیز از یکدیگر جدا نخواهید شد تا اینکه بر حوض کوثر بر من وارد شوند. مردم، آگاه باشید هر که از آنها هدایت جوید، نجات خواهد یافت، و هر که با آنها مخالفت کند هلاک خواهد شد! آیا سخن مرا شنیدید؟» گفتند: «بلی یا رسول الله» فرمود: «خدایا تو نیز گواه باش!»

آن گاه فرمود: «ای مردم، آگاه باشید که عده ای از شما کنار کوثر بر من وارد خواهید شد، ولی به من نزدیک نخواهند شد، و چون بگویم خدایا اینها اصحاب من بوده اند، خطاب شود: «اینها بعد از تو سنت ترا تغییر داده اند، و در دین خدا بدعتها گذارده اند!» پس بگویم: «دور باشند از رحمت خدا.» سپس فرمود: «ای مردم من دو چیز نفیس و سنگین را بین شما باقی می گذارم.» مردم گفتند: «یا رسول الله آن دو چیز چیست؟» فرمود: «کتاب خدا، و عترت و اهل بیت خود را که خدای من فرموده از یکدیگر جدا نخواهند شد تا اینکه کنار کوثر مرا ملاقات کنند.» و سپس دو انگشت سبّابه خود را کنار یکدیگر گذارد و فرمود: «این چنین مساوی و همگون خواهند بود، نه مانند انگشت سبّابه و وسط، که یکی از دیگری بلندتر است.»

علی بن ابراهیم گوید: «بعد از این سخنان بود که عده ای از اصحاب جمع شدند و گفتند: «مُحَمَّدُ صلی الله علیه و آله اراده کرده که امامت را در اهل بیت خود قرار دهد، از این رو چهار نفر از آنها به مکه آمدند و در داخل کعبه عهد و پیمانی مکتوب نمودند که: اگر مُحَمَّدُ صلی الله علیه و آله بمیرد،

و یا کشته شود، هرگز نگذارند امامت و رهبری در اهل بیت او باشد، پس این آیه نازل شد «أَمْ أَلْمُؤْمِنُونَ...» یعنی: «آیا عهد و پیمان خود را محکم می کنند؟ در حالی که قدرت به دست ماست؟ آیا گمان کرده اند که ما اسرار پنهان آنها را نمی دانیم؟ بلکه رسولان ما نیز اسرار آنها را دانسته اند و می نویسند.» سپس فرمود: «ای مردم، آیا می دانید ولّی شما کیست؟» عرض کردند: «بلی، خدا و رسول او ولّی ما می باشند.»

فرمود: «آیا می دانید من سزاوارتر به شما، از خود شما هستم؟» عرض کردند: «بلی، می دانیم.» فرمود: «خدایا تو گواه باش بر آنها» و این مطلب را سه مرتبه بر آنها تکرار نمود، و در هر مرتبه همان سؤال را از مردم می نمود، و مردم همان جواب را می گفتند، و رسول خدا می فرمود: «خدایا تو گواه بر آنها باش.»

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله دست امیرالمؤمنین علیه السلام را گرفت و بالا برد، به قدری که زیر بغل هر دو دیده شد. سپس فرمود: «ای مردم، آگاه باشید هر که من ولّی و مولای او هستم، علی نیز مولا و ولّی اوست، خدایا دوست بدار هر که علی را دوست دارد، و دشمن بدار، هر که علی را دشمن دارد، و یاری کن هر که علی را یاری کند، و خوار کن هر که علی را خوار کند، و در آخر گفت: «خدایا تو بر آنها گواه باش، و من هم از گواهان هستم.»

پس عمر بن خطاب از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید، آیا آنچه فرمودید، از ناحیه خداوند بود، و یا از ناحیه خودتان بود؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله در جواب فرمود: «بلی از طرف خدا و

رسول او بود، و براستی علی امیر مؤمنان، و امام متقین و پرهیزکاران است. او رهبر بندگان نیک و نورانی است. خداوند روز قیامت او را بر صراط می گمارد تا دوستان خود را داخل بهشت کند، و دشمنان خود را به دوزخ فرستد.»

پس بعضی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله که بعد از او مرتد شدند، گفتند: «مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله در مسجد خیف آنگونه سخن گفت، و در اینجا نیز این سخنان را فرمود، و اگر به مدینه برگردد از ما برای علی علیه السلام بیعت خواهد گرفت، از این رو چهارده نفر آنها اجتماع نموده، و برکشتن رسول خدا صلی الله علیه و آله توافق کردند و در عقبه که محلی بین جحفه و ابواء بود، در کمین او نشستند، هفت نفر در طرف راست جاآده و هفت نفر در طرف چپ آن تا اینکه شتر رسول خدا صلی الله علیه و آله را رم دهند، و چون شب تاریک شد و آن حضرت در جلوی جمعیت حرکت نمود و به نزدیک عقبه رسید، جبرئیل صدا زد: «ای مُحَمَّد، فلانی و فلانی و فلانی در کمین شما نشسته اند.» حضرت به طرف عقب نظر کرد و فرمود: «کیست در پشت سر من؟» حذیفه بن یمان گفت: «من هستم یا رسول الله» فرمود: «شنیدی آنچه من شنیدم؟» حذیفه گفت: «بلی»

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «پیش خود نگه دار.» سپس به آنها نزدیک شد، و آنها را با نام صدا زد، و چون ندای رسول خدا صلی الله علیه و آله را شنیدند فرار کردند، و بین جمعیت پنهان شدند، و چون شترهای خود را عقال زده بودند، با خود نبردند. پس اصحاب ملحق به رسول خدا شدند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله شتران آنها را دیدند و آنها را شناختند و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در محلی

نزول نمودند به اصحاب خود فرمودند: «برای چه بعضی از شما در کعبه گرد هم جمع شده و سوگند یاد نموده اید که اگر مُحَمَّد بمیرد و یا کشته شود، هرگز نگذارید امر ولایت و امامت در اهل بیت او باشد؟!»

آنها خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و سوگند یاد کردند که هرگز چنین فکری و حرکتی نداشته و تصمیم بر قتل رسول خدا صلی الله علیه و آله نگرفته اند.

در این وقت این آیه شریفه: «يُحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا...» نازل شد یعنی: «آنها به خدای خود سوگند می خورند که چیزی نگفته اند، در حالی که سخن کفر را به زبان جاری نموده اند، و به اسلام و دین کافر شده اند و برکشتن رسول خدا صلی الله علیه و آله همت گماشتند، ولی به آن دست نیافتند...» پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مدینه شد، و ماه محرم را تا نیمه ماه صفر سالم بود، و سپس بیمار شد و در ماه صفر از دنیا رحلت نمود.

۱۶- علی علیه السلام و حدیث منزلت

در صحیح بخاری آمده که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله به جنگ تبوک رفت، و علی علیه السلام را در مدینه جایگزین خود نمود، علی علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «آیا مرا همانند بچه ها و زنها در مدینه باقی می گذاری؟!» رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: «آیا راضی نیستی که جانشین من باشی همانند هارون که جانشین موسی بود؟»

ص: ۱۹۸

این روایت در کتاب صحیح مسلم و غیر آن نیز نقل شده، چنانکه علامه میلانی از کتب اهل سنت مانند مجمع الفوائد، تاریخ دمشق، اسنی المطالب، غیر آنها نقل نموده، و گوید: این حدیث در کتابهای اهل سنت از عده ای از صحابه نقل شده، مانند عمر بن خطاب، عبدالله عمر، جابر بن عبدالله انصاری، ابن عباس، معاویه، ابی سعید خدری، انس بن مالک، براء بن عازب، زید بن ارقم، اسماء بنت عمیس، ام سلمه، سعد بن ابی وقاص، ابن مسعود، سعید بن زید، و غیر اینها.

ابن عساکر از قیس بن ابی حازم نقل می کند که مردی از معاویه مطلبی را سؤال نمود. معاویه گفت: «از علی بن ابیطالب سؤال کن، او از من داناتر است!» آن مرد به معاویه گفت: «ای امیر المؤمنین من سخن تو را بهتر از سخن علی دوست دارم.» معاویه گفت: «چقدر سخن تو زشت و نکوهیده است! تو از مردی کراحت داری که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را در علم و دانش قوی و سربلند نمود، و فرمود: "تو برای من همانند هارون هستی برای موسی، جز اینکه بعد از من پیامبری نیست" چنانکه عادت عمر بن خطاب این بود که چون مشکلی برایش پیش می آمد، علی علیه السلام را طلب می کرد و مسائل خود را از او سؤال می نمود.» سپس معاویه به آن مرد گفت: «از نزد من خارج شو، خداوند بشکند پای تو را» و نام او را از دفتر محو نمود که چیزی به او ندهند.

اسماء بنت عمیس گوید: جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت: ای مُحَمَّد،

پروردگارت سلامت می رساند، و می فرماید: «علی برای تو به منزله هارون است برای موسی، جز آنکه بعد از تو پیغمبری نیست.»

۱۷- علی علیه السلام و حدیث طیر مشوی

صحیح ترمذی از انس بن مالک نقل می کند که گوید: «مرغ طبخ شده ای نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، پیامبر دست به دعا برداشت و فرمود: "خداوندا، بهترین مخلوق خود را بفرست که در خوردن این مرغ با من شریک باشد." ناگهان علی علیه السلام وارد شد و با رسول خدا هم غذا شد.» (موفق بن احمد خوارزمی نیز مثل این حدیث را از عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله نقل نموده و در سنن ابی داود هم مثل آن نقل شده.)

صاحب کتاب ینابیع الموده گوید: ۲۴ نفر از صحابه این حدیث را از انس بن مالک نقل نموده اند.

ابن عساکر از عبدالعزیز بن زیاد نقل می کند که گوید: «حجاج بن یوسف از انس بن مالک راجع به علی بن ابی طالب سؤال نمود، انس گفت: پرنده ای را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه آوردند، چون طبخ شد آن حضرت دست به دعا بلند نمود و گفت: «خدایا بهترین خلق خود را بفرست که با من در این غذا شریک شود.» پس علی علیه السلام آمد و من او را رد

نمودم، و سپس آمد، باز او را رد نمودم، و در مرتبه سوّم آمد باز او را رد نمودم، آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای انس من دعا کردم و خدا دعای مرا مستجاب نمود. بین پشت در خانه کیست او را وارد کن.» پس چون درب را گشودم، دیدم علی علیه السلام ایستاده، او را وارد کردم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «من دعای خود را خواندم که محبوبترین خلق خود را نزد من بفرستد و او دعای مرا مستجاب نمود، تو را چه مانع شد که نیامدی؟» علی علیه السلام گفت: «یا رسول الله چهار نوبت آمدم، و انس مرا برگرداند.» پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رو به من نمود و فرمود: «ای انس، چه مانع شد ترا که علی را راه نمی دادی؟!»

انس گوید: گفتم: «ای رسول خدا، پدر و مادر من فدای شما باد! هر کسی قوم خود را دوست دارد و من دوست داشتم یکی از قوم من باشد، و مشمول دعای شما شود.» و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله پیامبر رحمت بود سکوت نمود، و چیزی به من نفرمود.

۱۸- علی علیه السلام و حدیث رایت و پرچم در خیبر

صاحب کتاب مطالب السؤل از علمای اهل سنّت گوید: «در این موضوع احادیث فراوانی وارد شده که از جهت معنی نزدیک هستند، و آن احادیث در صحیح مسلم، و بخاری و غیر اینها از عبدالله عمر، و سهل بن سعد، و عمران بن حصین، و سعد بن ابی

وقاص، و ابی هریره، و بریده، و ابن عباس نقل شده.»

و مُحَمَّد بن طلحه شافعی گوید: «با سندهای صحیح و صریح در کتابهای صحیح مانند بخاری، و مسلم و غیر آنها نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز خیبر فرمود: «هر آینه فردا پرچم را به دست کسی خواهم داد که او خدا و رسول او را دوست دارد، و خدا و رسول او هم او را دوست دارند...»

و بریده گوید: «در جنگ خیبر چون رسول خدا صلی الله علیه و آله به قلعه خیبر نزدیک شد، اهل خیبر وحشت نمودند و گفتند: مُحَمَّد با لشکر خود از یشرب (مدینه) آمده.» پس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرچم را به دست عمر بن خطاب داد، و لشکر را به او سپرد تا اینکه قلعه خیبر را فتح کند، ولی عمر با اولین برخورد مغلوب شد و با شکست برگشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «او ترسید و اصحاب خود را نیز ترسانند، و اصحاب او هم، او را ترسانند.» سپس رسول خدا برگشت و فرمود: «فردا پرچم اسلام را به دست مردی خواهم داد که او خدا و رسول او را دوست دارد، و خدا و رسول او هم او را دوست دارند.»

فردا که شد، ابوبکر و عمر خود را آماده کردند تا شاید پرچم اسلام به آنها داده شود، ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را فرا خواند، و او در آن روز به درد چشم مبتلا بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله، آب دهان خود را به چشم او زدند و شفا یافت، و پرچم را به دست او دادند، و چون علی علیه السلام با لشکر خود نزدیک خیبر آمد، مرحب خیبری را ملاقات نمود که رجز

می خواند و می گفت:

۱ - «اهل خيبر می داند که من مرحب هستم، مردی شجاع و جنگ آزموده و بی باک می باشم.»

۲ - «چون جنگها سخت شود، با شمشیر و یا نیزه خود حمله می کنم.»

و چون با علی علیه السلام مواجه شد، علی ضربتی بر فرق او زد که به دندانهای او اصابت نمود، و لشکر صدای ضربت او را شنیدند، و هنوز تمام لشکر به خیبر نرسیده بود که علی علیه السلام خیبر را فتح نمود.

صاحب کتاب «الانصاف» گوید: «از این سخن ظاهر می شود که علی علیه السلام پیش خدا و رسول او محبوب است، و عمل او کاملتر از دیگران است، پس او افضل خواهد بود، و او شایسته امامت است، ولی کسانی مانند ابن تیمیّه که انگشت در گوش خود نموده، و خداوند بر دلهای آنها مهر زده، این حدیث را از جهت سند و دلالت مخدوش می دانند.»

۱۹- علی علیه السلام و حدیث حوض کوثر

انس بن مالک گوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله بین ما نشسته بود که خواب خفیفی بر او عارض شده، سپس متبسم و خندان سر مبارک را بلند نمود. من عرض کردم: «یا رسول الله چه چیز شما را خندان نمود؟» فرمود: «الان سوره ای بر من نازل شد.» سپس سوره کوثر را

ص: ۲۰۳

قرائت نمود و فرمود: «آیا می دانید کوثر چیست؟» عرض کردیم: «خدا و رسول او بهتر می دانند.» فرمود: «آن نهی است که خداوند به من وعده داده، و دارای خیر فراوان است، و آن حوض من خواهد بود که امت من روز قیامت بر آن وارد می شوند، (و از آن سیراب خواهند شد) ظرفهای آن به اندازه ستارگان آسمان است، پس عده ای از امت من از آن ممنوع خواهند بود، و چون گویم: «خدایا اینها از امت من هستند!!» گفته می شود: «تو نمی دانمی که بعد از تو چه کردند!!» - این حدیث را مسلم در صحیح خود آورده.

امام باقر علیه السلام می فرماید: «چون روز قیامت شود، خداوند اولین و آخرین را در روی زمین جمع خواهد نمود، در حالی که نه کفشی بر پا و نه لباسی بر تن دارند، و آنها را نگه می دارند به قدری که خدا داند، و از سختی آن روز به قدری عرق می کنند که جانها به لب می رسد، سپس فرمود: «این است معنای آیه شریفه «فَلَا تَسْمَعُ لَهُمْ إِلَّا هَمْسًا» یعنی «از آنها جز صدای نفسی نخواهی شنید.» سپس ندایی از ناحیه عرش الهی رسد که: «کجاست پیامبر امی؟» مردم گویند: «نام او چیست؟» ندا می رسد: «کجاست پیامبر رحمت مُحَمَّد بن عبدالله صلی الله علیه و آله؟» امام باقر علیه السلام فرمود: «در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله از جلوی اهل محشر حرکت می کند تا اینکه به حوض کوثر می رسد که طول آن مابین ایله و صنعاء می باشد، پس آنجا توقف می نماید، سپس آقا و صاحب شما علی بن ابیطالب علیه السلام را ندا خواهند نمود، و آن حضرت نیز از جلوی اهل محشر حرکت می کند، و در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله

می ایستند. پس به مردم اجازه داده می شود که بر کوثر وارد شوند، و در آن وقت عده ای وارد می شوند، و از عده ای جلوگیری می شود، و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله ببیند که عده ای از دوستان خود از آن منع شدند گریه می کند، و عرض می کند: «خدایا به شیعه علی رحم کن، به شیعه علی رحم کن!» پس خداوند ملکی را خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرستد، و به آن حضرت می گوید: «ای مُحَمَّد چرا گریان شده ای؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض می کند: «چگونه گریان نباشم در حالی که شیعیان برادرم علی بن ابیطالب از حوض کوثر ممنوع شدند و به

طرف آتش رهسپارند؟!» در آن وقت خطاب شود که: «ای مُحَمَّد آنها را به تو بخشیدم، و برای تو از گناهانشان صرف نظر نمودم، و آنها را به تو و کسانی از ذریه تو، که آنها را دوست می داشته اند ملحق نمودم، و آنها از زمره تو و وارد بر حوض تو خواهند شد، و شفاعت تو را در باره آنها قبول نمودم، و تو را به چنین مقامی تکریم کردیم.»

سپس امام باقر علیه السلام فرمود: «چه بسیارند زنان و مردانی که با چشم گریان در آن روز، با دیدن آن وضعیت گویند: «ای مُحَمَّد، به فریاد ما برس، پس در آن روز کسی نمی ماند که دوست و اهل ولایت ما باشد جز آنکه در حزب ما و با ما خواهد بود، و از کوثر سیراب خواهد شد.»

امام صادق از پدران خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده که آن حضرت می فرماید: «هر که بخواهد از هول و وحشت قیامت نجات یابد، باید با دوست و ولی من دوست باشد، و از خلیفه و وصی بعد از من، علی بن ابیطالب پیروی کند، چرا که علی صاحب

حوض من است. او دشمنان خود را از آن منع خواهد نمود، و دوستان خود را از آن سیراب خواهد کرد و کسی که از آب کوثر ننوشد، هرگز از عطش نجات نخواهد یافت، و کسی که از آن بنوشد، شقاوت و عطش از او برای همیشه برطرف خواهد شد.»

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «من و رسول خدا صلی الله علیه و آله و عترت او در کنار کوثر خواهیم بود، پس کسانی که بخواهند به ما برسند، باید سخنان ما را پذیرفته باشند و به آن عمل کنند، چرا که ما نخبه ها و پاکان این خانواده هستیم، و برای ماست شفاعت و برای دوستان و اهل مودت ما نیز شفاعت هست، پس بکوشید تا در کنار کوثر ما را ملاقات کنید، ما دشمنان خود را از آن منع خواهیم نمود، و دوستان خود را از آن سیراب خواهیم کرد، و کسی که از کوثر شربتی بنوشد، هرگز بعد از آن تشنه نخواهد شد، و حوض کوثر مملو از آبی است که از دو منبع جاری می شود؛ یکی از تسنیم، و دیگری از معین، و کوثر نهری است که دو طرف آن زعفران است، و کف آن لؤلؤ و یاقوت می باشد...»

مؤلف گوید: روایات در وصف کوثر فراوان است، و ما بعضی از آن روایات را در تفسیر سوره کوثر آورده ایم. به آنجا مراجعه شود.

۲۰- علی علیه السلام در قیامت حامل پرچم رسول الله صلی الله علیه و آله است

مجلسی از کتاب مناقب آل ابوطالب نقل نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «چون روز

قیامت شود، من بر کرسی رضوان بر بالای منبری از منبرهای قدس خواهم نشست، و جبرئیل لوای حمد را که هفتاد رشته است، و هر رشته ای از آن وسیعتر از خورشید و ماه است، به دست من خواهد داد. پس آن را خواهم گرفت، و به دست علی بن ابیطالب علیه السلام خواهم داد. پس عمر از جای خود پرید و گفت: «یا رسول الله چگونه علی می تواند لوای حمد را به دست بگیرد؟!» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند در روز قیامت به علی علیه السلام قدرتی می دهد همانند قدرت جبرئیل، و نوری به او عطا می کند همانند نور آدم، و حلمی به او عطا می نماید همانند حلم رضوان، و جمالی به او عطا می فرماید همانند جمال یوسف...»

جابر بن عبدالله انصاری گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «نخستین کسی که قبل از پیامبران و صدیقین وارد بهشت می شود، علی بن ابی طالب علیه السلام است. پس ابودجانه برخاست و به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: «آیا قبلاً به ما نفرمودید که بهشت بر جمیع انبیاء حرام است تا اینکه شخص شما وارد آن شوید، و بر جمیع امتها حرام است تا اینکه امت شما وارد آن شوند؟!»

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بلی چنین است، لیکن مگر نمی دانی کسی که حامل پرچم و لوای حمد است مقدم بر آنهاست؟ و علی بن ابیطالب در روز قیامت حامل لوای حمد است و بدین سبب قبل از من وارد بهشت می شود.»

اخطب خوارزمی در مناقب گوید: در کتاب «ما نزل من القرآن فی اعداء آل

مُحَمَّدَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» نقل شده که امام صادق علیه السلام فرمود: «چون اَوَّلَى و دَوْمَى منزلت علی علیه السلام را در روز قیامت مشاهده کنند که خداوند لوای حمد را به دست رسول خدا دهد، و زیر آن جمیع ملائکه و انبیاء قرار گرفته باشند، و آن حضرت به دست علی علیه السلام دهد، در آن هنگام صورتهای کفار سیاه خواهد شد، و به آنها گفته خواهد شد: این همان شخصی است که شما مدعی نام او بودید و خود را به جای او امیرالمؤمنین می نامیدید.»

مرحوم مجلسی رحمه الله گوید: «چه فضیلتی می تواند موازی این فضائل باشد که او ساقی کوثر، و حامل لوای حمد، و اوّل کسی است که وارد بهشت می شود؟! و چگونه روا باشد کسانی که هرگز فضیلتی از فضائل او را نداشته اند، بر او مقدم شوند؟! (برای اطلاع بیشتر می توانید به کتاب بحار، ج ۸، ص ۱-۷ مراجعه نمایید).»

۲۱- علی علیه السلام معنای میزان، صراط، سبیل و نور است

مجلسی گوید: مراد از «سبیل» در آیه شریفه «يَا لَيْتَنِي إِتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا» و مراد از صراط در آیه شریفه «هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ» و مراد از نور مبین در آیه شریفه «قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا» علی علیه السلام است، و به خدا سوگند که اوست صراط و میزان، و رسول الله صلی الله علیه و آله برهان الهی است، و علی نور مبین است.»

مؤلف گوید: تفصیل این عناوین در تفسیر آیات خواهد آمد ان شاء الله و در اینجا به

مختصری از آنها اشاره می شود:

شیخ طوسی به سند خود از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند که فرمود: «من خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم در حالی که ابوبکر و عمر نزد او نشسته بودند. پس در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آلهنشستم و بین او و عایشه فاصله شدم ، و چون عایشه به من گفت: جایی برای نشستن، جز روی پای من و یا پای رسول خدا نیافتی؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای عایشه ساکت باش و مرا با توهین به علی اذیت نکن. او در دنیا و آخرت برادر من است، و او امیرالمؤمنین است، خداوند در قیامت او را بر صراط می گمارد تا اینکه دوستان خود را داخل بهشت، و دشمنان خود را داخل دوزخ نماید.»

و باز شیخ طوسی به سند خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: «چون قیامت برپا شود، و صراط را بر روی جهنم نصب کنند، کسی از آن عبور نخواهد نمود، مگر آنکه دارای ولایت علی بن ابیطالب باشد و این است معنای آیه شریفه «وَقَفَّوْهُمْ أَنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» یعنی آنها را نگاه دارید که مورد سؤال خواهند بود و آن سؤال از ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام است.»

خوارزمی از ابن عباس در تفسیر آیه شریفه «يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ» نقل می کند که گوید: خداوند در قیامت پیامبر خود و کسانی را که با او ایمان آورده اند، عذاب نخواهد نمود و مقصود از مؤمنین؛ علی بن ابیطالب، و فاطمه و حسن و حسین، و

ص: ۲۰۹

جعفر و حمزه هستند. «نورهم یسعی» و نور فاطمه و علی در آن وقت هفتاد برابر نور دنیا خواهد بود و آن نور از مقابل آنها و طرف راست و چپ آنها حرکت می کند، و از اهل بیت مُحَمَّد صلی الله علیه و آله و آل او عدّه ای هستند که مانند برق خاطف از صراط می گذرند، و بعضی مانند باد، و بعضی مانند دویدن اسب، و بعضی مانند پیاده، و بعضی مانند بیچه کوچک با دست و پا، و بعضی افتان و خیزان، و خداوند صراط را برای مؤمنین وسیع خواهد نمود، و برای گنهکاران باریک قرار می دهد. خداوند می فرماید: «آنها گویند: خداوندا نور ما را کامل نما تا بر صراط عبور کنیم.» ابن عباس گفت: پس امیرالمؤمنین علیه السلام در هودجی از زُمرّد سبز عبور می کند، و با او فاطمه علیها السلام که بر مرکبی از یاقوت سرخ سوار خواهد بود، و اطراف او هفتاد هزار حوریه قرار دارند، مانند برق لامع عبور می کند.

و در خبری از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که: «علی علیه السلام در روز قیامت بر بالای کرسی از نور خواهد نشست در حالی که مقابل او نهر تسنیم جاری است، و هرگز احدی از صراط عبور نمی کند، مگر آنکه دارای ولایت او، و ولایت اهل بیت او باشد، و او مشرف بر اهل بهشت خواهد بود، و دوستان خود را به بهشت داخل خواهد نمود، و دشمنان خود را به آتش می فرستد.»

شریک قاضی و عبدالله انصاری هر یک گویند: نزد اعمش رفتم، در زمان همان بیماری که با آن از دنیا رحلت نمود، و ابن شرمه، و ابن ابی لیلی، و ابوحنیفه، به عیادت او آمده

بودند. پس ابوحنیفه به او گفت: «ای ابامحمد، از خدا بترس و به فکر خود باش، زیرا تو در آخرین روز از دنیا و اولین روز از آخرت به سر می بری، و تو در گذشته سخنانی درباره علی علیه السلامی گفتی که اگر از آنها توبه کنی، برایت بهتر خواهد بود.» اعمش گفت: «کدام سخن را می گویی؟» ابوحنیفه گفت: «مثل حدیث عبایه اسدی که نقل می کردی، که علی علیه السلام قسمت کننده دوزخ است.» پس اعمش بر آشفت و گفت: «مرا بنشانید و به جایی تکیه دهید.» سپس گفت: «به آن خدایی که بازگشت من به سوی اوست، موسی بن طریف امام بنی اسد از عبایه بن ربیع برای من حدیث کرد و گفت: شنیدم از علی علیه السلام که می فرمود: «من قسمت کننده دوزخ هستم و به آتش گویم: این دوست من است، رهایش کن، و آن دشمن من است، او را بگیر!»

و ابومتوکل ناجی در زمان حاکمیت حجاج از ابی سعید خدری نقل کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «چون روز قیامت شود، به امر خدای عزوجل، من و علی بر صراط می نشینیم و از طرف خداوند به ما گفته می شود: «هر که ایمان به من داشته، و شما را دوست می داشته، وارد بهشت نماید، و هر که کافر به من بوده، و شما را دشمن می داشته، وارد دوزخ نماید؛ و ابن عباس برایم حدیثی گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «چون روز قیامت شود، خداوند علی علیه السلام را امر نماید تا بهشت و دوزخ را تقسیم نماید، پس به آتش گوید: «این را بگیر که دشمن من است، و این را رها کن که دوست من است.» شریک قاضی، و عبدالله انصاری گوید: «در این وقت، ابوحنیفه لباس خود را بر سر کشید و به همراهان خود گفت: «برخیزید بروید، ابومحمد اعمش سخنی بالاتر از این نبود که

بگویند!» و اعمش در همان روز از دار دنیا رحلت نمود.

۲۲- شفاعت پیامبر و اوصیای او علیهم السلام در قیامت

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه که می فرماید: «کسی مالک شفاعت نیست، جز آنکه پیش خداوند عهدی سپرده باشد» فرمود: «شفاعت نخواهند نمود، و شفاعت آنها پذیرفته نیست، جز برای کسانی که اهل ولایت و محبت امیرالمؤمنین و ائمه بعد از آن حضرت علیه السلام باشند، و این همان عهدی است که نزد خداوند سپرده شده است.»

امام صادق علیه السلام می فرماید: «چون روز قیامت شود و خداوند اولین و آخرین را در یک مکان جمع نماید، ظلمت و تاریکی سختی آنها را فرا گیرد، پس به خدای خود بنالند و گویند: «پروردگارا این ظلمت و تاریکی را از ما برطرف کن!» در آن میان عده ای وارد قیامت شوند که نورشان زمین قیامت را روشن نماید، پس اهل قیامت گویند: اینها پیامبران خداوند! در جواب آنها گفته شود: اینها شهداء هستند! در جواب آنها گفته شود: اینها شهداء نیستند، پس گویند: اینها کیانند؟! گفته شود: از آنها پرسید که شما چه کسانی هستید؟! پس اهل قیامت به آنها گویند: شما چه کسانی هستید؟ آنها در جواب گویند: "ما علویان (منسوبین به علی بن ابی طالب علیه السلام) هستیم، ما

ص: ۲۱۲

ذَرِيَّةَ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَسْتِيم، ما فرزندان علی ولیّ خدا هَسْتِيم، ما مخصوصین به کرامت الهی هَسْتِيم، ما ایمن یافتگان و آرامش یافتگانیم." پس از طرف خداوند عَزَّوَجَلَّ ندایی به آنها رسد که: "در حق دوستان و شیعیان خود شفاعت کنید" و چون شفاعت کنند، شفاعت آنها پذیرفته شود.»

و در نوشته حضرت رضا علیه السلام به مأمون راجع به حقیقت ایمان آمده است: «و گناهکاران از اهل توحید (و ایمان) داخل آتش می شوند، و به وسیله شفاعت از آن خارج خواهند شد، و شفاعت برای آنها جایز است.»

همچنین امام هشتم از پدران خود علیهما السلام، از امیرالمؤمنین علیه السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرموده است که: «چون روز قیامت شود، حساب شیعیان ما با ما باشد. پس کسانی که حقّ خدای عَزَّوَجَلَّ را ضایع نموده باشند، با درخواست ما، خداوند از آنها بگذرد، و اگر حقّ مردم را ضایع نموده باشند، با درخواست ما آنها را نیز ببخشند، و اگر حقّی از ما ضایع نموده باشند، ما سزاوارتر به عفو و گذشت هستیم.»

امام صادق علیه السلام می فرماید: «مؤمن (مقامی در نزد خداوند دارد که) روز قیامت اگر کسی به او کمک کرده باشد، و مستحق عذاب الهی باشد، و ملکی مأمور به بردن او طرف آتش باشد، چون درخواست از مؤمن کند و گوید: ای فلان به فریاد من برس، من در دنیا به

تو کمک می کردم و حاجت تو را برآورده می نمودم، آیا امروز مرا مکافات نمی کنی؟! مؤمن به آن ملک امر کند: او را رها کن" و چون خداوند گفته مؤمن را بشنود، به آن ملک امر کند که گفته مؤمن را بپذیرد، و او را رها کند.»

امام باقر علیه السلام فرمود: «ای جابر، از دشمن ما کمک نخواه، و چیزی از او درخواست مکن!» تا اینکه فرمود: «شربت آبی هم از او نطلب زیرا چون مؤمن عبور کند، و او را در آتش ببیند، گوید: آیا من برای تو چنین و چنان نکردم؟ و مؤمن از او حیا کند، و او را از آتش نجات دهد، و مؤمن را مؤمن گویند، چون امان او نزد خداوند پذیرفته است، و به هر که امان دهد، خداوند امان او را بپذیرد.»

علی بن موسی الرضا از پدران خود از امیرالمؤمنین علیه السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرموده که فرمود: «چهار دسته از مردم را من روز قیامت شفاعت می کنم: کسی که به ذریه من احسان و اکرام نموده باشد، و کسی که حوائج آنها را برآورده کرده باشد، و کسی که برای حل مشکلات آنها کوشش نموده باشد، و کسی که در وقت گرفتاری به زبان و قلب خود آنها را دوست داشته باشد.»

علی بن ابی حمزه گوید: مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: «یکی از خوارج در همسایگی ما زندگی می کند و می گوید: روز قیامت محمد صلی الله علیه و آله به فکر نجات خویش است،

و چگونه می تواند برای دیگران شفاعت کند؟!»

امام صادق علیه السلام در پاسخ فرمود: «احدی از اولین و آخرین نیست، جز آنکه روز قیامت محتاج به شفاعت مُحَمَّد صلی الله علیه و آله می باشد!»

۲۳- شفاعت شیعیان علی علیه السلام در قیامت

امام عسکری علیه السلام می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «دوست بدارید دوستان ما را، چنانکه دوست می دارید آل ما را، این زید بن حارثه، و فرزند او اسامه بن زید است که از خواصّ موالی ما هستند، پس آنها را دوست بدارید، سوگند به آن خدایی که مُحَمَّد را بحق به پیامبری مبعوث نمود، دوستی با آنها برای شما سودمند خواهد بود!» اصحاب عرض کردند: «چگونه دوستی با آنها برای ما سودمند است؟» فرمود: «آنها در روز قیامت جمعیت زیادی را - که بیش از قبیله ربیعہ و مضر باشند - خدمت علی علیه السلام می آورند، و می گویند: ای برادر رسول خدا، اینها ما را به دوستی مُحَمَّد رسول خدا صلی الله علیه و آله و به دوستی تو یا علی، دوست می داشتند. پس علی علیه السلام نامه عبور از صراط را برای آنها می نویسد، که از صراط بگذرند و با سلامت وارد بهشت شوند. پس آنها از صراط عبور کنند، و با سلامت وارد بهشت شوند.» و فرمود: احدی از امت مُحَمَّد وارد بهشت نمی شود، مگر با اجازه امیرالمؤمنین علیه السلام، پس اگر خواهید که بر صراط سالم بگذرید، و با سربلندی وارد بهشت

شوید، بعد از محبت مُحَمَّد و آل مُحَمَّد صلی الله علیه و آله دوستان آنها را هم دوست بدارید، و اگر خواهید منازل شما نزد خداوند به واسطه مُحَمَّد و علی علیهما السلام بالا رود، شیعیان مُحَمَّد و علی علیه السلام را دوست داشته، و در انجام حوایج آنها بکوشید، و چون خداوند شما شیعیان و دوستان ما را داخل بهشت نماید، منادی او در بهشت ندا کند:

«ای بندگان من، شما با رحمت من داخل بهشت شدید، پس منازل بهشتی را براساس محبت خود نسبت به شیعیان مُحَمَّد و علی و براساس انجام حوایج آنها در دنیا تقسیم کنید، پس در آن وقت هر که محبت او نسبت به شیعیان بیشتر بوده، و رعایت او نسبت به حقوق آنها، و انجام حوائجشان بیش از دیگران بوده، درجات و منازل او عالتر خواهد بود، و بسا که مقام بعضی از آنها نسبت به دیگری به اندازه مسیر صد هزار سال باشد!»

۲۴- شفاعت علی علیه السلام از دوستان خود

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آگاه باشید که بعضی از شیعیان علی علیه السلام چون روز قیامت حاضر شوند کفّه سینّات و گناهان آنها سنگین تر از کوهها و دریاها باشد، و مردم گویند: «این بنده هلاک خواهد شد، و تردیدی ندارند که او در عذاب الهی جاودان خواهد بود!»

پس ندایی از طرف خداوند آید که: ای بنده گنهکار، آیا مقابل این گناهان بزرگ و خطرناک چیزی از اعمال خیر آورده ای که با رحمت الهی وارد بهشت شوی؟ و یا خیرات و

عباداتی بیش از آنها آورده ای که طبق وعده (فمن ثقلت موازینه) وارد بهشت شوی؟»

آن بنده از حیرت گوید: «خدایا نمی دانم چه بگویم.» پس منادی پروردگارمان از ناحیه خداوند گوید: «ای گنهکار ندا کن در عرصه قیامت و بگو: «فلان بن فلان از شهر فلان و محل فلان گرفتار گناهایی است بزرگ مانند کوهها و دریاها و حسنه ای در مقابل آنها ندارد، پس هر کدام از شما از من حقی و یا احسانی دریافت نموده است، امروز به جای آن از من فریادرسی کنید که من در این وقت بشدت به آن نیاز دارم!»

پس اول کسی که جواب او را می دهد، علی بن ابیطالب علیه السلام است که به او گوید: «لیبیک! لیبیک! لیبیک! ای کسی که به واسطه محبت من، گرفتار دشمن من بودی» و بعد از علی علیه السلام عده دیگری هم جواب او را می دهند، گرچه عددشان کمتر از عدد طلبکاران آن گنهکار است، پس این جمعیت به امیرالمؤمنین علیه السلام گویند: «یا امیرالمؤمنین ما برادران مؤمن او در دنیا بودیم که نسبت به ما احسان و کرم نمود، و در معاشرت خود، با ما متواضع و فروتن بود، و ما امروز جمیع طاعات و عبادات خود را به او بخشیدیم.»

علی علیه السلام می فرماید: «پس با چه عملی می خواهید وارد بهشت شوید؟!» آنها گویند: «با رحمت و اسعه الهی که هرگز خداوند از دوستان تو و آل تو دریغ ندارد.»

پس ندایی از طرف خداوند متعال آید که: «ای برادر رسول الله، اینها برادران مؤمن او بودند و چنین احسانی به او نمودند، تو نسبت به او چه احسانی می کنی؟» و من که حاکم

بین او و بین گناهان او هستیم، همه گناهان او را به واسطه محبت او نسبت به تو بخشیدم، و حقوق و مظالمی از بندگان من بر او باقی مانده است که باید بین او و آنها حکم کنم.»

علی علیه السلام گوید: «پروردگارا! هرچه تو امر کنی در باره او انجام خواهم داد.» پس خطاب شود: «یا علی ضامن باش برای طلبکاران او که هرچه خواهند در عوض طلب آنها به آنها بدهی.» در این وقت علی علیه السلام به طلبکاران گوید: «من ضامن او هستم، هرچه می خواهید به جای طلب خود از من بگیرید.» آنها در جواب گویند: «ای برادر رسول الله صلی الله علیه و آله در عوض طلب ما شما ثواب یکی از نفسهای خود را که در شب بیتوته و خوابیدن بر فراش رسول الله داشته اید به ما بدهید» و چون امیرالمؤمنین علیه السلام گوید: «ثواب آن یک نفس را به شما بخشیدم.» خدای عزوجل به آنها خطاب نماید: "به آنچه از علی علیه السلام به جای طلب خود گرفتید، بنگرید." و چون نظر کند، و ببینند که خداوند قصرهای فراوان با حورالعین و درجات و منازلی به آنها داده که نه چشمی دیده، و نه گوشی شنیده، و نه به قلب کسی خطور نموده، گویند: "پروردگارا! آیا بعد از اینها چیزی از بهشت برای بندگان مؤمنان و انبیاء، و صدیقین و شهداء و صالحین مانده که این همه منازل بهشتی را به ما دادی؟! و فکر می کنند که خداوند همه بهشت را به آنها داده است!

پس از طرف خداوند ندایی آید که: "ای بندگان من آنچه دیدید، ثواب یکی از نفسهای علی بن ابیطالب علیه السلام بود، باز بنگرید" پس آن گنهکار، و طلبکاران او به ممالک و

مقامات علی علیه السلام می نگرند که خداوند در بهشت مقامات و درجاتی به او عنایت فرموده که جز او نداند! سپس رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا این مقامات بهتر است و یا درختِ زقومِ جهنم که برای مخالفان برادر و وصی من علی بن ابیطالب علیه السلام آماده شده است؟!»

فتاح حریر فروش گوید

بر خاک در گهت به ارادت نشسته ایم

در انتظار چشم عنایت نشسته ایم

شاهان عالمیم و گدایان کوی تو

رندانه بر سریر قناعت نشسته ایم

چشم طمع به غیر تو از غیر بسته ایم

تا در قصور عزّ و مناعت نشسته ایم

ما را به بارگاه سلیمان نیاز نیست

ما دیو نفس کشته و راحت نشسته ایم

ما تشنگانِ چشمه فیض ولایتیم

با اشتیاق جام ولایت نشسته ایم

در آستان مهر و ولای تو یا علی

عمری است مستحق کرامت نشسته ایم

در دادگاه عدل ز اعمال زشت خویش

شرمنده ایم و بهر شفاعت نشسته ایم

ما سر سپرده ایم به جانان ز جان و دل

در پاش تا قیام قیامت نشسته ایم

حاکم نیشابوری از ابن عباس نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحاب خود فرمود: «کدام یک از شما در دنیا و آخرت با من دوستی می کند؟» تا اینکه به هر کدام از آنها فرمود:

ص: ۲۱۹

«آیا تو در دنیا و آخرت با من دوستی می کنی؟» و او می گفت: «نه» و از اکثر آنها همین سؤال را نمود، و چنین پاسخ دادند، پس علی علیه السلام گفت: «من حاضریم یا رسول الله که در دنیا و آخرت با شما دوست باشم.» پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «تویی یا علی ولی و دوست من در دنیا و آخرت. مؤلف گوید: ولی در موارد فوق می تواند به معنای ناصر و یاور باشد.»

ابن مغزلی، و محب طبری از ابن مسعود نقل نموده اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که دست علی علیه السلام را گرفته بود و می فرمود: «این علی ولی و دوست من است، و من ولی و دوست او هستم، و دوست هر که او را دوست دارد، و دشمن هر که او را دشمن بدارد.»

در کتاب مفردات راغب آمده که ولایت به معنای نصرت و کمک نمودن است، و مؤید این معناست آنچه علامه حلی روایت نموده و به آن استدلال کرده بر ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله به عموزاده های خود فرمود: کدام یک از شما حاضرید که در دنیا و آخرت یار و کمک من باشید؟ و چون همه آنها خودداری نمودند علی علیه السلام عرض کرد: «یا رسول الله من حاضریم در دنیا و آخرت یار و کمک شما باشم.» باز رسول خدا صلی الله علیه و آله روی مبارک را به عموزاده ها نمود و فرمود: «کدام یک از شما حاضرید در دنیا و آخرت یار و کمک من باشید؟» باز علی علیه السلام عرض کرد: «من یاور شما در دنیا و آخرت

هستم؛ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «تویی ولی و یاور من در دنیا و آخرت.»

۲۶- احوال دشمنان علی علیه السلام، و کسانی که از او جدا شدند

روایات چندی از جابر، و ابی ذر، و ام سلمه، و غیر آنها آمده که گویند: «ما همیشه منافقین را به نشانه دشمنی آنها با علی می شناختیم.»

و نسایی از علی علیه السلام نقل می کند که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا خبر داد که مرا جز مؤمن دوست ندارد، و جز منافق دشمن ندارد.»

و احمد بن حنبل با سند خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: «هر که علی را آزار دهد مرا آزار رسانده» و این جمله را سه مرتبه تکرار فرمود.

و محب طبری از ابن عباس نقل می کند که گوید: خدا را گواه می گیرم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «هر که علی را دشنام دهد مرا دشنام داده، و هر که مرا دشنام دهد خدا را دشنام داده، و هر که خدا را دشنام دهد، خداوند او را از صورت به آتش می افکند.»

و حاکم نیشابوری با سند خود از ابی ذر نقل می کند که گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«هر که مرا اطاعت کند خدا را اطاعت نموده، و هر که مرا نافرمانی کند خدا را نافرمانی

نموده، و هر که علی را اطاعت کند مرا اطاعت کرده، و هر که علی را نافرمانی کند، مرا نافرمانی کرده است.»

و فرمود: «یا علی هر که از من جدا شود از خداوند جدا شده، و هر که از تو یا علی جدا شود از من جدا شده.»

و ابن مغازلی از ابی ذر نقل می کند که گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر که بعد از من در خلافت با علی دشمنی کند، کافر است که به جنگ خدا و رسول او برخاسته، و هر که در مقام علی شک کند، نیز کافر است.»

قاضی نور الله تستری می گوید: نزد علمای عامه و اهل سنت در حدیث صحیح آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر که بمیرد و امام زمان خود را شناخته باشد، به مردن زمان جاهلیت مرده است.» سپس قاضی تستری گوید: «جاهل به فروع دین کافر نمی میرد، و از این ظاهر می شود که امامت از اصول دین است، و هر که منکر آن شود کافر خواهد بود.»

ص: ۲۲۲

۲۷- علی علیه السلام و ارتباط او با رسول خدا صلی الله علیه و آله

بخاری در کتاب خود نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «تو از منی و من از تو هستم.» مؤلف گوید: روایات زیادی به این مضمون در کتب اهل سنت نقل شده و در بعضی از آنها رسول خدا صلی الله علیه و آله اضافه فرموده که: «علی جانم، پیامهای من فقط به دست خودم و یا به دست تو انجام خواهد شد.»

ابن عباس گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «گوشت علی گوشت من است و خون او خون من است، و او نسبت به من همانند هارون است نسبت به موسی جز اینکه بعد از من پیامبری نیست.»

عایشه به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «یا رسول الله بهترین مردم بعد از شما کیست؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بهترین مردم بعد از من علی بن ابی طالب است، او جان من است، و من جان علی هستم.»

ترمذی از عبدالله عمر روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله بین اصحاب خود عقد برادری خواند، پس علی علیه السلام با چشم گریان خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: «یا رسول الله بین اصحاب خود عقد برادری خواندی، ولی مرا با کسی برادر قرار ندادی؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: «تو برادر منی در دنیا و آخرت.»

ابوجعفر اسکافی گوید: «حدیث مواخاه کاشف و نمایانگر منازل و مراتب اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد چرا که آن حضرت بین ابوبکر و عمر، و بین طلحه و زبیر، و بین عبدالرحمن عوف و عثمان و ... عقد برادری خواندند، و به علی بن ابیطالب علیه السلام فرمودند: «تو را برای خود نگه داشتیم، تو برادر و صاحب من هستی». و از این روشن می شود که بین اصحاب کسی از علی علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیکتر و سزاواتر برای مواخات و برادری نبوده، پس او در مسأله خلافت هم مقدّم بر دیگران بوده است.»

و چون معاویه در نامه ای بر امیرالمؤمنین علیه السلام فخر نموده بود، آن حضرت رو به قنبر نمود و فرمود: «آیا فرزند زن جگر خوار بر من فخر می کند؟! بنویس برای او ای قنبر: منم صاحب شمشیرهای جنگ بدر، و تیرهای هاشمی که دانی چگونه بر خویشان و قوم تو وارد نمودم؛ چه آنکه آنها از ستمگران بودند!» سپس اشعاری انشاء نمود که ترجمه می شود: «ای معاویه بدان که رسول خدا برادر من، و پدر همسر من، و حمزه سیدالشهداء عموی من، و جعفر طیار برادر من و فاطمه زهراء همسر من و حسن و حسین دو فرزند من می باشند، آیا تو و امثال تو چنین افتخاری دارید؟ من در سن جوانی قبل از بلوغ مسلمان شدم و شما کافر بودید، و رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر، ولایت مرا بر شما واجب نمود.»

۲۸- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «علی علیه السلام با قرآن و قرآن با علی و علی با حق و حق با علی است»

امّ سلمه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «علی با قرآن است، و قرآن با علی است، و علی و قرآن از یکدیگر جدا نخواهند شد تا اینکه در قیامت نزد کوثر مرا ملاقات کنند.»

شهر بن حوشب گوید: نزد امّ سلمه رضی الله عنه نشسته بودم که ابو ثابت، دوست مخلص علی علیه السلام اجازه خواست و وارد شد، پس امّ سلمه به او گفت: «ای ابو ثابت، وقتی دلها به اطراف پراکنده شد (و در حوادث بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله مردم به این سو و آن سو رفتند) تو چه کردی و دل تو کجا رفت؟» ابو ثابت گفت: «من از علی علیه السلام پیروی نمودم.» امّ سلمه گفت: «قدم جای حقّ گذاردی، سوگند به آن خدایی که جان من به دست اوست، از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «علی با قرآن است، و قرآن با علی است و آنها از یکدیگر جدا نخواهند شد تا اینکه در قیامت نزد کوثر مرا ملاقات کنند.»

ابن عباس گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «حقّ با علی است و هر کجا علی رود حقّ با او خواهد بود.» (یعنی علی در هیچ حالی و زمانی و حادثه ای از حقّ جدا نیست.)

فاطمه زهراء سلام الله علیها فرمود: «از پدرم شنیدم در حالی که بیمار بود و از آن بیماری از دنیا رحلت نمود و اصحاب او گرد او جمع بودند، فرمود: «ای مردم، نزدیک

است که من از شما جدا شوم، و آنچه مایه عذر است برای شما گفتم. ای مردم، آگاه باشید

که من دو چیز را بین شما به جای خود باقی گذاردم: یکی قرآن کتاب خداوند عَزَّوَجَلَّ، و دیگری عترت و اهل بیت من.» سپس دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «این علی با قرآن است، و قرآن با اوست، و از یکدیگر جدا نخواهند شد تا اینکه در قیامت نزد کوثر مرا ملاقات کنند، و در آن وقت از شما سؤال خواهم کرد که بعد از من با آنها چه کردید؟.»

حموینی از ابن عباس نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «علی علیه السلام از هر طرف حرکت کند، حَقِّ با اوست.»

احمد بن سعید گوید: از احمد بن حنبل شنیدم که می گفت: «همیشه علی با حَقِّ بوده، و در همه حالات حَقِّ با او بوده است.»

ابن عساکر از ابی لیلی نقل می کند که گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود:

«بعد از من فتنه ای خواهد بود و چون چنین شود، از علی جدا نشوید که او نخستین کسی است که در قیامت مرا ملاقات می کند، و با من مصافحه می نماید و در آسمان اعلی با من است، و اوست فارق و جدا کننده حَقِّ از باطل!»

ص: ۲۲۶

۲۹- علی علیه السلام و قوت ایمان و توکل و برتری عمل او بر جمیع خلائق

در نهج البلاغه آمده است که ذعلب یمانی به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: «یا امیرالمؤمنین، آیا پروردگار خود را دیده ای؟» علی علیه السلام فرمود: «آیا عبادت می کنم کسی را که نمی بینم؟» ذعلب یمانی عرض کرد: «چگونه او را می بینی؟» علی علیه السلام فرمود: «البته چشمها او را نخواهد دید، ولی قلبها با حقیقت ایمان او را درک خواهند نمود.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی بن ابیطالب فرمود: «ای ابوالحسن، اگر ایمان جمیع خلائق و اعمال آنها را در کفه ای از میزان گذارند، و عمل تو را که در جنگ احد انجام دادی در کفه دیگر نهند، البته عمل تو بر جمیع اعمال خلائق رجحان خواهد داشت. و خداوند در روز احد به واسطه تو بر ملائکه مقرب خود مباحثات نمود، و در آن روز خداوند حجاب آسمانهای هفتگانه را برطرف نمود و بهشت و آنچه در آن بود بر تو مشرف گردید، و پروردگار جهانیان به فداکاری تو خشنود شد، و برای این عمل پاداشی به تو عطا فرمود که هر پیامبر، و صدیق، و شهیدی غبطه آن را خواهد خورد.»

در کتاب مناقب خوارزمی از جابر بن عبدالله انصاری نقل شده که گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «علی علیه السلام قبل از دیگران مسلمان شد، و او از جمیع امت من داناتر، و دین او صحیح تر و یقین او بالاتر و حلم او کاملتر، و جود و سخای او بیشتر، و قلب او شجاع تر

می باشد، و اوست امام امت من.»

و از سخنهاى معروف اوست که فرمود: «اگر پرده از روی حقائق برداشته شود، چیزی بر یقین علی افزوده نخواهد شد!»

او در جنگ صفین با اطمینان خاطر بین دو لشکر قدم می زد، امام حسن علیه السلام به او عرض کرد: پدرجان این شیوه جنگ نیست که رهبری چون شما، خود را در معرض خطر قرار دهد! علی علیه السلام در جواب او فرمود: «فرزند عزیزم، پدرت را باکی نیست که مرگ او را فرارسد، و یا او مرگ را در آغوش کشد!»

و چون ابن ملجم ملعون بر سر مبارک او شمشیر زد، فرمود: «به پروردگار کعبه سوگند که رستگار شدم.»

۳۰- علی علیه السلام و بشارتهای رسول الله صلی الله علیه و آله نسبت به او و شیعیانش

موفق بن احمد خوارزمی با سند خود از زید بن علی بن الحسین از جدش حسین بن علی از پدرش علی بن ابیطالب علیه السلام نقل نموده که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز فتح خیبر فرمود: یا علی اگر نمی ترسیدم که این امت در باره تو غلو کنند و آنچه در باره عیسی بن مریم گفتند در باره تو نیز بگویند، امروز فضیلتی برای تو بیان می کردم که بر هر جمعیتی از

ص: ۲۲۸

مسلمانان بگذری، خاک زیر قدم تو و باقیمانده آب وضوی تو را برای شفا بگیرند، و لی همین فضیلت برای تو بس که تو از من هستی، و من از تو هستم، تو از من ارث خواهی برد، و من از تو ارث می برم، و تو برای من همانند هارون هستی نسبت به موسی، جز آنکه بعد از من پیامبری نیست.»

یا علی تویی که دین مرا ادا می کنی، و بر سنت من جنگ و قتال می نمایی و در آخرت نزدیکترین مردم به من هستی، و تویی که خلیفه و جانشین من بر حوض کوثر هستی، و نخستین کسی هستی که نزد کوثر مرا ملاقات می کند و تویی که منافقین را از کوثر دور خواهی نمود، و تویی که قبل از امت من به بهشت می روی، و شیعیان تو در قیامت، در حالی که از کوثر نوشیده باشند، با صورتهای نورانی بر منبرهایی از نور قرار دارند، و من از آنها شفاعت خواهم نمود، و آنها در بهشت همسایگان من هستند و دشمنان تو در قیامت سیاهرویان تشنه ای هستند که در آتش با پتکهای آهنین بر سر آنها کوبیده می شود!»

سپس فرمود: «یا علی جنگ با تو جنگ با من است، و صلح با تو صلح با من است، و سرّ تو سرّ من است، و ظاهر تو ظاهر من است، و سینه تو همانند سینه من است، و تو در ب علم من هستی، و فرزندان تو فرزندان من هستند، و گوشت تو گوشت من است، و خون تو خون من است، و البته حق با تو است، و حق بر زبان و قلب و بین دو چشم تو

خواهد بود، و ایمان با گوشت و خون تو مخلوط است، چنانکه با گوشت و خون من مخلوط است، و خداوند - عَزَّوَجَلَّ - به من امر فرموده که تو و عترت تو را به بهشت بشارت دهم، و دشمن تو را به آتش بشارت دهم، و هرگز دشمن تو بر حوض کوثر وارد نشود، و هرگز دوست تو از حوض کوثر محروم نخواهد شد.»

علی علیه السلام می فرماید: «در این وقت من سجده شکر نمودم و خداوند را بر نعمتهای او مانند اسلام، قرآن و محبت خاتم النبیین و سید المرسلین صلی الله علیه و آله ستایش کردم.»

۳۱- شگفتیهای از علوم امیرالمؤمنین علیه السلام

ابن طلحه شافعی در کتاب «الدر المنظم» از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «من شهر علم و دانش هستم و علی علیه السلام درب آن شهر است.» و خداوند تعالی فرمود: «از درب خانه ها وارد شوید؛ پس کسی که خواهان علم و دانش است، باید از درب آن وارد شود.»

و از سخنان آن حضرت در نهج البلاغه است که فرمود: «آگاه باشید که بزودی بعد از من مردی گشاده گلو، و شکم برآمده بر شما غالب خواهد شد، او آنچه را بیابد می خورد، و آنچه را نیابد می طلبد (یعنی معاویه بر شما مسلط می شود او هر چه می خورد سیر نمی شود تا اینکه می گوید: «خسته شدم و سیر نگردیدم» و گفته اند: این در اثر نفرین رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است که آن حضرت چند مرتبه او را خواستند و او به غذا خوردن مشغول

بود، لذا فرمود: «اللَّهُمَّ لَا تَشَيْعْ بَطْنَهُ» یعنی خدایا او را سیر مگردان! پس او را بکشید و هرگز نخواهید کشت، آگاه باشید که او شما را به ناسزا گفتن، و بیزاری از من امر خواهد کرد، پس اگر شما را به دشنام و ناسزا گفتن به من مجبور نمود، مرا دشنام دهید که آن برای من سبب علو مقام می شود، و برای شما وسیله نجات خواهد بود، ولی از من بیزاری نجوید، زیرا من به فطرت اسلام تولد یافته ام، و در ایمان و هجرت سبقت گرفته ام. (یعنی بیزاری از من بیزاری از خدا و رسول او است که موجب عذاب ابدی خواهد بود.)

و چون امیرالمؤمنین علیه السلام تصمیم گرفت که با خوارج بجنگد و به آن حضرت خبر دادند که خوارج از پل نهروان عبور کرده اند، فرمود: «قتلگاه آنها قبل از پل نهروان است، و سوگند به خداوند که ده تن از آنها نیز از کشته شدن نجات نیابند؛ پس نه نفر از آنها فرار کردند، و از اصحاب امیرالمؤمنین فقط هشت نفر شهید شدند، و از خوارج چهار هزار نفر قبل از رسیدن به فرات و پل نهروان کشته شدند، و بقیه آنها درخواست امان کردند، و مجموع خوارجی که به جنگ با آن حضرت آماده شده بودند، دوازده هزار نفر بودند.»

و از خطبه ۱۸۹ آن حضرت است که در پایان آن می فرماید: «قبل از آنکه از بین شما بروم، هرچه می خواهید از من سؤال کنید که البته من از راههای آسمان نسبت به راههای زمین آشناترم و از حوادث آینده قبل از وقوع آنها آگاهم!»

مؤلف گوید: دوست داشتم جمله ای از عجایب علوم آن حضرت را برای اعتبار، و درک ثواب

ذکر کنم: در کتاب غررالحکم از آن حضرت نقل شده که می فرماید: «خداوند انسان را دارای نفسی ناطقه آفرید که اگر به وسیله علم و تقوی آن را تربیت کند، البتّه به آن حقیقت پاک اوّل خلقت خود نزدیک خواهد شد، و اگر با صفات انسانی آن را معتدل کند، و از همنشینی با اضداد و نااهلال دوری جوید، براستی همنشین ملائکه آسمانهای هفتگانه خواهد شد.»

در کتاب ینابیع المودّه آمده است که: «وقتی علی علیه السلام می خواست قدم مبارک خود را در رکاب استر گذارد و بر آن سوار شود، مردی از یهود به خدمت آن حضرت رسید و گفت: «یا علی، آن چه عددی است که کسرهای نُه گانه در آن موجود است، و دارای نصف، و ثلث و ربع و خمس، و سُدس و سُبُع و ثُمن و تسع و عشر می باشد؟»

علی علیه السلام با لبداهه به او فرمود: «روزهای هفته را در روزهای سال ضرب کن، حاصل آن مقصود تو خواهد بود.» و با این یک مسأله مرد یهودی مسلمان شد، و این مسأله معروف شد به مسأله رکابیه.

مؤلف گوید: عدد حاصل، عبارت است از: $7 \times 360 = 2520$ که بر همه کسرهای مذکور قابل قسمت است. در کتاب زهرالربیع عین این قصّه آمده، ولی جواب امیرالمؤمنین علیه السلام این است که عدد ایّام هفته را در عدد ایّام ماه ضرب کن و حاصل آن را در عدد ایّام سال و حاصل مجموع، مقصود تو خواهد بود. و صورت آن چنین می شود:

$$7 \times 30 = 210 \times 360 = 75600$$

ص: ۲۳۲

و در کتاب ینابیع المودّه آمده که ابوذر گوید: «روزی همراه امیرالمؤمنین علیه السلام حرکت می کردم. ناگهان به سرزمینی پر از مورچه رسیدیم که مانند سیل حرکت می کردند، من گفتم: «الله اکبر! بزرگ است خدایی که تعداد این مورچه ها را می داند!» امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «چنین مگو، بلکه بگو: بزرگ است خالق و آفریدگار آنها» و سپس گفت: «سوگند به آن خدایی که من و تو را به این صورت آفریده، من عدد این مورچه ها را می دانم، و نر و ماده آنها را می شناسم، البتّه به اذن پروردگار عَزَّوَجَلَّ.»

و در همان کتاب آمده که امام زین العابدین علیه السلام و امام باقر و امام صادق علیهما السلام می فرمایند: «رسول خدا صلی الله علیه و آله هزار باب از علم را به علی علیه السلام تعلیم نمود، که از هر بابی، هزار باب دیگر به روی او گشوده شد!»

۳۲- علی علیه السلام دارای علوم رسول الله صلی الله علیه و آله و علوم جمیع انبیاء علیهم السلام بود

ابن مغزلی به سند خود از ابن عباس نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آنچه در معراج از ناحیه خداوند به من تعلیم شد، همه را به علی علیه السلام تعلیم نمودم؛ پس او باب علم من است.»

موفق بن احمد به سند خود از سلیمان اعمش از پدرش از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند که فرمود: «به خدا سوگند، هیچ آیه ای از طرف خداوند نازل نشد، جز آنکه من می دانستم در باره چه چیز نازل شد، و در کجا نازل شد، و بر که نازل شد، و پروردگار من مرا

و در کتاب مناقب آمده که از آن حضرت سؤال شد: «عیسی بن مریم مرده ها را زنده می کرد، و سلیمان بن داود سخن پرندگان را می دانست؛ آیا شما هم چنین منزلتی را دارا هستید؟»

علی علیه السلام فرمود: «سلیمان بن داود چون هُدهُد را نیافت، بر او خشم نمود. زیرا هُدهُد به محل آب دانا بود، ولی سلیمان اطلاعی از محل آب نداشت با اینکه باد، و مورچه، و انس، و جن، و شیاطین در اطاعت او بودند، و ما وارث قرآنی هستیم که با آن کوهها را می توان جابه جا نمود، و شهرهای دور را می توان پیمود، و مرده ها را می توان زنده کرد، و محلهای آب را می توان شناخت! ما وارث کتابی هستیم که بیانگر همه چیزهاست؛ چنانچه می فرماید: «و اگر بر آنها قرآنی فرستیم که به وسیله آن کوهها حرکت کند، و شهرهای دور پیموده شود، و با مردگان سخن گفته شود...»

و در آیه دیگر می فرماید: «ما برگزیدگان از بندگان خود را وارث این قرآن نمودیم.»

و سلیمان قندوزی در کتاب ینابیع الموده از آن حضرت نقل می کند که فرمود: «اسرار غیب را از من پرسید که من وارث علوم انبیاء و مرسلین هستم.»

مؤلف گوید: چون نظر ما بر اختصار است و آنچه آوردیم؛ جهت اعتبار و درک ثواب بوده، خواننده را برای تفصیل بیشتر به بخش آیات ارجاع می دهیم؛ چون در تفسیر آیه شریفه «وَمَنْ عِنْدَهُ»

عِلْمِ الْكِتَابِ» و آیه شریفه «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ...» آنچه مناسب این موضوع است بیان شده.

بحار از بصائر الدرجات، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: «خداوند علم حلال و حرام و تأویل قرآن را به پیامبر خود صلی الله علیه و آله تعلیم نمود، و رسول خدا صلی الله علیه و آله جمیع علوم خود را به علی علیه السلام تعلیم کرد.»

و در همان کتاب آمده که امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند علم جمیع قرآن را به رسول خود آموخت، و غیر از علوم قرآن علوم دیگری را هم به او آموخت، و رسول خدا صلی الله علیه و آله آنچه از خدای خود آموخته بود؛ به علی علیه السلام تعلیم داد.»

و در همان کتاب از مُحَمَّد بن مسلم نقل شده که گوید: شنیدم از امام باقر علیه السلام می فرمود: «جبرئیل علیه السلام از بهشت برای رسول خدا صلی الله علیه و آله دو انار آورد، و چون علی علیه السلام او را ملاقات نمود عرض کرد: «جریان این انارها چیست؟» رسول خدا علیه السلام فرمود: یا علی اما این یکی نبوت است که تو را در آن نصیبی نیست، و اما این، علم و دانش است، و سپس رسول خدا آن را دو نصف نمود و نصف آن را به علی علیه السلام داد، و نصف دیگر را برای خود نگه داشت، و فرمود: «در این انار تو شریک من هستی، و من شریک توام!» پس امام صادق علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند چیزی به رسول خدا صلی الله علیه و آله تعلیم نشد، جز آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به علی علیه السلام تعلیم نمود.»

مرحوم مجلسی از حسین بن علوان از امام صادق علیه السلام نقل نموده که فرمود: «خدای

عَزَّوَجَلَّ پیامبران اولوالعزم را به واسطه علم و دانش بر سایر پیامبران خود فضیلت داد، و مُحَمَّد صلی الله علیه و آله را بر جمیع آنها فضیلت و برتری داد، و ما را وارث علوم انبیا نمود، و بر آنها فضیلت داد، و خداوند آنچه به پیامبران نیاموخته بود؛ به مُحَمَّد صلی الله علیه و آله آموخت، و علوم آن حضرت را به ما آموخت، و ما برای شیعیان خود بیان کردیم، پس هر کدام از آنها که پذیرفتند؛ مقام بالاتری را به دست آوردند، و ما هر کجا باشیم؛ شیعیان ما، با ما خواهند بود.»

و فرمود (به بعضی از پیروان بنی امیه و ...): «شما می روید از آبهای ته نشین شده جویها می مکید و نهر بزرگ را رها می کنید؟!» سؤال شد: «مقصود شما از این سخن چیست؟» امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند علوم جمیع انبیاء را به رسول خود تعلیم نمود، و علوم دیگری را که آنها نمی دانستند، نیز به او آموخت، و رسول خدا صلی الله علیه و آله همه را یکجا به علی علیه السلام تعلیم داد.»

علوان گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «پس علی علیه السلام از بعضی از انبیاء اعلم و داناتر است؟!» امام صادق علیه السلام تعجب نمود، و فرمود: «خدای عزَّوَجَلَّ گوش هر که را بخواهد شنوا می کند، من می گویم: خداوند علوم جمیع انبیاء را به رسول خود داد و علومی که به پیامبران دیگر تعلیم نکرده بود به این پیامبر تعلیم نمود، و آن حضرت جمیع

علوم خود را به علی علیه السلام تعلیم نمود، تو باز می گویی آیا علی علیه السلام اعلم است، و یا برخی از انبیای دیگر؟!» سپس امام صادق علیه السلام آیه شریفه «قال الذی عنده علم الكتاب» را قرائت نمود، و سپس انگشتان خود را گشود، و بر سینه مبارک گذارد، و فرمود: «به خدا سوگند، که علم جمیع قرآن نزد ماست.»

و در همان کتاب از عبدالله بن ولید سمان نقل شده که گوید: امام باقر علیه السلام به من فرمود: «ای عبدالله در باره علی، و عیسی و موسی علیهم السلام چه می گویی؟ عرض کردم: در شأن خود نمی بینم که در باره آنها چیزی بگویم.» پس امام باقر علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند علی علیه السلام از موسی و عیسی اعلم می باشد!» سپس فرمود: «مگر این نیست که شما می گوید: علی صلوات الله علیه دارای جمیع علوم رسول خداست؟» عرض کردم: «بلی چنین است، ولی این مردم منکر آنند.» امام باقر علیه السلام فرمود: «به آنها، با گفته خدای متعال برخورد کن که می فرماید: «و ما برای موسی در الواح از هر چیزی مقداری نوشتیم.» پس معلوم است که برای او همه چیزها نوشته نشده، و باز عیسی علیه السلام فرمود: "من آمده ام تا بعضی از مسائل مورد اختلاف شما را بیان کنم" و از این هم معلوم است که همه امور برای او تبیین نشده، ولی خدای متعال برای مُحَمَّد صلی الله علیه و آله فرمود: "ما تو را در قیامت شاهد بر آنها قرار دادیم، و برای تو کتابی نازل کردیم که در آن همه چیز بیان شده!"

و فرمود: ای عبدالله از مخالفان در معنای آیه شریفه که می فرماید: «بگو رسولم (در جواب

کسانی که می گویند: تو فرستاده خدا نیستی): شهادت خداوند، و شهادت کسی که نزد او علم جمیع کتاب موجود است برای من کافی است.» سؤال کن که چگونه این آیه را معنا می کنند.»

سپس فرمود: به خدا سوگند مقصود از کسی که نزد او علم کتاب است، ما هستیم و علی علیه السلام اول ما و افضل ما و داناتر از ما بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله می باشد.»

۳۴- علمی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قبل از رحلت خود و بعد از آن به علی علیه السلام آموخت

بحار از خرائج به سند خود از عبدالله جعفر طیار از علی بن ابیطالب علیه السلام نقل می کند که فرمود: "رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: «چون من از دنیا رحلت کنم مرا با هفت مشک آب از چاه غرس غسل بده، با سه مشک از آن مرا غسل بده، و چهار مشک آن را بر بدن من پاش، و چون مرا غسل، و حنوط، و کفن نمودی، مرا بنشان، و دست خود را بر سینه من گذار، و آنچه خواهی از من سؤال کن، که من تو را به آنچه تا قیامت پیش آید خبر دهم، پس من چنین کردم.» عبدالله جعفر گوید: و چون علی علیه السلام بعد از آن، خبری از آینده می داد، می فرمود: «این از آن علمی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از رحلت خود به من آموخت.»

بحار از بصائر الدرجات به سند خود، از ام سلمه، همسر رسول الله صلی الله علیه و آله نقل می کند

که گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در بیماری آخر عمر خود فرمود: «خبر کنید خلیل من بیاید.» پس عایشه، پدر خود ابوبکر را خبر کرد و چون ابوبکر نزد حضرت آمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله صورت

خود را از او پوشانند، و سپس فرمود: «خبر کنید خلیل من بیاید»، پس ابوبکر متحیر ماند و برگشت، و حفصه پدر خود را خبر نمود، و چون عمر نزد آن حضرت آمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله صورت خود را از او پوشاند و فرمود: «بگویند خلیل من بیاید». پس عمر متحیر ماند و برگشت، تا اینکه فاطمه علیها السلام علی علیه السلام را خبر نمود و چون علی علیه السلام آمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به پا خواست و علی را با لباس خود پوشاند، و علی علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن حال، هزار سخن به من آموخت که از هر سخن او هزار سخن برای من گشوده شد، تا اینکه عرق بدن آن حضرت بر من ریخت، و عرق بدن من براو جاری شد!»

بحار از همان کتاب از ابی حمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: «چون رسول خدا صلی الله علیه و آله به وظیفه نبوت خود عمل کرد، و عمر او به نهایت رسید، خداوند به او چنین وحی نمود: یا مُحَمَّد اَیام زندگی تو گذشت و تو به وظیفه نبوت خود عمل نمودی، پس علوم، و آثار، و اسم اکبر، و آثار نبوت و پیامبری را در اهل بیت خود نزد علی بن ابیطالب بسپار، چرا که من علوم نبوت را از اهل بیت تو قطع نخواهم نمود چنانکه علوم انبیای گذشته را که بین تو و آدم بوده است - قطع نکردم.»

۳۵- خداوند از انبیا و امتها برای علی علیه السلام پیمان ولایت و وصایت گرفت.

در کتاب ینابیع الموده، از طلحه بن زید، از امام صادق علیه السلام، از پدرانش، از

امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند هیچ پیامبری را از مردم نگرفت جز آنکه او را امر کرد بهترین فرد از خویشان و عشیره خود را وصی و جانشین خود قرار دهد، و مرا امر نمود که: «پسر عم خود علی علیه السلام را وصی و جانشین خود قرار ده که من وصایت او را در کتابهای گذشته ثبت نموده ام، و در آن کتابها نوشته ام که او وصی و جانشین تو است، و بر وصایت و جانشینی او از جمیع خلائق و پیامبران پیمان گرفتم، و من از آنها برای خود پیمان ربویّت و برای تو ای مُحَمَّد پیمان نبوّت و پیامبری و برای علی بن ابیطالب پیمان ولایت و وصایت گرفتم.»

موفق بن احمد با سند خود از عبدالله بن مسعود نقل کرده که گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «چون به معراج رفتم جبرئیل مرا به آسمان چهارم برد، پس در آنجا خانه ای از یاقوت سرخ دیدم، و جبرئیل گفت: "این بیت المعور است برخیز و مقابل آن نماز بخوان."

سپس خداوند جمیع پیامبران را امر نمود تا اینکه پشت سر من صف کشیدند، و من بر آنها امامت کردم، و چون سلام نماز را دادم، شخصی از طرف خداوند نزد من آمد و گفت: "ای مُحَمَّد، پروردگارت تو را سلام می رساند، و می گوید: از پیامبران سؤال کن که بر چه مبعوث شدند؟" پس من به پیامبران خطاب کردم که: "خداوند شما را قبل از من بر چه مبعوث نمود؟" پیامبران در پاسخ گفتند: "بر نبوّت تو، و ولایت علی بن ابیطالب." و این است معنای

آیه شریفه «وَأَسْأَلُ مَنْ أَرْسَلَنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا».

صاحب مناقب به سند خود از امام صادق، از پدرانش، از علی بن الحسین علیه السلام، از ام سلمه نقل می کند که گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای ام سلمه، گوش کن و شاهد باش که این علی در دنیا و آخرت برادر من است، و او در دنیا و آخرت حامل لواء و پرچم من است، و او وصی من، و انجام دهنده وعده های من است، و اوست که منافقین را از حوض کوثر دور خواهد نمود، ای ام سلمه این علی علیه السلام سید و آقای مسلمانهاست، و امام متقین، و رهبر سفیدرویان، و قاتل ناکثین، (پیمان شکنان)، و قاسطین و مارقین است.

ام سلمه گوید: به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم: «ناکثین کدامند؟» فرمود: «آنهايي که در مدینه با علی بیعت می کنند، و در بصره بیعت خود را می شکنند.» (مثل طلحه و زبیر و...) عرض کردم «قاسطین کدامند؟» فرمود: «پسر ابوسفیان و یاران او از اهل شام.» عرض کردم: «مارقین کدامند؟» فرمود: «اصحاب نهروان.» (یعنی خوارج که در نهروان با علی علیه السلام به جنگ برخاستند).

۳۶- علی علیه السلام قسمت کننده بهشت و دوزخ است

عبدالله ثمر گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «یا علی چون روز قیامت شود، تو را بر

ص: ۲۴۱

سریری از نور قرار خواهند داد، و بر تو تاجی نورانی می گذارند چنانکه چشمها طاقت دیدن آن را ندارند، پس از طرف خداوند عَزَّوَجَلَّ ندا رسد که: «وصیِّ مُحَمَّد رسول خدا کجاست؟» و تو یا علی خواهی گفت: «من هستم.» سپس منادی پروردگار گوید: «یا علی دوستان خود را به بهشت، و دشمنان خود را به دوزخ وارد کن، پس تو قسمت کننده بهشت و دوزخ هستی.»

عبدالله مسعود گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «یا علی تویی قسمت کننده بهشت و دوزخ، و تویی که درب بهشت را خواهی کوفت، و دوستان خود را بدون حساب وارد بهشت خواهی نمود.»

علی علیه السلام می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «یا علی، تویی وصی و جانشین من، جنگ با تو، جنگ با من است و صلح با تو صلح با من است، و تویی امام این امت، و پدر یازده امام پاک و معصوم که از آنهاست مهدی آل مُحَمَّد علیه السلام که به دست مبارک او زمین پر از عدل و داد خواهد شد، پس ای وای بر دشمنان آنها! یا علی، اگر کسی تو را و اولاد تو را برای خدا دوست داشته باشد، خداوند او را با شما محشور خواهد نمود. یا علی، تو و فرزندان تو در آن درجات عالی بهشتی با من خواهید بود! یا علی، تویی قسمت کننده بهشت و دوزخ، و تویی که دوستان خود را به بهشت داخل می کنی و دشمنان خود را به

و از اشعاری که به امام فرقه شافعیّه نسبت داده شده، این دو بیت است که می گوید: «دوستی علی علیه السلام سپری است مقابل آتش دوزخ، و او قسمت کننده بهشت و دوزخ است و اوست وصیِّ بحقِّ محمد مصطفی صلی الله علیه و آله، و اوست امام جنّ و انس.»

۳۷- رسول خدا صلی الله علیه و آله در همه خانه ها را به مسجد بست، جز در خانه علی علیه السلام را!

عبدالله عباس، و عبدالله عمر، و براء بن عازب گویند: رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مسجد شد و فرمود: «خداوند به پیامبر خود موسی وحی کرد که: "ای موسی برای من مسجدی پاک و طاهر بنا کن که جز تو و هارون در آن ساکن نشوند." و به من نیز وحی نمود مسجدی پاکیزه و طاهر بنا کنم که تنها من و علی در آن ساکن شویم. و از این رو علی علیه السلام بر اهل شورای سقیفه با این سخن استدلال نمود که: "رسول خدا صلی الله علیه و آله درب خانه های شما را به مسجد مسدود نمود، ولی درب خانه مرا باز گذارد."»

حدیفه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به ای خواند و فرمود: «عده ای فکر کرده اند که من از پیش خود آنها را از مسجد خارج نمودم، و علی را ساکن کردم! به خدا سوگند! من آنها را خارج نکردم، بلکه خداوند آنها را خارج نمود، و علی را ساکن کرد، چنانکه خداوند

عَزَّوَجَلَّ به موسی و برادر او هارون وحی نمود که: «برای قوم خود در مصر خانه هایی برای عبادت بنا کنید، و فرمود: "خانه های خود را قبله قرار دهید، و نماز را برپا دارید" سپس موسی علیه السلام را امر نمود که: "کسی در آن خانه ها (یعنی مساجد) ساکن نشود، و نکاح و زناشویی در آنها صورت نگیرد، و جنب داخل آنها نشود، جز هارون و ذریه او." و علی علیه السلام برای من همانند هارون است برای موسی و او برادر من است، برای هیچ کس شایسته نیست که در مسجد من ساکن شود، و در آن نکاح کند، جز علی و ذریه او، پس برای هر کس این حکم الهی ناخوش آید، از آن سو رود.» و به دست مبارک به طرف شام اشاره فرمود.

زید بن ارقم گوید: عده ای از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله از خانه های خود دری به مسجد گشوده بودند. پس روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «همه درها را به مسجد ببندید،

جز درب خانه علی علیه السلام را.» و چون مردم در این مسأله سخنانی گفتند، رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبه ای خواند و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: «چون من دستور بستن درب خانه ها را دادم و درب خانه علی علیه السلام را باز گذاردم، بعضی از شما چیزهایی گفتید، به خدا سوگند که من از نزد خود چنین نکردم، بلکه امر خداوند بود که اطاعت نمودم.»

۳۸- علی علیه السلام در سختیها و مشکلات با رسول خدا صلی الله علیه و آله مواسات نمود

امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ۱۹۷ نهج البلاغه ضمن بیان سوابق مبارزات و حمایت خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم کوفه را به مبارزه با دشمن خود معاویه تحریص و ترغیب کرده و می فرماید: «نیکان و بزرگان از اصحاب مُحَمَّد صلی الله علیه و آله می دانند که من هرگز ساعتی از فرمان خدا و رسول او دریغ نکردم، و از جان خود در سخت ترین مواقع خطر - که دلیران روزگار از آنها فرار می کردند، و طاقت مقابله با دشمن را نداشتند - با آن حضرت مواسات نمودم، و البته این لطفی بود که خدا به من عطا فرموده بود، و رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی قبض روح شد که سر مبارک او بر سینه من بود، و روی دست من جان از بدنش جدا شد، و من برای تبرک، دست خود را به چهره ام کشیدم، و سپس متولّی غسل او شدم، در حالی که ملائکه به من کمک می دادند، و ضجّه و ناله ملائکه و مردم از خانه آن حضرت و اطراف آن بلند بود، و پیایی ملائکه صعود و نزول می نمودند، همهمه درود (و یا نماز آنها) از گوش من دور نمی شد، تا اینکه بدن مبارک آن حضرت را دفن نمودیم! پس کیست که از من سزاوارتر به رسول خدا صلی الله علیه و آله در حیات و بعد از رحلت او باشد؟! ای مردم چشمان خود را باز نموده، و نیتهای خود را خالص کنید، و برای جهاد با دشمن آماده شوید، سوگند به آن خدایی که پروردگاری جز او نیست، من بر جاّده و طریقه حقّ حرکت می کنم، و آنها (یعنی معاویه و

طرفداران او) بر پرتگاه باطل و سقوط می باشند! ای مردم، من سخن حق را برای شما می گویم، و از خداوند برای شما طلب مغفرت و آمرزش می کنم.»

مؤلف گوید: آنچه مناسب این بحث است، در تفسیر آیات ذیل آیه شریفه «و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله» خواهد آمد که خداوند به وجود مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام بر ملائکه خود مباحث کرده، و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را مأمور به حفظ او نموده، و جبرئیل به او خطاب می نماید که: «ای فرزند ابوطالب بشارت باد تو را که خداوند به وجود تو بر ملائکه مباحث می نماید.»

۳۹- علی علیه السلام و بازگشت خورشید برای نماز او

اسماء بنت عمیس گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نماز ظهر را در صهباء خواند، و سپس علی علیه السلام را برای انجام حاجت خود پی کاری فرستاد، و چون علی علیه السلام از انجام آن بازگشت؛ پیامبر خدا صلی الله علیه و آلهسر مبارک را بردامن علی گذارد (تا اینکه وحی الهی بر او نازل شد) و به خواب رفت. خورشید غروب نمود، و سر آن حضرت بر دامن علی علیه السلام بود و چون وحی الهی به پایان رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «خدایا بنده تو علی از نماز خود برای مشغول بودن به پیامبر تو باز ماند، پس خورشید را برای او باز گردان!»

اسماء گوید: «خورشید باز طلوع نمود تا اینکه بر کوهها و زمین بتابید و چون امیرالمؤمنین علیه السلام وضو گرفت و نماز خواند باز خورشید غروب کرد.»

و حسان بن ثابت در این قصه دو بیت شعر انشاء نمود و گفت:

- ای مردم کیست مانند علی که خورشید بعد از غروب نمودن برای او طلوع نماید؟!

- بلی او برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و داماد اوست، و هرگز برادر با صاحب مقایسه نخواهد شد.

و صابی از امام حسین علیه السلام نقل می کند که فرمود: سر مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله بر دامن علی علیه السلام بود تا اینکه وحی الهی بر او نازل گشت، و چون وحی تمام شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «یا علی نماز عصر را خواندی؟» علی علیه السلام عرض کرد: «نه یا رسول الله.» پس رسول خدا صلی الله علیه و آله دست به دعا برداشت و گفت: «خدایا خورشید را برای علی برگردان که او مشغول به انجام فرمان تو و فرمان رسول تو بوده.» پس خداوند خورشید را باز گرداند تا علی نماز خود را خواند، و سپس غروب نمود.

و صابی به سند خود از علی علیه السلام نقل می کند که فرمود: «ما با رسول خدا در خیبر با مشرکان می جنگیدیم و چون وقت نماز عصر شد، من نتوانستم نماز عصر را بخوانم، و رسول خدا صلی الله علیه و آله برای انجام وحی الهی سر مبارک خود را به دامن من گذارد، و بیدار نشد تا

اینکه خورشید غروب نمود، و چون گفتم: "ای رسول خدا من برای اینکه شما را بیدار نکنم نماز عصر را نخواندم." رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: "خدایا، بنده تو علی به خاطر پیامبر تو نماز خود را نخوانده است، پس خورشید را برای او بازگردان" ناگهان خورشید بازگشت و مانند وقت نماز عصر روشن شد تا اینکه من وضو گرفتم و نماز خود را خواندم و سپس غروب نمود.»

۴۰- علی علیه السلام قدم بر شانه رسول خدا صلی الله علیه و آله گذارد و بتهای مشرکان را از کعبه فرو ریخت

... علی علیه السلام می فرماید: «با رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد کعبه آمدیم و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله خواست که قدم بر شانه من گذارد بر بالای کعبه رود، و من توان تحمل او را نداشتم. فرمود:

"یا علی تو بر شانه من قدم گذار" پس چون بر شانه رسول خدا صلی الله علیه و آله قدم گذاردم، چنان یافتم که به آسمان دست یافته ام، تا اینکه بر بالای کعبه رفتم، و بتهایی که از مس و روی در

اطراف آن بود جمع نمودم، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: "آنها را بر زمین بریز" و چون ریختم مانند شیشه خرد شد، سپس از کعبه پایین آمدم و از ترس مشرکان همراه با رسول خدا صلی الله علیه و آله پنهان شدیم.» (این روایت در بحار نیز ج ۳۷/۷۷ و ۸۵ نقل شده است.)

احمد بن حنبل از ابن عباس نقل کرده که گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «یا علی حرکت کن تا بر بالای کعبه رویم» و چون نزدیک کعبه رفتیم فرمود: «یا علی بر شانه من سوار شو تا تو را بر بالای کعبه برم.» و چون علی علیه السلام بر بالای کعبه رفت و بتی که از مس ساخته شده بود بر زمین افکند؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «فرود آی.» پس علی علیه السلام مانند پرنده ای که دو بال داشته باشد از کعبه فرود آمد؛ و عمر آرزو می کرد که ای کاش من بر بالای کعبه رفته بودم، امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: «کسی که بت را می پرستیده، لایق چنین کاری نیست.»

و چون ابوبکر بر منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله بالا رفت، یک درجه پایین تر از جای رسول خدا نشست، و چون عمر بر بالای آن منبر رفت، یک درجه پایین تر از ابوبکر نشست، و چون عثمان بر بالای آن منبر رفت، یک درجه پایین تر از عمر نشست و چون علی علیه السلام بر بالای آن منبر رفت و در محل رسول خدا صلی الله علیه و آله نشست و صداهایی از پایین منبر به گوش او رسید فرمود: «این چه سخنانی است که از شما می شنوم؟! مردم گفتند: «چگونه در جایی نشستی که خلفای قبل از تو آنجا نشستند؟!» علی علیه السلام فرمود: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: "کسی که در جایگاه من بنشیند و به آنچه من عمل کردم، عمل نکند؛ خداوند او را با صورت به آتش افکند." سپس فرمود: «به خدا سوگند من همانند رسول خدا عمل

می‌کنم و به گفته او تمثّل نموده و مانند او حکم خواهم نمود و بدین سبب در جایگاه او نشستم»، سپس فرمود: «من به جای برادر و پسرعمّ خود نشستم به واسطه دانشی که به من آموخت.»

ابن عباس گوید: «او چنان یافتم که فرمود: من قدم خود را بر دوش خاتم النبیین صلی الله علیه و آله گذاردم، شما از نشستن من بر منبر او تعجب دارید!!! من از رسول خدا هستم و رسول خدا صلی الله علیه و آله از من است.»

علامه میلانی از کتاب تاریخ خمیس نقل می‌کند که گوید: چون علی علیه السلام (بعد از شکستن بتها) خواست که از کعبه فرود آید، از باب ادب و عشق به رسول خدا صلی الله علیه و آله خود را از ناحیه ناودان به زیر انداخت، و چون به زمین رسید خندان و متبسّم بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله از تبسّم او سؤال نمود. علی علیه السلام عرض کرد: «من خود را از بالای چنین محل بلندی به زیر انداختم و هیچ گونه آسیبی ندیدم!!!»

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «چگونه ممکن است که به تو آسیبی برسد، در حالی که مُحَمَّد تو را بالا برده، و جبرئیل تو را فرود آورده است؟»

و گفته شده که یکی از شعراء در اشعار خود به این قصّه اشاره نموده و چنین سروده است:

ص: ۲۵۰

«به من گفته شد که در فضل علی علیه السلام سخنی بگو که ذکر فضائل او آتش دوزخ را خاموش کند.

گفتم: چه گویم در وصف کسی که فضائل او عقل را متحیر نموده، تا اینکه خواسته اند او را پرستش کنند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «در شب معراج، خداوند دست رحمت بر پشت من گذارد و قلب من از آن شاد و خنک گردید و علی علیه السلام قدمهای خود را (برای صعود به کعبه) در جایی گذارد که خداوند دست رحمت خویش را بر آن گذارد.»

۴۱- علی علیه السلام با خورشید سخن گفت، و خورشید نیز با او سخن گفت

قندوزی از خوارزمی از امام عسگری، از پدرانش از امیرالمؤمنین علیهم السلام نقل کرده که

فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: "ای ابوالحسن با خورشید سخن بگو که او با تو سخن خواهد گفت" من گفتم: "سلام بر تو ای بنده مطیع خداوند عَزَّوَجَلَّ" پس خورشید در پاسخ من گفت: "و بر تو باد سلام این امیرمؤمنان، و رهبر پرهیزگاران، و سفیدرویان" و چون جواب او را شنیدم در پیشگاه خداوند سجده کردم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: «برخیز ای برادر، و حبیب من، و بدان که خداوند به وجود تو بر اهل آسمانها مباحثات نمود.»

علامه میلانی از خوارزمی و او با سند خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که آن حضرت به علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: «ای ابولحسن با خورشید سخن بگو که او با تو سخن خواهد گفت» علی علیه السلام خطاب به خورشید نمود و گفت: «سلام بر تو ای بنده صالح و مطیع خداوند!» خورشید در پاسخ گفت: «و بر تو باد سلام ای امیرمؤمنان، و رهبر پرهیزگاران و سفیدرویان، یا علی تو و شیعیان تو در بهشت خواهید بود، یا علی اول کسی که در قیامت سر از زمین برآورد، مُحَمَّد صلی الله علیه و آله باشد، و سپس تو خواهی بود» پس علی علیه السلام به سجده افتاد و چشمان او گریان شد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله خود را بر روی علی علیه السلام انداخت و فرمود: «برخیز ای برادر من و ای حبیب من که خداوند به وجود تو بر اهل آسمانهای هفتگانه مباحث نمود.»

علامه میلانی رحمه الله علیه گوید: سید بحرانی در کتاب غایه المرام ص ۶۳۲ سه حدیث از کتب عامه و شش حدیث از کتب خاصه در این موضوع نقل کرده، و اگر توضیح بیشتر خواهید به کتاب ملحقات احقاق الحق مرحوم آیه الله مرعشی ج ۶، ص ۹۶ مراجعه کنید.

۴۲- علی علیه السلام و حدیث بساط و تکلم او با اصحاب کهف و تکلم آنها با او

... ابن عباس گوید: فرشی از خندف برای رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه آوردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله به انس بن مالک فرمود: «فرش را پهن کن» انس گوید: «چون فرش را پهن نمودم،

ص: ۲۵۲

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: "آن ده نفر از اصحاب را خیر کن،" و چون آنها را خبر نمودم و خدمت آن حضرت آمدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را امر نمود که بر روی آن فرش بنشینند، و سپس علی علیه السلام را طلب نمود و با او مدتی طولانی به رازگویی پرداخت، و سپس او را نیز امر کرد که در وسط آن فرش و بساط بنشیند، و چون علی علیه السلام بر روی آن فرش نشست، به باد خطاب نمود که: «ای باد ما را حمل کن و بالا ببر.» انس گوید: «پس باد ما را مانند پرنده ای که پرواز کند بالا برد، و رفتیم تا اینکه علی علیه السلام فرمود: ای باد ما را بر زمین بگذار و چون بر زمین قرار گرفتیم، فرمود: «آیا می دانید در چه مکانی قرار دارید؟» عرض کردم: «یا علی این مکان را نمی شناسم» فرمود: «این محل اصحاب کهف است، برخیزید و بر برادران خود سلام کنید» پس همگی برخواستیم و بر اصحاب کهف سلام کردیم، ولی جوابی نشنیدیم، پس علی علیه السلام برخواست و فرمود: «سلام بر شما ای بندگان صدیق خداوند» پس جواب دادند: «و بر تو باد سلام و رحمت و برکات خداوند»

انس بن مالک گوید: علی علیه السلام به اصحاب کهف خطاب نمود: چطور شد که شما جواب سلام برادران مرا ندادید؟! آنها در پاسخ گفتند: «ما جماعت صدیقان جز با پیامبر و وصی پیامبر سخن نخواهیم گفت.» پس به خوابگاه خود رجوع نمودند، و آنها در خواب خواهند بود تا زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام که خداوند آنها را زنده و بیدار خواهد نمود و

در خدمت آن حضرت خواهند بود.

انس گوید: باز همگی بر بساط نشستیم، و علی علیه السلام به باد خطاب نمود که: «ای باد ما را حمل کن» پس باد، ما را مانند پرنده ای که پرواز کند حرکت داد، تا اینکه علی علیه السلام فرمود: «ای باد، ما را زمین بگذار» و چون در سرزمین حَرّه به زمین فرود آمدیم، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «به رکعت آخر نماز رسول خدا می رسیم» و چون آمدیم به رکعت آخر نماز رسیدیم.

قندوزی گوید: و صاحب مناقب نیز این حدیث را از انس نقل نموده چنانکه زهری و قتاده نیز از او نقل کرده اند.

۴۳- علی علیه السلام، و وضوی او با آب بهشتی توسط جبرئیل و میکائیل

انس بن مالک گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز عصر را شروع نمود و چون به رکعت اول رسید، رکوع خود را طولانی نمود تا اینکه گمان کردیم در نماز خود شک نموده، و سپس سر از رکوع برداشت و بقیه نماز را به اختصار تمام نمود، و چون سلام نماز را اداء نمود، روی مبارک را به طرف ما کرد و با صدای بلند فرمود: «یا علی، نزدیک من بیا» و علی علیه السلام در صف آخر بود، و به سرعت صفها را طی نمود تا خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید. رسول

ص: ۲۵۴

خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: «چه چیز تو را از صفّ اوّل باز داشت؟» علی علیه السلام عرض کرد: «یا رسول الله، چون وضو نداشتم و وارد خانه شدم؛ آبی نیافتم و هرچه حسن و حسین را صدا نمودم کسی پاسخ مرا نداد، ناگهان هاتفی صدا زد: «یا ابالحسن» پس سطلی از آب را دیدم

که بر آن حوله ای قرار داشت، پس با آن آب - که خوشبوتر از مشک بود - وضو گرفتم، ولی ندانستم که از کجا آمد و به کجا رفت!» رسول خدا صلی الله علیه و آله تبسم نمود، و علی علیه السلام را به سینه خود چسباند، و بین دو چشم او را بوسید، و سپس فرمود: «سطل و آب و حوله از بهشت

بود، و جبرئیل علیه السلام برای تو سطل آب را آورد، و میکائیل علیه السلام حوله را آماده نمود، و سوگند به آن خدایی که جان مُحَمَّد صلی الله علیه و آله به دست اوست، اسرافیل مرا در رکوع نگه داشت تا اینکه تو به نماز من ملحق شدی، و براستی که خداوند و ملائکه او تو را دوست می دارند.»

صاحب ینابیع المودّه گوید: عین این حدیث را خوارزمی نیز از انس بن مالک نقل نموده است.

۴۴- علی علیه السلام چون اهل عدالت بود، او را رها کردند و به طرف معاویه رفتند

... معاذبن جبل گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «یا علی، من بر تو فقط یک فضیلت دارم و آن نبوت و پیامبری است که بعد از من پیامبری نخواهد بود، و تو بر مردم قریش

هفت فضیلت داری که احدی در آنها با تو شریک نیست، تو قبل از آنها ایمان آوردی، و به عهد خداوند بهتر از دیگران وفا نمودی، و در پایداری به امر خداوند از آنها قویتر بودی، و در تقسیم بیت المال از آنها دقیقتر خواهی بود، و عدالت تو بین مردم بیش از دیگران است، و در حکم الهی داناتر از دیگرانی، و مقام و منزلت تو نزد خداوند بالاتر از دیگران است.»

احمد بن حنبل با سند خود از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند که عادت آن حضرت بعد از تقسیم بیت المال این بود که امر می نمود تا محل آن را جاروب می زدند، و سپس آب بر آن می پاشید، و نماز در آنجا می خواند، به امید آن که آن زمین روز قیامت شهادت دهد که علی علیه السلام اموال بیت المال را حبس نکرده، و هرچه زودتر به دست مردم رسانده است.

ابن ابی الحدید از فضیل بن جعد نقل می کند که گوید: مهمترین چیزی که مردم را از علی علیه السلام جدا نمود، مسأله مال بود. علی علیه السلام هرگز بین شریف و غیر شریف، و بین عرب و عجم فرقی قائل نبود. او هرگز مانند سلاطین و ملوک با رؤساء و بزرگان قبائل مصانعه و سازش نمی کرد، و احدی را به خود جذب نمی نمود، و چون معاویه بر خلاف علی علیه السلام سیر می کرد و اهل مصانعه و سازش بود، مردم علی علیه السلام را رها کردند و طرف معاویه رفتند، و چون علی علیه السلام به مالک اشتر از فرار مردم به سوی معاویه شکوه نمود، مالک اشتر گفت: «یا امیرالمؤمنین ... تو مردم را با عدالت مؤاخذه می کنی، و بین آنها به حقّ و حکم خدا عمل می کنی، و حق ضعیف را از شریف می گیری، و نزد تو فرقی بین شریف و ضعیف نیست و ... از آن سو معاویه به ثروتمندان و افراد سرشناس و معروف بذل و بخشش می کند و ... تو نیز اگر چنین کنی، توجه مردم به سوی تو جلب خواهد شد.» امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «...ای مالک، هرگز ما به کسی بیش از حق او چیزی نخواهیم داد، جز آنکه خشنودی خداوند در آن باشد.»

ابن ابی الحدید گوید: عبدالله جعفر به علی علیه السلام گفت: «خوب بود امر می فرمودی چیزی اضافه به من بدهند، به خدا سوگند نزدیک است که مرکب خود را بفروشم؟!» علی علیه السلام به او فرمود: «به خدا سوگند، چیزی نمی توانم به تو بدهم جز اینکه بگویی عموی

تو دزدی کند و چیزی به تو بدهد!!»

۴۵- علی علیه السلام، و زهد و انفاق و توکل او

ابن ابی الحدید از عبدالله بن حسین بن حسن نقل کرده که گوید: «علی علیه السلام در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله هزار بنده را با زحمت کار و عرق پیشانی، و تاول زدن دستان مبارک خود آزاد نمود، و چون خلافت به دست او آمد، و اموال از اطراف نزد او جمع شد، شیرینی او خرما، و لباس او کرباس بود.»

متقی از علمای عامّه از عایشه نقل می کند که گوید: چون گدایی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد؛ علی علیه السلام به امام حسن و یا امام حسین علیهما السلام فرمود: «نزد مادر خود فاطمه سلام الله علیها بروید و بگویید: یک درهم از آن شش درهم را که نزد شما گذاردم بفرست.» فاطمه علیها السلام در پاسخ فرمود: «بگویید: آن شش درهم را برای تهیه آرد نزد من گذاردید.» پس علی علیه السلام فرمود: «ایمان هیچ بنده ای به حقیقت نمی رسد، تا اینکه وعده های خدا برای او مطمئن تر از چیزی باشد که در اختیار اوست.» و سپس فرمود: به فاطمه بگویید: شش درهم را بفرست.» و چون فاطمه سلام الله علیها شش درهم را فرستاد و علی علیه السلام به آن گدا داد، چیزی نگذشت که مردی به آن حضرت رسید که شتری داشت و

ص: ۲۵۷

می خواست بفروشد. امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: «به چه قیمت می فروشی؟» گفت: به یکصد و چهل درهم» علی علیه السلام فرمود «شتر را عقال کن و قیمت آن تا چند لحظه دیگر به عهده من باشد.» و چون آن مرد شتر را نزد حضرت عقال نمود و رفت، مرد دیگری آمد و گفت: «این شتر مال کیست؟» علی علیه السلام فرمود: «مال من است.» آن مرد گفت: «آیا می فروشی؟» علی علیه السلام فرمود: «بلی» آن مرد گفت: «به چه قیمت؟» علی علیه السلام فرمود: «به دویت درهم» آن مرد گفت: «خریدم» عایشه گوید: «پس علی علیه السلام آن دویت درهم را گرفت و یکصد و چهل درهم آن را به مرد اول داد، و با شصت درهم دیگر نزد فاطمه علیها السلام آمد، فاطمه علیها السلام گفت: «این شصت درهم را از کجا به دست آوردی؟» علی علیه السلام فرمود: «این وعده خداوند است که به پیامبر خود صلی الله علیه و آله فرموده: "کسی یک کار نیک کند، ده برابر جزا خواهد گرفت"»

...ابوسعید خدری گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: «خداوند (برای اینکه دین میتی را اداء نمودی) نعمت اسلام و جزای خیر به تو بدهد، و تو را از دین نجات دهد؛ چنانکه تو برادر خود را نجات دادی، چرا که هر بنده ای که بمیرد و بدهکار باشد گرفتار دین خود خواهد بود، پس کسی که دین میتی را بپردازد، خداوند در قیامت دین او را خواهد پرداخت.»

کنز العمال نقل کرده که به علی علیه السلام عرض شد: «سخاوت چیست؟» علی علیه السلام فرمود: «سخاوت، بخشش قبل از درخواست است، و اما بخشش بعد از درخواست از روی حیا و ناچاری خواهد بود.»

۴۶- علی علیه السلام و سخنان او در وقت قبول حکومت، و گریه او برای آخرت و قیامت

علی علیه السلام در قسمتی از خطبه ششقیته می فرماید: «(بعد از دوران آن سه نفر) چون قیام به امر مسلمین نمودم، یک دسته پیمان و بیعت خود شکستند (مانند طلحه و زبیر که جنگ جمل را به پا کردند) و دسته دیگر راه کج را پیش گرفتند (مانند معاویه و پیروان او و جنگ صفین را راه انداختند) و دسته سوم از دین خود خارج شدند (مانند خوارج که جنگ نهروان را پی ریزی نمودند). گویا آنها فرمایش خداوند را نشنیده بودند که می فرماید: "وعده های آخرت و قیامت مربوط به کسانی است که در روی زمین قصد سرکشی و فساد نداشته باشند و سعادت مخصوص پرهیزگاران است" بلی به خدا سوگند سخن خداوند را شنیده و یاد داشتند، و لکن دنیا در چشمشان جلوه کرده بود، و طلا و نقره ها عقل آنان را ربوده بود؛ سوگند به آن خدایی که دانه را می شکافد، و جانداران را می آفریند، اگر مردم

گرد من جمع نشده بودند و با اجتماع آنها حجت بر من تمام نشده بود، و اگر خداوند از دانشمندان و علماء پیمان نگرفته بود که در برابر شکمبارگی ستمگران و گرسنگی بیچارگان نباید آرام بگیرند، افسار خلافت را روی شانه اش می انداختم، و کنار می رفتم، و با همان ظرفی که درخت خلافت را اول آب دادم (و در خانه نشستم) اکنون آب می دادم، و بخوبی درک می کردید که این دنیای شما در نظر من بی ارزشتر از آبی است که هنگام عطسه از بینی بز ماده خارج می شود!»

زید بن حسن گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم می فرمود: «غذای امیرالمؤمنین از همه مردم شبیه تر به رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، غذای او همیشه نان، و سرکه، و روغن زیتون بود، در حالی که به مردم نان و گوشت اطعام می نمود.»

ابی مریم گوید: از عمار یاسر رضی الله عنه شنیدم که می گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «یا علی، خداوند متعال تو را به زینتی آراسته که هیچ کدام از بندگان خود را به چنین زینتی نیاراسته. زینتی که از همه زینتها نزد او محبوبتر است، او به تو زهد در دنیا داد، و دنیا را نزد تو مبعوض نمود، و فقرا را نزد تو محبوب کرد، آنها به امامت تو راضی شدند، و تو از پیروی فقرا نسبت به خود خشنودی. یا علی خوشا به حال دوستان تو، و خوشا به حال کسانی که تو را تصدیق می کنند، و وای بر دشمنان تو و کسانی که تو را تکذیب

می کنند، یا علی و کسانی که تو را دوست دارند، و ائمت تو را تصدیق می کنند، آنها برادران دینی تو در دنیا، و هم نشینان تو در بهشت هستند، اما کسانی که تو را دشمن دارند، و ائمت تو را تکذیب نمایند، پس بر خدا سزاوار است که آنها را روز قیامت جزء کذابین معرفی فرماید.»

سوید بن غفله گوید: در قصر کوفه (دارالاماره) خدمت علی بن ابیطالب رسیدم. پس دیدم ظرفی از ماست ترش شده که بوی ترشی آن احساس می شد، نزد اوست، و به دست مبارکش نان جوین سبوس نگرفته و خشکیده ای بود که اگر با دست شکسته نمی شد با زانو می شکست، و در آن ماست ترش می ریخت! پس فرمود: «ای سوید بن غفله، بیا با ما هم غذا شو.» عرض کردم: «یا علی روزه دار هستم.» فرمود: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: کسی که به واسطه روزه از خوردن غذای لذیذ ممنوع شود، حق است بر خداوند که او را از طعام و شراب بهشتی سیر نماید.»

سوید بن غفله گوید: «پس به کنیز او فِضَه که در نزد آن حضرت بود گفتم: وای بر شما چگونه از خدا نمی ترسید و برای این بزرگوار نان سبوس نگرفته تهیه می کنید؟!» فِضَه گفت: «او خود چنین دستور داد» پس علی علیه السلام روی مبارک به من نمود و فرمود: «به او چه گفتی؟» و چون سخن خود را تکرار نمودم، فرمود: «پدر و مادرم فدای آن آقای (یعنی رسول

خدا صلی الله علیه و آله) که هرگز سبوس از نان او گرفته نشد و هرگز در سه روز یک مرتبه از نان گندم سیر نشد، تا اینکه از دار دنیا رحلت نمود!»

و در مناقب از سویدبن غفله نقل می کند که گوید: علی علیه السلام به عقبه بن علقمه فرمود: «من رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که نان او خشکتر و لباس او زبرتر از من بود، پس اگر من از او پیروی نکنم، ترس آن دارم که به او ملحق نشوم.»

۴۷- علی علیه السلام و نصیحت های او به اهل بازار، و تواضع او بین آنها

... ابی مطر گوید: از مسجد کوفه خارج شدم، ناگهان شنیدم کسی از پشت سر مرا خطاب می کند: «لباس خود را جمع کن که آلوده نشود، و سالم بماند، و سرخود را پایین انداز اگر مسلمانی!» پس به دنبال او حرکت نمودم و او را نشناختم. او مردی بود که ازاری برتن و ردایی بر دوش، و تازیانه ای در دست داشت. فکر کردم که او از اعراب بدوی و صحرائشین باشد، پس به کسی گفتم: «این آقا کیست؟» او گفت: «به گمان من تو در این شهر غریب باشی؟» گفتم: «بلی من از اهل بصره هستم.» پس گفتم: «این آقا امیرالمؤمنین علی علیه السلام است.» من همراه او رفتم تا اینکه به دار بنی معیط که بازار شتر فروشان بود رسید، و به آنها فرمود: «در معامله خود سوگند یاد مکنید که متاع شما را می کاهد، و برکت آن را از

بین می برد.» و چون به بازار خرما فروشان آمد، کنیزی را دید که گریه می کرد، فرمود: «برای چه گریه می کنی؟» کنیز گفت: «از این مرد یک درهم خرما خریده ام، ولی آقای من نپسندیده، و او هم پس نمی گیرد.» علی علیه السلام به آن مرد فرمود: «خرمای خود را بگیر، و درهم او را رد کن.» ولی آن مرد نپذیرفت، من به او گفتم: «آیا می دانی این آقا کیست؟» آن مرد گفت: «او را نمی شناسم.» گفتم: «او امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب است.» پس او خرمای کنیز را گرفت و درهم او را رد نمود، و به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: خواهش می کنم مرا ببخشید.» علی علیه السلام فرمود: «من بسیار خشنود می شوم اگر تو رعایت حقوق مردم را بکنی.» و به خرمافروشان فرمود: «به فقرا احسان و اطعام کنید تا کسب و کار شما برکت یابد.» سپس با اصحاب خود به بازار ماهی فروشان آمد و به آنها فرمود: «مواظب باشید ماهیهایی را که داخل آب مرده اند نفروشید.» و سپس به دار فرات که بازار کرباس فروشان بود آمد، و به پیرمردی فرمود: «پیراهنی به سه درهم به من بفروش، و چون پیرمرد او را شناخت، علی علیه السلام چیزی از او نخرید تا اینکه نزد دیگری آمد، و چون او هم او را شناخت از او نیز چیزی نخرید، پس نزد جوانی آمد و از او پیراهنی به سه درهم خریداری نمود، و چون پیراهن به اندام او آمد، گفت: «حمد و سپاس خدای را که لباسی به من عطا فرمود که آبروی مرا حفظ کند، و عورت مرا بپوشاند.»

به آن حضرت گفته شد: «یا امیرالمؤمنین این دعا را از خود گفتید و یا از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده اید؟» فرمود: «بلی، از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ام.» در این هنگام پدر آن جوان که پیراهنی به علی علیه السلام فروخته بود، نزد آن حضرت آمد و چون به او گفتند: فرزند تو پیراهنی به سه درهم به علی علیه السلام فروخت، او یک درهم خدمت آن حضرت آورد، حضرت فرمود: «این درهم چیست؟» او گفت: «یا علی قیمت پیراهن دو درهم بوده و یک درهم به شما اجحاف شده!» علی علیه السلام فرمود: «آن جوان با رضایت به من فروخت، و من با رضایت از او خریدم.» (و درهم را از او نگرفت).

مؤلف گوید: این روایت درس خوبی است برای مسؤولان و بازاریان که باید همه از آن عبرت بگیرند.

مجلسی علیه الرحمه از کشف الغمّه نقل نموده که روزی امیرالمؤمنین علیه السلام شمشیر خود را به بازار برد که با پول آن لباسی بخرد، پس فرمود: «کیست که این شمشیر را از من خریداری کند؟ سوگند به آن خدایی که دانه را می شکافت و شکافت و از زمین می رویاند، من با این شمشیر سالها غم و اندوه را از صورت رسول خدا صلی الله علیه و آله برطرف نمودم، و اگر پولی برای خریدن لباس می داشتم هرگز آن را نمی فروختم.»

عبدالله میمون از امام صادق از پدرش امام باقر علیها السلام نقل می کند که فرمود: «قنبر غلام

امیرالمؤمنین علیه السلام چون افطار آن حضرت را آماده کرد، مشاهده کردند کیسه ای است که در آن سویقی ریخته اند و بر آن مهر زده شده، پس مردی به آن حضرت گفت: «آیا از روی بخل بر طعام خود مهر زده ای؟» علی علیه السلام از سخن او تعجب نموده و خندید، و سپس فرمود: «شاید علت غیر از این باشد که تو فکر می کنی، من دوست ندارم چیزی وارد شکم من شود که شبهه ناک باشد، و حلال بودن آن را ندانم.»

عبدالله میمون گوید: سپس علی علیه السلام مهر از آن کیسه باز نمود، و مقداری از آن را در ظرفی ریخت و چون خواست که میل فرماید، گفت: «بسم الله، یعنی: خدایا برای تو روزه گرفتیم، و با رزق تو افطار کردیم، پس تو از ما قبول فرما، که تو شنوا و دانایی.»

۴۸- علی علیه السلام حال عقیل را مشاهده نمود ولی چیز اضافه ای از بیت المال به او نداد!

علی علیه السلام در خطبه ۲۲۴ می فرماید: ... سوگند به خدا برادرم عقیل را در شدت فقر و ریشانی دیدم که از من درخواست صاعی از گندم شما را می کرد، و چندین مرتبه به من مراجعه نمود که برای گرسنگی فرزندان خود ده وسق از جو به او بدهم، و فرزندان خود را سه روز به حال گرسنگی نگه داشت، و اطفال او را دیدم که از گرسنگی رنگ از صورتشان

ص: ۲۶۵

پریده بود، و از سرما صورتهایشان منقبض شده بود و چون رفت و آمد او نزد من زیاد شد، گوش به سخن او دادم، پس فکر کرد که من خود را هلاک می کنم و دین خود را برای او از دست می دهم، و وسیله خشنودی او را فراهم می نمایم، پس آهنی را برای او سرخ کردم تا اینکه به خود آید، زیرا طاقت نزدیک شدن به آن را نداشت، و چون نزدیک به بدن او بردم، مانند مریضی ناله کرد، و نزدیک بود که از نادانی و سفاهت مرا دشنام دهد!

به او گفتم: ای عقیل، مادران در سوگ تو بگرینند! آیا از آهن پاره ای که آدمی آن را برای بازی خود سرخ کرده ناله می کنی، و مرا به سوی آتشی که خداوند قهار از روی خشم افروخته می کشانی؟! آیا تو از این رنج اندک می نالی، و من از آن آتش شعله ور ننالم؟! به خدا سوگند اگر عذاب و کیفر از مردم برداشته می شد، و مرده ها برای حساب زنده نمی شدند و به صورت خاک در قبرها می ماندند، باز هم من از خشم خداوند رقیب و آگاه - که پرده از روی گناهان بر می دارد - حیا می کردم! پس ای برادر، صبر کن بر دنیایی که بلاهای آن می گذرد! چقدر فرق است بین انسانی که (در اثر بندگی و صبر در این دنیا) در آن عالم، در خیمه های بهشتی در لذت به سر ببرد، و بین گنهکاری که در آتش دوزخ ناله کند!!!

پس ای برادر، از این عمل تعجب مکن.» (من خواستم تو را به حقیقت آگاه کنم و از غفلت برهانم).

۴۹- نامه امیرالمؤمنین علیه السلام به عثمان بن حنیف به دنبال خطای او

امیرالمؤمنین علیه السلام چون اطلاع یافت که عثمان بن حنیف انصاری، فرماندار او در بصره، به میهمانی یکی از مردم بصره دعوت شده، و دعوت او را پذیرفته، نامه ذیل را به او نوشت: «اما بعد: ای پسر حنیف شنیده ام که یکی از سخاوتمندان بصره تو را به میهمانی دعوت نموده و تو زود دعوت او را پذیرفته ای!! غذاهای رنگارنگ برای تو آماده کرده، و برای پذیرایی تو ظرفهای گوناگون آورده! گمان نمی کردم دعوت کسانی را بپذیری که فقیران را کنار می زنند، و ثروتمندان را دعوت می نمایند! دقت کن از این سفره چه غذایی را می خوری؟! پس آنچه را مشتبه می دانی و حلیت و حرمت آن را نمی دانی، رها کن، و آنچه یقین به پاکی و حلیت آن داری بخور.

آگاه باش که هر فردی را باید رهبری باشد که از او پیروی کند، و از علم او بهره مند گردد، ای پسر حنیف رهبر شما از دنیا به دو قطعه لباس، و دو قرص نان قناعت نمود، البته شما طاقت ندارید که مانند من زندگی کنید، لکن از شما می خواهم که با پرهیزکاری، و کوشش و راستی و درستی و عفت نفس خود مرا یاری کنید، به خدا سوگند، من از دنیای شما طلا و نقره ای نیندوختم، و از ثروت دنیای شما مالی پنهان نکردم، و برای تعویض

لباس کهنه ام لباسی تهیّه نکردم، و از زمین این دنیا یک وجب برای خود برنداشتم، و غذایی بیش از غذای یک الاغ وامانده برای خود نگرفتم، و این دنیا در نظر من پست تر از بلوط تلخ است، و همانا من مالک نفس خویش هستم که با تقوی و پرهیزکاری او را تسلیم خود نمایم، تا اینکه چون در قیامت حاضر شود، از آن خوف بزرگ ایمن باشد، و شاید در منطقه حجاز و یا یمامه کسانی باشند که نه قرص نانی داشته، و نه تاکنون شکمی از غذا سیر نموده اند، و اساسا خداوند مرا نیافرید مانند چهار پایانی که همت آنها علف خواری است؛ نیافرید تا مشغول به خوردن غذاهای گوناگون باشم، و شاید گوینده ای از شما بگوید: اگر خوراک پسر ابوطالب چنین است، پس او از مقابله با شجاعان، و جنگ با دلیران ضعیف و عاجز خواهد بود! لکن آگاه باشید که درخت صحرائی که با کم آبی رشد کرده چوب قویتری دارد، و نسبت من به رسول خدا صلی الله علیه و آله مانند نوری است که از نوری گرفته شده باشد، و مانند ذراع دست است نسبت به عضد و بازو (یعنی قدرت من همانند قدرت و نیروی رسول خدا صلی الله علیه و آله است)، به خدا سوگند، اگر جمیع اعراب به جنگ من آیند و مقابل من صف بکشند، هرگز به آنها پشت نخواهم نمود! ای دنیا از من دور شو، و طناب فریب خود را به شانه ات بینداز که من از چنگال تو آزاد شدم و از کید تو نجات یافتم کجایند اُمتهای گذشته ای که تو آنها را فریب دادی و با جلوه ها و زخارف خود آنها را مفتون خود نمودی؟ به خدا سوگند.

ای دنیا، اگر تو شخص قابل رؤیت می بودی و قالبی جسمانی می داشتی، حدود الهی را بر تو جاری می نمودم، برای مردمی که تو آنها را فریب دادی، و اُمتهایی که آنها را به هلاکت کشیدی و سلاطینی که گرفتار بلا و هلاکت کردی، خوشا به حال انسانی که واجب خدای خود را ادا کند، و زمین را برای عبادت خدا فرش خود داند، و نیمه های شب همانند عبادت کنندگانی که چشمانشان از خوف خدا به خواب نمی رود، و پهلوهای خود را از رختخواب جدا می کنند، و لبهای آنها به ذکر خدا مشغول است، و پوست بدنهایشان

از استغفار زیاد می لرزد، عبادت خدای خود نماید، آنها حزب خداوند هستند و حزب الله حتما رستگارند. پس ای پسر حنیف از خدای خود بترس، و بهره خود را از دنیا کوتاه کن تا از آتش نجات یابی.»

و از سخنان آن حضرت علیه السلام است که می فرماید: «سوگند به خدا اگر شب را بیدار بر روی خار سعدان (گیاهی است دارای خار سرتیز) طی کنم، و مرا در غل ببندند و بر روی زمین بکشند، نزد من محبوبتر است از اینکه خدا و رسول او را در قیامت ملاقات کنم، در حالی که نسبت به بعضی از بندگان خدا ظلم کرده باشم و یا چیزی از مال دنیا را از آنها غصب نموده باشم. به خدا سوگند اگر هفت اقلیم را با هر چه در زیر آسمانهای آنهاست، به من بدهند، که خدای خود را نافرمانی کنم، و پوست جوی را از مورچه ای بربایم، چنین نخواهم کرد، و به حق دنیای شما نزد من پست تر از برگی است که در دهن ملخی باشد که آن را می جود! علی را با نعمتهای فانی، و لذت زودگذر چه کار؟! به خدا پناه می بریم از به خواب رفتن عقل و زشتی لغزش، و تنها از او یاری می طلبیم.»

ص: ۲۶۹

امام علیه السلام در بصره به خانه علاء بن زیاد حارثی که از یاران آن حضرت بود و به دیدنش رفته بود وارد شد، و موقعی که علی علیه السلام خانه حارث را وسیع یافت به او فرمود: «با این خانه وسیع که در این دنیا داری، می خواهی چه کنی؟ تو در قیامت به این خانه نیازمندتری؛ آری اگر بخواهی می توانی با این خانه به آخرت هم بررسی؛ در این خانه میهمانداری کنی، صلّه رحم انجام دهی، حقوق الهی را از این خانه بیرون فرستی، و در جای آن صرف کنی. در این صورت است که به وسیله این خانه به آخرت رسیده ای.»

علاء بن رزین عرض کرد: «یا امیرالمؤمنین از دست برادرم عاصم بن زیاد گلیه دارم.» حضرت فرمود: «مگر چه کرده است؟» علاء عرض کرد: «عبایی پوشیده، و از دنیا کناره گیری نموده.» امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «او را بیاورید.» و چون عاصم آمد، حضرت به او فرمود: «ای دشمن بزرگ خود! شیطان تو را گمراه کرده! چرا به عیال و فرزندان خود رحم نمی کنی؟! آیا فکر می کنی که خدا نعمتهای خود را بر تو حلال نموده، ولی نمی خواهی از آنها بهره ببری؟!»

عاصم گفت: «یا امیرالمؤمنین، من این حالت را از شیوه شما فرا گرفتم که با لباس زبر و نان خشک به سر می بری!»

امام علیه السلام در پاسخ او فرمود: «وای بر تو! من مثل تو نیستم، خدا بر زمامداران حق، واجب نموده که خود را با ضعیف ترین مردم تطبیق دهند، که مبادا فقر، بیچاره ای را از پای درآورده و منحرف گرداند.»

و از نامه های علی علیه السلام است به ابن عباس که می فرماید: «اما بعد؛ بسا انسان از رسیدن به چیزی که باید به او می رسید خشنود می شود و برای از دست دادن چیزی که نباید به او می رسید، افسرده می گردد (و این در مقابل تقدیرات خداوند که عالم به مصالح بندگان است نکوهیده است) پس ای پسر عباس، سعی کن که خشنودی تو برای رسیدن به آخرت و اعمال خیر باشد، و از محروم بودن از اعمال خیر غمگین باش و به آنچه از دنیا به دست آوردی خشنود مباش، و بر آنچه از دنیا از دست می رود غمگین مباش، و تمام کوشش و همت خود را برای بعد از مرگ قرار ده!» ابن عباس گوید: «بعد از سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله سخنی بیش از این سخن مرا بهره مند و بیدار ننمود.»

۵۱- علی علیه السلام حدود پنج سال والی مسلمین بود و چیزی برای خود نیندوخت!

یکی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام به نام صالح گوید: علی علیه السلام را در کوفه دیدم که ظرف خرمایی را به دوش گرفته بود، به آن حضرت عرض کردم: «ظرف خرما را به من

بدهید تا به جای شما بیاورم!» علی علیه السلام فرمود: «صاحب عیال به حمل آن سزاوارتر است» پس همراه آن حضرت تا منزل رفتم تا اینکه خرما را به خانه برد، و با همان شمله ای که پوسته های خرما بر آن بود، نماز جمعه را اقامه نمود.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «همیشه امیرالمؤمنین علیه السلام مانند غلامان می نشست، و مانند غلامان غذا می خورد، او نان گندم و گوشت را به فقرا می داد، و چون به منزل می آمد، خود نان جوین با زیت و یا سرکه میل می نمود، و چون پیراهنی از کرباس می خرید، پیراهن بهتر و زیباتر را به غلام خود قنبر می داد، و پست تر را خود می پوشید، و چون پیراهن او از دست یا قامت آن حضرت بلندتر بود، به دست مبارک خود اضافه را قطع می نمود، و اگر بین دو چیز که هر دو مورد رضای خداوند بود مردّد می شد؛ سخت تر آن دو را انجام می داد، و هرگز مشکلی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش نمی آمد، جز آنکه حضرت علی علیه السلام را برای حلّ آن می فرستاد، چون کسی نزد آن حضرت امین تر از او نبود و نزدیک به پنج سال بر مردم حکومت نمود، و آجری روی آجر و خشتی روی خشت نگذارد، و چون از دنیا رفت، طلا و نقره ای از او برجای نماند، جز هفتصددرهم که آماده نموده بود تا برای خانواده خود خادمی بخرد، و مانند کسی عبادت خدا را می نمود که گویا بهشت و دوزخ را می بیند، و برای رضای خدا هزار بنده را با پولی که از زحمت دست و عرق

پیشانی به دست آورده بود آزاد نمود.»

احمدبن حنبل در مسند خود گوید: علی - کرم الله وجهه - در احتجاج خود با بعضی از صحابه می گفت: «تو دیدی که من از گرسنگی سنگ بر شکم خود بستم، در حالی که آن روز صدقه و انفاق من به چهار هزار دینار و در روایتی به چهل هزار دینار می رسید؟!» احمدبن حنبل گوید: «علما گفته اند مقصود علی علیه السلام از صدقه زکات نبوده، بلکه مقصود او موقوفات و صدقات جاریات بوده.» تا اینکه گوید: «و بر بدن علی علیه السلام لباس زبری بود که آن را به پنج درهم خریده بود!»

۵۲- علی علیه السلام و کیفیت غذای او، در حالی که او امام مسلمین بود!

شیخ سلیمان قندوزی حنفی نقل می کند که علی علیه السلام در مسجد کوفه اعتکاف نموده

بود و چون وقت افطار رسید، فقیری از اعراب بادیه نزد آن حضرت آمد. پس حضرت مقداری از آرد جو که به صورت سویقی آماده نموده بود به او داد. اعرابی آن سویق را نخورد، ولی در بخشی از عمامه خود بست و به خانه حسن و حسین علیهما السلام آمد و از غذای آنها خورد و سپس به حسن و حسین علیهما السلام عرض کرد: «پیرمرد غریبی را در مسجد دیدم که غذایی جز این سویق نداشت و من دلم برایش سوخت و می خواهم قدری از این غذا را

ص: ۲۷۳

برای او ببرم. پس امام حسن و امام حسین علیهما السلام گریان شدند و گفتند: «آن مردی که تو دیده ای، پدر ما امیرالمؤمنین علی علیه السلام است، او نفس خود را با این عمل ریاضت می دهد!»

و از عدی بن حاتم طایی نقل شده که گوید: علی علیه السلام را دیدم که نزد او مقداری از آب

و قدری نمک و پاره هایی از نان جو آماده بود، به آن حضرت عرض کردم: «یا امیرالمؤمنین شما در روز این قدر کوشش می کنید و در شب به زحمت عبادت خدا مشغول هستید، آیا باید افطار شما اینها باشد؟!»

علی علیه السلام فرمود: «بیماری نفس را با قناعت باید برطرف نمود، والا فوق نیاز خود را طلب می کند.»

و از احنف بن قیس نقل شده که گوید: به هنگام افطار خدمت علی علیه السلام رسیدم، پس ظرفی از چرم را که در آن سویقی از آرد جو و بر آن مهر زده شده بود، طلب نمود. گفتم: «یا امیرالمؤمنین، آیا مهر بر آن زده ای که کسی از آن نخورد؟!» فرمود: «نه، می ترسم حسن و حسین آن را با روغن و یا زیت نرم کنند.»

گفتم: «آیا روغن و یا زیت برای شما حرام است؟» فرمود: «نه، لکن بر زمامداران و رهبران دین واجب است که غذای آنها مانند غذای ضعفا و فقیرترین مردم باشد، تا اینکه فقیر از فقر خود شکایت نکند، و غنی به واسطه ثروت خود زیاده روی و طغیان ننماید.»

مؤلف گوید: مناسب این بحث در باب زهد گذشت و در باب جوامع فضائل آن

حضرت نیز خواهد آمد.

۵۳- احدی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام محبوبتر نبود

محمد بن طلحه شافعی از امّ عطیه نقل کرده که گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله لشکری را که

در بین آنها علی بن ابیطالب علیه السلام بود به سمتی فرستاد، آن گاه از آن حضرت شنیدم که می گفت: «خدایا مرا ممیران تا اینکه علی بن ابیطالب را به من نشان دهی.»

بلاذری نقل می کند که به علی علیه السلام عرض شد: «علّت چیست که حدیثهای تو بیش از همه اصحاب است؟» علی علیه السلام فرمود: «چون هر وقت من از رسول خدا سؤال می کردم،

پاسخ مرا می داد، و هر وقت ساکت می شدم او برای من صحبت می فرمود.»

حاکم حسکانی از امّ سلمه نقل می کند که گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله چون خشم

می نمود؛ کسی جرأت سخن گفتن با او را نداشت جز علی علیه السلام.

نسائی از ابی یحیی نقل می کند که گوید: علی علیه السلام می فرمود: «من مجاز بودم که در شبانه روز دو مرتبه به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله برسم؛ یک مرتبه در روز و یک مرتبه در شب.»

و کنجی از علی علیه السلام نقل نموده که می فرمود: «من در هر شب و روزی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله می رسیدم، و چون سؤال می نمودم مرا پاسخ می فرمود و اگر ساکت می شدم او

شروع به سخن می نمود، و آیه ای بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل نمی گردید جز آنکه من قرائت می نمودم، و تفسیر و تأویل آن را می دانستم، و رسول خدا صلی الله علیه و آله از خدای خود خواست که چیزی که به من تعلیم می دهد فراموش نکنم، و بعد از دعای آن حضرت هیچ حلال و حرامی، و امر و نهی، و طاعت و معصیتی را فراموش نکردم، و رسول خدا صلی الله علیه و آله دست مبارک خود را بر سینه من گذارد و گفت: «خدایا، قلب علی را از علم و فهم و حکمت و نور پر کن.»

سپس به من فرمود: «خدای عزوجل به من خبر داد که دعای مرا برای تو مستجاب نموده.»

ابن عساکر با سند خود از علی علیه السلام نقل می کند که فرمود: «من بیمار شدم، پس خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم و آن حضرت مرا در جای خود نشاند و به نماز ایستاد و گوشه ای از لباس خود را روی من افکند و چون نماز آن حضرت تمام شد، به من فرمود: «ای فرزند ابوطالب شفا یافتی، باکی بر تو نیست، و من چیزی از خدا درخواست نکردم جز آنکه مثل آن را برای تو درخواست نمودم، و چیزی سؤال نکردم جز آنکه به من عطا نمود، غیر از این که به من گفته شد: "بعد از تو پیامبری نخواهد بود."»

۵۴- علی علیه السلام، و گزیده هایی از فضایل شگفت انگیز او

۱- ابان بن عثمان گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: چون روز قیامت شود، منادی

ص: ۲۷۶

پروردگار از ناحیه عرش ندا خواهد کرد که: «خلیفه خداوند در روی زمین کجاست؟» و چون داود پیغمبر علیه السلام قیام کند، از طرف خدای عزَّوَجَلَّ ندا رسد: «ای داود، گرچه تو نیز خلیفه خدایی در روی زمین ولکن تو را اراده نکردیم»، سپس بار دوم منادی خداوند گوید: «کجاست خلیفه خداوند در روی زمین؟» و چون امیرالمؤمنین علی علیه السلام قیام نماید، از طرف خداوند عزَّوَجَلَّ به مردم خطاب شود: «ای جماعت اهل محشر، این است علی بن ابی طالب که خلیفه و حجت خداوند است در روی زمین بر بندگان او، پس کسانی که در دنیا به او اقتدا نموده اند، و به ریسمان ولایت او تمسک جسته اند، امروز نیز به او تمسک جویند و از نور او بهره مند شوند و برای رسیدن به درجات عالی بهشتی همراه او بروند.»

امام صادق فرمود: «پس عده ای از مردم که در دنیا ولایت او را پذیرفته اند، همراه او به بهشت خواهند رفت، سپس ندای دیگری از ناحیه خداوند عزَّوَجَلَّ آید: که "ای مردم آگاه باشید؛ هر که در دنیا به هر امام و رهبری اقتدا نموده و رهبری او را پذیرفته، امروز نیز باید به هر سو که او می رود همراه او برود.» و در این وقت است که خداوند در قرآن می فرماید: «ای رسول ما، به یاد آور روزی را که عده ای از این مردم، چون عذاب قیامت را مشاهده کنند و راههای نجات بر آنها بسته شود؛ از پیروان خود بیزاری جویند، و پیروان آنها نیز گویند: "ای کاش به دنیا باز می گشتیم و از رهبران خود بیزاری می جستیم، چنانکه آنها امروز از ما بیزاری می جویند، و این چنین خداوند اعمال آنها را موجب حسرت و پشیمانی آنها قرار می دهد، و آنها هرگز از آتش دوزخ خارج نخواهند شد.»

۲- ابو سعید خُدَری گوید: در مکه خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم که مردی بلند قامت و بزرگوار، کسایی بر تن و عبایی قطنائی بردوش، و کمان و جعبه تیری بر شانه داشت، و به رسول خدا صلی الله علیه و آله می گفت: «ای مُحَمَّد، علی بن ابیطالب در قلب تو چگونه است؟» پس رسول خدا صلی الله علیه و آله یکباره گریه شدیدی نمود، و اشک از گونه های او جاری شد و صورت مبارک خود را به خاک گذارد و سپس مثل کسی که او را بسته باشند از جای خود

پرید، و ستون منبر را گرفت، و فرمود: «ای اعرابی، سوگند به خدایی که دانه را شکافته، و انسان را آفریده، و زمین را بر روی آب مسطح نموده، تو از من نسبت به آقایی سؤال نمودی که او بهترین مردم، و نخستین کسی است که روزه گرفته، و زکات داده و تصدّق نموده، و به سوی دو قبله نماز خوانده، و دو مرتبه بیعت نموده، و دوبار هجرت کرده، و دو پرچم را به دوش گرفته و در جنگ بدر و حنین پیروزی به دست آورده، و هرگز معصیت و نافرمانی خدا را نکرده!»

ابوسعید خدری گوید: پس آن اعرابی از مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله ناپدید شد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: «آیا شناختی کسی را که در باره پسر عمّ من علی بن ابیطالب با من سخن می گفت؟» ابوسعید گوید: به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم: «خدا و رسول او بهتر می دانند.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «به خدا سوگند او جبرئیل بود که از آسمان به زمین آمده بود، برای اینکه از شما عهد و میثاق ولایت علی بن ابیطالب را بگیرد!»

۳- انس بن مالک گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بهشت مشتاق چهار نفر از امت من است» ... انس گوید: پس خدمت علی علیه السلام آمد، و او مشغول آب کشیدن برای زراعت بود. عرض کردم: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بهشت مشتاق چهار نفر از امت من می باشد» شما سؤال کنید آنها کیانند؟ پس علی علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم خواهم پرسید، و چنانچه تو یکی از آنها باشی خدای عزّوجلّ را شکر می کنم، و اگر من از آنها نباشم، از خدای خود می خواهم که مرا از آنها قرار دهد و آنها را دوست بدارم، پس من با علی علیه السلام خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدیم، در حالی که سر مبارک آن حضرت بر دامن دحیه کلبی بود، و چون دحیه کلبی علی علیه السلام را دید، برخاست و بر او سلام کرد و گفت: «بیا ای امیرالمؤمنین و سر پسر عمّ خود را به دامن گیر که تو سزاوارتر از من به او هستی، و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله بیدار شدند و سر خود را در دامن علی علیه السلام دیدند، فرمودند: «یا اباالحسن، شما حتما برای حاجتی نزد ما آمده ای؟» علی علیه السلام عرض کرد: «پدر و مادرم فدای شما باد،

ای رسول خدا، من وارد شدم در حالی که سر مبارک شما در دامن دحیه کلبی بود، و او چون مرا دید برخاست و بر من سلام کرد و گفت: «سر پسر عم خود را به دامن بگیر که تو از من به او سزاوارتری.» رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «آیا او را شناختی؟» علی علیه السلام عرض کرد: «او دحیه کلبی بود.» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «او جبرئیل بود» پس علی علیه السلام خطاب به رسول خدا علیه السلام عرض کرد: «پدر و مادرم فدای شما باد ای رسول خدا، انس می گوید: شما فرموده اید: «بهشت مشتاق چهار نفر از امت من می باشد، یا رسول الله بفرماید آنها کیانند؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله به دست مبارک اشاره به علی علیه السلام نمود و فرمود: «به خدا سوگند تو اول آنها هستی، به خدا سوگند تو اول آنها هستی، به خدا سوگند تو اول آنها هستی،» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مقداد، و سلمان و ابوذر هستند.»

۴- ابن عباس گوید: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به فاطمه علیها السلام تزویج نمود، زنه‌های قریش و غیر قریش او را ملامت کردند و گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را به یک فقیر تزویج نمود، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام فرمود: «آیا با ازدواج با علی علیه السلام خشنود نیستی؟! در حالی که خداوند تبارک و تعالی چون نظر به اهل زمین کرد، دو نفر از آنها را برگزید که یکی از آنها پدر تو و دیگری شوهرت می باشد؟! ای فاطمه، من و علی دو نور

بودیم در پیشگاه خداوند که چهارده هزار سال قبل از خلقت آدم خدا را اطاعت می نمودیم، و چون خداوند، آدم را آفرید؛ آن نور را به دو قسمت نمود که یک قسمت آن من هستم و قسمت دیگر آن علی است.»

ابن عباس گوید: و چون مردم قریش در باره ازدواج علی و فاطمه علیهما السلام حرفهایی زدند و به گوش رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله بلال را امر نمود که مردم را جمع کند، و چون جمع شدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله به مسجد آمدند و بر بالای منبر رفت، و برای مردم عنایات خداوند را نسبت به خود و علی و فاطمه بیان نمود و فرمود: «ای مردم، سخنان شما به گوش من رسیده، و من می خواهم حدیثی برای شما بگویم که شما به آن گوش فرا دهید و آن را نگه دارید و به آن عمل کنید. من شما را خبر می دهم به آنچه خداوند از فضل و کرم خود به ما خانواده و به علی علیه السلام مخصوص نموده و او را بر شما فضیلت داده، پس با او مخالفت نکنید که از اسلام خارج خواهید شد، و زبانی به خداوند وارد نخواهید نمود، و خداوند شاکران را جزای نیک خواهد داد!

ای مردم، خداوند مرا از بین خلق خود برگزید و به رسالت مبعوث نمود، و علی را برای من خلیفه و جانشین قرار داد. ای مردم چون خداوند مرا به آسمان برد، و جمیع ملائکه آسمانها و جبرئیل و ملائکه مقربین از مقام من عقب ماندند و به حجابهای پروردگار

خود رسیدم؛ بر هفتاد هزار حجاب وارد شدم، که بین هر حجابی تا حجاب دیگر عزّت و قدرت و بهاء و کرامت و کبریا و عظمت و نور و ظلمت و وقار بود، تا به حجاب جلال رسیدم، پس با خدای تبارک و تعالی مناجات نمودم، و در مقابل عظمت او ایستادم. پس آنچه او دوست داشت و اراده نموده بود، مرا به آن آگاه نمود و به آن امر کرد، و من چیزی برای خود درباره علی نخواستم جز آنکه به من عطا نمود، و به من وعده داد که برای شیعیان و دوستان او، شفاعت کنم، سپس خدای جلیل جلّ جلاله به من فرمود: «ای محمد، چه کسی از بندگان مرا دوست داری؟» گفتم: «ای پروردگار من، دوست دارم آنکه را تو دوست داری.» پس خطاب از ناحیه خدای جلّ جلاله آمد که: «علی را دوست بدار که من او را دوست دارم و دوستان او را نیز دوست دارم.» پس من در پیشگاه خداوند سجده شکر نموده و او را تسبیح کردم، و خدای تبارک و تعالی به من فرمود: «ای مُحَمَّد، علی ولیّ و برگزیده من بعد از تو است، و من او را برای تو برادر و وصیّ و وزیر و صفیّ و خلیفه، و یاور تو بر دشمنان خود قرار دادم.»

ای مُحَمَّد قسم به عزّت و جلالم که هر جبار و ستمگری مقابل علی بایستد، او را خواهم شکست، و هر که از دشمنان من با او به جنگ برخیزد، او را مغلوب و نابود خواهم

نمود. ای مُحَمَّد من بر قلوب بندگان خود توجه نمودم و کسی را برای تو از علی خیرخواه تر و مطیع تر نیافتم، پس تو او را برادر و جانشین و وصی و داماد خود قرار ده، و زود است که من به علی و فاطمه دو فرزند پاک و نیکو سرشت و با تقوی عطا نمایم، و من به ذات خود سوگند یاد نموده و بر خود حتم کرده ام، که هر که از بندگان من علی و فاطمه و فرزندان آنها را دوست بدارد و ولایت آنها را پذیرفته باشد، او را در کنار عرش خود، و در بهشت برین عزت دهم، و به کرامت خود وارد نموده، و از حظیره قدس بهشتی سیراب نمایم. ای مُحَمَّد، احدی با آنها دشمنی نکند و از پذیرفتن ولایتشان امتناع نورزد، جز آنکه محبت خود را از او بگیرم، و او را از درگاه قرب خود دور نمایم، و لعنت و عذاب خود را بر او دوچندان نمایم.

ای مُحَمَّد تو فرستاده من به سوی جمیع خلق من هستی، و علی ولی من و امیر مؤمنان است، و بر این اساس از ملائکه و انبیاء و جمیع خلق خود پیمان گرفته ام، قبل از آنکه آنها را در آسمان و زمین خلق نمایم! و این به خاطر محبت و عنایتی است که من به تو ای مُحَمَّد و به علی و به فرزندان شما و دوستان شما دارم، به شرط آنکه دوستانان شما شیعه و پیرو شما باشند و از این رو من شیعه شما را از طینت شما آفریدم.»

و چون به خدای خود گفتم: «ای خدای من مردم را بر پذیرش ولایت علی علیه السلام

مجتمع ساز!» اجابت فرمود، و خطاب آمد که: «ای مُحَمَّد من او را آزمایش نموده، و مردم را نیز به واسطه او آزمایش خواهم نمود و من شما را وسیله امتحان خلق خود قرار دادم، و جمیع بندگان خود و اهل آسمان و زمین و هر که در آنها هست، به واسطه شما امتحان می شوند، و من پاداش خود را برای کسانی که اطاعت مرا در باره شما کرده باشند کامل خواهم نمود، و عذاب و لعنت خود را برای کسانی وارد خواهم نمود، که مرا در مورد شما معصیت و مخالفت نمایند، و من به واسطه شما خبیث را از طیب و پاک را از ناپاک جدا خواهم نمود.

ای مُحَمَّد، قسم به عزّت و جلالم که اگر وجود تو نبود، هرگز آدم را خلق نمی کردم، و اگر وجود علی نبود بهشت را خلق نمی کردم، چرا که من به واسطه شما در قیامت به بندگان خود پاداش و عذاب می دهم، و به واسطه علی و امامان از فرزندان او، در دنیا از دشمنان خود انتقام خواهم گرفت و سپس بازگشت بندگان من به سوی من خواهد بود، و تو و علی را حاکم بر بهشت و دوزخ خود خواهم نمود، و به ذات خود سوگند یاد نموده ام که دشمن شما بهشت نخواهد رفت، و دوست شما به دوزخ وارد نخواهد شد.» سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: و «چون از آسمان به زیر آمدم، از هیچ حجابی از حجابهای پروردگار جلیل و کریم نگذشتم، جز اینکه ندایی از پشت سر شنیدم: «ای مُحَمَّد، علی را مقدم دار،

و ای مُحَمَّد علی را خلیفه و جانشین خود کن، و ای مُحَمَّد، علی را وصی خود قرار ده، و ای مُحَمَّد، علی را برادر گزین، و ای مُحَمَّد، دوست دار هر که علی را دوست دارد، و ای مُحَمَّد، به علی و شیعه او سفارش به خیر و خوبی کن.»

و چون به ملائکه آسمانها برخورد نمودم، آنها به من گفتند: "کرامت خداوند بر تو و علی مبارک باد" ای مردم علی در دنیا و آخرت برادر من، و وصی من، و امین بر سر من و سرّ ربّ العالمین است و او وزیر و جانشین من بر شما در حیات و بعد از مرگ من است، و جز من کسی بر او حق تقدّم ندارد، و او بهترین جانشینان من است، و خداوند به من خبر داده که او آقای همه مسلمانان، و رهبر پرهیزگاران، و امیرمؤمنان، و وارث من و وارث پیامبران، و وصی پیامبر ربّ العالمین خواهد بود، و او رهبر سفیدرویان از شیعیان و اهل ولایت خود خواهد بود، چون به امر پروردگار عالم رهسپار بهشت گردند.

خداوند علی علیه السلام را در قیامت به مقام پسندیده ای مبعوث خواهد نمود که اولین و آخرین غبطه او را خواهند خورد، و لوای حمد به دست اوست و او از جلو حرکت می کند و آدم و جمیع فرزندان او از پیامبران و شهداء و صالحین به دنبال او به بهشت خواهند رفت، و این چیزی است که از طرف پروردگار جهانیان حتم و مسلّم گردیده، و وعده ای است که خداوند به من داده و هرگز خداوند از وعده خود تخلف نخواهد نمود، و من یکی

۵- عبدالله مسعود گوید: روزی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم و بر آن حضرت سلام کردم و عرض کردم: «ای رسول خدا حقّ را به من نشان دهید که آن را مشاهده کنم.» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای عبدالله، داخل صندوقخانه شو و چون داخل شدم، علی علیه السلام در آنجا مشغول نماز بود و در سجده و رکوع خود می گفت: «خدایا به حق بنده ات مُحَمَّد گناهکاران از شیعیان مرا ببخش» و چون خارج شدم، به رسول خدا صلی الله علیه و آله برخورد نمودم که مشغول نماز بود و در نماز خود می گفت: «خدایا به حق بنده ات علی علیه السلام، گناهکاران از امت مرا ببخش.» عبدالله بن مسعود گوید: من از این دعاها اضطراب بزرگی پیدا کردم، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز خود را کوتاه نمود و فرمود: «ای عبدالله مسعود، آیا بعد از ایمان کافر شدی؟» عرض کردم: «حاشا و کلاً یا رسول الله، لیکن علی علیه السلام را دیدم که خدای خود را به حقّ شما قسم می داد، و شما را دیدم که خدای خود را به حقّ علی علیه السلام قسم می دادی، پس ندانستم که کدام یک از شما نزد خداوند عزّوجلّ افضل هستید؟!»

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بنشین ای پسر مسعود و چون مقابل آن حضرت نشستم فرمود: «بدان که خداوند، من و علی را دو هزار سال قبل از خلقت مردم، از نور قدرت خویش آفرید، زمانی که تسبیح و تقدیسی وجود نداشت، پس از نور من آسمانها و زمینها را

آفرید، و سوگند به خدا که من از آسمانها و زمینها افضل هستم، و از نور علی بن ابیطالب عرش و کرسی را آفرید، و به خدا سوگند، علی بن ابیطالب از عرش و کرسی افضل خواهد بود، و از نور حسن لوح و قلم را آفرید، و به خدا سوگند حسن از لوح و قلم افضل است و از نور حسین، بهشت و حورالعین را آفرید، و به خدا سوگند حسین از حورالعین افضل است، سپس مشرق و مغرب عالم در ظلمت فرو رفت، پس ملائکه به درگاه خدا شکوه نمودند که آن ظلمت و تاریکی را از آنها برطرف نماید، و خداوند به کلمه ای تکلم نمود و از آن روح را آفرید. و سپس به کلمه دیگری تکلم نمود و از آن نور را آفرید، و چون آن نور، روح را روشن نمود، خداوند آن را در جایگاه عرش خود قرار داد، و مشرق و مغرب عالم روشن شد، و آن نور فاطمه زهرا بود، و از این جهت فاطمه را زهرا نامیدند، چون نور او آسمانها را روشن نمود.»

سپس فرمود: «ای پسر مسعود، چون روز قیامت شود خداوند به من و علی گوید: «هر که را خواهید داخل بهشت کنید، و هر که را خواهید داخل دوزخ نمایید، و این است معنای قول خداوند متعال که می فرماید: «الْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ» (یعنی هر کفار و عنیدی را به دوزخ بیفکنید) پس کافر کسی است که نبوت مرا انکار کند، و عنید کسی است که منکر ولایت علی بن ابیطالب و عترت او باشد، و بهشت مخصوص شیعیان و دوستان

۶- سلمان فارسی گوید: ما، در مسجدالنبی، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم که مردی از اعراب بادیه نشین خدمت آن حضرت رسید و عرض کرد: شما علی بن ابیطالب علیه السلام را در غدیر خم معرفی نمودید، و اطاعت و محبت و ولایت او را بر جمیع مسلمانان واجب و لازم کردید! برای ما روشن فرمایید که آن از طرف خداوند بود، و یا از طرف شما؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بلی از طرف خداوند بود، و خدا ولایت علی علیه السلام را بر جمیع اهل آسمانها و اهل زمین واجب نمود. ای اعرابی بدان که جبرئیل علیه السلام در روز جنگ احزاب بر من نازل شد و گفت: "خدایت تو را سلام می رساند، و می فرماید: من محبت علی بن ابیطالب را بر اهل آسمانها و اهل زمین واجب نمودم، و کسی را معذور از محبت او قرار ندادم، پس امت خود را امر به محبت او کن، که هر کس او را دوست بدارد، به جهت محبت من و تو، او را دوست داشته، و هر که او را دشمن دارد، به جهت دشمنی با من و دشمنی با تو، او را دشمن داشته. آگاه باشید که خداوند کتابی را نازل نمود، و مردمی را نیافرید، جز آنکه برای آنها، سید و آقای قرار داد، پس قرآن سید و آقای کتابهای آسمانی است، و ماه رمضان سید و آقای ماههاست، و شب قدر سید و آقای شبهاست، و بهشت فردوس سید و آقای بهشتهاست، و کعبه سید و آقای مکانهاست، و جبرئیل سید و آقای ملائکه است، و من

سید و آقای پیامبران هستیم، و علی سید و آقای اوصیاء است، و حسن و حسین سید و آقای جوانان اهل بهشت اند، و هر عملی را سید و آقای است، و محبت من و محبت علی بن ابیطالب سید و آقای اعمال است، و بهترین عملی است که بندگان خدا با آن به خدای خود تقرب می جویند، ای اعرابی چون روز قیامت شود، برای ابراهیم علیه السلام منبری در طرف راست عرش قرار دهند، و برای من منبری در طرف چپ عرش قرار خواهند داد، و سپس برای علی علیه السلام بین منبر من و منبر ابراهیم علیه السلام کرسی بلند و نورانی قرار خواهند داد، و ابراهیم بر منبر خود، و من بر منبر خود، و علی بر آن کرسی قرار خواهیم گرفت، پس بهتر از علی، حبیبی را نیابی که بین دو حبیب و خلیل واقع شده باشد. ای اعرابی هرگز جبرئیل علیه السلام بر من نازل نمی شد، جز آنکه از حال علی علیه السلام از من سؤال می کرد، و هرگز به آسمان عروج نمی نمود، جز آنکه می گفت: "سلام مرا به علی علیه السلام برسان".»

۷- سلیم بن قیس گوید: به ابوذر گفتم: خدا تو را رحمت کند، عجیبترین سخنی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره علی علیه السلام شنیده ام، برای من بیان کن. ابوذر گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می فرمود: «اطراف عرش خداوند ۹۰ هزار ملک هستند که هیچ گونه تسبیح و عبادتی انجام نمی دهند جز اطاعت علی بن ابیطالب علیه السلام، و بیزاری از دشمنان او، و استغفار برای شیعیان او.»

به ابوذر گفتم: خدا تو را رحمت کند! حدیث دیگری بگو، ابوذر گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می فرمود: «خداوند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را مخصوص اطاعت از علی علیه السلام و بیزای از دشمنان او، و استغفار برای شیعیان او نموده!» بار سوم به او گفتم: خدا تو را رحمت کند حدیث دیگری بگو. ابوذر گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می فرمود: «خداوند ایمان هر امتی را که پیغمبر مرسلی بین آنها فرستاده، مشروط به ولایت علی علیه السلام نموده، و هرکدام که معرفت بیشتری نسبت به علی علیه السلام داشته اند، درجه و مقامشان نزد خداوند بالاتر بوده!» مرتبه چهارم به او گفتم: خدا تو را رحمت کند حدیث دیگری بگو، ابوذر گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می فرمود: «اگر من و علی نمی بودیم، کسی خدا را نمی شناخت، و اگر من و علی نمی بودیم کسی خدا را نمی پرستید، و اگر من و علی نمی بودیم ثواب و عقابی وجود نداشت.» و فرمود: «چیزی بین خدا و علی علیه السلام ستر و مانع نیست، و حجابی بین او و خداوند وجود ندارد، بلکه اوست ستر و حجاب بین خداوند و مخلوق او!»

سلیم بن قیس گوید: سپس به مقداد گفتم: «خدا تو را رحمت کند، بهترین سخنی را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره علی علیه السلام شنیده ای، برای من بیان کن!» سلیم گفت: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: خداوند که سلطنت و قدرت او یگانه است، چون اولیای خود را

از نور خویش آفرید، آنها را به مردم معرفی نمود و اموری را به آنها واگذار کرد و بهشت را برای آنها مباح گردانید، پس قلب هر که را بخواهد از وساوس جن و انس پاکیزه کند، ولایت و محبت علی بن ابیطالب علیه السلام را در آن قرار می دهد، و هر که را بخواهد بر دل و قلب او مهر زند، او را از معرفت علی بن ابیطالب علیه السلام محروم خواهد نمود. سوگند به خدایی که جان من به دست اوست خداوند آدم را نیافرید! و از روح خود در آن نتابید، و توبه او را نپذیرفت، و او را به بهشت باز نگرداند، جز به برکت پذیرفتن نبوت من، و ولایت علی علیه السلام بعد از من، سوگند به خدایی که جان من به دست اوست، خداوند ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نشان نداد، و او را خلیل خود نگردانید، مگر به واسطه پذیرفتن نبوت من و اعتراف به ولایت علی بعد از من، و سوگند به خدایی که جان من در اختیار اوست خداوند موسی را کلیم خود نگرداند، و عیسی را آیه و نشانه حق قرار نداد، مگر به سبب پذیرفتن نبوت من، و اعتراف به ولایت علی بعد از من، و سوگند به خدایی که جان من در اختیار اوست، هیچ پیغمبری به نبوت و پیامبری نرسید جز به واسطه معرفت به من، و اقرار به ولایت ما، و هیچ مردمی استحقاق رحمت و لطف خداوند را به دست نیاوردند مگر با بندگی خداوند، و اقرار به ولایت علی بعد از من.»

سلیم گوید: سپس مقدار ساکت شد. به او گفتم: «خدا تو را رحمت کند حدیث

دیگری بگو.» مقداد گفت: «شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: "علی حاکم و شاهد و متولی حساب این امت است، و اوست صاحب مقام بلند، و به دست اوست طریق روشن حق و راه رسیدن به خداوند، و اوست صراط مستقیم، که به برکت او مردم بعد از من هدایت می شوند و حقیقت را می بینند و نجات می یابند، و از خطر ایمن می شوند، و به واسطه او گناهان محو می شود، و گرفتاری برطرف می گردد و رحمت خدا نازل می شود، و اوست چشم بینای خدا، و گوش شنوای او، و زبان گویای او و دست رحمت او بر بندگانش، و او وجه الهی است در آسمانها و زمین، و دست قدرت اوست، و ریسمان و دستگیره محکم الهی است که هرگز پاره نخواهد شد، و اوست درب رحمت الهی، که از آن به سوی خداوند باید رفت، و اوست بیت الله که هر که وارد آن شود ایمن خواهد بود، و اوست پرچم و نشانه خداوند بر صراط و در روز قیامت که هر که او را شناخته نجات یابد و روانه بهشت شود، و هر که منکر او باشد، در آتش سرنگون گردد.»

۸- حضرت رضا علیه السلام از پدرانیش از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می فرماید که فرمود: «یا علی، من پنج چیز را در مورد تو از خدای خود درخواست نمودم، و به من عطا فرمود:

۱ - از او خواستم که وقت خروج از قبر و حضور در قیامت تو با من باشی، و او اجابت نمود؛

۲- از او خواستم در وقت حساب مرا نزد میزان قرار دهد و تو با من باشی و او اجابت نمود؛

۳- و از او خواستم تو را حامل لوی من قرار دهد که پرچم بزرگ خداوند در قیامت است که بر آن نوشته شده: «رستگاران فقط کسانی هستند که به بهشت داخل می شوند» و اجابت نمود؛

۴- و از او خواستم که امت مرا به دست تو از کوثر سیراب نماید، و او اجابت نمود؛

۵- و از او خواستم که تو را رهبر امت من به سوی بهشت قرار دهد و او اجابت نمود، و خدا

را ستایش می کنم که بر من منت نهاد، و خواسته های مرا در مورد تو به من عطا فرمود.»

۵۵- علی علیه السلام و فضائل متفرقه آن حضرت

مرحوم طبری در کتاب «بشاره المصطفی» از ابن عباس نقل کرده که گوید: حسان بن ثابت را دیدم که در منی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاده بود، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به مردم فرمود: «ای مردم این علی بن ابیطالب است که آقا و سید عرب، و وصی بزرگوار من است. منزلت او نسبت به من همانند منزلت هارون است نسبت به موسی، جز آنکه بعد از من پیامبری وجود ندارد. ای مردم توبه هیچ کس بدون محبت او پذیرفته نیست.» سپس

ص: ۲۹۲

فرمود: ای حسان برای ما (در این مورد) شعری بگو. حسان چنین سرود:

توبه هیچ توبه کننده ای پذیرفته نیست جز با محبت علی بن ابیطالب علیه السلام!

علی علیه السلام برادر رسول خدا، بلکه داماد اوست و داماد با صاحب مقایسه نخواهد شد!

و کیست مانند علی علیه السلام در حالی که خورشید بعد از غروب نمودن برای او طلوع نمود؟!!

خورشید بعد از غروب نمودن به گونه ای برای او باز گشت که گویا غروب ننموده بود!

و در همان کتاب از حضرت هادی علیه السلام، از پدرانش از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «چون به معراج رفتم و جبرئیل مرا برای اهل آسمان معرفی نمود، دریافتم که خداوند محبت من و محبت اهل بیت من و شیعیان آنها را در دلهای ملائکه به ودیعت سپرده بود که تا قیامت نزد آنها امانت خواهد بود، و چون جبرئیل مرا به زمین آورد و به اهل زمین معرفی نمود، دریافتم که خداوند محبت من و محبت اهل بیت من و شیعیان آنها را در دلهای اهل زمین امانت سپرده، پس مؤمنان از امت من این امانت را نسبت به اهل بیت من تا قیامت حفظ خواهند نمود، و اگر از امت من کسی به اندازه روزهای دنیا خدا را عبادت کند، و با دشمنی اهل بیت من و شیعیان آنها خدای عزوجل را ملاقات کند، خداوند قلب او را جز برنفاق ثابت نگرداند.»

و در همان کتاب از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده که فرمود: «کسی که بعد از من با علی

مخالفت کند کافر است، و کسی که دیگران را در ولایت با او شریک داند مشرک است، و کسی که او را دوست بدارد مؤمن است، و کسی که او را دشمن بدارد منافق است، و کسی که به او اقتدا کند و از او پیروی نماید سعادت‌مند است، و کسی که با او مخالفت کند هلاک خواهد شد!» سپس فرمود: «علی نور خدا و حجت او بر مردم است، و علی شمشیر خداوند به روی دشمنان اوست، و علی وارث علم انبیاست و علی کلمه عالی خداوند است، (یعنی او نمونه بارز حق و حقیقت است) و کلمه و مقاله دشمنان او پست و بی ارزش است، علی سید اوصیا و وصی و جانشین سید پیامبران است، علی امیر مؤمنان، و رهبر سفیدرویان و مسلمین است. خداوند ایمان کسی را جز با پیروی از او و پذیرفتن مقام امامت و ولایت او نخواهد پذیرفت.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اطاعت از علی علیه السلام موجب ذلت است، و سرپیچی از فرمانش موجب کفر به خداوند است.» عرض شد: «چگونه اطاعت از علی علیه السلام موجب ذلت است، و تخلف از فرمان او موجب کفر به خداوند است؟!» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «تردیدی نیست که علی شما را به انجام حق امر می کند، پس اگر از او اطاعت کنید (به ظاهر) ذلت خواهید دید، و اگر از امر او تخلف کنید به خداوند کافر خواهید شد!»

عبدالحمید گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: «ای ابا مُحَمَّد، به خدا سوگند اگر

شیطان بعد از آن نافرمانی و تکبر، به اندازه عمر دنیا در مقابل خداوند سجده می نمود، سودی برای او نداشت و از او پذیرفته نمی شد، زیرا او طبق امر الهی باید مقابل آدم علیه السلام سجده می کرد، ولی از آن تخلف نمود، و چنین است حال این امتی که بعد از پیامبر خود مورد آزمایش قرار گرفتند و از رهبر و امامی که پیامبرشان معین نموده بود تخلف نموده، او را رها کردند. پس هرگز خداوند - تبارک و تعالی - عملی را از آنها نخواهد پذیرفت تا اینکه خداوند را از همان راهی که امر نموده پرستش کنند و ولایت امامی که او، امر به قبول ولایت او نموده بپذیرند، و از همان دری که خدا و رسول او برای آنها گشوده وارد شوند.»

سپس فرمود: «ای ابامحمد، خداوند پنج چیز را بر امت محمد صلی الله علیه و آله واجب نمود:

نماز، و زکات، و روزه و حج و ولایت ما خانواده را. پس در چهار واجب از این واجبات، راه عذر و رخصت قرار داد (کسی که مال ندارد از زکات و حج معذور است و کسی که مریض و ناتوان است از روزه گرفتن معذور است) و هرگز برای احدی از مسلمانها در ترک ولایت ما و نپذیرفتن امامت و رهبری ما عذری قرار نداد، به خدا سوگند که عذری قرار نداد!»

ابن عباس گوید: «چون روز قیامت شود، خداوند مالک دوزخ را امر کند که طبقات هفتگانه آتش را شعله ور سازد، و رضوان مالک بهشت را امر کند که بهشتهای هشتگانه را زینت کند، و میکائیل را امر نماید که صراط را بر روی دوزخ قرار دهد، و جبرئیل را دستور

فرماید که: "میزان را در زیر عرش نصب کن، و مُحَمَّد صلی الله علیه و آله را ندا کن که امت خود را برای

حساب آماده کند." و سپس خداوند متعال امر نماید که بر صراط هفت پل و ایستگاه قرار دهند، و فاصله هر ایستگاه تا ایستگاه دیگر هفده هزار فرسخ باشد و بر هر ایستگاهی هفتاد هزار ملک مأمور شوند، و از زن و مرد این امت در ایستگاه اول نسبت به ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام، و دوستی آل مُحَمَّد صلی الله علیه و آله سؤال کنند، و کسانی که پاسخ صحیح دهند، مانند برق از پل اول بگذرند، و کسانی که اهل بیت پیامبر خود را دوست نمی داشته اند، از سیر به دوزخ وارد شوند، گرچه اعمال نیک آنها به اندازه هفتاد مؤمن صدیق باشد، و در پل و ایستگاه دوم از نماز آنها سؤال شود، و در سوم از زکات و در چهارم از روزه، و در پنجم از حج، و در ششم از عدل و عدالت و حقوق و دیون مردم. پس کسانی که اعمال یاد شده را انجام داده باشند، مانند برق عبور خواهند نمود، و کسانی که انجام نداده باشند معذب خواهند شد، و این است معنای قول خداوند که می فرماید: «وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» یعنی ای ملائکه آنها را در ایستگاه اول ننگه دارید که از آنها در مورد ولایت علی و محبت اهل بیت علیه السلام سؤال خواهد شد.»

مجلسی علیه الرحمه در بحار به سند خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده که فرمود: «خداوند متعال در هر روزی به واسطه علی بن ابیطالب علیه السلام بر ملائکه مقرب خود مباحثات

می نماید، تا اینکه ملائکه به علی علیه السلام گویند: به به! به مقام تو یا علی! گوارا باد چنین مقامی برای تو!»

مرحوم مجلسی در بحار گوید: خداوند حرکات و سکنات علی بن ابیطالب علیه السلام را در قرآن ستوده است،

و در باره نماز او فرمود: «الْمُصَلِّينَ»؛

و در باره قنوت او فرموده: «أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ»؛

و در باره روزه او فرموده: «وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا»؛

و در باره زکات او فرموده: «وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ»؛

و در باره صدقات او فرموده: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ»؛

و در باره حج او فرموده: «وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ»؛

و در باره جهاد او فرموده: «أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ»؛

و در باره صبر او فرموده: «الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ»؛

و در باره دعای او فرموده: «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ»؛

و در باره وفای او فرموده: «يُوفُونَ بِالنَّذْرِ»؛

و در باره ضیافت او فرموده: «إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ»؛

و در باره تواضع او فرموده: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»؛

و در باره صدق و راستی او فرموده: «وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»؛

و در باره پاکی پدران او فرموده: «وَتَقَلُّبِكَ فِي السَّاجِدِينَ»؛

و در باره فرزندان او فرموده: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ»؛

و در باره ایمان او فرموده: «السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ»؛

و در باره علم او فرموده: «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ».

مجلسی علیه الرّحمة گوید: «و چون حقّ او را گرفتند، خداوند در عوض بهشت را به او عطا نمود «و جَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً» و چون ولایت و حکومت را از او گرفتند، خداوند حکومت آخرت را به او عطا نمود «وَ إِذَا رَأَيْتَ ثُمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكًا كَبِيرًا» و چون قُرصِ نانی خود را به فقیر و یتیم و اسیر انفاق نمود، خداوند در هجده آیه او را ستود: «إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ...» و در باره نااهلان که خود را به جای او قرار دادند، فرمود: «وَ مَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقَبَّلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ» و چون طعامی که دوست می داشت و گرسنه بود در راه خدا داد، خداوند دوستی او را بر مردم واجب نمود، و چون جان خود را برای رضا و خشنودی خدا بذل نمود، خداوند خشنودی خود را در خشنودی او قرار داد.»

و او از کتاب فضائل و روضه نقل نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «سه چیز به من

داده شد که علی با من در آنها شریک خواهد بود، و سه چیز به علی داده شد که من با او شریک نخواهم بود!» پس گفته شد: «یا رسول الله کدام است آن سه چیزی که علی با تو در آنها شریک است؟» فرمود: در قیامت لوای حمد به من داده خواهد شد و علی حامل آن است، و کوش را خدا به من عطا می نماید، و علی ساقی اوست، و بهشت و دوزخ در قیامت در اختیار من است، و علی قسمت کننده آنهاست.

و اما آن سه چیزی که تنها به علی داده شده و من با او شریک نیستم! او پسر عمی مثل من را دارد، و من ندارم، و او همسری چون فاطمه را دارد، و من ندارم، و او فرزندان چو حسن و حسین را دارد و من ندارم!

۵۶- علی علیه السلام و بعضی از قضاوت‌های شگفت انگیز او

۱- بحار از مناقب با سند خود از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل نموده که آن حضرت به و شاء فرمود: «نزد من بیا!» و شاء گوید: «چون نزد آن حضرت رفتم فرمود: می روی در محل خود، و بر درب مسجد، زن و مردی را خواهی دید که با یکدیگر نزاع می کنند. آنها را نزد من بیاور.» و شاء گوید: چون رفتم آن زن و مرد را دیدم که با یکدیگر نزاع می کنند، به آنها گفتم: «امیرالمؤمنین علیه السلام شما را می طلبد.» و چون آنها را نزد آن حضرت آوردم امیرالمؤمنین علیه السلام به

آن مرد فرمود: «ای جوان! نزاع تو با این زن چیست؟» عرض کرد: «یا امیرالمؤمنین من او را تزویج نموده و مهری برای او قرار دادم، و چون به او نزدیک شدم، او آلودگی زنانه پیدا کرد، و من در کار خود حیران ماندم!»

علی علیه السلام به او فرمود: «این زن برای تو حرام است، و عیال تو نخواهد بود!» و چون بین مردم صحبت‌هایی در این موضوع پیش آمد، امیرالمؤمنین علیه السلام به آن زن فرمود: «آیا مرا می‌شناسی؟» او عرض کرد: «نام شما را شنیده‌ام، اما شما را ندیده‌ام!» علی علیه السلام فرمود: «تو فلان زن، دختر فلان، از قبیله فلان نیستی؟» عرض کرد: بلی، به خدا سوگند چنین است!» فرمود: «آیا قبلاً با فلان مرد به طور مخفیانه ازدواج موقت نکردی؟ آیا از او باردار نشدی و فرزند پسری به دنیا نیاوردی؟ و آیا چون از قوم خود ترسیدی، او را شبانه در جای خلوتی نگذاشتی، که از روی محبت به او نظر می‌کردی تا اینکه باز او را برداشتی، و در مرتبه دوم باز او را رها کردی تا اینکه بچه تو شروع به گریه کرد و تو از رسوایی می‌ترسیدی، و چون سگها آمدند و صدا بلند کردند، تو از ترس فرار کردی، و یکی از سگها آمد، و چون فرزند تو بوی ولادت می‌داد به او نزدیک شد و تو از ترس اینکه فرزند تو را آزار دهد، سنگی به او پرتاب نمودی، و آن سنگ را به فرزند خود زدی، و چون شیون کرد، ترسیدی که شناخته شوی؟ پس فرار کردی، ولی در قلب تو اضطراب شدیدی بود، و دست به دعا

بلند کردی و گفتی: خدایا فرزند خود را به تو سپردم، تو او را نگهداری کن که تو بهترین امانتدار هستی؟»

آن زن عرض کرد: «به خدا سوگند تمام آنچه فرمودید، صحیح است، و من از سخن شما تعجب دارم.» پس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «آن مرد را بگویند بیاید.» و چون آمد، فرمود: «صورت خود را باز کن، و چون باز نمود، به آن زن فرمود: این است اثر آن سنگی که به پیشانی او زدی، و او فرزند تو است که خداوند با آن آلودگی، او را از نزدیک شدن به تو منع کرد، و چون او را به خدا سپردی برای تو نگهداری نمود، پس خدا را شاکر باش.»

۲- بحار از مناقب آل ابی طالب و او با سند خود از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: (در زمان حکومت عمر) شخصی به نام عقبه بن ابی عقبه از دنیا رفت، و علی علیه السلام با عده ای از اصحاب خود و عمر بن خطاب نزد جنازه او حاضر شدند. پس علی علیه السلام به مردی که در آنجا حاضر بود فرمود: "چون عقبه از دنیا رفت، همسر تو برای تو حرام شد، مواظب باش که با او نزدیکی نکنی!" عمر گفت: «یا ابالحسن همه قضاوتهای تو عجیب است، و این از همه آنها عجیب تر است، چگونه ممکن است با مردن کسی، عیال دیگری بر همسرش حرام شود؟!»

علی علیه السلام فرمود: «بلی ممکن است، چون این مرد غلام عقبه بود، و عیال او زن حرّ و

آزادی بود، و الان وارث سهمی از مال عقبه است. پس این زن الان مالک بعضی از شوهر خود می باشد و ازدواج زن با غلام خود حرام است، جز آنکه او را آزاد کند و سپس با او تزویج نماید.» عمر گفت: «حقا چنین مسائلی را از شما باید سؤال کنیم!»

۳- از همان کتاب با سند خود از ابی بصیر از امام صادق علیه السلام نقل نموده که فرمود: در زمان خلافت ابوبکر عدّه ای خواستند در ساحلِ عَدَن مسجدی بنا کنند، و هرچه آن مسجد را بنا می نمودند فرو می ریخت، و چون از ابوبکر چاره جویی نمودند، او خطبه ای خواند و مردم را سوگند داد که اگر سرّ آن را می دانند بگویند.

پس امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «بروید سمت راست و چپ مسجد را از ناحیه قبله حفر کنید تا اینکه دو قبر در آنجا ظاهر شود که بر روی آنها نوشته: من رَضوی و خواهرم حبا هستیم که تا پایان عمر هرگز مشرک به خدای عزیز و جبّار نشدیم!» و خواهید یافت که آنها برهنه دفن شده اند، پس آنها را غسل دهید و کفن بپوشانید و نماز بر آنها بخوانید و دفن کنید، و سپس مسجد خود را بنا نمایید که برجا خواهد ماند!» و آنها چنین کردند، و آن مسجد طبق فرموده آن حضرت پایدار ماند! و در این قصّه ابن حماد شاعر چنین سروده است:

۱ - علی علیه السلام به آنها فرمود: بروید و سمت قبله، مسجد خود را حفر کنید تا اینکه به دو قبر

۲ - که در آنها نوشته ای از یاقوت دفن شده؛

۳ - و بر آن نوشته: ما دختران پادشاه تُبَّع هستیم به نام حبا و رَضوی که با ایمان مرده ایم؛

۴ - ما هرگز بت نپرستیده ایم و با اعتقاد به توحید از دنیا رفتیم.

۴- مجلسی علیه الرحمه از مناقب آل ابی طالب نقل نموده که جوانی نزد عمر آمد و گفت: «پدرم در کوفه از دنیا رفته و من آن وقت در مدینه طفلی بوده ام، اکنون اموال پدرم را به من رد کنید.» و چون عمر فریادی بر او زد و او را طرد کرد، شروع کرد از عمر شکایت کند. علی علیه السلام او را دید و فرمود: «او را به مسجد جامع بیاورید تا اینکه وضعیت او را روشن کنم.» و چون آن جوان نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و سخن خود را تکرار نمود، علی علیه السلام فرمود: «می خواهم قضاوتی بین شما بکنم که جز حکم خداوند، فوق آسمانهای هفتگانه نباشد و کسی نتواند چنین قضاوتی بکند مگر آنکه علم الهی نزد او نهفته باشد!» و سپس به یکی از اصحاب خود فرمود: «بیلی بیاور!» و نزد قبر پدر آن جوان رفت و فرمود: «این قبر را باز کنید و یکی از استخوانهای پهلوی میت را بیاورید.» آن را به دست آن جوان داد و فرمود: «به بینی خود گذار و بو کن.» و چون آن جوان بو کرد، خون از بینی او جاری شد.

علی علیه السلام فرمود: «این جوان فرزند اوست!» عمر گفت: «یا علی! آیا به همین دلیل که از بینی

او خون جاری شد، اموال را به او می دهی؟!»

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «او سزاوارتر است به این مال از تو و از همه مردم دیگر!» و (برای روشن شدن امر) به دیگران فرمود: «شما این استخوان را به بینی بگیرید!» و چون به بینی گرفتند، خون از آن جاری نشد. باز به آن جوان فرمود: «تو این استخوان را به بینی بگیر» و او چون به بینی گرفت، باز خون زیاد از بینی او جاری شد! پس علی علیه السلام فرمود: «او پدر این جوان بوده است.» و مال پدر را به او تحویل داد و سپس فرمود: «به خدا سوگند، دروغ نگفتم و به من دروغ گفته نشده است!»

۵- ابوالفتوح رازی گوید: چهل نفر از زنها نزد عمر بن خطاب آمدند و از او راجع به شهوت آدمیزاد سؤال نمودند، عمر بن خطاب گفت: «یک دهم شهوت در مرد است و نه دهم دیگر در زنهاست!» زنها گفتند: «پس چگونه شده که مردها با یک دهم شهوت می توانند چند زن دائم و متعه و کنیز اختیار کنند، و برای زنها با نه دهم شهوت بیش از یک شوهر جایز نیست؟!» عمر از جواب آنها عاجز ماند و از امیرالمؤمنین علیه السلام پاسخ طلب نمود.

امیرالمؤمنین علیه السلام به آنها امر کرد که هر کدام شیشه ای از آب بیاورند و داخل ظرفی بریزند و چون چنین کردند فرمود: «هر کسی سهم آب خود را بردارد!» زنها گفتند: «یا علی، آبها مخلوط شد و هیچ کدام از ما سهم خود را نمی شناسیم.» امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «اگر یک

زن چند شوهر داشته باشد، هرگز فرزندان او شناخته نمی شوند، و انتساب فرزند به پدر، وارث او از پدر باطل می شود.» یحیی بن عقیل گوید: در اینجا عمر به علی علیه السلام گفت: «خدا مرا بدون شما زنده نگذارد!»

۶- در مناقب آل ابوطالب آمده که زنی نزد عمر بن خطاب آمد و گفت: خدا تو را اصلاح نماید و اهل تو را زیاد کند. چه می گویی در باره زن جوانی که با داشتن شوهر، شوهر دیگری می طلبد؟ او با اجازه پدر خود می خواهد شوهر دیگری انتخاب کند، آیا تو آن را حلال می دانی؟

و چون عمر بن خطاب از پاسخ او درماند و مسلمانان آن زن را سرزنش نمودند، امیرالمؤمنین علی علیه السلام به او فرمود: «شوهر خود را حاضر کن.» و چون شوهر او خدمت آن حضرت رسید، امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: «زن خود را طلاق بده.» و او بدون هیچ گلاویه ای زن خود را طلاق داد. پس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «او عنین است.» و آن مرد نیز اعتراف نمود، و علی علیه السلام آن زن را بدون گذاشتن عده به دیگری تزویج نمود.

و به دنبال این قضاوت ابوبکر خوارزمی گوید: «چون مردها از انجام عمل زناشویی عاجز شوند، طلاق آنها به دست زنها خواهد بود.»

۷- اصبع بن نباته گوید: عمر پنج نفر را برای ارتکاب زنا، محکوم به رجم (سنگسار

نمودن) کرد و علی علیه السلام حکم او را خطا خواند، و یکی از آنها را فرمود تا گردن زدند، و دوّمی را فرمود تا سنگسار کردند و سوّمی را فرمود تا صد تازیانه زدند، و چهارمی را فرمود تا پنجاه تازیانه زدند، و پنجمی را فقط تعزیر و تأدیب نمود، و چون عمر پرسید: «برای چه چنین کردید؟»

علی علیه السلام فرمود: «اوّلی مرد ذمّی بود که با زن مسلمانی زنا کرده و از قرار ذمه خود خارج شده بود، و حکم او قتل بود و دوّمی چون همسر داشت او را رجم کردیم، و سوّمی چون بدون همسر بود او را تازیانه زدیم، و چهارمی چون غلام بود، نصف حد بر او بود، و پنجاه تازیانه اش زدیم، و پنجمی چون دیوانه بود، او را تأدیب نمودیم.» عمر گفت: «یا علی، نباشم در امتّی که تو بین آنها نباشی!!»

۸- در مناقب آل ابوطالب آمده است که: دزدی را نزد عمر آوردند، عمر دست او را قطع کرد، و چون بار دیگر آوردند پای او را قطع کرد، و چون بار سوّم آوردند و عمر خواست دست و پا او را قطع کند، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «چنین مکن تو دست و پای او را قطع کردی! بلکه او را حبس کن.»

۹- ابوالقاسم کوفی و قاضی نعمان در کتابهای خود نقل کرده اند: غلامی را نزد عمر آوردند که مولای خود را کشته بود. عمر دستور داد که او را بکشند، امیرالمؤمنین علیه السلام به آن

غلام فرمود: «آیا مولای خود را کشته ای؟» غلام گفت: «بلی»، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «برای چه او را کشتی؟» غلام گفت: «چون با اجبار با من عمل لواط انجام داد!» پس امیرالمؤمنین علیه السلام به اولیای مقتول فرمود: «آیا کشته خود را دفن کرده اید؟» آنها گفتند: «بلی»، فرمود: «در چه روزی او را دفن کردید؟» گفتند: «الان او را دفن نمودیم.» علی علیه السلام به عمر فرمود: این غلام را حبس کن تا سه روز دیگر و سپس اولیای مقتول را بخواه!» و چون سه روز گذشت امیرالمؤمنین علیه السلام دست عمر را گرفت و با اولیای مقتول نزد قبر او رفتند. سپس فرمود: تا قبر را نبش نمودند و به لحد رسیدند، علی علیه السلام فرمود: «مرده خود را خارج کنید، ولی آنها نظر کردند فقط کفن او در قبر مانده بود و چون به امیرالمؤمنین علیه السلام خبر دادند، علی علیه السلام فرمود: «الله اکبر، الله اکبر، به خدا سوگند دروغ نگفتم و به من دروغ گفته نشده، من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می فرمود: "هر که از امت من عمل قوم لوط را انجام دهد (و بدون توبه بمیرد) سه روز بیشتر در قبر خود نخواهد ماند و سپس زمین، او را به قوم لوط ملحق خواهد نمود، و در قیامت با آنها محشور خواهد شد!"»

۱۰- در کتاب مناقب از حضرت رضا علیه السلام نقل شده که: «مردی نزد عمر آمد و اقرار نمود که فرزند یکی از انصار را کشته است. پس عمر او را تحویل مرد انصاری داد تا او را قصاص کند، مرد انصاری دو ضربت با شمشیر به او زد و گمان کرد که کشته شده است.

پس او را به منزل بردند و معالجه نمودند تا اینکه بعد از شش ماه بهبود یافت و چون پدر مقتول او را دید، باز او را نزد عمر آورد، و باز عمر به او اجازه قصاص داد، تا اینکه مرد قاتل به امیرالمؤمنین علیه السلام پناهنده شد، و آن حضرت به عمر فرمود: «این چه حکمی است که باز براین مرد کرده ای؟!» عمر گفت: «یا علی قرآن فرموده "النفس بالنفس" امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «مگر یک مرتبه او را نکشت؟» عمر گفت: «بلی ولکن باز زنده ماند!» علی علیه السلام فرمود:

«آیا دو مرتبه باید کشته شود؟» عمر از جواب عاجز ماند و گفت: «آنچه نظر شماست عمل کنید،» پس علی علیه السلام به پدر مقتول فرمود: «مگر یک مرتبه او را نکشتی؟» او گفت: «بلی کشتم، اما زنده مانده و شما می فرمایید خون فرزند من از بین برود؟!» علی علیه السلام فرمود: «نه، لیکن حکم این است که تو را تحویل او دهیم و آنچه با او کرده ای بر تو وارد کند و سپس تو او را به جای فرزند خود قصاص کنی!» مرد انصاری گفت: «به خدا سوگند اگر چنین کند، مرگ من حتمی خواهد بود.» علی علیه السلام فرمود: «البته او باید چنین کند.» (که حق او ضایع نشود) مرد انصاری گفت: «یا علی، من از خون فرزند خود گذشتم، او هم از من بگذرد.» پس علی علیه السلام چیزی بین آنها نوشتند که حقی بر یکدیگر نداشته باشند.»

پس عمر دست خود را به طرف آسمان بلند کرد و گفت: «الحمد لله یا ابالحسن که شما خانواده رحمت هستید.» و سپس گفت: «اگر علی نمی بود عمر هلاک می شد!»

۱۱- تمیم بن حزام اسدی گوید: دو کنیز را نزد عمر آوردند که راجع به یک دختر و یک پسر اختلاف داشتند. عمر گفت: «ابوالحسن کجاست که برطرف کننده مشکلات است؟» و چون علی علیه السلام آمدند و قصه آن دو زن را شنیدند، دستور دادند که دو ظرف از شیشه آماده کنند و سپس آنها را وزن کردند و هر یک از آن زنها را فرمودند که شیر خود را در یکی از شیشه ها بدوشد و چون آنها را وزن نمودند و یکی از دیگری بیشتر بود، فرمودند: «بچه پسر مربوط به آن زنی است که شیر او سنگینتر است و بچه دختر مربوط به آن زنی است که شیر او سبکتر است.»

عمر گفت: «از کجا دانستی یا ابوالحسن؟»

علی علیه السلام فرمود: «چون خدا فرموده: "بهره مرد دو برابر زن می باشد".»

و لذا اطباء از همین راه پسر بودن و دختر بودن فرزند را معین می کنند.

۱۲- زراره گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: «عمر بن خطاب اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را جمع کرد و گفت: نظر شما در باره کسی که با همسر خود آمیزش کند، ولی انزال منی نکرده باشد

چیست؟ انصار گفتند: تا منی خارج نشود غسل واجب نمی شود، و مهاجرین گفتند: اگر به

اندازه ختنه گاه دخول کرده باشد، غسل واجب می شود، پس عمر روی خود را به علی علیه السلام کرد و گفت: "نظر شما چیست یا ابوالحسن؟" علی علیه السلام با تعجب به او فرمود: "آیا برای

دخول بدون انزال رجم و حدّ را بر او واجب می دانید و غسل را واجب نمی دانید؟" و سپس فرمود: "اگر به قدر ختنه گاه داخل شده باشد، غسل بر او واجب است".

۱۳- مرحوم مجلسی علیه الرحمه از ابوالمحاسن نقل کرده که در زمان خلافت عمر مادری دو فرزند به هم چسبیده به دنیا آورد که یکی از آنها زنده بود و دیگری مرده بود.

عمر گفت: «با کارد آنها را از یکدیگر جدا کنید!» و چون امیرالمؤمنین علی علیه السلام اطلاع یافت، فرمود: «فرزند مرده را دفن کنند، و فرزنده زنده را از خاک بیرون گذارند و شیر دهند.» و چون چنین کردند بعد از چند روز از یکدیگر جدا شدند!

۱۴- ابن عباس گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله شتری را از مردی اعرابی به چهارصد درهم خریداری نمودند، و چون مرد اعرابی پول را گرفت، فریاد زد: «پول و شتر مال من است!»

رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابوبکر فرمود: «بین من و این اعرابی قضاوت کن!» ابوبکر گفت: «روشن است یا رسول الله، شما باید برای ادّعی خود شاهد بیاورید!» پس به عمر فرمود: «بین من و این اعرابی قضاوت کن.» عمر نیز مانند ابوبکر قضاوت نمود، تا اینکه علی علیه السلام از راه رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله به اعرابی فرمود: «قضاوت این جوان را می پذیری؟» اعرابی گفت: «بلی» و رو به علی علیه السلام نمود و گفت: «شتر و درهم ها مال من است، و اگر مُحَمَّد صلی الله علیه و آله ادعایی دارد، باید برای اثبات آن بینه و شاهد آماده کند.» پس علی علیه السلام سه مرتبه به اعرابی فرمود:

«ادّعی رسول خدا صلی الله علیه و آله شاهد نیاز ندارد، شتر را برای رسول خدا رها کن» و چون اعرابی قضاوت علی علیه السلام را نپذیرفت، علی علیه السلام شمشیری بر او زد که اهل حجاز گویند سر از بدن او جدا شد، و بعضی از اهل عراق گفته اند بلکه عضوی از بدن او جدا شد، و رو به رسول خدا صلی الله علیه و آله نمود و عرض کرد: «یا رسول الله ما شما را بر وحی خداوند تصدیق می کنیم، چگونه بر چهارصد درهم تصدیق نمی کنیم؟!» پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابوبکر و عمر فرمود: «این حکم خدا بود، نه آنچه شما به آن حکم کردید!»

۱۵- بحار از ارشاد نقل نموده که از ابوبکر نسبت به معنای «کلاله» سؤال شد، او گفت: «من نظر خود را می گویم، اگر حق را گفته باشم حکم خدا باشد، و اگر خطا کرده باشم حکم خودم و شیطان باشد.» و چون این خبر به گوش علی علیه السلام رسید، فرمود: «مسأله بسیار روشن است و احتیاج به رأی ندارد، مگر ابوبکر نمی داند کلاله برادر و خواهر پدر و مادری، و یا پدری و یا مادری تنها می باشد؟» و سپس آیه شریفه «یستفتونک قل الله یفتیکم فی الکلاله» را تا آخر قرائت فرمود.

۱۶- مرحوم مفید در ارشاد به سند خود نقل نموده که یکی از علمای یهود نزد ابوبکر آمد و گفت: «آیا تو خلیفه پیامبر این امت هستی؟» ابوبکر گفت: «بلی» عالم یهودی گفت: «ما در تورات یافته ایم که خلفا و جانشینان پیامبران اعلم و داناترین مردم هستند،

پس بگو بدانم، آیا خداوند در آسمان است و یا در زمین؟» ابوبکر گفت: «خداوند در آسمان بر عرش خود قرار دارد» عالم یهودی گفت: «پس من زمین را خالی از خدا بدانم؟!» و طبق گفته تو خدا باید جایی باشد و جایی نباشد؟!» ابوبکر گفت: «چنین مگو این سخن زنادقه و کفار است.» و سپس گفت: «از من دور شو و الا- تو را خواهم کشت!» عالم یهودی از ابوبکر تعجب نمود، و چون از او جدا شد نسبت به اسلام بدبین شده بود و استهزاء می نمود، تا اینکه امیرالمؤمنین علی علیه السلام با او روبه رو شد و فرمود: «من سؤال تو را فهمیدم و پاسخی را که به تو داده شد، نیز دانستم، بدان که اعتقاد ما این است که خداوند عَزَّوَجَلَّ خالق مکانهاست، و منزّه از مکان است، و هرگز مکانی او را دربر نخواهد گرفت، و در هر مکانی وجود دارد، بدون اینکه تماس جسمانی با آن مکان داشته باشد، بلکه علم او به همه مکانها احاطه دارد، و جایی نیست که از تدبیر او خارج باشد، و من گواه سخن خود را از کتابهای شما خیر می دهم، آیا اگر حقایق سخن مرا فهمیدی، ایمان پیدا می کنی؟»

یهودی گفت: «بلی، ایمان می آورم.» امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «آیا شما در کتابهای خود نیافته اید که روزی موسی بن عمران علیه السلام نشسته بود، ناگهان ملکی از مشرق زمین نزد او آمد، و موسی علیه السلام به او فرمود: از کجا می آیی او گفت: از نزد پروردگار عَزَّوَجَلَّ می آیم،

سپس ملکی از مغرب زمین آمد، و موسی علیه السلام به او فرمود: از کجا می آیی؟ گفت: از نزد

پروردگار عَزَّوَجَلَّ می آیم، سپس ملک دیگری نزد او آمد، و گفت: از آسمان هفتم، از نزد خداوند عَزَّوَجَلَّ آمدم، و باز ملک دیگری آمد، و گفت: از دورترین نقطه زمین از نزد پروردگار عَزَّوَجَلَّ آمدم، پس موسی علیه السلام گفت: منزّه است خدایی که مکانی از او خالی نیست و به هیچ مکانی نزدیکتر از مکان دیگر نیست؟!»

عالم یهودی گفت: «من شهادت می دهم که این سخن حقی است، و تو یا علی به مقام ولایت و خلافت پیغمبر خود سزاوارتر از دیگری که بر آن مسلط شده اند!»

۱۷- در مناقب آل ابوطالب و ارشاد مفید علیه الرحمه روایت شده که در زمان خلافت عمر بن خطاب دو زن نزد او آمدند که راجع به بچه ای نزاع داشتند و هر کدام آن بچه را از خود می دانستند، و هیچ کدام شاهدهی نداشته و دیگری هم جز آنها مدّعی فرزندی آن بچه نبود، عمر متحیر ماند و به علی علیه السلام پناهنده شد، پس امیرالمؤمنین علیه السلام آنها را موعظه فرمود، و از دروغ و ادّعی باطل پرهیز داد و چون بر ادّعا و نزاع خود اصرار ورزیدند. فرمود: «اژه ای بیاورید.» آنها گفتند: «یا علی اژه برای چه می خواهی؟» امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «می خواهم بچه را دو نصف کنم و به هر کدام از شما نصف آن را بدهم، پس یکی از آن دو زن ساکت شد و دیگری با اضطراب و وحشت گفت: «یا اباالحسن، شما را به خدا اگر می خواهید چنین کاری بکنید، من از حقّ خود گذشتم. از این

پس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «اللّه اکبر، این بچه از آن تو است، و اگر از آن زن می بود، براو رقت می کرد.» و آن زن اعتراف نمود که بچه از من نیست و حق با آن دیگری است، و چون عمر دید که امیرالمؤمنین علیه السلام این چنین مشکل را حل نمودند، در حق آن حضرت دعا کرد.»

۱۸- عبدالرحمن بن حجاج گوید: از ابن ابی لیلی شنیدم که می گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام در یک نزاعی قضاوتی نمود که تاکنون احدی چنین قضاوتی نکرده بود، و آن این بود که دو نفر به مسافرت رفتند و چون برای استراحت و غذا خوردن جایی نشستند، یکی از آنها پنج قرص نان، و دیگری سه قرص نان داشت. پس مردی نزد آنها آمد و چون سلام کرد، به او گفتند: بفرماید از غذای ما میل کنید، آن مرد پذیرفت و با آنها غذا خورد و چون فارغ شدند، عوض آنچه خورده بود، هشت درهم به آنها داد. آنها در تقسیم آن اختلاف نمودند و صاحب سه قرص نان گفت: باید این هشت درهم بین ما به طور مساوی تقسیم شود، و صاحب پنج قرص نان گفت: باید پنج درهم آن را به من بدهی و سه درهم آن برای تو باشد، و چون نزاع خود را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بردند به آنها فرمود: «نزاع در چنین چیزی نشانه دنائت و پستی است، و بهتر است با یکدیگر صلح کنید.» صاحب

سه قرص نان گفت: من جز به مُرّ قضا و تقسیم عادلانه راضی نمی شوم.» امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: «اگر چنین است، سهم تو از هشت درهم یک درهم خواهد بود، و هفت درهم دیگر سهم رفیق تو می باشد.

صاحب سه قرص نان گفت: «سبحان الله! چگونه چنین می شود؟!» امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «مگر این نبود که تو صاحب سه قرص نان بودی، و رفیق تو صاحب پنج قرص نان بود؟ گفت: «بلی» فرمود: «سه و پنج جمع می شود و حاصل آن ضرب در سه که عدد نفرات بوده، می گردد و نتیجه بیست و چهار خواهد شد، که ثلث آن را که هشت باشد تو خورده ای، و ثلث دیگر را رفیق تو خورده است، و ثلث باقیمانده را میهمان شما خورده است، و چون او هشت درهم به شما داد، هفت درهم آن مربوط به رفیق تو خواهد بود، و یک درهم دیگر مربوط به تو می باشد.

مؤلف گوید: کیفیت تقسیم چنین خواهد بود: $۸ \times ۳ = ۲۴$ $۳ = ۸$ توضیح اینکه: هر قرص نان ۳ قسمت می شود و صاحب ۳ قرص از ۲۴ قسمت ۹ قسمت آن را مالک بوده که ۸ قسمت از آنرا خورده و یک قسمت برای او مانده و صاحب ۵ قرص ۱۵ قسمت آنرا مالک بوده که ۸ قسمت از آن را خورده و ۷ قسمت دیگر برای او مانده، و میهمان به جای ۸ قسمتی که خورده ۸ درهم داده که یک درهم آن مربوط به صاحب ۳

قرص می شود و ۷ درهم دیگر مربوط به صاحب ۵ قرص خواهد بود.

۱۹- صاحب کتاب حدیقه الشیعه (ص ۴۵۹-۴۶۴) گوید: و اما قضایا و احکامی که در زمان خلافت ابوبکر از جناب امیرالمؤمنین علیه السلام روی نموده و خاص و عام نقل نموده اند یکی آنکه رسولی از جانب روم به مدینه آمده بود و سؤالی چند داشت از جمله آنکه از ابی بکر به گمان آنکه وصی رسول خداست پرسید که چه می گوئید در حق شخصی که می گوید: «من امید بهشت ندارم و از آتش دوزخ نمی ترسم و خوفی از خدا ندارم و رکوع و سجود در نماز به جا نمی آورم و مرده و خون مرده می خورم و به چیزی که ندیده ام گواهی می دهم و فتنه را دوست می دارم و حق را دشمنم.» و چون آن رسول در مجلسی که همه اصحاب حاضر بودند، این سؤال را نمود ابی بکر بعد از تأمل بسیار به عمر رجوع کرد. عمر گفت چنین شخصی که در حق خود چنین اعتراف نموده کفر بر کفر خود افزوده، قتل او واجب است. رسول قیصر گفت: «کسانی که جواب این مسأله را چنین گویند، البته وصی رسول خدا نتوانند بود.»

پس امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر شده فرمود که مردی که این سخنان از او سرزده یکی از دوستان خدا و مردی از اولیاءالله است و هر فقره از کلام او اشاره به سریست از اسرار اول آنکه گفته امید بهشت ندارم یعنی به رحمت الهی امیدوارم چه مرد خداست که عبادت از برای بهشت نکند و او را رضای الهی منظور باشد و آنکه گفته از آتش دوزخ نمی ترسم یعنی ترس و بیم من از حق تعالی است و بندگی او به جهت ترس از دوزخ نمی کنم و آنچه نباید کرد چون نهی فرموده خود را از آن باز می دارم نه آنکه از دوزخ او می ترسم.

و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز خود فرموده است که «الهی ما عبدتک طمعافی جنتک و خوفاً من نارک ولکن وجدتک اهلاً للعباده فعبدتک» یعنی بارخدایا عبادت نمی کنم تو را از برای آنکه مرا طمعی در بهشت تو هست و یا آنکه ترس از آتش دوزخ تو دارم بلکه بندگی تو را از آن می کنم که تو سزاوار پرستش و مستحق عبادتی» و آنکه گفته خوفی از خدا ندارم یعنی از عدل او می ترسم نه از ظلم او و خوف من از منست که مبادا با

من به عدل عمل کند و جزای کردار من در کنار من نهند پس مرا خوف از خدا نیست بلکه از خود است و آنکه گفته در نماز رکوع و سجود نمی کنم یعنی نماز بر میت می کنم و امید ثواب در آن دارم چه نماز میت رکوع و سجود ندارد و مرادش از مرده و خون مرده ماهی و جگر ماهی است که از آب بیرون آمده مرده است و جگر خونست بسته شده و فتنه که دوست می دارد مال و فرزند است چون حق تعالی فرموده که «انما اموالکم و اولادکم فتنه»

و آنکه ندیده بر او گواهی می دهد بهشت و دوزخ است که ندیده است چون پیغمبر خدا از آن خبر داده گواهی به وجود هر دو می دهد و آنرا صدق می داند و آنکه گفته که حق را دشمنم یعنی مرگ را که البته حق است و از پی می رسد و من مرگ را دوست نمی دارم چه کم کسی باشد که مرگ را کاره نباشد و زندگی را بهتر نداند و آنکه نیکوکار باشد خواهد که اعمال خیرش بیشتر باشد و آنکه بدکار است از کردار خود اندیشه مند است و روزی می گذراند.

پس آن رسول گفت یا علی وصی به حق و ولی مطلق توئی و در بعضی نسخه ها فقره چند زیاده از آنچه مذکور شد ذکر نموده اند و آن این است که آنچه مرا هست خدا را نیست و با من هست آنچه با خدا نیست یعنی ظلم و جور و من تصدیق یهود و نصاری می کنم مرادش از تصدیق یهود و نصاری آن است که حق تعالی فرموده است «و قالت النصارى لیست الیهود علی شیء و قالت الیهود لیست النصارى علی شیء» یعنی از این دو طایفه هر یک دیگری را بد و باطل می دانستند و من هر دو را تصدیق می کنم و می گویم هر دو راست گفته اند.

۲۰- قضیه دیگر آنکه کسی را به نزد ابی بکر آوردند که شراب خورده بود. ابوبکر آن مرد را حد فرمود. آن مرد گفت من در میان جمعی بزرگ شده ام که شراب را حلال می دانند و مرا علمی به حرمت آن نبوده. ابوبکر فروماند یکی از اصحاب گفت: چرا از علی علیه السلام نمی پرسی تا از حیرت بیرون آئی؟ پس کسی به خدمت آن حضرت فرستاد سؤال نمودند. آن حضرت فرمود که: "ابی بکر را بگو دو شخص را به آن مرد همراه کند که او را در میان مهاجر و انصار بگرداند که هیچکس آیه تحریم خمر را بر او خوانده و یا او را خبر داده که

رسول خدا شراب را حرام کرده اند یا نه؟ اگر دو کس گواهی دادند در همان وقت او را حد بزنند والا او را بگذارند. " چون چنین کردند آن مرد در دعوی صادق بود و از حد خلاص یافت.

۲۱- قضیه دیگر آنکه در عهد ابی بکر دو کس با هم به خصومت افتادند: یکی گفته بود که من با مادر آن دیگری محترم شده ام! ابوبکر او را حد فرمود. دیگران گفتند؛ تأمل باید کرد و در حکم درماند. آخر گفتند که از علی علیه السلام باید پرسید. آن حضرت فرمود که: "خواب و سایه شخص به هم مانند است اگر خواهند آن مرد را در آفتاب بدارند و بر سایه او تازیانه بزنند، لکن آن مرد را تهدید کن که اگر بار دیگر حرفی که باعث رنجش باشد خواهی گفت ترا سیاست خواهم کرد." و او را نیز از حد نامشروع ابوبکر خلاص کرد.

۲۲- قضیه دیگر آنکه دو مرد از علمای نصاری به نزد ابی بکر آمده سؤال کردند که مکان دوستی و دشمنی، و یادداشت و فراموشی و خواب راست و دروغ را تفاوت از کجاست و فرق به چه چیز است و یک کس با یکی دوست و با یکی دشمن چراست و یکی سخن را به یاد می دارد و یکی فراموش می کند به چه سبب است.

ابوبکر در جواب عاجز آمده به عمر متوسل شد و او در جواب تعلل می ورزید تا علی علیه السلام حاضر شد از او التماس حل آن نمودند آن حضرت در جواب فرمود که حق تعالی ارواح را پیش از ابدان به دو هزار سال آفرید و در این مدت بعضی از ارواح را با بعضی الفت و التیام بود و بعضی از بعضی نفرت و جدائی «فما تعارف منها ائتلف و ما تناكر منها اختلف» هر دو روح را که آنجا با هم الفت بود درین نشأه هم با هم محبت می ورزند و دوست می شوند و هر که را از کسی که نفرت بوده همان نفرت دفع آمیزش و آشنائی می کند و رفته رفته به دشمنی و بغض منجر می شود.

و چون حق تعالی آدم را آفرید در او دل را خلق کرده و پرده برو قرار داده هرچه برو وارد می شود اگر در حالیست که پرده بر روی آن نیست آنچه در او جا می کند و در دل می ماند و اگر در وقتی است که پرده روی دل را گرفته در او جا نمی تواند کرد و باعث

فراموشی می شود و روح که کارفرمای بدنست در وقت خواب تعلق از بدن برمی دارد. گاهی با ملائکه هم صحبت می شود و گاهی با جن همراز می گردد و آنچه از ملائکه می بیند و می شنود چون تعلق به بدن گرفت و آنها را به یاد آورد صورت پذیر می شود و رؤیای صادقه است و آنرا که از جنیان دیده و شنیده نمود بی بودیست و محض خیال و توهم است و آن رؤیای کاذبه است.

پس آن دو تن در دست آن حضرت مسلمان شدند و در خدمت بودند تا در روز جنگ صفین به درجه شهادت رسیدند.

۲۳- و ایضا در زمان حکومت ابی بکر شخصی که او را رأس الجالوت می گفتند به مدینه آمده از ابی بکر پرسید که چون تو جانشین رسول خدائی بگو که اصل اشیاء چیست؟ و آن دو چیز که با هم می باشند و هرگز با یکدیگر سخن نگفته اند کدامند؟ و آن آبی که نه از زمین بود و نه از آسمان کدام است؟ و آنچه که نفس می زند بی روح چه چیز است؟ و آن قبری که با صاحبش در دنیا سیر نمود کدام قبر بود؟ ابوبکر در جواب فرو مانده عمر را طلبیده او فکر بسیار کرده و بعد از آن گفت اینها مغالطه است و قابل جواب نیست رأس الجالوت بر ایشان خندیده و اصحاب رسول خدا شرمند شدند.

امیرالمؤمنین علیه السلام به زیارت قبر رسول خدا آمده ماجرا را بشنید فرمود ای رأس الجالوت بدانکه اصل چیزها آبست چنانچه حق تعالی فرموده «وَمِنَ الْمَاءِ كُلُّ شَيْءٍ حَيٌّ» و آن دو چیز که با همند و با یکدیگر تکلم ننموده اند شب و روز است و آن آبی که نه از آسمانست و نه از زمین عاقبت است که بفرموده سلیمان در روز جنگ و تردد اسبان گرفته در شیشه کرده بودند از جمله چیزهایی که از جهه امتحان بلقیس فرستاد.

و آن چیز که بی روح نفس می زند صبح است که حق تعالی فرموده «وَالصُّبْحُ إِذَا تَنَفَّسَ» و آن قبری که با صاحبش سیر کرده ماهی بود که قبر یونس شده بود سی شبانه روز یا بیشتر او را در دریاها می گردانید بعد از این جوابها رأس الجالوت نیز به دایره اسلام درآمده اصحاب از شرمندگی بیرون آمدند و آن جوابها باعث هدایت آن مرد شد.

۲۴- و ایضا مخالف و مؤالف از ابن عباس نقل کرده اند که در عهد خلافت ابی بکر در مدینه مردی متمول بود زنش فوت شده و از آن زن دو فرزند از شوهر حال و سابق مانند بعد از مدتی آن مرد نیز به رحمت خدا رفته میان پسر زن و پسر مرد خصومت افتاده هر یک می گفتند مال مرد از آن منست و پسر او منم و کسی را علم به آن نبود که پسر مرد کدام است و پسر زن کدام پس نزد ابوبکر آمدند در مجمعی که همه اصحاب حاضر بودند و هر یک دعوی میراث مرد کردند ابوبکر متحیر فروماند و یاران و معاونان ابوبکر سرها در پیش افکندند همه در میان مردم افتاد.

عمار یاسر برخاست و پسران را به خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام برد و آن جناب در آن وقت به زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل مسجد شده بود و چون از شرایط زیارت فارغ گردید مهاجر و انصار همه به یکبار به استقبال آن حضرت رفته هر کسی از ایشان برای نقل آن حکایت و حل آن مشکل بر دیگری سبقت می نمودند. پس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ساکت باشید که امروز حکمی کنم که ملائکه از آن تعجب نمایند سپس پسران را بخواند و از هر یک پرسید هر یک گفتند متوفی پدر من است و مال مال من، پس حضرت امیرالمؤمنین سلمان را بخواند فرمود طشتی و فصادی حاضر کن و قبر را فرمود که به گورستان بقیع رو و قبر آن مرد را شکافته استخوانی از او بیاور.

و چون فصاد و طشت حاضر کردند فصاد را گفت تا یکی از آن دو پسر را فصد نموده و استخوان را در آن خون او انداخت که مطلقا رنگ استخوان تغییر نیافت و خونرا به خود نگرفت فرمود تا طشت را شسته آن پسر دیگر را فصد نموده استخوان را در آن خون انداخت خون را جذب کرد به نحوی که گفتی مگر استخوان خونست بسته شده و مطلقا سفیدی در آن نماند پسر دوم را فرمود تو پسر اوئی و مال حق تست پس مردمان به یکباره نعره برداشتند و بر رسول صلوات فرستادند و گفتند توئی که غم ها از دل ما می بری چنانکه رسول الله می برد. ابوبکر و عمر پیش آمده پیشانی آن حضرت را بوسیدند و گفتند آن روز مبادا که واقعه روی نماید و تو حاضر نباشی و آن پسر دیگر را از بیت المال چیزی داده و تسلی داد.

بخش پنجم: جنگها و مبارزات امیرالمؤمنین علیه السلام در راه خدا برای حفظ اسلام

اشاره

جنگها و مبارزات امیرالمؤمنین علیه السلام در راه خدا برای حفظ اسلام

الباب الخامس:

فی جهاده علیه السلام و مواقفه العجیبه

فی القتال فی سبیل الله تعالی

ص: ۳۲۱

۳۲۲ سفید

ص: ۳۲۲

۱- علی علیه السلام، یگانه رزم آور میدانهای جنگ

مرحوم مفید علیه الرحمه در ارشاد گوید: و از نشانه های خدای تعالی که بر خلاف عادت در امیرالمؤمنین علیه السلام وجود داشت این بود که برای هیچ یک از دلاوران جنگجو، و شجاعان رزم آور دیده نشد، آن سابقه ای که برای امیرالمؤمنین پدیدار شد. از این گذشته در میان جنگجویان کارآزموده، کسی که در همه مراحل به سلامت جسته باشد و گرفتار شری از شرور نشده و دچار جراحت (غیر قابل علاج) و عیبی نگشته باشد، جز امیرالمؤمنین دیده نشد، و تنها او بود که در آن مدت طولانی در جنگهای بسیاری که کرد، زخمی کاری از دشمن نخورد، و در هیچ معرکه ای گرفتار عیب و نقص (غیرقابل علاج) نگشت، و کسی از دلاوران بر او دست نیافت تا اینکه جریان آن حضرت با پسر ملجم مرادی ملعون پیش آمد، و آن هم به صورت غافلگیر واقع شد، و این مطلب خود از عجایب روزگار است که خداوند او را بدین نشانه و امتیاز یگانه ساخته، و او را به فنون جنگ آشنا فرموده، و بدین وسیله به مکانت و رتبه او در نزد خود، و اختصاص او به کرامتی که به واسطه آن بر همه مردمان برتری جسته راهنمایی فرمود.

و از آیات و نشانه های خداوند متعال در وجود علی علیه السلام آن بود که هیچ جنگجوی کارآزموده ای با دشمن خود روبه رو نشده جز اینکه گاهی پیروز شده و گاهی در برابر دشمن شکست خورده، و هیچ کس زخم بر دشمن خود نزده جز اینکه گاهی از آن زخم می مرده و

گاهی بهبودی حاصل می‌نموده، و سابقه ندارد که جنگجویی همیشه دشمن او از او گریخته باشد، و هیچ کس از زخمهایش تن سالم به در نبرده باشد، جز امیرالمؤمنین علیه السلام که همگان اتفاق دارند با هر رزمجویی برابر شده، بر او پیروز گشته، و هر شجاعی که به جنگ او آمده، او را هلاک ساخته، و این نیز از چیزهایی است که آن حضرت را از همگان جدا نموده، و خداوند جریان عادی را در هر جا و هر زمانی به وسیله او به هم زده و این از نشانه های روشن خداوند تعالی در او می باشد.

و از نشانه های خداوند در باره آن حضرت این است که روزگار درازی در جنگها به سر برد و جامه رزم پوشید و با دلاوران زیادی از دشمن روبه رو شد، و با اینکه آنها براو یورش می بردند و برای غافلگیر کردن او حيله ها داشتند، و در این راه کوششها کردند، او از برابر هیچ یک از آنها نگریخت و به هیچ کدام پشت نکرد، و هرگز از جای خود دور نشد، و از احدی از حریفان جنگی خود نترسید، در حالی که رزم آورانِ دیگر چنین نبودند، و آنها چون در برابر دشمن خود قرار می گرفتند، گاهی مقاومت می نمودند و گاهی از مقابله با او می گریختند، و از آنچه گذشت روشن می شود که آن حضرت در امتیاز مبارزاتی و به هم خوردن جریانات عادی به وسیله او منحصر به فرد بوده و خداوند با این ویژگیها امامت او را برای مردم روشن نموده، و پرده از وجوب اطاعت او برداشته، و او را از همه مردم ممتاز ساخته است.

۲- موقعت علی علیه السلام در جنگها

صاحب کتاب مناقب آل ابی طالب گوید: «خداوند متعال اصحاب مُحَمَّد صلی الله علیه و آله را توصیف نموده و فرموده است: "کسانی که در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله سخت به دشمن می تاختند" و این صفت اختصاص به علی علیه السلام دارد، نه آن کسانی که (مانند ابوبکر و عمر و عثمان) برای آنها ادعای رزم آوری و شجاعت می شود!»

وی می افزاید: «خداوند در قصه طالوت فرموده: خداوند طالوت را از بین شما برگزید، و بیش از شما به او قدرت علم، و قدرت جسم عطا نمود." و از آن سو جمیع امت اسلامی اعتراف می کنند که علی علیه السلام از ابوبکر در علم و نیروی بدن قویتر بوده، و در علم و دانش ابوبکر اختلاف نموده اند، و البته فرق بین این دو آشکار است...» تا اینکه گوید: «من تعجب دارم که چگونه علی علیه السلام را با کسی مقایسه می کنند که نه در اسلام و نه در قبل از اسلام، به اندازه خونِ حجامت از بدن او خون جاری نشده، در حالی که می دانند علی علیه السلام در جنگ بدر فقط سی و پنج مبارز دلیر را به خاک هلاکت رساند که از آنها یکی ولید بن عتبّه بن ابی سفیان بود، غیر از زخمیهای فراوان!"

و سپس گوید: «علی علیه السلام بود که در جنگ احد رئیس رزم آوران، طلحه بن ابی طلحه، و فرزند او ابوسعید و برادران او خالد و مخلد و ... را از پای درآورد، غیر از کسانی که بعد از پیروزی به قتل رسانید، و هیچ تردیدی نیست که در جنگ احد، عمر و عثمان جزء فراریها

بودند، و شک در ابی بکر دارند که آیا تا پایان جنگ باقی ماند و یا فرار کرد!»

مؤلف گوید: سیره ابن هشام از ابن مسعود نقل کرده که: «در جنگ احد جز علی بن ابیطالب علیه السلام، بقیه فرار کردند!» و باز گوید: «علی علیه السلام بود که در جنگ احزاب چون عمرو بن عبدود و فرزند او و ... را کشت، باد تنیدی وزید و همه کفار شکست خوردند و فرار کردند.» و گوید: «علی علیه السلام در جنگ حنین چهل نفر را کشت، و شجاع آنها ابو جریول را چنان با یک ضربت از فرق تا کلاه خود و عمامه و زره دونیم نمود که هنوز بقیه بدن او بر مرکب قرار داشت!»

و گوید: «علی علیه السلام در جنگ حنین بین بیست و چهار هزار دشمن یک تنه شمشیر زد، تا اینکه برای او از آسمان مدد رسید.»

و گوید: «در غزوه ذات السلاسل علی علیه السلام هفت نفر از سخت ترین دشمنان را کشت که دلیرترین آنها سعید بن مالک عجلی بود.»

و گوید: «در جنگ بنی النصیر علی علیه السلام یازده نفر را به طور غافلگیر به هلاکت رساند!»

و گوید: «در جنگ با یهود بنی قریظه، علی علیه السلام رؤسای یهود، مانند حی بن اخطب و کعب بن اشرف را گردن زد، و در بنی المصطلق، مالک و فرزند او را به هلاکت رساند.»

و گوید: علی علیه السلام را دو گونه ضربت بود: اگر قامت او از دشمن بلندتر بود او را از فرق به پایین دونیم می کرد و اگر قامت او از دشمن کوتاهتر بود، او را از کمر دونیم می نمود،

چنانکه گفته اند: ضربت‌های او تک بوده، به طوری که اگر قامت او از دشمن بلندتر بود با یک ضربت از فرق به پایین را می شکافت، و اگر قامت او کوتاهتر بود با یک ضربت از کمر دونیم می کرد، و چون دشمن را در قلعه و حصنی می یافت، آن را بر او خراب می نمود، و گفته شده که ضربت او در سختیها سخت تر بود، و شجاعی تاکنون چنین ضربت‌هایی نداشته و فارسی زبانها گفته اند: "ضربت شش نوع است و همه آنها از علی علیه السلام گرفته شده و آنها عبارت است از: علویه، و سفلیه و غلبه، و ماله، و حاله و جروهام."

مرحوم مجلسی علیه الرحمه گوید: در مناقب آمده که: در روز جنگ احزاب علی علیه السلام شجاع عرب، اسد بن غویلم را کشت و در غزوه وادی الرّمل: مبارزین و جنگجویان دشمن را کشت، و در خیبر مرحب، و ذالخمار، و عنکبوت را کشت، و در جنگ طائف: لشکر ضیغم را مغلوب کرد، و شهاب بن عیس و نافع بن غیلان را کشت. و در وقت هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله به مکه، مهلع و جناح را کشت، و جنگ او با جوانان مکه در وقت هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه، و خوابیدن او در بستر آن حضرت در شب هجرت معروف است.

و بزرگواری او در جنگ جمل مشهور است (چون به احترام رسول خدا صلی الله علیه و آله عایشه را نکشت) و دست و پای شتر او را قطع کرد تا به زمین افتاد، و در ليله الهیر (جنگ صفین) سیصد تکبیر گفت و با هر تکبیری دشمنی را نابود کرد و در بعضی از روایات تا هفتصد تکبیر از او شنیده شد، و هرگز زره او پشت نداشت، و مرکب او فرار نمی کرد! و در نامه خود

به عثمان بن حنیف نوشت: «اگر جمیع عرب به جنگ علی برخیزند، هرگز از آنها روی نخواهد گرداند، و اگر به آنها دست یابد، سر از بدن آنها جدا خواهد نمود.»

و در کتاب مناقب آل ابوطالب از فائق نقل شده که چون علی علیه السلام بر مشرکین حمله می کرد، آنها به کوهها فرار می کردند، و قریش چون علی علیه السلام را در جنگ می دیدند، از ترس او وصیتهای خود را می کردند، و مردی گوید: «چون دیدم علی علیه السلام لشکر را می شکافد و می آید، دانستم که ملک الموت هم همراه او برای قبض روح می آید!»

و در جنگ خیبر، رسول خدا صلی الله علیه و آله او را کزّارِ غیر فزّار خواند (یعنی او رزمجویی است که هرگز فرار نمی کند) و همیشه رسول خدا صلی الله علیه و آله کفّار را به وجود علی علیه السلام تهدید می فرمود.

و عبدالرحمن بن عوف گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله به اهل طائف فرمود: «سوگند به آن خدایی که جان من در اختیار اوست، اگر نماز را اقامه نکنید، و زکات را پرداخت ننمایید، مردی را که جان او جان من است و یا فرمود: (او از من است)، به سوی شما می فرستم که شجاعان شما را گردن بزند، و اهل و فرزندان آنها را اسیر بگیرد!» عبدالرحمن بن عوف گوید: مردم فکر کردند مقصود رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر و عمر است. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «مقصود من این آقا است.»

و در همان کتاب از صحیح ترمذی و تاریخ خطیب و فضائل سمعانی نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز جنگِ حدیبیه فرمود: «ای جماعت قریش، یا از آزار خود دست

بردارید و یا مردی را به سوی شما می فرستم که او در راه دین خدا سر از بدن شما جدا کند.»

و معاویه در جنگ صفین به لشکر خود گفت: «سوگند به خدا می خواهم اطراف علی را احاطه کنید و با نیزه های خود او را از پای در آورید، و شهرها و مردم آن را از دست او راحت کنید!» مروان حکم با خشم از جای خود برخاست و گفت: «به خدا سوگند ای معاویه، تو از ما خسته شده ای چون ما را به جنگ شیری شجاع، و مار بیابان می فرستی (و ما قدرت مقابله با او را نداریم)!»

و در همین معنی ولیدبن عقبه اشعاری سروده است:

۱ - معاویه پسر حرب به ما گوید: چگونه بین شما رزم آوری نیست که در مقابل رقیب خود بایستد؟!

۲ - رزم آوری که بتواند در مقابل ابی الحسن علی علیه السلام بایستد و از پا در نیاید؟!

۳ - به او گفتیم: آیا ما را به بازی گرفته ای ای پسر هند و چنان می نماید که تو از حال ما بی اطلاعی؟!

۴ - آیا ما را امر می کنی که در مقابل مار بیابان و شیر خطرناک بایستیم؟!

۵ - او کسی است که دل‌های مردم از مقابله با او در جنگ فرو می ریزد!

پس عمروبن عاص گفت: «به خدا سوگند هر که از مقابله با علی علیه السلام در جنگ فرار کند ملامت نخواهد شد!»

۳- علی علیه السلام و خصلتهای او در جنگ

۱- صاحب کتاب «مناقب آل ابوطالب» گوید: چون خبر شهادت امیرالمومنین، علی علیه السلام به شام رسید، عمرو بن عاص معاویه را بشارت داد و گفت: «آن شیر شجاعی که کسی جرأت نزدیک شدن به او را نداشت، از دنیا رحلت نمود.!!!»

معاویه چون شنید، گفت: «به روباهان و آهوان بگویید آزاد شدید، به هر جای که می خواهید بدون ترس و وحشت قدم گذارید!»

۲- و در همان کتاب آمده است: «علی علیه السلام با یکی از مشرکین در حال رزم بود، که آن مشرک به او گفت: «ای پسر ابوطالب، شمشیر خود را به من ببخش.» و چون علی علیه السلام شمشیر را به او دادند، تعجب کرد و گفت: «چگونه در چنین وقتی شمشیر خود را به من دادید؟!» علی علیه السلام فرمود: «تو دست سؤال به سوی من دراز کردی و از کرم و بزرگواری دور است که انسان سایل را محروم کند؛ پس آن کافر خود را به روی زمین انداخت و گفت: «این روش اهل دین است؛ و قدم مبارک آن حضرت را بوسید و مسلمان شد!»

۳- مالک بن انس گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم می فرمود: «به جدّم امیرالمؤمنین علیه السلام عرض شد: «چرا یک اسب تندرو تهیه نمی کنید؟!» علی علیه السلام در پاسخ فرمود: «چون من هرگز از دشمن فرار نمی کنم، و اگر دشمن فرار کند او را تعقیب نمی کنم،

نیازی به اسب تندرو ندارم!»

۴- اما حسن علیه السلام می فرماید: «هیچ لشکری مقابل امیرالمؤمنین علیه السلام نیامد، جز آنکه خداوند شکست و خواری را نصیب آن نمود، و شمشیر ذوالفقارِ علی بر هر که فرود آمد هرگز زنده نماند! و چون مشغول جنگ می شد، جبرئیل طرف راست او، و میکائیل طرف چپ او، و ملک الموت مقابل او بود.»

۵- واقدی از علمای اهل سنت گوید: «به خدا سوگند، در جنگ خیبر هنوز همه سپاه اسلام به خیبر نرسیده بودند که علی علیه السلام خیبر را فتح نمود و بر تمام قلعه های آن به نامهای: قموص، و ناعم و سلام، و وطیخ، و حصن المصعب بن معاذ، و غنم وارد شد، و از این رو نصف غنائم جنگی را رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام دادند، و نصف دیگر را به سایر صحابه!»

۴- مبارزات علی علیه السلام در جنگ خیبر و خندق و کشته شدن عمرو بن عبدود به دست او

۱- مرحوم مجلسی علیه الرحمه در کتاب بحار از شعبه و قتاده و حسن بصری و ابن عباس نقل می کند که گویند: جبرئیل علیه السلام، بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت: «ای مُحَمَّد،

ص: ۳۳۱

خداوند می فرماید: من جبرئیل را برای یاری و کمک به علی علیه السلام فرستادم، و به عزّت و جلالم سوگند که علی سنگی به طرف خیبر پرتاب نمی کند، جز آنکه جبرئیل هم با او سنگی پرتاب خواهد نمود. پس به علی دو سهم از غنایم باید داده شود؛ سهمی برای خود و سهمی برای جبرئیل.

و به همین مناسبت هزیمه بن ثابت اشعار ذیل را انشا نمود:

۱ - علی علیه السلام (در جنگ خیبر) مبتلای به درد چشم بود، و چون دارویی برای درد چشم خود نیافت.

۲ - رسول خدا صلی الله علیه و آله با آب مبارک دهان خویش او را شفا و برکت بخشید.

۳ - و (چون دیگران از مقابله بادشمن عاجز ماندند) فرمود: امروز پرچم اسلام را به دست رزم آور شجاعی خواهم داد

۴ - که خداوند او را دوست دارد و او نیز خدا را دوست دارد و خداوند پیروزی را به دست او خواهد داد-

۵ - و رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین افتخاری را در بین اصحاب خود به علی علیه السلام داد و او را برادر و وزیر خود معرّفی نمود.

۲- و در کتاب بحار از مناقب از مُحَمَّد بن اسحاق نقل می کند که چون در جنگ خندق عمرو بن عبدود نیزه خود را بر خیمه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرو می برد و می گفت: «ای

ص: ۳۳۲

مُحَمَّدٌ خَارِجٌ شَوْ،» و اشعار ذیل را می خواند و می گفت:

۱ - براستی از بس شما را صدا زدم و مبارز طلب نمودم، خسته شدم!

۲ - من مرد دلاور و رزمجویی هستم که مردان شجاع از من هراس دارند!

۳ - من شجاع و دلیری هستم که همیشه در جنگها پیشرو و بی باک بوده ام!

۴ - براستی شجاعت و بزرگواری برای انسان بهترین شیوه است.

و در هر نوبت علی علیه السلام برای مقابله با او قیام می نمود و رسول خدا صلی الله علیه و آله به او اجازه نمی دادند چون فاطمه علیها السلام گریه می کرد و می فرمود: «هنوز زخمهای او از جنگ احد بهبود نیافته، و نزدیک است که با میدان رفتن او حسن و حسین من یتیم شوند.» تا اینکه جبرئیل علیه السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد و از طرف خداوند او را امر نمود که علی علیه السلام را به مبارزه با عمرو بن عبدود بفرستد، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«یا علی نزدیک بیا» و عمامه و شمشیر خود را به او داد و فرمود: «برای جهاد با دشمن حرکت کن» و سپس دست به دعا برداشت و فرمود: «خدایا علی را یاری کن»، و چون علی علیه السلام به طرف عمرو رفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «تمام ایمان، در مقابل تمام کفر قرار گرفت.» و چون علی علیه السلام با عمرو روبه رو شد به او فرمود:

- شتاب مکن ای عمرو که جوابگوی تو آمد؛ کسی که از رویارویی با تو ناتوان نخواهد بود،

- او دارای نیت پاک و بصیرت است، و بدان که صبر و شکیبایی مایه نجات خوبان است.

- من بسیار خشنود می شوم که با کشتن تو صدای ناله ها، در کنار کشته ات بلند شود!

- و دوست دارم ضربتی بر تو وارد کنم که نام آن در تاریخ باقی بماند!

و در کتاب امالی نیشابوری نقل شده که علی علیه السلام به عمرو فرمود:

- بدان ای عمرو که با رزمجویی روبه رو شدی که هرگز در جنگ عقب نشینی نخواهد نمود!

- او تو را به دین خدا و یاری از او و پذیرفتن اسلام دعوت می کند.

تا اینکه فرمود:

- قریش و دیگران آگاهند، که کسی مانند من بین آنها وجود ندارد.

۳- مجلسی علیه الرحمه در بحار از طبری و ثعلبی نقل کرده: که علی علیه السلام به عمرو فرمود: «تو در زمان جاهلیت می گفتی: کسی که سه چیز از من بخواهد، هر سه را و یا یکی از آنها را از او می پذیریم؟» عمرو گفت: «بلی چنین است.» پس علی علیه السلام به او فرمود: «من تو را به یگانگی خداوند، و رسالت مُحَمَّد صلی الله علیه و آله، و اطاعت پروردگار عالم می خوانم.» عمرو گفت: «از این سخن بگذر.» علی علیه السلام به او فرمود: «پذیرفتن اسلام برای تو بهتر است.» (و چون پذیرفت) علی علیه السلام فرمود: «درخواست دوّم این است که از جنگ با اسلام بگذری و به جای خود برگردی.» عمرو گفت: «صحیح نیست که چنین چیزی را زنه‌ای قریش از من نقل کنند!» امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «درخواست سوّم این است که از اسب خود پیاده شوی و با

من بجنگی.» پس عمرو خندید و گفت: «گمان نمی کردم احدی از اعراب چنین چیزی از من درخواست کند، و بر من ناگواری است که مردی را مانند تو با این بزرگواری، و با آن دوستی و رفاقتی که با پدر او داشته ام، به قتل رسانم!» امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: «ولی من دوست دارم که تو را به قتل برسانم، و چون درگیر شدند عمرو ضربتی بر سر امیرالمؤمنین علیه السلام زد که از کلاه خود گذشت و به سر مبارک آن حضرت اصابت نمود، و علی علیه السلام ضربتی بر گردن او زد (و در روایت حدیفه به پای او زد) که به روی زمین افتاد. جابر گوید: غباری بین آنها ایجاد شد که دیگر آنها را ندیدم، و لی صدای تکبیر علی علیه السلام را از بین غبار شنیدم. و چون علی علیه السلام سر عمرو را به درخواست او از قفا جدا نمود، این اشعار را انشاء نمود:

۱ - آیا شجاعان این چنین بر من یورش می برند؟! شما ای یاران امتیاز من و آنها را خبر دهید.

۲ - او (یعنی عمرو) از نادانی و بی خردی سنگی را پرستش نمود، و من پروردگار مُحَمَّد صلی الله علیه و آله را بدرستی پرستش نمودم.

۳ - امروز نگهبانان (یعنی خدا و ملائکه و ...) مرا از فرار باز داشتند و من تصمیم داشتم که ضربتی کاری بر سر عمرو وارد کنم.

۴ - او چون به شمشیر زیبا و برنده خود طغیان نموده و مغرور شده بود، او را با خواری به هلاکت رساندم!

۵- ای جماعت احزاب که به جنگ اسلام آمده اید، هرگز گمان نکنید که خداوند دین خود و رسول خود را خوار کند! (چرا که او فرموده: «إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ» یعنی عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنین است).

۴- عمرو بن عبید گوید: چون علی علیه السلام سر عمرو را به دست گرفته و از میدان باز گشت، اصحاب به طرف او آمدند پس ابوبکر سر علی علیه السلام را بوسید و گفت: «مهاجرین و انصار تا زنده هستند باید سپاسگزار تو باشند.»

واحدی و خطیب خوارزمی با سند خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده اند که فرمود: «براستی ارزش قیام و مبارزه علی علیه السلام در مقابل عمرو بن عبدود، بیش از عبادت‌های امت من تا قیامت است!»

ابوبکر بن عیاش گوید: «براستی در اسلام شمشیری زده نشد که ارزشمندتر از ضربت شمشیر علی علیه السلام» در جنگ خندق باشد، و ضربتی هم پست تر و خطرناکتر از ضربتی نبود که ابن ملجم مرادی بر سر علی علیه السلام وارد کرد، و گفته شده که ضربت ابن ملجم ملعون در جای ضربت عمرو بن عبدود واقع شد.»

مؤلف گوید: تفصیل جنگ‌های امیرالمؤمنین علیه السلام در تفسیر آیات خواهد آمد انشاءالله.

۱- مرحوم مجلسی «ره» از این قتیبه در کتاب «معارف» و از ثعلبی در کتاب «کشف» نقل می کند که گویند: در جنگ حنین، بعد از فرار مردم، تنها علی علیه السلام و عباس و فضل فرزند او و ابوسفیان فرزند حارث بن عبدالمطلب، و نوفل و ربیعہ دو برادر او و عبداللہ زبیر و عتبہ و معتب دو فرزند ابولہب، و ایمن غلام رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ باقی ماندند، و عباس در طرف راست رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و فرزند او فضل در طرف چپ آن حضرت حرکت می کردند، و ابوسفیان فرزند حارث بن عبدالمطلب، زین و مرکب آن حضرت را گرفته بود، و بقیہ اصحاب اطراف او بودند، در حالی که علی علیه السلام دشمن را با شمشیر از مقابل آن حضرت دور می کرد؛ و در این مورد عباس گوید: ما نہ نفر بودیم کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ را یاری کردیم در حالی کہ بقیہ متفرق شدند و گریختند!*

و انصار بیش از همه از ابو جَرول فرار می کردند، زیرا او بر شتر سرخی سوار بود و پرچم سیاهی بر سر نیزه بلندی آویخته بود و پیشاپیش قبیله هوازن در حرکت بود، و چون کسی مقابل او می آمد نیزه خود را بر بدنش فرو می برد و اگر کسی مقابل او نبود، به کسانی کہ پشت سرش بودند حمله می کرد و چنین رجز می خواند: «منم ابو جَرول کہ هرگز آرام نگیرم تا اینکه یا بکشم و یا کشته شوم!»

پس امیرالمؤمنین علیہ السلام به طرف او حرکت نمود و شمشیری بر شتر او زد و چون بر

زمین افتاد، با شمشیر او را پاره پاره کرد و این شعر را انشاء نمود:

۱ - «مردم خوب می دانند که من در بحرانهای جنگ (نسبت به دین خدا و رسول او صلی الله علیه و آله) خیرخواهی می کنم.» و چون ابوجرول کشته شد و دشمن شکست خورد چهل نفر به دست امیرالمؤمنین علیه السلام کشته شده بودند و علی علیه السلام باز در این مورد اشعار ذیل را انشاء نمود:

۲ - آیا ندیدی چگونه خداوند، رسول خود را آزمایش بی سابقه ای نمود و قدرت و مقام او را ظاهر ساخت؟!!

۳ - بدین گونه که کفار را به ذلت کشاند، و مزه تلخ خواری و اسارت و کشته شدن را به آنها چشانند؟!!

۴ - و رسول خدا صلی الله علیه و آله پیروزی بی سابقه ای به دست آورد، پیامبری که برای اجرای عدالت مبعوث گردید.

۵ - پیامبری که برای او از طرف خداوند قرآن نازل شد، که آیات آن برای صاحبان خرد و عقل روشن و راهگشاست.

۶ - و چون عده ای (حقانیت آن را) انکار نمودند، خداوند قلوب آنها را از پذیرش حق منع نمود و بر حماقت آنها بیفزود!

ص: ۳۳۸

۶- علی علیه السلام، و گوشه‌هایی از مبارزات آن حضرت در جنگها

مرحوم مجلسی «ره» در کتاب بحار گوید: در جنگ طائف رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرکان طائف را چند روز محاصره نمود و سپس علی علیه السلام را با جمعی از سواره نظام خود فرستاد و به او امر فرمود که آنچه از بتها را بیابد پایمال و نابود سازد. پس عده‌ای از سواران طائف در صبحگاه با علی علیه السلام روبه رو شدند و چون شجاعت‌ترین آنها مبارز طلب نمود، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «کیست که به جنگ او رود؟» و چون کسی پاسخ او را نداد، علی علیه السلام به جنگ او برخاست، در حالی که می فرمود: برآستی برای هر رئیسی (مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله) حقّ است (که برای دفاع از اسلام و دستیابی به دشمن) از اموال دشمن بهره گیرد و یا آنها را نابود کند. و سپس او را به قتل رساند و مشغول شکستن بتها گردید، و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را پیروز دید تکبیر گفت، و دست علی را گرفت و با او به رازگویی بسیار پرداخت. سپس نافع بن غیلان از قلعه مشرکان خارج شد، و چون با علی علیه السلام برخورد نمود، علی علیه السلام او را به قتل رساند، و اهل طائف گریختند.

و گوید: در روز فتح مکه شجاع عرب، اسدبن غویلم مبارز طلبید، و رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحاب خود فرمود: هر که از شما به جنگ این مشرک رود و او را نابود کند، اهل بهشت

خواهد بود، و امامت و رهبری بعد از من از آن اوست، و چون مردم امتناع ورزیدند، علی علیه السلام به جنگ او برخاست و فرمود:

۱ - ضربتی بر فرق او زدم که کشنده و نابود کننده بود.

۲ - و با آن ضربت استخوان از بدن او جدا، و پوست از سر او کندم.

و گوید: علی علیه السلام جمعیت فراوانی از یهود بنی النضیر را به هلاکت رساند و یکی از آنها شخصی بود به نام «غرور» که بر خیمه رسول خدا صلی الله علیه و آله سنگ پرتاب می کرد.

پس حسان برای علی علیه السلام، در شعر خود چنین گفت:

۱ - خدا داند که تو در مقابل چشم مردم، چه بلایی بر سر یهود بنی النضیر آوردی!

۲ - او رئیس آنها را به هلاکت رساند و سپس نه نفر دیگر را زخمی و یا دفع نمود! و گوید: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به طرف یهود بنی قریظه فرستاد و فرمود: «یا علی با عنایت خداوند به طرف آنها حرکت کن.» یهود به یکدیگر گفتند: قاتل عمرو بن عبدود به سوی شما آمد! و دیگری در شعر خود گفت: علی علیه السلام همان باز شکاری است که عمرو را کشت و پشت ما را شکست و آبروی ما را برد!

و علی علیه السلام فرمود: «ستایش خدای را که اسلام را ظاهر نمود و شرک و بت پرستی را نابود کرد!» و سپس یهود بنی قریظه را محاصره نمود تا اینکه به حکم سعد بن معاذ راضی

شدند (و او حکم کرد که مردان آنها را بکشند و خانوادها را اسیر بگیرند) و علی علیه السلام ده نفر از آنها را کشت.

و در همان کتاب گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام شجاعترین خلق خداست (بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله) و قدرت و هیبت او در حدّی است که خداوند ملائکه را (که برای یاری پیامبر صلی الله علیه و آله فرستاد) برای ترساندن دشمن به صورت علی علیه السلام قرار می داد و این چیزی است که تاکنون برای کسی نبوده و نخواهد بود، و مؤید این معناست آنچه از امام باقر علیه السلام روایت شده: «که در جنگ بدر از هر مجروحی سؤال می شد که چه کسی تو را مجروح نمود، او می گفت: علی بن ابی طالب مرا مجروح نمود، و سپس جان می داد!»

و گوید: سید مُحَمَّد حمیری در باره جهاد و ابتلای امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ بدر اشعار ذیل را انشاء نموده:

۱ - زمانی که آتش جنگ افروخته باشد، که چون دلیران و شجاعان بر آن وارد شوند، بسوزند!

۲ - کیست مانند علی علیه السلام که مردان شجاع و دلیر را با شمشیر خود نابود کند؟!

۳ - او در بدر و سخت ترین مواقع جنگی که آتش جنگ افروخته بود،

۴ - همه دیدند و دانستند که شجاعان رزم آور را با شمشیر خود زمینگیر و نابود کرد!

۵ - دشمنان چون از مقابله با او عاجز و ناتوان ماندند، گفتند: باید او را غافلگیر کنید، ولی با این اندیشه هم به او دست نیافتند و از شمشیر او سالم نماندند!

۶ - او با شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله (ذوالفقار) سر از تن بزرگان دشمن برگرفت!

۷ - او آقای ما، و صاحب جلال و کرم، و تاج سر مردم، و نشانه حق، و پدر حسن و حسین است.

۸ - براستی علی و فاطمه و دو فرزند آنها گرچه مظلوم واقع شدند؛

۹ - ولی آنها پاکان و برگزیدگان خداوند بودند که در بین عرب و عجم همتایی نداشتند!

۷- مجاهدات بی نظیر علی علیه السلام و حمایت ملائکه از او

جابر بن عبدالله انصاری گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ جمعیتی از من تخلف نکنند جز آنکه آنها را با تیر خدا هدف گیرم!» گفته شد: «یا رسول الله صلی الله علیه و آله تیر خدا کدام است؟» فرمود: «تیر خدا علی بن ابیطالب علیه السلام است، زیرا او را در هیچ جنگی نفرستادم، جز آنکه دیدم جبرئیل در سمت راست او، و میکائیل در سمت چپ او، و ملکی از ملائکه (عزرائیل) مقابل او، و ابری بر بالای سر او حرکت می کرد، تا اینکه خداوند پیروزی را به او عطا می فرمود!»

ص: ۳۴۲

ابو خالد بن جابر گوید: چون علی علیه السلام به شهادت رسید، امام حسن علیه السلام خطبه ای ایراد نمود و از او شنیدم که می فرمود: «ای مردم، شما پدرم را در شبی کشتید که در آن شب قرآن نازل گشت، و عیسی علیه السلام به آسمان رفت، و یوشع بن نون وصی موسی علیه السلام کشته شد! به خدا سوگند (در فضائل و کمالات) قبل از او کسی به او نرسیده و بعد از او هم نخواهد رسید! به خدا سوگند، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به جنگ می فرستاد، جبرئیل در سمت راست او، و میکائیل در سمت چپ او حرکت می کرد! به خدا سوگند علی علیه السلام چیزی از طلا و نقره دنیا باقی نگذارد، جز هشتصد درهم و یا هفتصد درهم که برای تهیه خادمی گذارده بود.»

عبدالله مسعود گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: «من هرگز علی علیه السلام را در هیچ جنگی نفرستادم، جز آنکه دیدم جبرئیل طرف راست او، و میکائیل طرف چپ او، و ابری بر بالای سر او حرکت می کرد، تا اینکه پیروزی و فتح نصیب او می شد!»

ابن ابی الحدید معتزلی در بیان اوصاف علی علیه السلام گوید: «و اما جهاد او در راه خدا، روشن است و دوست و دشمن او می دانند که او آقای مجاهدان است» تا اینکه گوید: و آیا تاکنون کسی به مرتبه ای از جهاد رسیده که علی علیه السلام نرسیده باشد؟!»

سپس می افزاید: «شما می دانید بزرگترین جنگی که برای رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش آمد، بدر کبری بود که سخت ترین ضربه به مشرکان وارد شد و هفتاد نفر از سران آنها کشته شدند

که نیمی از آنها به دست علی علیه السلام کشته شدند و نیم دیگر به واسطه ملائکه و بقیه مسلمانها» تا اینکه گوید: «... این ویژگی برای علی علیه السلام از ضروریات است، و ادامه سخن در آن توضیح و اوضاحت خواهد بود!»

۸- علی علیه السلام و جنگ بدر

ثعلبی در تفسیر خود گوید: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد سرزمین بدر شد، فرمود: «اینجا محل شکست و نابودی دشمن است ان شاء الله» و چون مشرکان قریش وارد آن سرزمین شدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدایا، این قریش است که با لشکر خود برای تکذیب پیغمبر تو آمده، خدایا وعده نصرت و یاری خود را از من دریغ مکن! پس جرئیل آمد و به آن حضرت عرض کرد: «مشتی از خاک را بر آنها پاش.» و چون دو لشکر مقابل یکدیگر قرار گرفتند، به علی علیه السلام فرمود: «مشتی از ریگها را به من ده!» و چون گرفت به صورت مشرکان پاشید و فرمود: «زشت باد این صورتها.» پس هیچ مشرکی نبود جز آنکه از آن خاک در چشم و دهان و بینی او وارد شد... و همین سبب شکست آنها گردید.

ابن عباس گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ بدر پرچم اسلام را به دست علی علیه السلام دادند، در حالی که تنها بیست سال از عمر او گذشته بود.»

ذهبی گوید: «از این روشن می شود که علی علیه السلام قبل از ده سالگی مسلمان شده بود.»

ابن عباس گوید: «در جنگ بدر مهاجران ۷۷ نفر بودند، و انصار ۲۳۶ نفر و پرچم رسول الله صلی الله علیه و آله به دست علی علیه السلام بود.»

ابن اثیر در تاریخ خود گوید: «... (چون جنگ بدر شروع شد) عتبه، و شیبه فرزندان ربیع، و ولید به میدان آمدند و مبارز طلبیدند، و چون در مقابل آنها از انصار، عوف و معوذ فرزندان عفره و عبدالله بن رواحه آماده شدند، عتبه و شیبه گفتند: «شما که هستید؟» آنها پاسخ دادند: «ما از انصار هستیم.» عتبه و شیبه گفتند: «شما همتهای خوبی هستید، اما ما از قوم خود مهاجران را می خواهیم.»

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به حمزه، و عبیده بن حارث، و علی علیه السلام فرمود: «پا خیزید، و عبیده بن حارث بن عبدالمطلب که رئیس مهاجران بود، مقابل عتبه قرار گرفت، و حمزه مقابل شیبه و علی علیه السلام نیز مقابل ولید قرار گرفت، پس حمزه، شیبه را مهلت نداد و به قتل رسانید، و علی علیه السلام نیز ولید را مهلت نداد و هلاک نمود، و چون عبیده و عتبه هر کدام زخمی به یکدیگر وارد نمودند و ناتوان ماندند، حمزه و علی بر عتبه حمله کردند و او را به قتل رساندند، و عبیده را به یاران خود ملحق نمودند...»

شیخ مفید در ارشاد گوید: علی علیه السلام در جنگ بدر، ۳۶ نفر را تنها به دست خود هلاک

نمود غیر از کسانی که در قاتل آنها اختلاف است، و یا امیرالمؤمنین علیه السلام با دیگری در کشتن آنها شریک بوده، و با اختلافی که در عدد کشته شدگان بدر موجود است، شکی نیست که امیرالمؤمنین علیه السلام نیمی از آنها و یا نزدیک به نیم را کشته است و چه شایسته است تجلیل شاعر از او که می گوید:

۱ - تنها برای تو است این دو خصلت نیکو، که من باید برای آن دو، تو را ثنا گویم!

۲ - تو در جنگ بین گرگ و میش فاصله اندازی، و در غیر حال جنگ با آنها بسازی!

شیخ جعفر نقدی گوید: (در جنگ بدر) مسلمانان جنگ سختی کردند و چون یکی از مشرکان کشته می شد، فریاد می زد: «علی علیه السلام مرا کشت» و چون از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال نمودند، فرمود: «خداوند ملائکه را در چشم آنها به صورت علی علیه السلام نشان می دهد، چون علی برای آنها ترس و هیبت بیشتری دارد!»

صاحب بن عباد مقام علی علیه السلام را در جنگها معرفی می کند و می گوید:

۱ - علی علیه السلام در جنگ بدر مانند ماه در شب بدر بود، در حالی که دیگران از یاد شمشیر لرزان بودند!

۲ - (و به یاران پیامبر صلی الله علیه و آله گوید:) شما چقدر از وصف خیر سخن گفتید، در حالی که آن روز مانند شتر مرغ فرار می کردید!

۳- و در احد که مردان شما فرار کردند، شمشیر علی بود که روی دشمن را سیاه نمود.

۴- و در جنگ حنین بعضی از شما قصد خیانت کردند، در حالی که شمشیر زیبا و قاطع و کشنده علی علیه السلام از اسلام حمایت نمود.

و در قصیده دیگرش گوید:

۱- کیست مانند مولای ما علی علیه السلام (در شجاعت و دلاوری) وقتی که آتش جنگ افروخته شود.

۲- تنها شجاعت و جهاد علی علیه السلام را در جنگ بدر به یاد آورید (تا به مقام بلند او نزد خداوند آگاه شوید).

۳- تاریکیهای جنگ احد را (که به واسطه فرار اصحاب از گرد پیامبر پیش آمد) فراموش نکنید و بدانید که علی علیه السلام مانند خورشیدی که طلوع کند، همه تاریکیها را برطرف نمود و غصه ها را از دل پیامبر صلی الله علیه و آله زدود.

ابن شهر آشوب گوید: در کتاب «المقنع» سخن هند جگر خوار را دیدم که چون علی علیه السلام پدر و برادر و عموی او را کشته بود، گفت: «یا علی تو با کشتن پدر، و عمو، و برادر من که مانند نور ماه بود، پشت مرا شکستی!»

ص: ۳۴۷

۹- مواسات علی علیه السلام با رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ احد

ابان بن عثمان از امام صادق علیه السلام نقل نموده که می فرماید: «در جنگ احد همه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرار کردند، جز علی بن ابیطالب علیه السلام و ابودجانه؛ و رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابودجانه فرمود: مگر قوم خود را ندیدی که گریختند؟ ابودجانه گفت: بلی دیدم آنها را، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تو نیز به قوم خویش ملحق شو! ابودجانه گفت: یا رسول الله من با خدا و رسول او این چنین بیعت نکردم! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تو آزادی؟ ابودجانه گفت: به خدا سوگند راضی نمی شوم که مردم قریش بگویند: من شما را رها نمودم و فرار کردم، من از شما جدا نمی شوم تا اینکه آنچه بر شما وارد می شود؛ بر من نیز وارد شود! پس رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق او دعای خیر نمود، (و از آن سو) هرچه دشمن به طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله می آمد، علی علیه السلام با آنها روبه رو می شد، تا اینکه از بس علی علیه السلام از دشمن کشت و یا مجروح نمود، شمشیر او شکست و خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: یا رسول الله، مرد با سلاح خود می جنگد، و شمشیر من شکست، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله شمشیر خود ذوالفقار را به او داد، و علی علیه السلام پیاپی با آن از رسول خدا دفاع می نمود تا اینکه آن هم شکست و جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت: ای مُحَمَّد، براستی علی علیه السلام با شما مواسات نمود؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی از من است و من از علی هستم؛ جبرئیل گفت: و من هم از شما هستم. و در آن روز صدایی از آسمان شنیده شد که: "شمشیری جز ذوالفقار نیست، و

جوانمردی جز علی نیست".

عامر بن واثله گوید: علی علیه السلام به اهل شورای سقیفه فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا بین شما جز من بود، که جبرئیل در جنگ احد به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «ای مُحَمَّد، آیا می‌بینی مواسات علی را» و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «علی از من است و من از علی هستم» و جبرئیل گفت: «و من هم از شما می‌باشم»؟ آنها گفتند: «خدا داند که جز این نبود!» علی علیه السلام به آنها فرمود: «شما را به خدا سوگند، آیا جز من بود کسی که در جنگ احد نه نفر از پرچمداران بنی عبدالدار را یکی بعد از دیگری کشت تا اینکه صواب آن غلام حبشی آمد و گفت: سوگند به خدا که با کشته شدن بزرگان خود جز از مُحَمَّد انتقام نگیرم؛

و چشمان او از خشم سرخ بود و شما از او هراس داشتید و از او دور شدید و چون من به جنگ او رفتم، او مانند کوهی استوار بود تا اینکه یکی دو ضربه بین ما انجام شد و من او را با ضربتی از کمر دو نصف نمودم، در حالیکه نصف پایین بدن او به جای مانده بود و مسلمانان به او نگاه می‌کردند و بر آن می‌خندیدند؟» گفتند: «خدا گواه است که جز این نبود!»

۱۰- علی علیه السلام و جنگ احد از کتب اهل سنت

زید بن وهب گوید: روزی عبدالله مسعود را با نشاط دیدم، و به او گفتیم: «دوست داریم قصه جنگ احد را برای ما بیان کنی؟» عبدالله گفت: بلی، مانعی نیست و شروع به

ص: ۳۴۹

صحبت نمود تا اینکه به مسأله جنگ رسید، پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما فرمود: "با توکل به خدا برای جنگ آماده شوید و ما آماده شدیم، پس آن حضرت پنجاه نفر از انصار را برای نگهداری شعب مأمور نمود و از خود آنها فرمانده ای بر آنها معین نمود و فرمود: "هرگز این شعب را رها نکنید، هر چند همه ما کشته شویم، چرا که دشمن از همین موضع به ما حمله می کند!" و از آن سو ابوسفیان خالد بن ولید را مقابل آنها قرار داد، و پرچمهای قریش را در اختیار بنی عبدالدار گذارد و پرچم مشرکان را به دست طلحه بن ابی طلحه که او را مردی شجاع می نامیدند داد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله پرچم مهاجران را به علی بن ابیطالب علیه السلام داد و خود آمد تا اینکه در زیر پرچم انصار قرار گرفت.

پس ابوسفیان نزد بنی عبدالدار که حامل پرچم قریش بودند آمد و گفت: شما می دانید که شکست از ناحیه صاحبان پرچم شروع می شود، و شما در جنگ بدر از همین ناحیه شکست خوردید پس اگر فکر می کنید که قدرت نگهداری پرچم را ندارید، به ما بدهید که ما نگهدار آن باشیم طلحه بن ابی طلحه با حال خشم گفت: آیا با ما چنین سخن می گویی؟! به خدا سوگند با این پرچم امروز شما را به حوضهایی از خون مرگ وارد خواهیم نمود و طلحه معروف بود به کِبشُ الکتیبه یعنی شجاع لشکر.

ابن مسعود می گوید: طلحه بن ابی طلحه وارد میدان شد و علی علیه السلام مقابل او آمد و

فرمود: «تو کیستی؟» او گفت: من طلحه بن ابی طلحه کبش الکتیه هستم، تو کیستی؟» امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «من علی بن ابی طالب هستم» و سپس دو ضربت به یکدیگر زدند تا اینکه علی علیه السلام ضربتی بر سر او زد که تا چشم او آمد و صدایی از او بلند شد که تاکنون کسی نشنیده بود، و چون پرچم از دست او افتاد، برادر او مصعب پرچم را به دست گرفت، و از لشکر اسلام عاصم بن ثابت تیری به او زد و او را کشت. پس برادر او عثمان پرچم را به دست گرفت که باز عاصم بن ثابت با تیر دیگری او را کشت، تا اینکه غلامی داشتند به نام صواب. او که مرد بسیار شجاعی بود پرچم را گرفت، و چون علی علیه السلام دست راست او را با شمشیر قطع نمود، پرچم را به دست چپ خود داد. علی علیه السلام با شمشیر دست چپ او را نیز قطع نمود، پس پرچم را با دو دست بریده خود به سینه چسباند. آنگاه علی علیه السلام ضربتی بر سر او زد که بر زمین افتاد و لشکر ابوسفیان فرار کردند و مسلمانان مشغول جمع آوری غنیمتها شدند، و چون پاسداران شعب (شعب راه بین دو کوه را گویند و شعب ابوطالب در مکه همان محل ولادت رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد). (مجمع البحرین) غنیمتها را دیدند به یکدیگر گفتند: «آنها غنیمتها را جمع کنند و ما در اینجا بی بهره باشیم؟» و به رئیس خود عبدالله بن عمرو بن حزم گفتند: «ما نیز می خواهیم مانند دیگران غنیمت بگیریم.» عبدالله گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به من امر نموده که این محل را رها نکنم.» آنها گفتند: «سخن رسول

خدا برای وقتی بوده که پیروزی حاصل نشده بود.» و رئیس خود را رها نموده و به طرف غنایم آمدند، ولی عبدالله محل خود را ترک نکرد تا اینکه خالد بن ولید (با عدّه ای) براو حمله کرد و او را به شهادت رساند، و سپس به طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و چون دید افراد کمی گرد آن حضرت هستند، به همراهان خود گفت: «بشتابید که این همان آقایی است که به جنگ او آمده اید!» پس همگی یکباره با شمشیر و نیزه و تیر و سنگ حمله کردند و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن حضرت دفاع می نمودند تا اینکه هفتاد نفر از مسلمانها شهید شدند (و عدّه زیادی از آنها فرار کردند) و علی علیه السلام ابودجانه، و سهل بن حنیف در مقابل دشمن باقی ماندند و از پیامبر صلی الله علیه و آله دفاع کردند و مشرکان با جمعیت زیادی بر آنها حمله کردند.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از اغماء و بیهوشی چشمان خود را باز نمود و فرمود: «یا علی مردم چه کردند؟» علی علیه السلام عرض کرد: «یا رسول الله عهد و پیمان خود را شکستند و فرار کردند.» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «یا علی، دشمن را از من دور کن!» پس امیرالمؤمنین علیه السلام از هر جانب دشمن را دور می نمود، آنها از جانب دیگر می آمدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: «یا علی دشمن را از من دور کن.» و این در حالی بود که ابودجانه و سهل بن حنیف با شمشیر بالای سر رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاده بودند و از او حفاظت می نمودند تا اینکه چهارده

نفر از کسانی که فرار نموده بودند برگشتند؛ از جمله طلحه بن عبدالله و عاصم بن ثابت و بقیه از ترس به بالای کوه رفته بودند. از آن سو در مدینه صدایی بلند شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله کشته شد. پس دلها از جا کنده شد و فراریها متحیر و سرگردان به این طرف و آن طرف می رفتند، و هند دختر عتبه عیال ابوسفیان برای وحشی جایزه ای معین کرد که اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و یا علی علیه السلام و یا حمزه علیه السلام را به شهادت برساند، آن جایزه را به او بدهد و وحشی در پاسخ گفت: «اما مُحَمَّد صلی الله علیه و آله چون اصحاب او گردش جمع اند، مرا در او راهی نیست، و اما علی علیه السلام چون در حال جنگ بسیار هوشیار است، به او نیز راهی نیست، ولی حمزه چون در حال جنگ خشم آلود است و چشم او جایی را نمی بیند، در او راهی هست.

و حمزه در آن روز نشانه ای در سینه خود از پر شتر مرغ قرار داده بود و وحشی در پشت درختی در کمین حمزه بود و حمزه او را دید و ضربه ای به او زد، ولی آن ضربه خطا رفت و به او نرسید. و وحشی گوید: من نیزه خود را در پهلوی حمزه زدم و به او اصابت نمود و در بدن او قرار گرفت، پس صبر کردم تا اینکه سرد شد (و حمزه به شهادت رسید) پس رفتم نیزه خود را خارج نمودم و مسلمانها در اثر شکست، از من و حمزه غافل بودند تا اینکه هند آمد و دستور داد شکم حمزه را پاره کردند و جگر او را خارج نمودند و او را مثله

نموده و بینی و گوش او را بریدند؛ در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از حال عمومی خود بی خبر بودند.»

راوی حدیث زیدبن وهب گوید: به ابن مسعود گفتم: «آیا همه اصحاب از گرد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتند و او را تنها گذاردند و فقط علی بن ابیطالب، و ابودجانہ، و سهل بن حنیف ثابت ماندند؟!» ابن مسعود گفت: «جمیع اصحاب فرار کردند بجز علی بن ابیطالب علیه السلام، ولی بعدا عده ای برگشتند که اول آنها عاصم بن ثابت و ابودجانہ و سهل بن حنیف بودند و سپس طلحه بن عبیدالله به آنها ملحق شد؛ راوی حدیث زیدبن وهب گوید: به عبدالله مسعود گفتم: ابوبکر و عمر کجا بودند؟! او گفت: "آنها نیز فراری بودند." گفتم: عثمان کجا بود؟ ابن مسعود گفت: «عثمان بعد از سه روز آمد!» و رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: «آیا در این سه روز در جستجوی راحتی و آسایش بود؟!»

زیدبن وهب گوید: به عبدالله مسعود گفتم: «تو کجا بودی؟» او گفت: «من نیز از فراریها بودم؛» به او گفتم: پس این حدیث را از که شنیدی؟» عبدالله گفت: «از عاصم و سهل بن حنیف شنیدم.»

به او گفتم: «واقعا پایداری علی علیه السلام چیز عجیبی بوده عبدالله مسعود گفت: تو تنها از علی علیه السلام تعجب نکردی، بلکه ملائکه نیز از او تعجب نمودند، مگر نمی دانی در آن روز

جبرئیل ندا کرد: «الاسيف الآ ذالفقار و لافتي الآ علی» به او گفتم: «از کجا دانستید که او جبرئیل است؟» عبدالله گفت: «چون مردم این ندا را شنیدند، از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: «این ندا از کیست؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «از جبرئیل است.»

۱۱- در جنگ احد، احدی با پیامبر صلی الله علیه و آله نماند جز علی بن ابیطالب علیه السلام

عکرمه گوید: از علی علیه السلام شنیدم که می فرمود: «چون مردم در روز احد از اطراف رسول خدا صلی الله علیه و آله فرار کردند، من برای آن حضرت به قدری پریشان شدم که تاکنون این چنین پریشان نشده بودم تا جایی که مالکک نفس خود نبودم، و من مشغول دفاع از جان آن حضرت بودم تا اینکه یک نوبت چون از میدان برگشتم آن حضرت را ندیدم و پیش خود گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی نبود که فرار کند، و در بین کشته ها هم دیده نشد و گمان کردم که آن حضرت را به آسمان برده اند، پس غلاف شمشیر خود را شکستم و به خود گفتم: آنقدر در راه او می جنگم تا اینکه کشته شوم و چون حمله کردم و دشمن از مقابل من کنار رفت ناگهان دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله بر روی زمین افتاده است. پس بالای سر آن حضرت ایستادم و رسول خدا صلی الله علیه و آله به من نگاهی نمود و فرمود: "یا علی مردم چه کردند؟! " گفتم: یا رسول الله، کافر شدند چرا که پشت به دشمن نمودند و شما را رها کردند! ناگهان عده ای از مشرکین به

طرف ما آمدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی دشمن را از من دور کن! پس من با شمشیر بر آنها حمله کردم تا اینکه دور شدند.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «یا علی، آیا می شنوی که در آسمان تو را ستایش می کنند؟» سپس فرمود: بدان که ملکی به نام رضوان ندا می کند: «الاسیف الآ ذوالفقار و لافتی الآ علی» پس من از شوق گریه کردم و خدای را بر این نعمت ستایش نمودم.»

۱۲- علی علیه السلام و جنگ صفین، لیله الهزیر، حیلہ عمرو بن عاص، حدوث فتنه، و قصه تحکیم

ابن ابی الحدید گوید: نصر بن مزاحم که از رجال حدیث و مورد وثوق و صحیح النقل است، در باره جنگ صفین گفته: علی - کرم الله وجهه - چون نماز صبح را در روز سه شنبه دهم ربیع الاول سال سی و هفتم هجری خواند، با لشکر عراق بر اهل شام حمله کرد و آن جنگ سختی بود برای هر دو طرف و برای شامیان سخت تر بود و در آن جنگ ارکان شامیان به لرزه درآمد!

مالک اشتر (برای تقویت اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام) خطبه ای خواند و گفت: «حمد خدایی را سزااست که پسرعم پیامبر خود را (پیشوای ما قرار داد) که اولین کسی بود که

ایمان به خدا آورد و اسلام را پذیرفت (مردم بدانید) او شمشیری از شمشیرهای خداوند است که بر دشمنان خود فرود آورده! مردم به من توجه کنید. و از من پیروی نمایید، و به همراه من حرکت کنید.» و سپس مالک اشتر که از طرف امیرالمؤمنین علیه السلام سردار سپاه بود، براهل شام حمله کرد و جنگ شدیدی نمود!

نصر بن مزاحم گوید: در آن میان مردی از اهل شام فریاد کرد: «ای ابوالحسن» و علی علیه السلام را صدا زد و گفت: «نزد من بیایید» و چون علی علیه السلام نزد او آمد، مرد شامی گفت: «ما تقدّم شما را در اسلام و هجرت می دانیم، آیا ممکن است (از جنگ صرف نظر کنید) و شما به عراق برگردید و ما به شام، و جنگی بین ما و شما ایجاد نشود؟»

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در پاسخ او فرمود: «من راهی جز جنگ نمی بینم، چرا که رها کردن این جنگ موجب کفر به دستورات خداوند است که بر پیامبر خود حضرت مُحَمَّد صلی الله علیه و آله نازل فرموده، و خداوند هرگز از اولیای خود راضی نمی شود که روی زمین نافرمانی خدا را ببینند و سکوت کنند، نه امر به معروف نمایند و نه نهی از منکر، (من از عذاب قیامت هراس دارم) و این جنگ را آسانتر از غلهای آتشین دوزخ می دانم!»

و چون مرد شامی برگشت، جنگ سختی شروع شد و دو لشکر با تیر و سنگ به یکدیگر حمله کردند و چون تیرها تمام شد، با نیزه ها حمله کردند و چون نیزه ها تمام شد، با شمشیرها به یکدیگر حمله می کردند تا اینکه جز صدای شمشیر شنیده نمی شد و گرد و غبار فضا را گرفته و تاریک نموده بود، و این جنگ با شدت از اول وقت نماز آن روز تا نصف شب ادامه داشت، به طوری که احدی نتوانست نماز بخواند و بیای پی مالک اشتر بین لشکر رفت و آمد می نمود و هر قبیله ای را برای جنگ آماده می ساخت تا اینکه صبح شد و چون دولشکر به جای خود رفتند، هفتاد هزار نفر در آن یک شبانه روز کشته شده بودند، و از این جهت بود که آن شب را، ليله الهرير گفتند (هریر تنفس شدید سگ را گویند چون حمله کند). و در آن جنگ مالک اشتر سردار میمنه بود، و ابن عباس سردار میسره، و علی علیه السلام در قلب لشکر قرار داشت و این جنگ تا ظهر روز دوم ادامه داشت، و مالک اشتر

(مردم را به جنگ با معاویه ترغیب می کرد) و می گفت: «کسی که می خواهد جان خود را به خدا بفروشد، باید همراه من بجنگد تا اینکه یا پیروز شویم و یا سعادت‌مندانه خدای خود را ملاقات کنیم.» و آنقدر بر اهل شام تاخت تا اینکه با لشکر خود به مرکز سپاه شامیان رسید و در آنجا جنگ سختی شد تا اینکه سردار و پرچمدار شامیان کشته شد.

و چون علی علیه السلام پیروزی مالک را دید، مردم را به کمک او فرستاد (و چون کار بر معاویه سخت شد و پیروزی برای لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام نزدیک شد) معاویه به عمروبن عاص گفت: «نظر تو چیست و چه باید کرد؟» عمروبن عاص گفت: «ای معاویه، نیروهای تو قدرت مقابله با نیروهای علی علیه السلام را ندارند چنانکه تو نیز مانند علی نیستی، چرا که او برای خدا با تو می جنگد، و تو برای دنیا با او می جنگی و تو به فکر زندگی دنیا هستی و علی علاقه به شهادت در راه خدا دارد، و از سوی دیگر اهل عراق از پیروزی تو هراس دارند، در حالی که اهل شام از پیروزی علی علیه السلام هراس و ترسی ندارند، ولی من برای چنین روزی برای تو چاره ای اندیشده ام.» معاویه گفت: «آن چیست؟» عمروبن عاص گفت: «بگو تا مردم عراق را به کتاب خدا دعوت کنند که او حاکم بین ما و علی علیه السلام باشد.» معاویه گفت: "راست گفתי ای عمروبن عاص!"

جابر بن عبدالله انصاری گوید: سوگند به خدایی که مُحَمَّد صلی الله علیه و آله را به حق مبعوث

نمود تاکنون نشنیده بودیم که رئیس و حاکم و فرمانروای قومی از اول عالم تاکنون، در ظرف یک شبانه روز، به دست او بیش از پانصد نفر از سران عرب کشته شده باشند و من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «شمشیری مانند ذوالفقار نیست، و جوانمردی مانند علی نیست!»

جابر گوید: «چون صبح شد (و لیلۀ الهربیر گذشت) ناگهان قرآن‌ها را بر بالای نیزه‌ها دیدیم و سه نیزه را به یکدیگر بسته بودند و قرآن مسجد اعظم شام را بر آن قرار داده بودند که ده نفر آن را حمل می کردند و در مجموع پانصد قرآن را بر نیزه‌ها بالا برده بودند!»

پس اهل شام فریاد زدند: «ای اهل عراق خدا را در نظر بگیرید راجع به زنها و فرزندان خود و بدانید که اگر با این جنگ خود را نابود کنید، فردا رومیان و ترکها بر زنها و فرزندان شما مسلط خواهند شد! این کتاب خدا قرآن را بین ما و خودتان حاکم قرار دهید و دست از جنگ بردارید. ما برای عمل به این قرآن آماده هستیم.»

آنگاه علی علیه السلام در پاسخ آنها به اصحاب خود فرمود: «ای مردم من سزاوارترم که به کتاب خدا و قرآن عمل کنم ولیکن معاویه، و عمرو بن عاص، و ابن ابی معیط، و ابن ابی سرح و ابن مسلمه، اهل دین و قرآن نیستند و من آنها را بهتر از شما می شناسم، من بزرگ و کوچک آنها را آزموده‌ام. آنها بدترین مردم هستند. آنها کلمه حقّی را مطرح می کنند، ولی

مقصود آنها باطل است! شما بدانید که آنها به قرآن نمی خواهند عمل کنند و این خدعه و مکر و فریب است (بیدار باشید) و بدانید که اگر تا یک ساعت دیگر با آنها بجنگید، حق بر باطل پیروز خواهد شد و ظلم و ستم از بین خواهد رفت!»

پس عده ای از اصحاب علی علیه السلام که نزدیک به بیست هزار نفر بودند، صورتهای خود را بسته و با شمشیر نزد آن حضرت آمدند، در حالی که پیشانیهای آنها از سجده زیاد سیاه شده بود و پیشاپیش آنها مسعر بن فدکی، و زید بن حصین، و عده ای از قاریان بودند که بعداً جزء خوارج شدند (مؤلف گوید: به خدا پناه می بریم از گمراهی و فتنه) پس با صدای بلند علی علیه السلام را به اسم صدا زدند، و به او امیر المؤمنین خطاب نکردند و گفتند: «یا علی، مردم تو را به کتاب خدا دعوت می کنند، باید اجابت کنی و الا شما را خواهیم کشت چنانکه عثمان را کشتیم!» و سپس سوگند یاد کردند که چنین خواهند کرد؛ آنگاه علی علیه السلام به آنها فرمود: «من اول کسی هستم که مردم را به کتاب خدا دعوت نمود، و اول کسی هستم که دعوت خدا را پذیرفتم من با اینها برای عمل کردن به حکم قرآن می جنگم، چرا که از فرمان خدا سرپیچی کرده اند و عهد او را شکسته و کتاب او را کنار انداخته اند.»

پس اصحاب به علی علیه السلام گفتند: «کسی را بفرست که مالک برگردد و جنگ را رها کند.» و این در حالی بود که مالک اشتر به پیروزی نزدیک شده بود؛ پس علی علیه السلام

(بناچار)

ص: ۳۶۰

یزیدبن هانی را فرستادند تا اینکه به مالک بگوید: «دست از جنگ بردار!» و چون فرمان علی علیه السلام به مالک رسید، مالک گفت: «من الان امیدوار به پیروزی شده ام؛ مرا از جنگ باز ندارید!» و چون یزیدبن هانی سخن مالک را به علی علیه السلام ابلاغ نمود (و برای همه روشن شد) که پیروزی برای لشکر عراق نزدیک شده و شکست و خواری برای لشکر شام نزدیک است، باز (متمردین از فرمان علی علیه السلام) گفتند: «یا علی حتما باید بفرستی که مالک برگردد و الاً تو را خواهیم کشت و یا تحویل دشمن خواهیم داد.»

پس علی علیه السلام به یزیدبن هانی فرمود: «به مالک بگو نزد من بیاید زیرا فتنه ای پیش آمده» و چون یزیدبن هانی سخن علی علیه السلام را به مالک ابلاغ نمود، مالک گفت: «مگر نمی بینی که پیروزی نزدیک شده؟! آیا در چنین حالی جنگ را رها کنیم و برگردیم؟! یزیدبن هانی به او گفت: «تو می خواهی اینجا پیروزی به دست آوری، در حالی که می خواهند امیرالمؤمنین علیه السلام را بکشند و یا تحویل دشمن بدهند؟!» مالک گفت: «سبحان الله، به خدا سوگند چنین چیزی را نمی خواهم...» نصر بن مزاحم گوید: «علی علیه السلام چون دید (متمردین) جز تحکیم را قبول نمی کنند (یعنی می گویند یک نفر از طرف علی علیه السلام و یک نفر از طرف معاویه انتخاب شوند و بعد از مشورت هر کدام از علی علیه السلام و یا معاویه را صلاح دیدند او را برای حکومت و رهبری امت معرفی کنند.) و اهل شام متفقاً حکم خود را

عمر و بن عاص معرّفی کرده اند (و متمرّدین از اصحاب او) و قاریان قرآن که بعد از خوارج شدند، متّفقا حکم خود را ابو موسی اشعری معرّفی کرده اند، فرمود: «من ابو موسی را نمی پذیرم و او را شایسته این کار نمی دانم!»

(متمرّدین) و خوارج گفتند: «ما جز ابو موسی را نخواهیم پذیرفت» امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «ابو موسی از من جدا شده و فرار کرده و در جنگ جمل مردم را از اطاعت من منصرف نموده! و من ابن عباس را معین می کنم.» خوارج گفتند: «ما ابن عباس را قبول نمی کنیم، چون او از خانواده شماست.» علی علیه السلام فرمود: «پس مالک اشتر را قرار می دهم.» خوارج گفتند: «ما مالک اشتر را هم نمی پذیریم، چون او با شمشیر خواسته های تو و خود

را به ما تحمیل می کند.»

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «آیا جز ابو موسی را نمی پذیرید؟!» خوارج گفتند: «بلی جز او را نمی پذیریم.» امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «پس هر چه می خواهید بکنید!!!»

۱۳- اضطرار علی علیه السلام به صلح با معاویه در صفین

نصر بن مزاحم گوید: زمانی که حکمیت ابو موسی اشعری و عمرو بن عاص مورد اتفاق قرار گرفت، پیمانی بین علی علیه السلام و معاویه امضا شد که متن آن چنین شروع شد: «این

ص: ۳۶۲

چیزی است که علی علیه السلام امیرالمؤمنین و معاویه بن ابی سفیان (در اینجا معاویه گفت: اگر من علی را امیرالمؤمنین می دانستم، هرگز با او جنگ نمی کردم! از این رو عمرو بن عاص گفت: «کلمه امیرالمؤمنین را محو کنید، ولی اخف از اصحاب علی علیه السلام به کاتب گفت: آن را محو نکن!» امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «امروز همانند روز حدیبیه است که من صلحنامه رسول خدا صلی الله علیه و آله را با سهیل بن عمرو می نوشتم و چون نوشتم: «این صلحی است بین مُحَمَّد رسول خدا و سهیل بن عمرو.» سهیل گفت: «اگر من می دانستم که تو رسول خدا هستی با توجنگ نمی کردم و مخالفت نمی نمودم، و باید ظالم می بودم که تو را از طواف خانه خدا منع کردم در حالی که تو رسول او هستی!» و سپس گفت: «بنویسید: از مُحَمَّد بن عبدالله؛ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: یا علی من رسول خدا هستم و نام من مُحَمَّد بن عبدالله است و هرگز خداوند رسالت را از من محو نخواهد نمود. بنویس: از مُحَمَّد بن عبدالله، و بدان که برای تو نیز چنین چیزی خواهد آمد»

سپس نوشتند: «این پیمانی است بین علی بن ابیطالب و معاویه بن ابی سفیان که علی برای خود و اهل عراق و کسانی که از شیعیان او هستند، از مؤمنین و مسلمین پذیرفته است، و معاویه بن ابی سفیان برای خود و اهل شام و کسانی که از شیعیان او هستند از مؤمنین و مسلمین پذیرفته است، که: ما تسلیم حکم خدا و کتاب او هستیم و اگر حکمان (حق رهبری و امامت امت را) در کتاب خدا بیابند، از آن پیروی کنیم و حکمان عبدالله قیس (معروف به ابوموسی اشعری) و عمرو بن عاص می باشند و بر آنها واجب است که بین امت جز به حق حکم نکنند و به خواسته نفس خویش عمل ننموده و از حکم کتاب خدا خارج نشوند و از روی عمد در حکم خود ستم نکرده و در شبهه داخل نشوند و اگر جز این کنند، امت از حکم آنها بیزار باشند و برای آنها نزد امت ارزش و اعتباری نخواهد بود و مدت قرارداد و حکمیت آنها یک سال تمام است، جز آنکه خود خواسته باشند قبل از تمام شدن یک سال حکم خود را اعلان نمایند.»

نصربن مزاحم گوید: در وقت نوشتن صلحنامه به علی علیه السلام گفته شد: «آیا شما معاویه و پیروان او را مؤمن می دانید؟» علی علیه السلام فرمود: «من هرگز معاویه و یاران او را مؤمن و

مسلمان نمی دانم، لیکن معاویه برای خود و یارانش ادعای ایمان و اسلام دارد!»

مؤلف گوید: «بعد از قراردادن تحکیم و فریب خوردن ابوموسی اشعری توسط عمروبن عاص، خوارج پشیمان شدند، و توبه کردند و از علی علیه السلام هم خواستند که نیز توبه کند، و قرارداد تحکیم را نقض نماید! با اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام از اول مخالف آن بود و می فرمود: «این پیشنهاد معاویه، حيله و مکر اوست، فریب آن را نخورید و با او بجنگید، ولی خوارج علی علیه السلام را مجبور به پذیرش نمودند و سپس گفتند: «یا علی باید توبه کنی چنانکه ما توبه کردیم والا ما از تو بیزاری می جوئیم.»

نصر بن مزاحم گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ خوارج فرمود: «آیا بعد از امضا و پیمان، عهدشکنی کنم؟! مگر این نیست که خدا در قرآن فرموده: «به قرارهای خود پایبند باشید؟!»

و چون عمروبن عاص، ابوموسی را فریب داد و ابوموسی بین مردم منبر رفت و علی علیه السلام و معاویه را از خلافت خلع نمود، و سپس عمروبن عاص بر منبر رفت و معاویه را برای خلافت معین کرد، اصحاب امیرالمؤمنین سخت ناراحت شدند و طرفداران تحکیم از کار خود پشیمان گردیدند و معلوم شد که حکمین یعنی ابوموسی و عمروبن عاص خیانت نموده اند، امیرالمؤمنین علیه السلام مخطبه ای خواندند و فرمودند: «این دو نفر یعنی عمروبن عاص و ابوموسی که شما انتخاب نمودید: حکم قرآن را رها نموده و بر خلاف آن

نظر دادند و به هوای نفس خود عمل نمودند و حکم آنها از نظر کتاب خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله فاقد ارزش است و چون پیروی از حکم خدا نکردند بین خود نیز اختلاف داشتند.» سپس فرمود: ای مردم آماده جهاد و حرکت به سوی دشمن باشید.»

راوی قصه نصر بن مزاحم گوید: «بعد از قصه تحکیم و خیانت حکمین، علی علیه السلام بعد از نماز صبح و مغرب معاویه، عمرو بن عاص، ابوموسی، حبيب بن مسلمه، عبدالرحمان بن خالد، ضحاک بن قیس، و ولید بن عقبه را لعنت می کرد، و چون به گوش معاویه رسید، معاویه هم بعد از نماز خود علی علیه السلام، حسن، حسین، ابن عباس، قیس بن سعد بن عباده و مالک اشتر را لعنت می کرد!»

مؤلف گوید: «در اشعار عمرو بن عاص، حيله هايي که برای بقای حکومت معاویه انجام داده و حيله های او با ابوموسی اشعری نیز نام برده شده است!»

۱۴- خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از جنگ صفین و تأسف آن حضرت بر جدایی از دوستان

در بخشی از خطبه ۱۸۲ نهج البلاغه، امیرالمؤمنین علیه السلام مردم کوفه را برای آخرین قیام خود مقابل معاویه دعوت می نماید. نوف بکالی گوید علی علیه السلام این خطبه را در حالی که بر

بالای سنگی ایستاده بود، و جبّه ای از پشم به تن، و کفشی از لیف خرما برپا، و شمشیری در دست داشت و پیشانی او از سجده زیاد مانند پینه زانوی شتر بود، برای ما ایراد فرمود و در بخشی از آن فرمود: «ای مردم من به شما پنجهایی دادم که پیامبران اّمتهای خود را به آنها پند دادند، و برای شما بیان کردم آنچه را که اوصیای پیامبران برای مردم بیان کردند، و شما را با تازیانه خود ادب کردم و مستقیم نگشتید، و شما را به واسطه آیات عذاب خدا و خطرهای عالم قیامت ترساندم و به راه نیامدید و از من حمایت نکردید!! شگفت است حال شما! آیا انتظار دارید امام و پیشوایی غیر از من بیاید و شما را به راه آورده و ارشاد کند؟!»

مردم آگاه باشید که آنچه از دنیا به شما روی آورده بود پشت کرد، و آنچه از آن به شما پشت کرده بود روی آورد (یعنی در اثر پیروی نکردن شما از امام خود، دنیا به شما پشت نمود و نکبتهای زمان جاهلیت به شما روی آورد) ای مردم وقت کوچ از دنیا رسیده، بندگان نیک خدا دنیای ناچیز و فانی را به نعمتهای فراوان باقی آخرت فروختند!

ای مردم هرگز ضرر نکردند آن برادرانی که در صفین کشته شدند، و اگر زنده می ماندند، چه سودی می بردند، جز غصّه و خون دل خوردن و نوشیدن از آب تلخ دنیا؟!

به خدا سوگند آنها چون خدای خود را ملاقات نمودند، او پاداش آنها را عطا نمود و

ترس آنها را برطرف کرد و آنها را در بهشت امن خود جای داد، (سپس علی علیه السلام از شوق لقاء پروردگار خود فرمود: کجا رفتند برادران من که به طریق حق سیر کرده و در راه حق گذشتند؟! کجایند عمار، و ابن تیهان، و ذوالشهادتین و امثال آنها؟!« (و در نسخه دیگری از خطبه آمده که) نوف گوید: پس از این سخنان علی علیه السلام دست به محاسن شریف خود گرفت و گریه بسیاری نمود و از فراق دوستان خود که در راه خدا شهید شدند متأثر شد ... تا اینکه با صدای رسای خود فریاد کرد: «ای بندگان خدا، جهاد جهاد، سپس فرمود: ای مردم آگاه باشید که من در همین روز لشکر خود را (برای جنگ با معاویه) آماده می کنم، پس کسانی که علاقه به ملاقات خدا دارند آماده شوند.»

نوف بکالی گوید: «علی علیه السلام لشکر خود را آماده نمود، و فرزند خود حسین علیه السلام را فرمانده ده هزار نفر، و قیس بن سعد را فرمانده ده هزار نفر، و ابویوب انصاری را فرمانده ده هزار نفر، و غیر ایشان را بر شماره های دیگر فرمانروایی داد، و اراده بازگشت به صفین نمود که با معاویه بجنگد، و یک هفته بر آن نگذشت که ابن ملجم ملعون بر او ضربت زد! پس لشکرها برگشتند، و ما مانند گوسفندانی که شبان خود را گم کرده باشند و گرگان آنها را تعقیب کنند، متحیر و سرگردان ماندیم.» (و گفته شده که این آخرین خطبه ایست که علی علیه السلام ایستاده ایراد نموده است.)

بخش ششم: شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام و وصیت های آن حضرت

اشاره

باب السادس:

ابواب شهادته و وصایاه علیه السلام

ص: ۳۶۹

سفید

ص: ۳۷۰

۱- علی علیه السلام و اختصاص او به بلایی که احدی از اولیای خدا بدان مبتلا نبوده

سلمان فارسی گوید: روزی به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم: «یا رسول الله خلیفه و جانشین بعد از شما کیست؟»

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای سلمان، اباذر و مقداد و ابویوب انصاری را بگو نزد من بیایند.» و چون حاضر شدند، و امّ سلمه هم پشت درب بود؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به ما فرمود: «گواه باشید و بدانید که علی بن ابیطالب وصی و وارث، و ادا کننده دین من، و انجام دهنده وعده های من است، و اوست کسی که حق را از باطل جدا سازد، و او رهبر مسلمانان و امام متقین، و پیشوای سفیدرویان به سوی بهشت است، و اوست که فردای قیامت صاحب پرچم پروردگار جهانیان خواهد بود و اوست امام و جانشین بعد از من و سپس فرزند او «حسن» و سپس فرزند او «حسین» و از نسل فرزندان حسین، نه نفر امام و رهبر خواهند بود که از ناحیه خداوند هدایت یافته و تا قیامت هادی و راهنمای مردم خواهند بود؛ و من از کسانی که حق برادرم علی را انکار نموده و از روی ظلم حق او را خواهند گرفت، به خدای خود شکایت خواهم نمود، سلمان گوید: عرض کردیم: «یا رسول الله، آیا چنین چیزی خواهد شد؟» فرمود: «بلی او مظلوم کشته خواهد شد، بعد از آنکه دل او از خشم و اندوه پر شود، ولی با همه این بلاها صابر و شکیبیا خواهد بود!» سلمان گوید: «چون فاطمه علیها السلام از پشت پرده سخنان پدر را شنید، گریان نزد پدر آمد.» رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: «دختر عزیزم برای چه گریان شدی؟» فاطمه علیها السلام عرض کرد:

«چون از شما نسبت به مصائب پسر عمّتان علی و فرزندان او سخنانی شنیدم! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «تو نیز ای فاطمه مورد ظلم و ستم واقع خواهی شد و حق تو را نیز خواهند گرفت و تو اولین فرد از اهل بیت من هستی که بعد از چهل روز به من محلق خواهی شد!»

سپس فرمود: «ای فاطمه: من با کسانی که حق تو را شناخته و تسلیم تو باشند، تسلیم و با کسانی که با تو به جنگ پردازند، سر جنگ خواهم داشت، و تو را به خدا و جبرئیل و صالح مؤمنان می سپارم.» سلمان گوید: «عرض کردم یا رسول الله صالح مؤمنان کیست؟» فرمود: علی بن ابیطالب علیه السلام است.

اخطب خوارزمی در کتاب مناقب خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده که فرمود: «چون در معراج مرا به آسمان بردند، ... و از پروردگار خود خواستم که دل علی را به ایمان شکوفا کند، خطاب شد: «ما خواسته تو را نسبت به علی انجام دادیم جز آنکه او را به بلایی اختصاص دادیم که احدی از اولیای خود را مخصوص به چنین بلایی نکردیم». رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «به خدای خود گفتم: خدایا علی برادر، و صاحب، و دوست من است!!!» خطاب آمد: «در علم من گذشته است که او مبتلای به آن خواهد شد، و اگر علی نمی بود، حزب من و اولیای من و اولیای پیامبران من شناخته نمی شدند.»

۲- علی علیه السلام، و کینه های مردم نسبت به او و اولاد او علیهم السلام

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «یا علی از کینه هایی که در دل این مردم برای تو است پرهیز

کن و بدان که آنها دشمنیهای خود را ظاهر نخواهند نمود، جز پس از مرگ من! آنها مورد لعنت خدا و جمیع لعنت کنندگان می باشند و سپس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گریه کرد و فرمود: «جبرئیل به من خبر داد که آنها به علی ظلم خواهند نمود و ظلم آنها تا زمان قیام فرزندم مهدی ادامه خواهد داشت و در آن زمان عزت و قدرت اهل بیت من ظاهر خواهد شد و بدخواهان آنها ذلیل و دشمنانشان اندک و دوستانشان فراوان خواهند بود، و بعد از آن که

شهرها تغییر کند و بندگان خدا ضعیف شوند و از فرج و گشایش ناامید باشند، فرزندم مهدی قیام خواهد نمود، و خداوند به دست او و یاران او حق را ظاهر نماید، و با شمشیر آنها باطل را نابود سازد و در آن وقت مردم با میل و رغبت و یا از ترس و وحشت از آنها پیروی خواهند نمود!» سپس فرمود: ای مردم، من شما را به گشایش و پیروزی بشارت می دهم، زیرا وعده خداوند حق است ... تا آخر حدیث»

امام باقر علیه السلام خطاب به بعضی از اصحاب خود فرمود: «مردم عرب بیعت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را شکستند و با او به جنگ برخاستند و او در تمام عمر در سختی و رنج به سر برد تا این که به شهادت رسید، و سپس مردم با فرزند او حسن علیه السلام عهد و بیعت بستند، ولی با او خیانت نموده تا سرانجام بعضی از مردم عراق خنجر به ران او زدند و چون با معالجه بعضی از ارحام خود شفا یافت، برای حفظ خون خود و خون اهل بیت

خود که ضعیف و ناتوان بودند با معاویه صلح نمود و بعد از امام حسن علیه السلام بیست هزار نفر از اهل عراق با امام حسین علیه السلام بیعت کردند، و چون خود را در خطر دیدند، با او نیز خیانت نموده و به جنگ او برخاستند و او را با جمیع یارانش به شهادت رساندند، درحالی که بیعت آن حضرت به گردن آنها بود و چنین بوده و هست وضع ما خانواده که در اثر یاری نکردن مردم، همیشه مورد توهین و قتل و ناامنی در جان خود و جان دوستان خود بوده ایم، ولی دشمنان ما به واسطه انکار حق ما به دربار سلاطین و حاکمان ظلم تقرّب جستند و با تهمت‌ها و نسبت‌های دروغ و جعل احادیث کوشیدند تا دشمنی مردم را نسبت به ما زیاد کنند و این عمل در زمان معاویه بعد از شهادت امام حسن علیه السلام شدیدتر بود تا این که در هر شهری دوستان ما را می کشتند و یا به واسطه اتهام دوستی ما، دست و پاهای آنها را قطع می کردند و اگر کسی اسم دوستی و رابطه با ما را می برد، یا گرفتار زندان می شد یا اموالش غارت و خانه اش خراب می گشت و پیایی کاربر دوستان و شیعیان ما سخت تر شد تا زمان عبیدالله زیاد که او حسین علیه السلام و یارانش را به شهادت رساند و سپس حجاج ثقفی آمد و تا توانست از آنها کشت و به صرف مظنه و گمان آنها را مواخذه نمود، و در آن زمان اگر به کسی کافر و زندیق می گفتند، بهتر از آن بود که دوست علی علیه السلام بگویند!»

۳- رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به شهادت بشارت داد و بر حال آن حضرت گریست!

علی علیه السلام در خطبه ۱۵۶ نهج البلاغه می فرماید: «چون خداوند سبحان آیه شریفه «الْم أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكَوَا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ» را نازل نمود، من دانستم که تا رسول خدا صلی الله علیه و آله بین ما هستند، فتنه و بلا نازل نخواهد شد. از این رو از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کردم که این فتنه ای که خداوند شما را به آن خیر داده کدام است؟»

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «یا علی بعد از من این امت امتحان خواهند شد! پس گفتم: «ای رسول خدا مگر این نیست که شما در اُحد بعد از شهادت عده ای و محروم ماندن من از شهادت که آن برای من گران تمام شد، مرا بشارت دادید و فرمودید: «شهادت سوی تو خواهد آمد؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بلی چنین است و اما صبر تو هنگام شهادت چگونه است؟» گفتم: «ای رسول خدا شهادت برای من محل صبر نیست، بلکه محل شکر و بشارت است!» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «این امت به واسطه اموالشان امتحان خواهند شد، در حالی که به اسلامشان بر خدای خود مَنّت می گذارند و آرزوی رحمت او را دارند، و از خشم خداوند، خود را ایمن دانسته، و محرمات او را به وسیله شبهات دروغ و هوسهای خود حلال می دانند، چنان که شراب را به اسم نبی، و مال حرام را به اسم هدیه، و ربا را به

اسم بیع و معامله بر خود حلال می دانند!»

گفتم: «ای رسول خدا! آیا این عمل برای آنها موجب ارتداد و برگشتن از دین است و یا فتنه و امتحانی است؟»

فرمود: «یا علی این امتحان خداوند است برای آنها.»

ابی عثمان نهدی گوید: علی علیه السلام فرمود: «روزی دست من در دست رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و در کوچه های مدینه راه می رفتیم، ناگهان به باغستانی برخورد نمودیم، من عرض کردم: «یا رسول الله چه باغستان زیبایی است؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بسیار زیبا است، ولی در بهشت برای تو زیباتر از آن خواهد بود...» تا این که به هفت باغستان زیبا برخورد نمودیم و چون من عرض می کردم: «یا رسول الله چقدر زیباست؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: «برای تو در بهشت زیباتر از آن خواهد بود.» و چون در بین راه به جایی رسیدیم که جز ما کسی نبود، رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا در آغوش خود گرفت و یکباره گریان شد! پس عرض کردم: «ای رسول خدا، برای چه گریان شدید؟» فرمود: «یا علی کینه هایی از تو در دل این مردم هست که ظاهر نخواهند نمود، جز پس از مرگ من!» عرض کردم: «یا رسول الله، آیا در آن وقت دین من سالم خواهد ماند؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بلی دین تو سالم خواهد ماند.»

ص: ۳۷۶

۴- علی علیه السلام و خبر دادن رسول الله صلی الله علیه و آله از شهادت و مظلومیت او

عایشه می گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که علی علیه السلام را در آغوش گرفته بود و او را می بوسید و می فرمود: «پدرم فدای شهیدی که جز خدا پناهی ندارد.»

امام حسن علیه السلام می فرماید: پدرم علی علیه السلام به من فرمود: «رسول خدا را در خواب دیدم و از سختیها و رنجهای امت به او شکایت نمودم.» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «یا علی نفرین کن به آنها!» پس گفتم: «خدایا همنشینانی بهتر از اینها به من عطا فرما، و به جای من، رهبر و امامی ستمگر بر آنها مسلط کن!» و در آن روز چون از خانه خارج شد ابن ملجم او را ضربت زد.

و ابن عساکر روایت کرده که چون ابن ملجم بر سر آن حضرت ضربت زد، فرمود: «به خدای کعبه سوگند که رستگار شدم.»

شیخ سلیمان قندوزی از حضرت رضا علیه السلام، از پدرانش، از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله (در جمعه آخر ماه شعبان) برای ما خطبه ای خواند و فرمود: «ای مردم ماه خدا با برکت و رحمت و آمرزش به شما روی آورده ... و برکات و فضیلت ماه رمضان را ذکر کرده و سپس گریه نمود.» گفتم: «یا رسول الله برای چه گریه می کنید؟!» فرمود: «یا علی گریه من برای هتک حرمتی است که در این ماه نسبت به تو انجام می شود، و من می بینم که شقی ترین مردم که همتای پی کننده ناقه صالح است، در حال نماز ضربتی بر سر تو خواهد زد که محاسن تو با خون سرت خضاب شود!» گفتم: «ای

رسول خدا آیا در آن وقت دین من سالم خواهد بود؟» فرمود: «بلی دین تو سالم خواهد بود!»، گفتم: «یا رسول الله این برای من جای شکر و بشارت است!»

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «یا علی کسی که تو را بکشد مرا کشته، و کسی که با تو دشمنی کند با من دشمنی نموده، و کسی که تو را دشنام دهد مرا دشنام داده، چرا که تو از من هستی، و جان تو جان من است، و روح تو از روح من است و طینت تو از طینت من است، و خدای تبارک و تعالی من و تو را از نور خود آفرید، و مرا برای پیامبری برگزید، و تو را برای امامت و رهبری، پس هر که امامت تو را انکار کند، پیامبری مرا انکار نموده، یا علی تو وصی، و وارث، و پدر فرزندان من، و شوهر دختر من هستی، امر تو امر من است، و نهی تو نهی من است، سوگند به خدایی که مرا به نبوت و پیامبری مبعوث نمود، و بهترین خلق خود قرار داد، براستی تو حجت خدایی بر مردم، و امین سرّ او، و خلیفه او در میان بندگانش هستی.»

اصبع بن نباته گوید: «چون ابن ملجم در بین بیعت کنندگان با امیرالمؤمنین خدمت آن حضرت رسید و با او بیعت نمود و خواست که مرخص شود، امیرالمؤمنین علیه السلام او را صدا زدند و از او عهد و پیمان گرفتند که خیانت نکند و بیعت خود را نشکند و او چنین کرد، و چون از آن حضرت جدا شد، باز امیرالمؤمنین علیه السلام او را صدا زدند و از او عهد و پیمان گرفتند که خیانت نکند و بیعت خود را نشکند و او چنین کرد و چون خواست

مرخص شود، باز امیرالمؤمنین علیه السلام او را صدا زدند و از او عهد و پیمان گرفتند که خیانت نکند و بیعت خود را نشکند، پس ابن ملجم ملعون گفت: «یا امیرالمؤمنین ندیدم از دیگران چنین عهد و پیمانی بگیری!» امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «من حیات و زندگی او را می خواهم و او قصد کشتن مرا دارد، خواستم عذر او را از بین برده باشم!» و سپس فرمود: «ای پسر ملجم، از نزد من خارج شو، به خدا سوگند که به عهد و پیمان خود عمل نخواهی کرد!»

۵- علی علیه السلام و بشارتهای رسول الله صلی الله علیه و آله نسبت به او و شیعیان او

مرحوم مجلسی با سند متصل به امیرالمؤمنین علیه السلام نقل نموده که بعضی از اصحاب آن حضرت گویند: علی علیه السلام را دیدیم که در حال سجده صدا به گریه بلند نمود چنان که ناله و گریه او ما را ترساند، پس گفتیم: «یا امیرالمؤمنین گریه شما ما را سخت به وحشت انداخت و ما تاکنون چنین گریه ای از شما ندیده بودیم!!» علی علیه السلام فرمود: «چون در سجده خدای خود را می خواندم، خواب بر من غلبه نمود و خواب وحشتناکی دیدم و رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که ایستاده بود و می فرمود: "یا اباالحسن فراق تو برای من طولانی گشت و من مشتاق دیدار توام،" و سپس فرمود: "من آنچه از خدای خود در مورد تو خواسته بودم، به من عطا فرمود." عرض کردم: «ای رسول خدا خواسته شما در مورد من چه بود؟» فرمود: «من از خداوند برای تو و همسر تو فاطمه و دو فرزند تو و ذریه تو درجات عالی بهشتی را

خواسته بودم و به من عطا نمود!»

عرض کردم: «یا رسول الله پدر و مادرم فدای شما باد، آیا حال شیعیان ما چگونه است؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «شیعیان ما با ما هستند و قصرها و منازل آنها مقابل ما خواهد بود.» عرض کردم: «ای رسول خدا حال شیعیان ما در دنیا چگونه است؟» فرمود: «در امن و عافیت هستند» عرض کردم: «ای رسول خدا حال آنها در وقت مرگ چگونه است؟» فرمود: «شیعه ما به اختیار خود می میرد و ملک الموت مأمور است که از او اطاعت نماید.»

عرض کردم: «ای رسول خدا آیا حد و نشانه ای برای آن هست؟» فرمود: «بلی کسانی که دوستی و محبت آنها نسبت به ما شدیدتر باشد، مردن آنها مانند آب گوارایی است که در تابستان یکی از شما بنوشد و دل او خنک شود، و بقیه آنها مانند کسی که از چیزی شاد شود از دنیا می روند.»

۶- علی علیه السلام، و ملالت او از اصحاب خود و دعای آن حضرت برای لقاء پروردگار خود

زهیر بن اقرم گوید: علی علیه السلام برای ما خطبه ای خواند و فرمود: «به من خبر داده اند که بَسْر (والی معاویه) بریمن مسلط شده. به خدا سوگند من گمان دارم بر شما نیز مسلط شوند، و می توان گفت که آنها به حق سزاواتر از شما باشند، در صورتی که شما در مسیر حق، از امام خود اطاعت و پیروی نمی کنید، چنان که آنها از امام خود در مسیر باطل

ص: ۳۸۰

اطاعت می کنند! آنها هر چند بر شما مسلط نشده اند، ولی به سبب درستکاری آنها بین خود و فساد شما در بین خود، و پیروی آنها از امام و رهبر خود، و نافرمانی شما از امام و رهبر خود، و به سبب رعایت امانت آنها، و خیانت کردن شما در امانت، (حال آنها بهتر از شما خواهد بود!) سپس فرمود: «ای مردم من فلان کس را نماینده خود قرار دادم و او خیانت کرد و دیگری را فرستادم باز خیانت نمود، و سومی را فرستادم او نیز خیانت نمود و اموال بیت المال را برای معاویه فرستاد! به خدا سوگند اگر من یکی از شما را برای حفظ قدحی بگمارم، می ترسم که ریسمان آن را بدزدد!» آنگاه علی علیه السلام دست به دعا بلند کرد و گفت: «خدایا من از این مردم خسته شده ام و آنها نیز از من خسته شده اند، و من اینها را نمی خواهم و اینها نیز مرا نمی خواهند، خدایا مرا از دست اینها راحت کن، و اینها را نیز از من راحت نما!» زهیر بن اقرم گوید: «علی علیه السلام بعد از این کلام با آنها سخن نگفت تا از دنیا رحلت نموده!»

ابن عساکر از ابی صالح حنفی نقل کرده که گوید: علی علیه السلام را دیدم که قرآن را بر سر مبارک خود گذارده بود، به طوری که من حرکت ورقهای آن را می دیدم و می فرمود: «خدایا این مردم حق مرا در این قرآن ضایع نمودند. پس تو آنچه در این قرآن به من وعده داده ای، عطا فرما!» و سپس فرمود: «این مردم از من خسته شده اند و من نیز از آنها خسته شده ام، و

من از آنها خشمگینم و آنها نیز از من خشمگین هستند، آنها مرا بر غیر خواسته خود وا داشتند و بر خلاف اخلاق دیرینه خود اجبار نمودند. پس دوستانی بهتر از اینها روزی من کن، و بر آنها رهبری مناسب خود آنها مسلط نما! خدایا دل‌های آنها (یعنی اهل کوفه) را نابود کن، چنان که نمک در آب نابود می‌شود!»

۷- علی علیه السلام، و سخنان او در حالی که از شدت ضربت آرام نمی‌گرفت.

امام صادق از پدر خود امام باقر علیه السلام نقل می‌فرماید: «که علی بن ابیطالب علیه السلام (روز نوزدهم ماه رمضان) چون از خانه خود به مسجد کوفه رفت و مردم را برای نماز صبح بیدار نمود، ابن ملجم ملعون چنان با شمشیر بر سر او زد که بر زانوی خود خم شد، ولی با آن حال ابن ملجم ملعون را گرفت تا این که مردم او را نگه داشتند و علی علیه السلام را به خانه بردند، و چون آرام گرفت، به فرزندان خود حسن و حسین علیه السلام دستور داد که ابن ملجم را زندان کنند و آب و غذا به او بدهند و از او نیک پذیرایی کنند، و فرمود: «اگر زنده ماندم خود دانم که یا فدیة بگیرم و یا عفو کنم و یا مصالحه نمایم و اگر از ضربت او جان دادم، اختیار با شما خواهد بود، پس اگر او را کشتید، بدن او را مثله نکنید.» (یعنی دست و پا و گوش و بینی او را قطع نکنید.)

اصبغ بن نباته گوید: «چون ضربت بر سر علی علیه السلام زدند، ضربتی که با آن به شهادت رسید، مردم گرد خانه او جمع شدند و درخواست کشتن ابن ملجم را داشتند، پس امام حسن علیه السلام از خانه خارج شد و فرمود: «ای مردم پدرم سفارش نموده که او را نگه داریم و فرموده: "اگر زنده ماندم خود می دانم که با او چه کنم." ای مردم به خانه های خود بروید!»

اصبغ گوید: مردم به خانه های خود رفتند و من نرفتم، پس بار دیگر امام حسن علیه السلام آمد و فرمود: «ای اصبغ مگر پیام مرا از پدرم نشنیدی؟» گفتم: «بلی شنیدم اما دوست دارم مولای خود را بینم و حدیثی از او بشنوم. خدای شما را رحمت کند اگر برای من اجازه بگیرید.» پس امام حسن داخل خانه شد و فوراً باز گشت و فرمود: «داخل شو، و چون داخل شدم دیدم دستمال، زردی بر پیشانی امیرالمؤمنین علیه السلام بسته اند و صورت مبارکش به قدری زرد شده که از دستمال زردتر است! پس دیدم علی علیه السلام از شدت ضربت زانو به زانو می شود، و چون مرا دید فرمود: «مگر سخن حسن را نشنیدی؟» گفتم: بلی یا امیرالمؤمنین شنیدم سخن او را، ولی دوست داشتم در چنین حالی شما را ملاقات کنم و از شما حدیثی بشنوم، علی علیه السلام فرمود: «بنشین ای اصبغ که بعد از این حدیثی از من نخواهی شنید!»

و سپس فرمود: «ای اصبغ روزی من به عیادت رسول خدا رفتم، چنان که تو امروز به عیادت من آمدی، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مردم را جمع کن و بر منبر من بالا-رو و یک درجه پایین تر از جای من بنشین و به مردم بگو: «آگاه باشید که عاق والدین از رحمت خدا دور است، و غلامی که از مولای خود فرار کند، از رحمت خدا دور است، و کسی که در اجرت اجیر خود ظلم کند از رحمت خدا دور است، و چون این سه جمله را از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله اعلان نمودم، مردی از آخر مسجد صدا زد: "یا علی آن سه جمله را توضیح ده!" و من پاسخ او را ندادم تا این که خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدم و گفته او را به رسول خدا عرض کردم.» اصبغ گوید: پس علی علیه السلام فرمود: «دست خود را باز کن.» و یکی از انگشتان مرا گرفت و فرمود: «ای اصبغ رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن وقت این چنین دست مرا گرفت و فرمود: "یا ابالحسن آگاه باش، من و تو دو پدر این امت هستیم، پس هر که به ما ظلم کند از رحمت خدا دور است، و من و تو دو مولای این امت هستیم کسی که از اطاعت ما فرار

کند، از رحمت خدا دور است، و من و تو دو اجیر این امت هستیم، کسی که در اجرت ما ظلم کند، از رحمت خدا دور است. "سپس فرمود: "آمین" و من نیز گفتم: آمین.»

اصبغ گوید: در آن حال علی علیه السلام از شدت ضربت بیهوش شد، و چون به هوش آمد فرمود: «ای اصبغ نشسته ای؟» گفتم: «بلی ای مولای من» فرمود: «آیا حدیث دیگری را برای تو بگویم؟» گفتم: «بلی بفرمایید، خداوند شما را از عنایات خود بهره مند فرماید.»

آنگاه فرمود: ای اصبغ، روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا در کوچه های مدینه دیدند، در حالی که غم و اندوه در صورت من ظاهر بود، پس فرمود: "ای ابوالحسن تو را اندوهگین می بینم! آیا حدیثی برای تو بگویم که بعد از آن هیچ غم و اندوهی پیدا نکنی؟" گفتم: «بلی یا رسول الله» فرمود: «چون روز قیامت شود خداوند برای من منبری قرار می دهد که از منبرهای پیامبران و شهدا بلندتر خواهد بود، و سپس امر می فرماید که بالای آن روم، و تو را نیز امر می فرماید که یک درجه پایین تر از من قرار گیری، و دو ملک از ملائکه یعنی رضوان بهشت و مالک دوزخ را نیز امر می فرماید که پایین تر از ما قرار گیرند، و چون بر آن منبر قرار گیریم و اولین و آخرین حاضر باشند، رضوان که مالک بهشت است گوید: «ای مردم اگر مرا نمی شناسید، بدانید که من رضوان خازن بهشت هستم و خداوند از لطف و کرم و فضل

خود مرا امر نموده که کلیدهای بهشت را تحویل مُحَمَّد صلی الله علیه و آله بدهم، و مُحَمَّد صلی الله علیه و آله نیز به من امر نموده که تحویل علی علیه السلام بدهم، پس شما گواه باشید که من تحویل او دادم؛ سپس مالک دوزخ گوید: «ای مردم اگر مرا نمی شناسید، بدانید که من مالک و خازن دوزخ و آتش هستم، و خداوند از لطف و کرم و فضل خود مرا امر نموده که کلیدهای دوزخ را به دست مُحَمَّد صلی الله علیه و آله بدهم و آن حضرت نیز مرا امر نموده که به دست علی صلی الله علیه و آله بدهم، پس شما گواه باشید که من کلیدهای دوزخ را به دست او دادم. پس من کلیدهای بهشت و دوزخ را خواهم گرفت؛ (ای اصیغ سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله) فرمود: «یا علی بعد از آن تو دست به دامان من و به من پناهنده می شوی، و اهل بیت تو به تو پناهنده می شوند و شیعیان تو به اهل بیت تو پناهنده می شوند! علی علیه السلام می فرماید: «من از خوشحالی دو کف دست خود را به هم زدم و گفتم: «یا رسول الله آیا به سوی بهشت خواهیم رفت؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «به خدا سوگند چنین است!» اصیغ می گوید: «بعد از این دو حدیث، دیگر از مولای خود حدیثی نشنیدم تا این که به شهادت رسید صلوات الله علیه.»

ابوالفرج گوید: «چون ضربت بر سر علی علیه السلام زدند، پزشکان کوفه را جمع کردند و کسی بین آنها برای جراحی آن حضرت داناتر از اثربن عمروبن هانی نبود. او طبیب معروف و صاحب کرسی بود و جراحات را معالجه می نمود و او یکی از چهل اسیری بود

که ابن ولید آنها را در عین التمر اسیر کرده بود، و چون به جراحت سر مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام نگاه کرد، دستور داد گوسفندی را ذبح کردند و شش تازه آن را خارج نموده و از آن رگی بیرون کشید و در داخل زخم برد و در آن دمید و چون بیرون آورد سفیدی مغز سر آن حضرت بر آن ظاهر بود، پس رو به امیرالمؤمنین علیه السلام کرد و گفت: «وصیت خود را بکنید، زیرا ضربت این دشمن خدا به مغز سر شما اصابت نموده است.»

مرحوم مفید در ارشاد می فرماید: چون ابن ملجم را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند، علی علیه السلام به او فرمود: «الْأَنْفُسُ بِالْأَنْفُسِ»: «یعنی کشتن قصاص دارد» سپس به فرزندان خود فرمود: «اگر من از ضربت او جان دادم، او را بکشید به همان طوری که مرا کشته است، و اگر زنده ماندم، خود می دانم به او چه کنم!» ابن ملجم معلون گفت: «به خدا سوگند آن شمشیر را به هزار درهم خریدم و با هزار درهم او را مسموم نمودم و اگر به من خیانت کرده باشد، از رحمت خدا دور باشد!»

آنگاه ام کلثوم صدا زد: «ای دشمن خدا امیرالمؤمنین را کشتی؟!» ابن ملجم گفت: «من پدر تو را کشتم.» ام کلثوم گفت: «امیدوارم پدرم را با کی نباشد و بهبود یابد» ابن ملجم گفت: «پس تو برای من گریه می کنی؟! به خدا سوگند ضربتی بر او زدم که اگر بر اهل زمین می زدم همه را هلاک می نمود!» پس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «اگر زنده ماندم خود می دانم

که با او چه کنم و اگر از ضربت او جان دادم، او را همانند قاتل پیامبران بعد از کشتن، به آتش بسوزانید.»

۸- وصیت‌های امیرالمؤمنین به امام حسن علیهما السلام بعد از ضربت ابن ملجم ملعون

مرحوم شیخ طوسی و مفید (ره) از امام حسن علیه السلام نقل کرده اند که فرمود: «پدرم قبل از شهادت وصیت نمود و فرمود: «این چیزی است که وصیت می کند علی بن ابیطالب برادر رسول خدا علیه السلام و پسر عمو و صاحب او: اولین وصیت من شهادت به یگانگی خداوند و رسالت رسول او مُحَمَّد صلی الله علیه و آله برگزیده اوست، خداوند او را به علم خود برگزید، و او را برای نبوت و پیامبری پسندید، و خداوند که مردم را برای حساب قیامت از قبرها مبعوث خواهد نمود، و از اعمال و کرده های آنها سؤال خواهد کرد و او به آنچه در سینه های آنها نهفته است، آگاه و دانا است.»

سپس فرمود: «حسن جانم، من تو را وصیت می کنم به آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا بدان وصیت نمود و تو نیکو و صبی هستی برای من، ای فرزند عزیزم، چون من از دنیا رفتم در خانه خود بنشین، و بر خطاهای خویش گریه کن، و دنیا هدف تو نباشد، و تو را وصیت می کنم که نماز را در وقت خود ادا کنی، و زکات را در وقت خود به اهلسپردازی، و در

وقت شبهه سکوت کنی، و در امور خود معتدل و میانه رو باشی، و عدالت را در حال خشم و رضا رعایت کنی، و با همسایگان نیکو رفتار کنی، و میهمان خود را اکرام نمایی، و نسبت به کسانی که حق آنها ضایع شده و بلا به آنها رو آورده ترحم نمایی، و با خویشان خود صله رحم کنی، و فقرا را دوست داشته باشی و با آنها مجالست کنی، و در مقابل بندگان خدا متواضع باشی که آن از بهترین عبادتهاست، و آرزوهای دنیا را کم کنی، و مرگ را از یاد نبری، و نسبت به دنیا زاهد باشی، چرا که تو در گرو مرگ و هدف بلا، و در معرض بیماری هستی!

و تو را سفارش می کنم که در آشکار و پنهان از خدا بترس، و در گفتار و کردار خود تأمل نما، و چون چیزی از امر آخرت برای تو پیش آید آن را رها نکن و بی درنگ به آن عمل کن، و چون چیزی از امر دنیا پیش آید در آن تأمل کن تا این که صلاح خود را بیابی، و از مجالس و چیزهایی که اتهام آور است پرهیز کن، چرا که همنشین بد انسان را فریب می دهد، و برای خدا کار کن و از بدگویی و فحش پرهیز، و امر به معروف و نهی از منکر کن، و با برادران خود برای خدا دوستی کن، و نیکان را به جهت نیکی آنها دوست بدار، و با فاسق برای حفظ دین خود مدارا کن و در دل او را دشمن بدار و در اعمال با او موافقت مکن که مثل او خواهی بود و از نشستن در راهها پرهیز کن، و جدال را رها کن، و بایی

خردان بی دانش همنشین مشو، و اعتدال و میانه روی را در معاش و زندگی و عبادت خود رعایت کن، و بر تو باد که در عبادت به قدری اکتفا کنی که پیاپی باشد و بر آن طاقت داشته باشی، و سکوت را رها نکن تا سالم باشی، و از اعمال خیر برای خود پیش فرست تا بهره مند شوی، و خوبیها را یادبگیر تا عالم شوی، و در جمیع حالات به یاد خدای خود باش، و به خردسالان ترحم کن، و به بزرگترها احترام و تکریم نما، و هرگز از غذایی مخور تا این که مقداری از آن را صدقه بدهی، و بر تو باد به روزه گرفتن که آن زکات بدن و سپری در مقابل آتش است، و با نفس خود جهاد کن، و از همنشین خود بر حذر باش، و از دشمن خود دوری کن، و بر تو باد به شرکت در مجالس ذکر، (یعنی مجالسی که در آنها ذکر خدا و دستورات الهی خوانده می شود) و فراوان دعا کن، و بدان که من چیزی را از تو دریغ نکردم و هرگونه خیر خواهی را برای تو انجام دادم.»

و سپس فرمود: «این ساعت جدایی و فراق من است از تو، و تو را نسبت به برادرت مُحَمَّد سفارش می کنم، چرا که او همتای تو و فرزند پدر تو می باشد و تو محبت مرا نسبت به او می دانی، و اما برادرت حسین؛ او فرزند مادر تو است و بیش از این تو را وصیت نمی کنم، و خدا جانشین من است بر شما، و از او صلاح شما را می خواهم، که شما را از شر سرکشان ستمگر حفظ کند، (ای فرزندانم) بر تو باد و بر تو باد به شکیبایی و صبر تا امر

خداوند نازل شود، و چرا که نیرویی جز قدرتِ خداوندِ والا و بزرگ نیست.»

۹- وصیتنامه علی علیه السلام به فرزندان و اهل بیت خود و همه مردم تا قیامت مرحوم کلینی در کتاب کافی با سند خود از عبدالرحمان بن حجاج نقل نموده که گوید: «موسی بن جعفر علیهم السلام متن وصیت نامه امیرالمؤمنین علیه السلام را برای من فرستادند و آن این است:

بسم الله الرحمن الرحيم این چیزی است که وصیت نموده به آن علی بن ابیطالب علیه السلام. او شهادت می دهد به یگانگی خداوند، و این که مُحَمَّد صلی الله علیه و آله بنده او و رسول اوست، و خداوند او را برای هدایت و دین حق مبعوث نموده تا این که دین او بر جمیع ادیان غالب شود، هر چند مشرکان را ناخوش آید، درود و رحمت خداوند بر او و بر آل او باد، و او شهادت می دهد که نماز من و عبادت من و زندگی و مرگ من خالص برای خداوند، و پروردگار جهانیان است که شریکی برای او نیست و او مرا بدان امر نموده و من از مسلمانان هستم.

و سپس ای حسن تو را و جمیع اهل بیت و فرزندان خود و کسانی را که وصیتنامه من به آنها می رسد، وصیت می کنم به رعایت تقوای خداوند، و این که با رعایت تقوی دین خود را حفظ کنید تا این که با ایمان و اسلام از دنیا بروید، (و برای حفظ وحدت) به

ص: ۳۹۰

دستورات خداوند عمل نموده و به ریسمان بندگی او چنگ بزنید و (با اختلاف) از همدیگر جدا نشوید، من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «اصلاح و سامان بخشی بین مسلمانان از همه نمازها و روزه ها بهتر است، و آنچه موجب از بین رفتن دین است، فساد و اختلاف است، و هیچ نیرویی جز قدرت خداوند بلند مرتبه و بزرگ نیست. (یعنی در همه چیز باید از خداوند یاری جست).

به وضع خویشان خود بنگرید و به آنها رسیدگی کنید تا حساب قیامت برای شما آسان شود، و خدای را به یاد آورید نسبت به یتیمان، و بکوشید آنها گرسنه نباشند و از بین نروند، چرا که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می فرمود: «کسی که یک یتیم را اداره کند تا بی نیاز شود، خداوند بهشت را برای او واجب خواهد نمود چنان که برای خورنده مال یتیم آتش را واجب نموده.»

و خدا را به یاد آورید در باره قرآن و مواظب باشید دیگران در عمل به قرآن از شما پیشی نگیرند، و خدا را به یاد آورید در باره همسایگان خود، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله همیشه سفارش آنها را می نمود تا این که ما گمان کردیم می خواهد آنها را وارث یکدیگر قرار دهد.

و خدا را به یاد آورید نسبت به کعبه خانه او، پس مواظب باشید که اطراف آن خلوت نباشد و الا عذاب بر شما نازل خواهد شد و کمترین پاداش زائر کعبه، آمرزش گناهان گذشته اوست؛

و خدا را به یاد آورید نسبت به نماز، چرا که نماز بهترین اعمال و ستون دین شماست؛

و خدا را به یاد آورید نسبت به زکات، چرا که پرداخت زکات خشم خداوند را از شما برطرف می کند؛

و خدا را به یاد آورید نسبت به ماه مبارک رمضان، چرا که روزه گرفتن در آن ماه شما را از آتش دوزخ حفظ خواهد نمود،

و خدا را به یاد آورید نسبت به نیازمندان و بیچارگان و آنها را شریک زندگی خود بدانید؛

و خدا را به یاد آورید نسبت به جهاد در راه خدا با جان و مال و زبان خود، و بدانید که جهاد دو دسته از مردم پذیرفته است: یکی امام و پیشوای عادل، و دیگری مطیع و پیرو او؛

و خدا را به یاد آورید نسبت به ذریه پیامبر خود، و هرگز نگذارید آنها بین شما مظلوم واقع شوند، در حالی که قدرت دفاع از آنها را داشته باشید؛

و خدا را به یاد آورید نسبت به یاران و اصحاب پیامبر خود، اگر اهل بدعت و یا طرفدار اهل بدعت نباشند، چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به آنها سفارش نمود و بر اهل بدعت از آنها و غیر آنها و طرفدارانشان لعنت فرستاد،

و خدا را به یاد آورید نسبت به زنها و کنیزان، چرا که آخرین سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله این بود که فرمود: «شما را وصیت می کنم به دو ضعیف یکی زنها و دیگری بردگان.»

و نماز را و نماز را و نماز را مواظبت کنید و از ملامت هیچ ملامت کننده ای نترسید، خداوند امور شما را کفایت کند و شما را از ظلم و ستم ستمگران حفظ نماید، و با مردم نیکو سخن بگویید چنان که خداوند شما را به آن امر نموده، و امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید و الا خداوند ستمگران را بر شما مسلط خواهد نمود و دعای شما را بر علیه آنها مستجاب نخواهد کرد، و بر شما باد ای فرزندان من به دوستی و محبت و احسان به یکدیگر، و پرهیزید از تفرق و جدایی، و همدیگر را بر کار نیک و تقوی کمک دهید و هرگز از گناه و ظلم حمایت نکنید، و از خدا بترسید که عذاب او سخت است، خداوند حرمت شما خانواده و حرمت پیامبرتان را حفظ فرماید! شما را به خدا می سپارم و برای شما از خداوند سلامت و رحمت می طلبم.»

و بعد از این سخنان پیاپی می فرمود: «لا اله الا الله» تا اینکه از دنیا رحلت نمود، درود و رحمت خدا بر او باد؛ و شهادت آن حضرت در شب جمعه بیست و سوم ماه مبارک رمضان سال چهارم هجری واقع شد و در شب بیست و یکم رمضان ضربت بر سر مبارک او زدند.

خوارزمی در مناقب خود گوید: «چون ضربت بر سر علی علیه السلام وارد شد، استقامت نمود و نماز صبح را با مردم خواند و سپس فرمود: «ابن ملجم را بیاورید، و چون ابن ملجم ملعون بر او وارد شد، به او فرمود: «ای دشمن خدا آیا من به تو احسان نکردم؟» ابن ملجم گفت: «بلی».

امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: «پس چه چیز تو را بر این کار واداشت؟» ابن ملجم گفت: «چهل روز شمشیر خود را اصلاح نمودم و از خدای خود خواستم که با آن بدترین خلق خود را نابود کند.» علی علیه السلام فرمود: «من تو را جز بدترین خلق خدا نمی بینم!»

خوارزمی گوید: سپس علی علیه السلام حسن و حسین را طلب نمود و به آنها فرمود: «شما را به تقوای خدا سفارش می کنم، و اینکه دنیا را طلب نکنید گرچه به طرف شما روی آورد، و برای از دست دادن چیزی از دنیا گریه نکنید، و حق بگویید، و بر یتیم ترحم کنید، و بی پناه را کمک کنید، و برای آخرت خود کار کنید، و دشمن ستمگر و یار ستمدیده باشید، و به کتاب خدا عمل کنید، و در راه خدا از ملامت هیچ ملامت کننده ای نهراسید، تا اینکه به امام حسن علیه السلام فرمود: «فرزند عزیزم، من تو را به تقوای خدا، و انجام نماز در وقت آن، و پرداخت زکات در وقت واجب شدن آن سفارش می کنم، و بدان که نماز بدون وضو نماز

نیست، و نماز از کسی که زکات ندهد، پذیرفته نیست و تو را سفارش می‌کنم به گذشت، و فرو بردن خشم خود، و صلّه رحم، و گذشت از جاهل، و تفقّه و بینش در دین، و دقت در امور، و انس با قرآن، و احسان به همسایگان، و امر به معروف و نهی از منکر، و پرهیز از اعمال زشت و منکرات.

۱۰- وصیّتنامه دیگر امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از ضربت ابن ملجم به امام حسن و امام حسین علیهما السلام

سید رضی علیه الرّحمه در نهج البلاغه گوید: علی علیه السلام به امام حسن و امام حسین علیهم السلام فرمود: «شما را وصیّت می‌نمایم به تقوای الهی، و این که دنیا را طلب نکنید، گرچه به سوی شما آید، و برای از دست دادن و یا محروم ماندن از دنیا تأسف و حسرت نخورید، و حق بگویید، و برای آخرت خود کار کنید، و دشمن ستمگر و یار ستمدیده باشید، و شما را و جمیع فرزندان و اهل خود و کسانی را که وصیّتنامه من به آنها می‌رسد، به تقوای خدا و نظم در امور و اصلاح بین خود سفارش می‌کنم، زیرا از جدّ شما شنیدم که می‌فرمود: «اصلاح بین مردم از همه نمازها و روزه‌ها بهتر است.»

و خدا را به یاد آورید نسبت به یتیمان، پس بکوشید که آنها بین شما گرسنه نمانند،

و وضع آنها نابسامان نباشد،

و خدا را به یاد آورید نسبت به همسایگان خود، چرا که آنها مورد سفارش پیامبر شما بودند و همیشه آن حضرت سفارش آنها را می نمود، تا اینکه ما گمان کردیم می خواهد آنها را وارث یکدیگر قرار دهد!

و خدا را به یاد آورید نسبت به نماز، که آن ستون دین شما است،

و خدا را به یاد آورید نسبت به خانه خدای خود، کعبه معظمه، پس آن را خالی نگذارید و الا عذاب بر شما نازل خواهد شد،

و خدا را به یاد آورید نسبت به جهاد با جان و مال و زبان خود،

و بر شما باد به همبستگی و احسان به یکدیگر و پرهیزید از اختلاف و جدایی، و امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید و الا اشرار بر شما مسلط خواهند شد و چون برای نجات خود دعا کنید، دعای شما مستجاب نخواهد شد.»

سپس فرمود: «ای فرزندان عبدالمطلب، نکند خون مردم را بریزید و بگویید امیرالمؤمنین کشته شد! آگاه باشید که جز قاتل من کسی کشته نشود! صبر کنید اگر من از ضربت او جان دادم، او را به جای یک ضربت، یک ضربت بزنید و هرگز بدن او را مثله نکنید (یعنی دست و پا و گوش و بینی او را جدا نکنید) من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که

ص: ۳۹۵

فرمود: «از مثله کردن پیرهیزید ولو سگ درنده باشد!»

۱۱- بعضی از احوال امیرالمؤمنین علیه السلام قبل از ضربت و بعد از آن

حبيب بن عمرو گوید: من بعد از ضربت خوردن علی علیه السلام از او عیادت نمودم، علی علیه السلام فرمود: «ای حبيب به خدا سوگند من در همین ساعت از بین شما خواهم رفت.» و چون من و ام کلثوم گریان شدیم، علی علیه السلام به ام کلثوم فرمود: «دختر عزیزم گریه مکن، به خدا سوگند اگر تو آنچه را که من می بینم، می دیدی، هرگز گریه نمی کردی، من ملائکه رحمت و پیامبران و مرسلین را می بینم که مقابل من ایستاده اند، و این است برادر من رسول خدا صلی الله علیه و آله، و فاطمه و خدیجه، و اینها بنده حمزه و جعفر و عبیده که نزد من ایستاده اند، و مُحَمَّد صلی الله علیه و آله می فرماید: «این عالم برای تو بهتر از دنیاست، و سپس سه مرتبه فرمود: «اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ» و از دنیا رحلت نمود. صلوات الله علیه و علیهم، و چون صبح شد فرزند او امام حسن علیه السلام در خطابه خود به مردم فرمود: «ای مردم در این شب قرآن نازل گردید، و این شب شب قدر بود، و یوشع بن نون در این شب کشته شد، و پدرم امیرالمؤمنین نیز در این شب کشته شد، به خدا سوگند، پدرم بهترین اوصیای قبل از خود و بعد از خود بود و از مال دنیا چیزی باقی نگذارد، جز هفتصد درهم که از عطای او باقی مانده بود و آن را جهت

ص: ۳۹۶

خریدن خادمی برای خانواده خود جمع نموده بود!»

صاحب کتاب جواهر العقدين از حسين بن كثير از پدرش نقل می کند که گوید: «علی علیه السلام شبی نزد امام حسن و شبی نزد امام حسین، و شبی نزد عبدالله جعفر افطار می نمود، و افطار او بیش از سه لقمه نبود و می فرمود: «دوست دارم که چون خدای خود را ملاقات می کنم، شکم من خالی باشد، و در آن شبی که صبح آن ضربت ابن ملجم بر سر او فرود آمد، پیایی از حجره خود خارج می شد و به آسمان نظر می کرد و می فرمود: «به خدا

سوگند، دروغ نمی گویم و به من دروغ گفته نشده، این همان شبی است که به من وعده داده شده، و چون در وقت سحر خواست که از خانه خود خارج شود، مرغهای خانه مقابل او فریاد کردند و بر او گریستند و چون بعضی از اهل خانه آنها را دور نمودند، علی علیه السلام فرمود: «آنها را رها کنید. آنها بر من نوحه و عزا می خوانند.» و چون به مسجد رفت، ابن ملجم او را ضربت زد، و آن واقعه در شب هفدهم ماه مبارک رمضان بود، و در شب بیست و یکم آن ماه نیز از دنیا رحلت نمود، و در همان شب به خاک سپرده شد، و سپس فرزند او امام حسن علیه السلام ابن ملجم را از خانه خارج نمود و گردن زد.

مؤلف گوید: در تاریخ شهادت آن حضرت بین شیعه و اهل سنت اختلاف است و آنچه ذکر شد از کتب اهل سنت بود.

ص: ۳۹۷

۱۲- علی علیه السلام و دفن آن حضرت در قبری که نوح علیه السلام برای او آماده نموده بود.

مرحوم شیخ مفید (ره) می فرماید: «چون شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام نزدیک شد، به امام حسن و امام حسین علیهم السلام فرمود: «چون من از دنیا رفتم، مرا در تابوت گذارید و قسمت عقب آن را بلند کنید و بدانید که قسمت جلو، توسط ملائکه بلند خواهد شد، تا اینکه به نجف کوفه بیاورید و در آنجا صخره ای سفید و نورانی خواهید دید و چون حفر کنید، قبر آماده ای خواهید یافت. پس مرا در آن دفن کنید.»

راوی گوید: «چون امیرالمؤمنین علیه السلام رحلت نمود و او را در تابوت نهادیم و قسمت عقب آن را حمل کردیم، قسمت جلو حرکت نمود و ما صدای زمزمه ای را می شنیدیم تا به نجف کوفه رسیدیم. ناگهان سنگ سفید و نورانی را دیدیم و چون آنجا را حفر نمودیم، قبر آماده ای بود و بر تخته ای نوشته شده بود: "این قبری است که نوح برای علی بن ابیطالب علیه السلام آماده نموده." پس بدن آن حضرت را در آن قبر دفن کردیم و از اینکه خداوند امیرالمؤمنین علیه السلام را اکرام نموده بود، مسرور بودیم.»

و چون از دفن آن حضرت برگشتیم، بعضی از شیعیان که برای نماز، بر آن حضرت موفق نشده بودند، به ما برخورد نمودند و چون ما عنایات خداوند را نسبت به آن حضرت برای آنها گفتیم، آنها گفتند: "ما نیز دوست داریم آنچه شما دیده اید بینیم." پس به آنها

گفتیم: «طبق وصیت آن حضرت قبر مبارکش پوشیده شد، ولی آنها توجه نکردند و رفتند و چون برگشتند، گفتند: «آنجا را حفر کردیم، ولی چیزی نیافتیم.»

جابر بن یزید گوید: از امام باقر علیه السلام سؤال کردم: محل قبر شریف امیرالمؤمنین علیه السلام کجاست؟ امام باقر علیه السلام فرمود: «او در نجف کوفه دفن شد و قبل از طلوع فجر امام حسن و امام حسین و مُحَمَّد حنفی - فرزندان او علیهم السلام و عبدالله جعفر رضی الله عنه او را دفن کردند.»

مرحوم شیخ مفید می فرماید: «قبر شریف آن حضرت مخفی بود تا اینکه در زمان دولت عباسی، امام صادق علیه السلام چون خواستند در حیره نزد منصور دوانیقی بروند، آن قبر را زیارت نمودند و چون شیعیان قبر او را شناختند به زیارت او شتافتند. - درود خدا بر او و بر نسل پاکش باد - و سن مبارک آن حضرت در وقت شهادت ۶۳ سال بود.

اشعار مرحوم آیت الله محمد حسین غروی اصفهانی در شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام

چه از شمشیر کین شقّ القمر شد

زمین و آسمان زیر و زبر شد

قلم منشق شد و نقشش مصیبت

در الواح معانی و صور شد

خم گردون دون نیلِ غم افشانند

جهان را جامه ماتم به بر شد

قضا طرح بساطی از عزا ریخت

کز آه و ناله بنیاد قدر شد

نصیب اهل دل زین خوان ماتم

سرشک دیده و خون جگر شد

به بادی قاف تا قافِ ابد رفت

چه عنقای ازل بی بال و پر شد

به داغ نامرادی هر دلی سوخت

چه شمشیر مرادی شعله ور شد
نسیم صبحگاهی چون سموم است
از این آتش که در وقت سحر شد
سری از صرصر بیداد بشکافت
که خاک غم جهانی را به سر شد
زخون محراب و مسجد لاله گون است
امی-المؤمن-ین غرقاب خون اس-----ت
چه سلطان هما را بال و پر سوخت
شهنشاه حقیقت را جگر سوخت

ص: ۳۹۹

سموم کین چه زد بر گلشن دین

نه تنها شاخ گل، هر خشک و تر سوخت

ز داغ لاله زارِ علم و حکمت

کتاب و سنت خیرالبشر سوخت

تبه شد خرمن شمس معارف

همانا حاصل دور قمر سوخت

ز سوز منشی دیوان تقدیر

قضا را خامه و لوح و قدر سوخت

سزد کز چشم زمزم خون بیارد

که رکن کعبه و حجر و حجر سوخت

مگو از رونق اسلام و ایمان

که اعظم رایت فتح و ظفر سوخت

به سر طوبی کند خاک مصیبت

که سرو گلشن وحدت ز سر سوخت

چونر گس هر که شب را بود بیدار

دلش از شعله آه سحر سوخت

ز خون محراب و مسجد لاله گون است

امی-----المؤمن--ین غرقاب خون س--ت

از ناشناس:

مناجات علی از سوی نخلسان نمی آید

صدای دلنشین شاه انس و جان نمی آید!

خدایا چون شده کز خانه حیدر

نوایی جز صدای ناله و افغان نمی آید؟!

به فرق مظهر عدل و عدالت ضربتی خورده

که امید حیات از آن شه مردان نمی آید!

علی در بستر مرگ است مشغول نماز امشب

به خادم گو به مسجد خسرو خوبان نمی آید!

یتیمی دامن مادر گرفته اشک می ریزد

که ای مادر چرا غمخوار ما طفلان نمی آید؟!

حکیم از دیدن زخم علی نو مید گردیده

حسن را غیر یأس از گفته نعمان نمی آید!

ص: ۴۰۰

۱۳- ثواب زیارت امیرالمؤمنین و اولاد طاهرین آن حضرت صلوات الله علیهم اجمعین

محدث قمی (ره) می فرماید: «احادیث در فضیلت زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام فراوان است. از آن جمله روایتی است که در «انوار البهیة» از ابن مارد نقل نموده که گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «پاداش کسی که جدّ شما امیرالمؤمنین علیه السلام را زیارت کند چیست؟»

امام صادق علیه السلام فرمود: «ای پسر مارد، کسی که جدّم را با معرفت به حقّ او زیارت کند، خداوند به هر گامی که در زیارت او برداشته، ثواب حجّ و عمره مقبول به او می دهد!» سپس فرمود: «ای پسر مارد، به خدا سوگند، خدا قدمی که به زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام برداشته شده - چه سواره و چه پیاده - به آتش نخواهد سوزاند! ای پسر مارد، این حدیث را با آب طلا بنویس.»

و از آن جمله روایتی است که در بحار، از امالی مفید، از مُحَمَّد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام نقل نموده که فرمود: «خداوند مخلوقی بیش از ملائکه خلق نفرموده و در هر روز هفتاد هزار فرشته وارد بیت المعمور می شوند، و چون از طواف آن فارغ می شوند، به زمین می آیند و گرد کعبه طواف می کنند، و چون فارغ می شوند، کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله می آیند و بر آن حضرت سلام می کنند، و چون فارغ می شوند کنار قبر امیرالمؤمنین علیه السلام

می آیند و بر آن حضرت سلام می کنند، و چون فارغ می شوند، نزد قبر حسین علیه السلام می آیند و بر آن حضرت نیز سلام می کنند و سپس به آسمان عروج می نمایند و تا قیامت دسته های ملائکه، هر روز به همین گونه زیارت می کنند.»

و فرمود: «کسی که امیرالمؤمنین علیه السلام را با معرفت به حق او زیارت کند و اهل تکبر و استبداد نباشد، خداوند پاداش و ثواب صد هزار شهید را به او خواهد داد و گناهان گذشته و آینده او را می بخشد و در قیامت در امان خواهد بود، و حساب او آسان می باشد، و ملائکه به استقبال او می آیند، و چون شیعه آن حضرت بعد از زیارت به خانه خود برگردد، اگر مریض شود ملائکه به عیادتش می آیند، و اگر بمیرد همراه جنازه او استغفار می کنند تا به قبر خود برسد»

و کسی که حسین علیه السلام را زیارت کند و حق او را شناخته باشد، خداوند پاداش هزار حج و هزار عمره مقبول برای او بنویسد، و گناهان گذشته و آینده او را ببخشد.

و از آن جمله است روایتی که در بحار از کامل الزیارات، از ابی وهب قصری نقل نموده که گوید: «وارد مدینه شدم و خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم، پس عرض کردم: «فدای شما شوم، من به زیارت شما موفق شدم، اما قبر امیرالمؤمنین علیه السلام را زیارت نکردم.»

امام صادق علیه السلام فرمود: «کار بدی کرده ای و اگر از شیعیان ما نبودی، من هرگز به تو

نگاه نمی کردم! آیا کسی را که خدا و ملائکه و انبیاء و مؤمنان زیارت می کنند زیارت نمی کنی؟!»

گفتم: «فدای شما شوم، من چنین چیزی را نمی دانستم.» امام صادق علیه السلام فرمود: «پس بدان که امیرالمؤمنین علیه السلام نزد خداوند از جمیع ائمه افضل می باشد، و ثواب اعمال آنها برای اوست و ائمه علیهم السلام به قدر اعمالشان فضیلت داده شده اند.»

از مهدی سهیلی در کتاب خلوت علی علیه السلام، ص ۴۲۶.

ز شهر کوفه به گوشم رسد صدای علی

غریوِ گریه و آوایِ ناله های علی

سکوتِ غُربتِ دلتنگِ کوفه می داند

که چاه بود و شب و بانگِ های علی

رسول گفت پس از من بسوز و لب مگشا

بدین نشانه گلوگیر شد صدای علی

به عشقِ جانِ پیمبر به سوی مرگ شتاف

بین چه مایه صفا بود در وفای علی

به نام دین خدا بس که حيله ورزیدند

زمانه همچو قفس تنگ شد برای علی

ز پیروانِ دروغین بسا به ناله نشست

ولایِ مردم صد رنگ شد بلای علی

گروه مردم تقوی فروشِ نفس پرست

گره زدند به دستِ گره گشای علی

همان کسان که علی را به خانه بنشانند

به گریه ها بنشستند در عزای علی

برو به کوفه و با گوشِ دل به ظلمتِ شب

ز چاهها بشنو بانگِ ربّناى علی

ز خطبه های علی دل به لرزه می افتد

بلیغ تر ز علی کیست؟ جز خدای علی

گلِ مدینه و فرزندِ مکه را کُشتند

مگر چه بود بجز عدل؟ مدّعی علی

شبی که قاتلِ خود را گرسنه می پنداشت

نخواست شیر بنوشد، بین حیای علی

اگر که حالِ مناجاتِ نیمه شب داری

به ناله لب بگشا همره دعای علی

به جانفدایی او زنده شد شریعت حق

ز فقر خود خجلم، جانِ من فدای علی

به ادّعا نتوان شیعه بود، شیعه کسی ست

که پای خود بگذارد به جای پای علی

حق، از امام خود اطاعت و پیروی نمی کنید، چنان که آنها از امام خود در مسیر باطل

حال نماز ضربتی بر سر تو خواهد زد که محاسن تو با خون سرت خضاب شود!» گفتیم: «ای

مگ—و

ص: ۴۰۴

بخش هفتم : در احوالات خلفا و پیروان آنها

اشاره

الباب السابع :

فيما يتعلّق بالخلفاء و تابعيهم و

ما احدثوا بعد النّبى صلى الله عليه و آله و بعض فعالهم

مع اهل البيت عليهم السلام و ما قالوه عند الموت

ص: ٤٠٥

بعضی از بدعت‌های خلفا و رفتار آنها با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله

بدعت‌های ابوبکر و عمر و عثمان فراوان است و در اینجا به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

۱ - شیعه و سنی به طور قطعی با سندهای فراوان نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن بیماری آخر عمر خود خواستند چیزی برای امت بنویسند که بعد از آن گمراه نشوند و اختلافی پیدا نکنند، و چون قلم و کاغذ طلب نمودند، عمر از آوردن آن منع کرد و گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله هذیان می‌گوید!» در حالی که خداوند در قرآن رسول خود را چنین توصیف نموده: «هرگز سخن از روی هوا و هوس نمی‌گوید و آنچه می‌گوید وحی الهی است.» و در آیه دیگر فرموده: «هیچ زن و مرد مسلمانی نباید چون خدا و رسول او حکمی نمودند، برخلاف حکم آنها چیزی بگویند و هر که خدا و رسول او را مخالفت کند، به حقیقت گمراه شده است!»

۲ - جهالت خلیفه دوم (و یا سیاست شیطانی او) به جایی رسید که مرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله را انکار نمود و گفت: به خدا سوگند رسول خدا صلی الله علیه و آله نمرده؛ و تهدید کرد که «هر که گوید رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت نموده، دست و پای او را قطع می‌کنم تا اینکه ابوبکر به او گفت: مگر نشنیده‌ای آیه قرآن را که می‌فرماید: «ای رسول من تو می‌میری و مردم هم می‌میرند.» و آیه دیگر را که می‌فرماید: «مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَزَءُ رَسُولِ اللَّهِ إِذْ جَاءَهُ الْوَحْيُ وَكَانَ الْوَحْيُ قَوْلًا لِّلرَّسُولِ وَكَانَ الْوَحْيُ مُتَسَلِّمًا» و آیه دیگر را که می‌فرماید: «چون این آیات را از ابوبکر شنیدم، به مردن او یقین کردم و بر زمین افتادم و مثل اینکه قبلاً این آیات را نشنیده بودم.»

۳ - و از بدعت‌های عمرین خطاب این است که حج تمتع و عقد متعه و موقت را حرام نمود و بر بالای منبر گفت: «آن دو در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله حلال بود و من حرام می‌کنم و هر که انجام دهد او را مجازات و کیفر خواهم نمود!»

۴- و از بدعت‌های آنها این است که فرموده‌های صریح پیامبر صلی الله علیه و آله را نسبت امامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و امامت اولاد پاک او رد کردند و لباس خلافت آن حضرت را - که زمامداری بر همه مردم در امور دین و دنیا بود - ظالمانه به تن پوشیدند، با اینکه نه اطلاعی از احکام خدا داشتند و نه عدالت و تعهدی در دین؛ و این از بزرگترین جرائم آنها، بلکه پایه و اساس خطاهای بی شمارشان بود!

۵- و از بدعت‌های آنها، منع خمس از ذی القربی و خویشان پیامبر صلی الله علیه و آله است، در حالی که خداوند در قرآن فرموده: «مردم بدانید که آنچه در آمد و غنیمت به دست آورید، یک پنجم آن مربوط به خدا و رسول او و ذی القربای پیامبر صلی الله علیه و آله از یتیمان و فقراء و در سفر مانده‌های آنها می باشد.» و همه مسلمانان اتفاق دارند که رسول خدا صلی الله علیه و آله سهمی از خمس را برای خود و سهمی را برای خویشان و اقارب خود قرار می داد و تا زنده بود دیگری را در آن شریک ننمود، ولی چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و ابوبکر حاکم شد، سهم رسول خدا و سهم خویشان او را قطع نمود و خمس را سه سهم کرد و بنی هاشم را از آن محروم نمود، چنانکه زمخشری در کشفاف به آن تصریح کرده است.

۶- و از خطاهای آن دو (عمر و ابوبکر) این بود که پاره تن پیامبر فاطمه زهراء علیها السلام را اذیت نمودند و درب خانه او را آتش زدند و ولّی خدا، علی علیه السلام را (بدون عبا و عمامه و ...) برای بیعت با ابوبکر از خانه خارج نمودند (و عمر با فشار درب خانه بر فاطمه علیها السلام، محسن او را کشت!) در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده بود: «فاطمه پاره تن من است، کسانی که او را بیازارند، مرا آزرده اند و کسانی که مرا بیازارند، خدا را آزرده اند، و کسانی که فاطمه را خشنود کنند، مرا خشنود کرده اند و کسانی که مرا خشنود کنند، خدا را خشنود نموده اند، و کسانی که فاطمه را ناراحت کنند، مرا ناراحت نموده اند و کسانی که مرا ناراحت کنند، خدا را ناراحت کرده اند.» و این روایت را علمای اهل سنت با سندهای فراوان نقل کرده اند که از آنهاست صحیح بخاری و مسلم و مسند احمد بن حنبل، و خداوند در قرآن فرموده: «کسانی که خدا و رسول او را بیازارند، بر آنهاست لعنت خداوند در دنیا و آخرت».

مؤلف گوید: قصه آتش زدن درب خانه فاطمه علیها السلام و کشتن محسن شش ماهه او و

بیرون بردن علی علیه السلام از خانه برای بیعت با ابوبکر، معروف است و در عده ای از کتب اهل سنت ذکر شده و سلیم بن قیس هلالی کوفی نیز آن را در کتاب خود، - (ص ۸۳) که قدیمی ترین کتاب و مورد تأیید ائمه اهل البیت علیهم السلام نیز می باشد، ذکر نموده.

۷- و از دشمنیهای عمر نسبت به فاطمه و علی علیهما السلام این بود که چون اشعار ابی المختار به او رسید،^(۱) از جمیع عمال خود مالیات گرفت، ولی از قنفذ چیزی نگرفت، بلکه بیست هزار درهمی که از او گرفته بود به او برگرداند!

سلیم بن قیس گوید: من علی علیه السلام را ملاقات نمودم و از آن حضرت راجع به این عمل عمر سؤال کردم؛ علی علیه السلام فرمود: «می دانی برای چه از قنفذ چیزی نگرفت و او را معاف نمود؟» گفتم: «نه» فرمود: «چون قنفذ بود که تازیانه بر بدن فاطمه زد، وقتی که فاطمه بین من و آنها حائل شد (و نمی گذاشت مرا از منزل خارج کنند) و در اثر همان تازیانه ها فاطمه صلوات الله علیها از دنیا رفت، در حالی که اثر تازیانه ها مانند بازوبند بر بازوی او بود!»

سلیم قیس گوید: عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام عرض کرد: «یا علی ندیدی عمر را که از همه عمال خود مالیات گرفت و از قنفذ نگرفت؟!» پس علی علیه السلام به اطراف خود نگاه کرد و اشک چشمان او را گرفت و فرمود: «این برای تشکر از قنفذ بود که با تازیانه بر بدن فاطمه زد و از همان تازیانه ها فاطمه علیها السلام از دنیا رفت، در حالی که اثر آنها مانند بازو بند بر بازوی او مانده بود.»

۸- و از خطاهای آنها تخلف از سپاه اسامه است با اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن حال بیماری حکم نمودند و تأکید داشتند که آنها به لشکر اسامه ملحق شوندو حتی لعنت کردند بر کسی که تخلف از آن بکند و شکی نیست که اوّلی و دوّمی از متخلفین بودند.

۹- و از خطاهای آنهاست که با افترا به رسول خدا صلی الله علیه و آله (که او فرموده ما پیامبران ارث باقی نمی گذاریم و هر چه داشته باشیم صدقه است) برخلاف صریح قرآن فاطمه علیها السلام را از فدک محروم نمودند، با اینکه فاطمه علیها السلام می فرمود: پدرم در زمان حیات خود فدک را به من

ص: ۴۰۹

۱- ابوالمختار در اشعار خود عمر را تبه داده و او را از مال اندوزی عمال آگاه نموده بود.

واگذار نمودند و حسن و حسین و ام ایمن نیز بر آن شهادت دادند.» و بخاری در صحیح خود گوید: «فاطمه علیهاالسلام ارث پدر خود را از ابوبکر طلب نمود و چون ابوبکر او را از ارث پدر منع کرد، فاطمه علیهاالسلام بر او خشم نمود و با او سخن نگفت تا اینکه از دنیا رحلت نمود، و علی علیه السلام شبانه بدن فاطمه علیهاالسلام را دفن کرد و به ابوبکر خبر نداد.» بخاری از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «فاطمه پاره تن من است، هر که او را اذیت کند مرا اذیت نموده و...!»

۱۰ - و از بدعت‌های آنها این است که عایشه و عثمان صریح آیه قرآن را تأویل کردند و گفتند: «اگر سفر رنج و مشقتی نداشته باشد، نباید نماز را در آن شکسته بخوانیم!» در حالی که برخلاف صریح فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله و جمیع امت بود.

۱۱ - و از آنهاست اجرا نکردن حدّ الهی بر خالد بن ولید توسط ابوبکر، با اینکه او مالک بن نویره را با عده ای کشته بود و در همان شب به همسر او نیز تجاوز کرده بود و این برای آن بود که خالد از فرمان ابوبکر و عمر در آتش زدن درب خانه فاطمه و کشتن علی بن ابیطالب علیه السلام اطاعت کرد! گرچه ابوبکر از کشتن علی علیه السلام، قبل از سلام نماز خود پشیمان شد و به خالد گفت: «آنچه را گفتم انجام مده و سلام نماز را گفت.»

۱۲ - و از آنهاست تصرف عمر در اذان، چرا که عمر «حی علی خیرالعمل» را از اذان برداشت و گفت: «اگر مردم بدانند نماز بهترین عملهاست، به جهاد نخواهند رفت.» و به جای آن در اذان نماز صبح «الصلاه خیر من النوم» را اضافه نمود!

۱۳ - و از آنهاست این که عمر در ایام خلافت خود چون که عده زیادی از مردم از زنهاى خود را در یک جلسه سه طلاقه می کنند، گفت: «باید طبق آنچه گفته اید ملزم باشید.»

با اینکه سه طلاقه شدن زن و نیاز به محلل داشتن در صورتی است که در سه جلسه طلاق انجام شود و بین آنها دو مرتبه از طلاق رجوع شده باشد.»

۱۴ - و از بدعت‌های عمر این است که دستور داد نمازهای مستحبی را در ماه رمضان به جماعت بخوانند، و علت آن این بود که چون با اصحاب خود وارد مسجد شد، دید مردم در حال رکوع و قیام و سجده و قرائت و تسبیح هستند پس دستور داد نافله های ماه رمضان را به جماعت بخوانند و به همه شهرها این دستور را مکاتبه نمود و برای این نماز -

که نماز تراویح معروف شد - دو نفر امام جماعت معین کرد؛ یکی برای مردها و دیگری برای زنها!

۱۵ - و از بدعت‌های او این بود که در نماز میّت، رسول خدا صلی الله علیه و آله پنج تکبیر می گفتند و او چهار تکبیر گفت و مردم سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله را رها نمودند و از عمر پیروی کردند (که الان نیز چنین می کنند!)

۱۶ - و از بدعت‌های او است تغییر میراث که در کتب فقهیه مسطور است.

۱۷ - و از خطاهای او این بود که از خانه ای صدای آوازه خوانی و غنا شنید و از دیوار آن بالا رفت و چون دید صاحب خانه با زنی نشسته و ظرف شراب مقابل آنهاست، به او گفت: «ای دشمن خدا، آیا گمان کردی خداوند این معصیت را بر تو می پوشاند؟» صاحبخانه گفت: «ای امیرالمؤمنین، شتاب مکن اگر من یک خطا کردم، تو سه خطا کرده ای: اول اینکه خداوند از تجسس نهی نموده و تو تجسس نمودی، دوم اینکه خداوند فرموده: «از درب خانه ها وارد شوید.» و تو از دیوار وارد شدی و سوم اینکه فرموده: «چون واردخانه ها شدید، سلام کنید و تو سلام نکردی!» عمر گفت: «آیا می شود لطف کنی و از خطای من چشم‌پوشی تا اینکه من نیز از خطای تو چشم‌پوشی کنم؟» آن مرد گفت: «بلی» پس عمر از او در گذشت و خارج شد.

۱۸ - و از بدعت‌های عمر این است که مقام حضرت ابراهیم علیه السلام از اول چسبیده به بیت بود و چون حضرت ابراهیم و اسماعیل کعبه را بنا نمودند و دیوار آن را بالا بردند، بر آن می ایستادند، و اسماعیل سنگ و گل را به دست پدر خود می داد، لیکن بعد از ابراهیم، اعراب جاهلیت مقام را به جای کنونی آن منتقل نمودند و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله مکه را فتح نمود، آن را به جای اول خود قرار داد، و عمر بن خطاب در زمان خلافت خود، باز مقام را به همین موضع کنونی گذارد؛ در صورتی که زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و زمان ابوبکر چسبیده به کعبه بود؛ یعنی در محل اصلی آن بود.

۱۹ - و از بدعت‌های عمر این است که گفت: «هر که مهریه زن خود را بیش از مهرالسینه - که پانصد درهم می باشد - قرار دهد من اضافه آن را در بیت المال می ریزیم!» پس زنی به او

گفت: «تو چه حقی داری که چنین کاری بکنی، و حال آن که خداوند در قرآن فرموده: اگر در قباله زنهای خود مهر سنگینی هم قرار دادید، چیزی از آن را پس نگیرید؟» عمر گفت: «زنی حق گفت و مردی خطا کرد!» و این در بخش مجادلات خواهد آمد. ان شاء الله.

۲۰ - و از سخنان عجیب و شگفت انگیز عمر بن خطاب سخنی است که اهل سنت بر آن اتفاق دارند و توجهاتی نیز بر آن کرده اند که زن بچه مرده بر آن می خندد و آن این است که گفت: «بیعت با ابوبکر بدون تأمل و با عجله انجام شد، خداوند مسلمانان را از شر آن حفظ نماید و هر که بعد از این چنین عملی را انجام دهد، او را بکشید!» در صورتی که تنها مدافع مسلح ابوبکر برای بیعت، عمر بود و او بود که مردم را اجبار به بیعت با ابوبکر می کرد!! (البته عمر فکر می کرد که ابوبکر بعد از تصاحب منصب خلافت، فوراً طبق وعده ای که با او کرده بود، خلافت را به او وامی گذارد و چون ابوبکر چنین نکرد، عمر بر او خشم نمود و چنین سخنی را بین مردم گفت!)

۲۱ - و از عجایب است سخن ابوبکر که می گفت: «مرا رها کنید، مرا رها کنید، من بهتر از شما نیستم، در صورتی که علی علیه السلام بین شماست!» و طبق گفته ابن ابی الحدید اهل سنت اتفاق بر نقل آن دارند و این سخن را ابوبکر راست گفته باشد و یا دروغ، دلیل بر عدم لیاقت او نسبت به خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله است، و علی علیه السلام در خطبه شششنبه به این مطلب اشاره نموده، و می فرماید: «شگفتا که او (یعنی ابوبکر) با اینکه در زمان حیات خود

می گفت: "من لایق خلافت نیستم، در حالی که علی علیه السلام بین شماست" خلافت را بعد از خود برای دیگری ثبت نمود.» (یعنی وصیت کرد که عمر بعد از او خلیفه باشد!)

مؤلف گوید: «سخن ابوبکر تظاهری بیش نبود و او برای فریب مردم چنین سخنی را می گفت، والا هرگز راضی نبود که خلافت به دست علی علیه السلام برسد و این نفاق ابوبکر بود که کاشف از خبث باطن و سوء سریره او بود، لذا امام صادق علیه السلام می فرمود: «عمر یکی از گناهان ابوبکر است.»

۲۲ - و از ادله عدم کفایت او این است که او نسبت به بیشتر احکام دین نادان و جاهل بود، چنانکه راجع به ارث کلاله می گفت: «من به رأی خود چیزی را می گویم، اگر

درست بود از طرف خدا باشد و اگر خطا بود از طرف من باشد!» و چون ارث جدّه را نمی دانست، به او گفت: «من برای تو سهمی در کتاب خدا و سنت رسول او صلی الله علیه و آله نیافته ام تا اینکه مغیره و مُحَمَّد بن سلمه به او گفتند: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به او یک ششم می داد، و میراث عمّه و خاله را نیز نمی دانست، و از نادانی او به احکام خدا این بود که دست چپ دزدی را قطع کرد و موارد جهل او به احکام خداوند فراوان بود که ما به گوشه ای از آن اشاره کردیم، و در آخر ابواب فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام، قضاوتهای آن حضرت در زمان خلافت آن سه نفر و اعتراف آنها به مقام او گذشت که اگر آن حضرت بین آنها نبودند و پاسخ به مسائل مشکلی که پیش می آمد نمی دادند، آنها دین خدا را کلاً از بین می بردند و در مقابل علمای ادیان گذشته مانند علمای یهود و نصاری و دیگران در مانده می شدند! اما امیرالمؤمنین علیه السلام با آن همه آزارهایی که به او رساندند، فرمود: «صبر کردم در حالی که خاری در چشم و استخوانی در گلویم بود!» پاسخ به همه مسائل مشکل را می فرمودند و در مقابل علمای ادیان گذشته برای حفظ اسلام جوابگو بودند. (۱)

سخنان شگفت انگیز و متناقض ابوبکر

عالم بزرگوار مقدس اردبیلی می فرماید: اولاً متفق علیه و یقین است و کسی منکر این نیست که ابوبکر بر سر منبر می گفت: «ان لی شیطانا یعتبرنی فان استقمت فأعینونی و ان عصیت فاجتنبونی و ان زغت فقومونی؟!» (۲) یعنی «بدرستی که شیطانی هست که مرا فریب می دهد، اگر در کاری یا راهی راست روم، مرا اعانت کنید و اگر راه غلط و کج روم، مرا به راه راست آرید.» و چگونه امامت و پیشوایی تواند کرد کسی که می خواهد مرشد و راهنمای جمیع مردم باشد و از ایشان راه راست طلبد و مدد جوید و گوید که شیطان مرا می فریبد؟! پس او در این گفتن یا صادق بود یا کاذب و به هر تقدیر، صلاحیت امامت

ص: ۴۱۳

۱- - مرحوم آیه ... بزرگ سید شرف الدین در کتاب «النصّ و الاجتهاد» خود عدّه ای از موارد خلاف و اجتهادهای مخالف کتاب و سنت آنها را ذکر نموده، به آنجا مراجعه شود.

۲- - الامامه و السیاسه لابن قتیبه، ج ۱ ص ۳۴؛ الصواعق لابن حجر، ص ۷.

و ملاعلی در جواب گفته که: «این گفتن از باب تواضع بوده و هضم نفس» و این غلط است چه او اعتراف کرده به اغراء و جدا نبودن از شیطان و مسلط بودن شیطان بر او، و اینها دخلی به تواضع ندارد!

دوم ابوبکر مکرر بر منبر می گفت: «اقیلونی فَلَسْتُ بخیر کم و علی فیکم»^(۱)؛ یعنی «بیعت مرا اقاله کنید و فسخ نمایید که من بهتر از شما نیستم و حال آنکه علی در میان شماست.» و در این گفتگو نیز یا راستگو است و یا دروغگو و به هر تقدیر، قابل امامت نیست.

و اینکه ملاعلی قوشچی این سخن را نیز حمل بر تواضع نموده^(۲)، غلط است، چون اکثر به او می گفتند که با وجود علی علیه السلام تو لایق امامت نیستی، پس اگر غرض هضم نفس و تواضع می بود بایستی بگوید که هر یک از شما بهتر از من هستید، و تخصیص خیریت به علی علیه السلام نکند، چنانچه عمر گفت: «همه زنان فقیه تر از من اند» اگر چه راست می گفت، و دیگر اینکه می گفت: «لَیْتَنی سَأَلْتُ رسول اللّٰه - صلی الله علیه و آله هل للانصار فی هذا الأمر شیء؟ یعنی کاشکی من از رسول خدا پرسیده بودم که آیا انصار را در این امر شرکتی و دخلی هست یا نه؟ و معنی این گفتگو این است که شک دارم از آنچه در امر امامت شده که آیا صحیح است یا باطل و این شک از آن ناشی شده که در روز سقیفه انصار گفتند: «ما را امیری باشد و شما را امیری» و او ایشان را به این حدیث الزام داد که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: «الائمة من قریش» و اگر این حدیث ساخته او نمی بود و حقیقتی می داشت، چرا او را شک به هم می رسید ولیکن چون در آن حال حکومتی نمانده بود و می بایست مُرد، اینها به خاطرش می رسید^(۳)!

سیم آنکه در وقت مردن می گفت که «یالیتنی کنت ترکت بیت فاطمه لم اکشفه و

ص: ۴۱۴

۱- شرح تجرید قوشچی، ص ۴۸۰.

۲- شرح تجرید قوشچی، ص ۴۸۰.

۳- کاشف الحق، ص ۱۸۶ و ۱۸۷.

لِتَنِي فِي ظِلِّهِ بَنِي سَاعِدِهِ كُنْتُ ضَرْبَتْ يَدِي عَلَيَّ يَدَ أَحَدِ الرَّجُلَيْنِ فَكَانَ هُوَ الْأَمِيرُ وَ كُنْتُ أَنَا الْوَزِيرُ»^(۱) یعنی: «کاشکی من خانه فاطمه را ترک کرده بودم و کشف آن نمی کردم و در خانه او را باز نمی کردم و بی رخصت با رفقا به خانه او داخل نمی شدم و در سقیفه بنی ساعده دست بردست یکی از آن دو کس زده بودم و او امیر می بود و من وزیر!»

و این حدیث را ابن قتیبه در کتاب «الامامه و السیاسه» و ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه»^(۲) و دیگران از اهل سنت نیز نقل کرده اند و مراد از آن دو کس، عمر خطاب و ابوعبیده جراح است و از کلام او ظاهر می شود که اعتقادش آن باشد که مستحق خلافت به غیر از این دو کس نیست، اولاً" بد کرده که متصدی امر خلافت شده و الحال پشیمان است و سود ندارد؛ چه در حال مرض موت می گفت: «کاشکی متصدی امر خلافت نمی شدم و آرزوی وزارت کردنش در ثانی الحال دال است بر آنکه از دلش حُبِّ ریاست به در نرفته است و این حکومت که مزه آن را چشیده است، در دلش گره است که چرا و زور و وبال و زرا را هم ندارم، چه اکثر اوقات و زرامیر نیز در گردن وزیر است و چون در وقت مردن اعمال و افعال این کس مجسم می شود و یک یک در نظرش می آیند، آن عمل هم که امر به گشودن در خانه فاطمه است، در نظرش جلوه کرده و بی تابانه گفته: «کاشکی این کار را نمی کردم! و پشیمانی و توبه بی خشنودی خصم فائده ندارد!

چهارم آنکه امر به سوختن در خانه فاطمه زهرا نمود، هر چند که عمر خطاب هم با او در آن شریک است، بلکه شریک غالب اوست. امر کردن به سوختن خانه ای است که در آن فاطمه و امیرالمؤمنین علیهم السلام بوده و بیعت او را قبول نکرده اند، چنانچه در فصل سوم گذشت. و طبری در تاریخش ذکر نموده که عمر می گفت: «وَاللَّهِ - لِأَحْرَقَنَّ بَيْتَكُمْ عَلَيْكُمْ أَوْ لَتَخْرُجَنَّ لِلْبَيْعَةِ!؟»^(۳) یعنی به خدا قسم که این خانه را بر شما می سوزانم یا به جهت بیعت

ص: ۴۱۵

۱- الامامه و السیاسه، لابن قتیبه ج ۱ ص ۳۶

۲- «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۴۶ و ج ۲۰ ص ۲۴.

۳- تاریخ طبری، ج ۳ ص ۲۰۲ چاپ دارالمعارف مصر و تاریخ طبری، چاپ مؤسسه عزالدین، بیروت ۳/۱۰۱.

بیرون می آید؟ و واقدی گفته که از جمله رفقای ایشان اسیدبن خضیر و سلمه بن اسلم بود و او می گفت که: من پشته هیمه را بردوش داشتم!

و «ابن عبدربه» که از اعیان اهل سُنّت است گفته که علی و عباس در خانه فاطمه نشسته بودند که ابوبکر به عمر، گفت: «إِنَّ أَبَا فَقَاتِلَهُمَا»؛ یعنی: «اگر از آمدن ابا نمایند با ایشان مقاتله کن.» پس آتش آوردند و به درخانه زدند و فاطمه زهرا علیهاالسلام به عمر گفت: «يَا بِنِ الْخَطَابِ! أَجِئْتَ لِتُحْرِقَ دَارَنَا وَ وُلْدِي؟!»؛ قال: «نعم» یعنی ای پسر خطاب! آیا آمده ای که خانه ما و فرزندان مرا بسوزانی؟! در جواب گفت: «بلی!» (۱)

عمر و شورای خلافت و تحلیلی از مرحوم آیه اللّه - مقدّس اردبیلی

مرحوم آیه اللّه - مقدّس اردبیلی می فرماید: از مطاعن او یعنی عمر بن خطاب آنکه در وقت مردن خلافت را به شوری قرارداد و آنچنان است که به نحوی که سنت جاهلیت بود، گفت: هر یک از شش تن - که علی و عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف باشند - خلیفه شوند، اما هر یک از این شش تن را عیبی هست که با مرتبه امامت منافات دارد. از این جهت تفویض این امر به یکی از ایشان نمی کنم، اما عثمان خویشان خود را دوست می دارد و تمام بیت المال را به ایشان خواهد داد و ایشان را بر مردم مسلط خواهد ساخت و حقوق مسلمانان را ضایع خواهد نمود، اما طلحه مسرف است و کثیر الجماع است و خلافت را محافظت مال در کار است و زبیرین عوام اگرچه شجاع است، اما تندخوست و امامت را رفق و مدارا باید وسعد وقاص ترسنده و بد دل است و مفتن، و خلافت را از حرب و ضرب ناگزیر است و فتنه انگیزی با امامت راست نیاید و اما عبدالرحمن ضعیف رأی است و خویشتندار، و خلافت را رأی راست و قوی می باید، و علی مزاح دوست است و خلافت را جد تمام ضرور است! پس گفت: آه و افسوس که ابو عبیده جراح و یا سالم مولای ابو حذیفه زنده نیستند که آن هر دو لایق این کار

ص: ۴۱۶

بودند و اگر یکی از آن دو زنده بودند، تفویض این امر بدو نمودمی. پس حيله ديگر انديشيده گفت: اگر عثمان و علي در امري اجتماع نمايند، قول ايشان است و اگر از اين شش تن؛ سه کس، سه کس (۱) مجتمع شوند، در هر سه کسی که عبدالرحمن باشد، تابع حکم آنها باشید و غرضش آن بود که می دانست که علي عليه السلام و عثمان اتفاق نمی کنند برامري و عبدالرحمان از عثمان به ديگري ميل نمی کند به جهت دامادی و مصاهرت و گفت اگر سه روز بگذرد و راضی شوند، چهار کس به خلافت یکی، و یکی از ايشان ابا نمايد و راضی نشود و بيعت نمايد، گردنش بزنند و اگر دو کس ابا نمايند، هر دو را بکشند.

پس ابوطلحه انصاری و سرداران لشگر را گفت: «این جمع را تا سه روز مهلت است، اگر روز چهارم یکی از اینها را به خلافت نصب نکرده باشند، هر شش کس را بکشید.» و چون علم يقینی داشت که عبدالرحمن علي را دشمن است و با عثمان محبت دارد، به رأی او واگذاشته و اندیشه کرد که اگر ظاهرا خلافت را به عثمان واگذارد، مردم او را ملامت کنند.

حيله ای نمود که نزد عوام مستحق ملامت نشود، و اميرالمؤمنين عليه السلام را محروم ساخته، خلق را در ضلالت گذاشته باشد؛ یا آنکه به اعتراف خودش حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام سزاوار امر خلافت بود و نسبت مزاح کردن به آن حضرت تهمت بود؛ چه در آن حال که این وصیت نمود، و حضرت امير از آن مجلس بيرون رفت، عمر رو به حاضران کرده، گفت: «واللّٰه انّی لاعلم مکان الرّجل لو ولّیتموه امرکم تحملکم علی المحجّه البیضاء» یعنی به خدا قسم که می دانم مقام و رتبه این مرد را و اگر تولیت امر شما را به او رجوع نمایم، همه را به راه راست دلالت کند. پس یکی از حضار گفت: «فما یمنعک فیه» یعنی هرگاه او را چنین می دانی چه مانع است ترا که این امر را به او رجوع نمی کنی؟! گفت: «اگره ان یحملها حیّا و میتا» یعنی مکروه می دارم و خوشم نمی آید که در زندگی و مردن من، او امام و خلیفه باشد!

و در روایتی آنکه گفت: «لا اجمع لبني هاشم بين النبوه والخلافه» یعنی بنی هاشم را

ص: ۴۱۷

نبوت بس است، پیغمبری و خلافت هر دو به ایشان نمی رسد!» گویند ولید بن عتبّه گفت: «ای عمر تو خلیفه را از ما بهتر می شناسی! آیا عثمان لایق این کار است؟» عمر از روی تعرض و طنز گفت: «محبت او را با خویشان و دوستی او را با مال نمی بینی؟» گفت: آیا «طلحه مستحق این امر است؟» گفت: «اول زمینی که پیغمبر خدا به او بخشیده بود، در مهر یهودیه برقرار کرد.» گفت: «علی علیه السلام را چون می بینی؟» گفت: «لا تستخلفونه ولو أنکم استخلفتموه لاقامکم علی الحقّ و ان کرهتم» یعنی: «او را خلیفه نکنید و اگر چنین کردید شما را به راه راست می آورد گر چه شما را خوش نیاید و مکروه طبع شما باشد!»

غرض آنکه عمر، امیرالمؤمنین علیه السلام را مستحق امامت و خلافت می دانست و علم یقینی داشت که او مردم را به راه راست می آورد و معترف بود که دیگران مستحق خلافت نیستند و او را از روی حیلّه با دیگران شریک می گردانید و مدعایش آن بود که آن حضرت کشته شود! و همچنین محقق است که می گفت: «لا یجتمع التّبوه و الخلافه فی اهل بیت واحد» یعنی: «جمع نمی شود نبوت و خلافت در یک خاندان.» پس چون به زعم او نبوت و خلافت با هم جمع نمی شوند، چرا امیرالمؤمنین را در شوری داخل می گردانید؟! و حال آنکه حق تعالی خبر داده که خلافت و نبوت در یک خانه جمع می شود که «أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَی مَا آتَاهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ اِبْرَاهِیْمَ الْکِتَابَ وَ الْحُکْمَ وَ الثّبُوهَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْکًا عَظِیْمًا!» و اگر کسی نیک تأمل کند، می داند که عمر در این عمل تا به چه حد عصبیت و تقلید به کار برده! (۱)

علی علیه السلام به عمر فرمود: به حق من اعتراف کن تا تو را حلال کنم.

مرحوم آیه الله مقدّس اردبیلی گوید: و از مطاعن او آنکه حافظ ابونعیم اصفهانی در کتاب حلیه الاولیاء ذکر کرده که در حال احتضار و وقت نزع می گفت: «لیتی کنت کبشا من القوم فَسَمَنونی ثم جاء هم احبُّ قومهم الیهم فذبجونی وجعلوا نصفی شواءً و نصفی

ص: ۴۱۸

قدیدا و اکلونی فاکون عذرة ولا اکون بشرا» یعنی: «ای کاش گوسفندی بودمی از قبیله ای و مرا فربه می کردند تا آنکه کسی که او را از همه کس دوست تر می داشتند به دیدن ایشان می آمد و مرا ذبح می نمودند و نصف مرا بریان می کردند و نصف مرا خشک می کردند که وقت دیگر بخورند و چون می خوردند عذره یعنی نجاست می شدم و آدمی نمی شدم که بر من بازخواستی باشد و مرا زنده گردانند و از من حساب روز گذشته خواهند!» و این کلام او که در آن حال بر زبانش آمده نزدیک است به آنچه حق تعالی در قرآن مجید می فرماید، بلکه همان معنی است که کفار چون نظر به حال و عاقبت خویش کنند، خواهند گفت: کاشکی ما خاک می بودیم و آدمی نمی بودیم: «وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا» بلکه از قول کافر زشت تر است و این قول نیز منافات با نفاقش ندارد، زیرا که در حالت احتضار محتضر را آنچه برای او مهیا شده به او نشان می دهند!

عبداللہ - پسرش گفته است که پدرم را در حالت احتضار به حالی که از آن بدتر نباشد، دیدم. فرستادم و از علی علیه السلام التماس نمودم که نزد او حاضر شود، چون علی علیه السلام آمد، پدرم گفت: التماس دارم که مرا حلال کنی. علی علیه السلام گفت: «دو مرد عادل را بطلب و نزد ایشان اقرار کن که بر من تعدی کردی و بناحق مرتکب این امر شدی، تا تو را حلال کنم.» دیدم که پدرم روی به دیوار کرد و ساعتی ساکت شد، پس متوجه حضرت علی علیه السلام شد و باز از او حلالیت جست و او همان حرف را اعاده کرد و پدرم جواب نگفت. بعد از آن علی علیه السلام برخاست و از آن خانه بیرون رفت. پس جمعی از یاران آمده پدرم را به بهشت اشاره کردند و به جنات عدن بشارت می دادند. چنان آهی کشید که نزدیک بود که روحش با آن برآید، پس گفت: «لَوَانَّ لِي مَلَأَ الْأَرْضَ ذَهَبًا وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَيْتُ بِهِ مِنْ هَوْلِ الْمُطَّلَعِ» یعنی «اگر تمام زمین پر از زر می بود، فدا می نمودم و به فقرا می دادم از خوف آنچه می بینم!»

و این کلام مضمون آیه است که حق تعالی فرموده «وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْحِسَابِ» یعنی اگر آنان که به دیگران ظلم کرده اند صاحب تمامی آنچه در زمین است، از زر و نقره و مال و منال باشند و باز مثل آن از ایشان

باشد هر آینه فدا خواهند کرد از جهت بازخواست و حساب روز قیامت!» و در تواریخ مسطور است که در آن وقت که ابولؤلؤ او را زخم زده بود، عثمان آمده سرش را در کنار گرفت و گفت: «بشارت باد تو را به بهشت!» آهی کشید و گفت: «دَعْنِي وَيَلِي وَيَلِي مِنَ النَّارِ» یعنی رها کن مرا! وای بر من! وای بر من! از آتش دوزخ وای بر من از آتشی که افروخته می بینم!»

پس آهی کشید و گفت: «الآن لَوْ كَانَتْ الدُّنْيَا لِي لَأَتَيْتُ بِهَا مِنَ النَّارِ وَ لَمْ أَرَهَا» یعنی الحال اگر تمام دنیا از من می بود البته فدا می کردم همه را تا مگر از آتش دوزخ خلاص می شدم و در وقت مردن آه و واویلا می گفت و آنچه در مردن ابی بکر بیخودی و هذیانش نام می کرد، خود صد برابر آن می گفت تا به ابی بکر ملحق شد. (۱)

مؤلف گوید: ما عبارات مرحوم آیه الله اردبیلی را برای حفظ امانت بعینها نقل کردیم و اگر الفاظ و جملات آن برای خواننده سنگین آید پوزش می طلبیم.

سخنان حساس امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان خلافت عمر

مؤلف گوید: عمر از جمیع عمال خود مالیات گرفت و از قنفذ نگرفت، چون او بود که به دستور عمر تازیانه بر بدن فاطمه علیهاالسلام زد و او را از علی علیه السلام جدا نمود و در اثر همین تازیانه ها چنانچه گذشت، فاطمه علیهاالسلام از دنیا رفت، در حالی که اثر آن تازیانه ها مانند بازو بند بر بازوی او مانده بود.

سلیم بن قیس گوید: در آن روزها سلمان، و ابوذر، و مقداد، و مُحَمَّد بن ابی بکر، و عمر بن ابی سلمه، و قیس بن سعد، و عباس بن عبدالمطلب نزد آن حضرت بودند و چون عباس عرض کرد: «یا علی نظر شما راجع به عمل عمر چیست؟» اشک آن حضرت جاری شد و سپس رو به جمعیت کرد و فرمود: «تعجب است از قومی که می بینند سنت و روش پیامبرشان یکی پس از دیگری و فراز به فراز جابه جا می شود و تغییر پیدا می کند و به این

ص: ۴۲۰

تغییرها و بدعتها رضایت می دهند و انکار نمی کنند، بلکه بالاتر اینکه اگر کسی این بدعتها را انکار کند، او را سرزنش می کنند و براو غضب می کنند! و گروهی بعد از ما می آیند و از بدعتها و ظلمهای او و آنچه از خودش در دین ایجاد نموده پیروی می کنند و بدعتهای او را سنت و جزء دین قرار می دهند و با آن بدعتها به خدا تقرب می جویند!»

سپس علی علیه السلام (در شمارش بدعتها) چنین فرمود: «مثل تغییر دادن مقام ابراهیم (ع) از جایی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گذاشته بود، به محلی که در زمان جاهلیت در آنجا بود و پیامبر از آنجا برداشته بود، و دیگر تغییر وزن صاع و مدّ (که معیار مخصوصی بوده) و از وزنی که رسول الله صلی الله علیه و آله تعیین کرده بود و در این دو وزن واجب و مستحب قرار داشت و زیاد کردن آن جز کاری ناپسند چیزی نبود، زیرا کفاره شکستن قسم و ظهار (برنامه ای که در جاهلیت بود که شوهر به زنش می گفت: «ظهرک کظهر امی» و بدین وسیله او را بر خود حرام می کرد.

اسلام از این کار منع کرده و کفاره برای کننده آن قرار داده است) بر این وزن قرار داشت، و نیز آنچه از زراعت و غله واجب است با وزن صاع و مدّ به مساکن داده می شود، و پیامبر فرمود: «پروردگارا در صاع و مدّ ما، برکت ده.» و مردم مانع این بدعت عمر نشدند، بلکه به آن راضی شدند!

قصه فدک و سخنان فاطمه علیها السلام با ابوبکر

سلیم گوید: علی علیه السلام در ادامه سخن خود در زمان حکومت عمر فرمود: «او فدک را تصاحب کرد در حالی که در دست فاطمه و در تصرف او بود. و در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و غلّه و محصول فدک را فاطمه می خورد. و ابوبکر برای چیزی که در دست فاطمه علیها السلام بود، شهود طلب کرد و سخن فاطمه را تصدیق نکرد و همچنین شهادت ام ایمن را رد کرد با اینکه می دانست همانطوری که می دانیم فدک در دست فاطمه است، و او حق نداشت از فاطمه شهود بخواهد و به او تهمت خلافگویی بزند! و مردم هم از مطالبه شهود خوششان آمد و عمر را ستایش کردند و گفتند: "تقوی و فضیلت، وی را وادار کرد که از فاطمه شهود بخواهد!!»

سپس ابوبکر و عمر از این عمل قبیح خود بظاهر برگشتند و گفتند: «گمان نمی‌کنیم که فاطمه بجز حق سخنی بگوید، علی نیز به غیر حق شهادت نمی‌دهد، ولی اگر زن دیگری با ام ایمن بود، حق فاطمه را در فدک امضا می‌کردیم.» و از این عملیات که نزد جهال انجام دادند بهره برداری کردند.»

سپس علی علیه السلام فرمود: «ابوبکر و عمر شأنشان نبود که حاکم و فرمانروا باشند، و به هر کسی که بخواهند چیزی عطا کنند و یا کسی را محروم کنند، ولکن امت مبتلای به آنها شدند (و دور آنها را گرفتند) آنها هم که زمینه را آماده دیدند، خود را در چیزی که در آن حق نداشتند و در باره اش آگاهی نداشتند داخل کردند.»

و هنگامی که می‌خواستند فدک را از دست فاطمه علیها السلام اخراج کنند، آن حضرت فرمود: «آیا فدک در دست من نبود و آیا وکیل من در آنجا نبود و آیا غله اش را در زمان حیات پیامبر نمی‌خوردم؟» ابوبکر و عمر گفتند: «آری» فرمود: «پس چرا در باره چیزی که در دست من است شاهد می‌خواهید؟! گفتند: «برای آنکه فدک غنیمت مسلمین است، اگر شما شاهد آوردی قبول می‌کنیم و گرنه امضا نمی‌کنیم.»

فاطمه علیها السلام - در حالی که مردم اطراف آن دو را گرفته بودند - فرمود: «آیا شما می‌خواهید کاری را که پیامبر انجام داده رد کنید و در باره ما حکم بخصوصی غیر از آنچه در باره همه مسلمین اجرا می‌شود بکنید؟! ای مردم، عملی را که اینها مرتکب شدند (و در روایتی: گناهی که اینها مرتکب شدند) بشنوید! سپس فاطمه رو به آن دو نفر کرد و فرمود:

«اگر من اموالی را که در دست مسلمین است، ادعا کنم از من شاهد می‌خواهید یا از آنان؟»

گفتند: «از تو شاهد می‌طلبیم.» فاطمه فرمود: «اگر آنچه در دست من است، همه مسلمین ادعا کنند آیا از آنان شاهد می‌خواهید یا از من؟»

در اینجا عمر خشمگین شد و گفت: «این فدک غنیمت مسلمین و زمین آنهاست و در دست فاطمه است و غله محصول آن را می‌خورد. اگر برای ادعای خویش شاهد بیاورد که پیامبر صلی الله علیه و آله فدک را از میان مسلمین به او بخشیده است، در حالی که غنیمت و حق آنهاست، رأی می‌دهم که مال فاطمه است.»

فاطمه علیه السلام فرمود: «بس است! ای مردم، شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا از رسول الله نشنیدید که می‌فرمود: دختر من سیده زنه‌ای اهل بهشت است؟»

مردم گفتند: «آری، به خدا این را از پیامبر شنیدیم.» فرمود: «آیا سیده زنان اهل بهشت ادعای باطل می‌کند و چیزی که حق او نیست می‌طلبد؟!» سپس فرمود: «اگر چهار نفر در مورد من به فحشاء شهادت دادند، یا دو نفر به دزدی من شهادت دادند، آیا شما کلام آن شهود را در باره من تصدیق می‌کنید؟!» با شنیدن این سخن ابوبکر ساکت شد، اما عمر گفت: «بلی شهود را تصدیق می‌کنیم و تو را حد می‌زنیم.»

فاطمه علیه السلام فرمود: «دروغ گفتی و لثامت خود را ثابت کردی، مگر اینکه اقرار کنی بر دین مُحَمَّد نیستی، چون کسی که شهود علیه سیده زنان اهل بهشت را قبول کند و حد بر او جاری کند، ملعون است و به آنچه خداوند بر مُحَمَّد صلی الله علیه و آله نازل کرده کافر شده است. شهادت علیه کسانی که خداوند، پلیدی و ناپاکی را از آنان برداشته و آنان را پاک و پاکیزه کرده است روا نیست، زیرا آنان از هر بدی معصوم و از هر بدکاری پاک و مطهرند. ای عمر، بگو اهل این آیه (یعنی آیه تطهیر) چه کسانی هستند؟ اگر گروهی علیه آنها یا علیه یکی از آنان شهادت به شرک یا کفر یا بدکاری بدهند، مردم از آنها دوری می‌جویند، و بر او حد جاری می‌کنند؟»

عمر گفت: «آری! آنان و سایر مردم در این موضوع یکسانند.»

فاطمه علیه السلام فرمود: «دروغ گفتی و کافر شدی، آنان در این موضوع با سایر مردم یکسان نیستند، زیرا خداوند آنان را عصمت داده و در باره عصمت و طهارت آنها آیه (۱) نازل کرده و ناپاکی و پلیدی را از آنان برداشته است. بنابراین هرکس شاهد علیه آنان را تصدیق کند، خدا و پیامبرش را تکذیب کرده است.» در اینجا ابوبکر رو به عمر کرد و گفت: «ای عمر، ترا به خدا قسم می‌دهم که ساکت باش!!»

ص: ۴۲۳

۱- - اشاره به آیه: «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا».

توطئه ابوبکر و عمر برای کشتن علی علیه السلام

سلیم گوید: چون شب شد، ابوبکر و عمر کسی را سراغ خالد بن ولید فرستادند و گفتند: «می خواهیم موضوعی را پنهانی با تو در میان بگذاریم و آن را به تو واگذار کنیم، چون به تو اطمینان داریم.»

خالد گفت: «هرچه می خواهید به من واگذار کنید، من مطیع فرمان شمایم.»

گفتند: «تا وقتی علی زنده است، این خلافت و سلطنت برای ما فایده ای ندارد! مگر نشنیدی که به ما چه گفت و با چه روشی با ما روبرو شد؟ و ما در امان نیستیم اگر که او در پنهانی مردم را دعوت کند و چون گروهی دعوت او را می پذیرند، مردم را علیه ما بشوراند.»

از طرفی او شجاعترین عرب است و از طرف دیگر آنچه دیدی با او رفتار کردیم و در ملک و فرمانروایی پسرعمش (پیامبر) بر او غالب شدیم، در حالی که حقی از آن نداشتیم، و فدک را هم از دست همسرش بیرون آوردیم. اینک وظیفه تو آن است که وقتی نماز صبح را با جماعت می خوانی، کنار علی - در حالی که شمشیر همراهت باشد - می ایستی و وقتی که نماز را خواندی و سلام دادی گردن علی را می زنی!!»

علی علیه السلام می فرماید: «خالد بن ولید در حالی که شمشیر حمایل داشت و پهلوی من نماز می خواند. ابوبکر به نماز ایستاد، او با خود فکر می کرد و از دستوری که به خالد داده بود پشیمان شده بود، و در کار خود متحیر مانده بود و نماز را به قدری طول داد که نزدیک بود آفتاب طلوع کند و بالاخره قبل از آنکه سلام نماز را بدهد گفت: "نکن آن کاری که به تو دستور دادم" و سپس سلام نماز را داد!!»

علی علیه السلام می فرماید: به خالد گفتم: «موضوع چه بود؟» گفت: به من دستور داده بود که وقتی سلام داد، گردنت را بزنم. گفتم: «آیا تو این کار را می کردی؟» گفت: «آری، به پروردگارم قسم، می کردم!!»

نقشه های معاویه برای زنده کردن یاد خلفا

سلیم بن قیس گوید: «معاویه به همه قضات و استاندارانش در همه سرزمینها و

شهرها نوشت که به هیچ یک از شیعیان علی و اهل بیتش و دوستانشان که فضائل و مناقب او را نقل می کنند اجازه شهادت دادن ندهند.»

و به کارمندان و نمایندگان نوشت: «توجه داشته باشید که نسبت به هر یک از شیعیان و دوستان و خاندان و اهل ولایت عثمان - که عقیده به فضیلت وی دارند و از مناقب او سخن می گویند - شما موظفید که مردم را به مجالس آنان بخوانید و به آنان احترام بگذارید و با آنان رفت و آمد داشته باشید و به آنان شرف و عزت و ارج نهید و سخنان هر یک از آنان را، با اسم و اسم پدرشان و نام طایفه شان، برای من بنویسید.» این کار را انجام داد تا آنکه گفتگو در باره عثمان را زیاد کردند.

ضمناً معاویه، جایزه ها و لباسهایی برای این اشخاص فرستاد و زمینها و املاک، بیش از دیگران از اعراب و دوستان به آنان داد.

و به خاطر این بخششها، اینگونه افراد در شهرها زیاد شدند و در خانه ها و زمینها و کشتزارها به خوشگذرانی پرداختند و از نظر دنیا، وسعت و فراوانی بر آنان روی آورد. و بالاخره هر کارمند شهری و یا روستایی که می آمد و از منقبت و مدح عثمان سخن می گفت و از فضیلت او یاد می کرد، نام او را می نوشتند و مقرب حکومت می شد و حرف او پذیرفته می شد.

مردم مدتی با این رویه بودند تا اینکه معاویه سیاست را تغییر داد و به کارمندان و نمایندگان نوشت: «سخن در مدح عثمان زیاد شده و در هر شهر و ناحیه ای پخش گردیده است چون این نامه به دست شما رسید، مردم را دعوت کنید تا در باره ابوبکر و عمر سخن بگویند، چون فضل آن دو و سوابقشان نزد من محبوبتر و روشنی چشم من است و حجت و دلیل است علیه این خانواده و حجت آنها را باطل می کند، چرا که بیان مناقب آن دو، از بیان مناقب و فضایل عثمان بر آنان سخت تر است!!»

و چون نامه معاویه به دست هر قاضی و امیری از والیان رسید، این نامه را برای مردم بیان نمود و مردم گفتگو در باره عمر و ابوبکر و مناقب آنان را شروع کردند. سپس هر چه از مناقب و فضایل در باره آنان روایت شده بود جمع کرد، و آن را برای کارمندان

فرستاد و دستور داد آن را بر منبرها و در هر مجتمع و مسجدی بخوانند، و به آنان دستور داد که آن نسخه ها را به معلمین مکتبها بفرستند که به اطفالشان یاد دهند تا آن را روایت کنند و بیاموزند، همان طور که قرآن را می آموختند، به طوری که دختران و زنان و خدمتکاران و سپاهیانشان نیز فرا گرفتند و مدتی با این روش گذراندند.

شدت ظلم به شیعیان در زمان معاویه

سلیم گوید: معاویه طی یک نامه، به کارمندانش در شهرها نوشت: «توجه کنید که اگر کسی شهادت دهد: فلانی یعنی علی علیه السلام و اهل بیت او علیهم السلام را دوست دارد، نام آن شخص را از دفتر بیت المال محو کنید و شهادت کسی را به نفع او قبول نکنید.»

سپس نامه دیگری نوشت که: «اگر به کسی گمان دوستی علی را بردید، ولی شاهی علیه او پیدا نکردید، او را بکشید.»

آنان هم دوستان و شیعیان علی علیه السلام را به صرف تهمت و گمان و احتمال زیر هر ستاره ای پیدا می کردند می کشتند، به طوری که گاهی کسی یک کلمه از دهانش خارج می شد و گردنش را می زدند. و این گرفتاری و بلا در هیچ ناحیه و شهری بیشتر و سخت تر از عراق مخصوصا کوفه نبود.

کار به جایی رسید که اگر یکی از شیعیان امیرالمؤمنین در عراق، و یا مدینه یا جایی دیگر بود و می خواست نزد یکی از دوستان مورد اطمینانش برود، چون وارد منزلش می شد اسرارش را با او در میان می گذاشت، در حالی که اگر به خدمتکار و غلام او اطمینان نداشت و از آنها می ترسید با آنها گفتگو نمی کرد تا اینکه از وی عهد و پیمان محکم می گرفت تا بتواند به او اعتماد کند.

و این امر، روز به روز سخت تر می شد و دشمنانشان نزد آنان بیشتر می شدند و احادیث دروغین و بهتانها در باره اصحاب آنان اظهار و نشر و پخش می کردید. و مردم هم با همین عقیده ساختگی نشو و نما می کردند و جز از این دورغپردازان، از دیگری سخنی فرا نمی گرفتند. قاضیان و فرمانداران و فقها هم با همین روش باطل زیستند و گرفتاری و

بلای قراء ریاکار و ساختگی از همه مردم مهمتر بود، چون برای اربابان خود اظهار حزن و خشوع و عبادت می کردند و دروغ می گفتند و آن احادیث را به مردم می آموختند تا نزد حکام و فرمانداران منزلتی داشته باشند و خود را به مجالس آنان برسانند و بدین وسیله اموال و زمینها و مزارع و خانه ها به دست بیاورند!!

معاویه برای زنده کردن نام خلفا و محو نام اهل بیت علیهم السلام دستود داد حدیث جعل کنند!

سلیم گوید: احادیث و روایات دروغین و ساختگی در زمان معاویه آنقدر شیوع پیدا کرد که با چند واسطه به دست کسانی افتاد که آنها این احادیث را حق و راستین می پنداشتند و آنها را قبول کرده، برای کسان دیگر نقل می کردند. و عده ای آنها را یاد می گرفتند و به مردم یاد می دادند و بر طبق موازین همین احادیث اشخاص را دوست یا دشمن می داشتند. کم کم همین احادیث ساختگی به دست افراد متدین رسید که آنها دروغ را حرام دانسته و دروغگو را دشمن می داشتند، ولی مطلب براینان مشتبه شد و آن را قبول کرده و حق می پنداشتند، که اگر می دانستند دروغ و باطل است، نقل نمی کردند و هیچ گاه به آن ایمان نمی آوردند!

و در آن زمان، حق، باطل جلوه کرد و باطل به صورت حق در آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله هم فرمود: «فتنه ای شما را احاطه کند که (از طول آن) خردسالان بزرگ شوند و پیران بمیرند و مردم به همین منوال سیر می کنند و آن را سنت حساب می کنند و وقتی چیزی از آن سنتها تغییر داده شود، می گویند مردم کار ناروا کرده و سنت را تغییر داده اند.

اولین قدم انقلاب امام حسین علیه السلام :

سلیم گوید: بعد از وفات حسن بن علی علیهما السلام، روز به روز گرفتاری و فتنه بالا می گرفت و سخت تر و بیشتر می شد و از دوستان اهل بیت و بندگان صالح خدا کسی نبود مگر اینکه از جان و خون خود واهمه داشت و یا آواره و تبعید بود. و هیچ یک از دشمنان خدا نبود،

مگر اینکه حجت و عقیده خود را اظهار می کرد بدون اینکه بدعت و گمراهی اش را پنهان کند!

یک سال قبل از مرگ معاویه، امام حسین علیه السلام با عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر به حج رفتند. امام حسین علیه السلام مردان و زنان بنی هاشم و اهل بیتش و دوستان و آن عده از انصار را که او را می شناختند، جمع کرد. سپس یک نفر را فرستاد و فرمود: «همه کسانی را که از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و معروف به صلاح و عبادت هستند و امسال به حج آمده اند، نزد من جمع کن.»

در پی این دعوت، بیش از هفتصد نفر که همه از تابعین بودند، در منی، در خیمه آن حضرت اجتماع کردند که حدود دویست نفر آنها از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بودند. امام علیه السلام در میان آنان برخاست و حمد و ثنای الهی را به جا آورد و سپس فرمود:

«اما بعد، این شخص طغیانگر (معاویه) در باره ما و شیعیان ما اعمالی را روا داشت که دیدید و فهمیدید و شاهد بودید. من می خواهم مطلبی را از شما سؤال کنم، اگر راست گفتم مرا تصدیق، و اگر دروغ گفتم مرا تکذیب کنید. شما را قسم می دهم به حق خدا بر شما و حق پیامبر صلی الله علیه و آله و خویشاوندی من که با پیامبر دارم که بشنوید کلام مرا و بنویسید گفتارم را و سپس به شهرها و قبائلتان برگردید و آنان که به آنها ایمان و اطمینان دارید، دعوت کنید و آنچه در باره ما و حق ما می دانید، به آنها برسانید. چون من می ترسم این امر کم کم کهنه شود و حق از بین برود و مغلوب شود. و البته خداوند نورش را به اتمام می رساند اگرچه کافران اکراه داشته باشند!»

سپس ضمن این گفتار، آنچه که خداوند در قرآن در باره اهل بیت علیهم السلام نازل کرده بود تلاوت و تفسیر نمود و در مورد همه آنها اصحاب می گفتند: «آری به خدا، این سخنان را شنیدیم و شهادت می دهیم.» و تابعین می گفتند: «به خدا قسم این کلمات را کسانی از صحابه که ما آنها را راستگو می دانیم و به امانت می شناسیم برایمان نقل کردند.»

سپس حضرت فرمود: «شما را به خدا قسم می دهم که سخنان مرا برای کسانی که به آنها و دینشان اطمینان دارید، نقل کنید.»

۱- سلیم می گوید: از جمله کلماتی که امام حسین علیه السلام در باره آن، آنان را قسم داد و یاد آور شد، این بود که فرمود: «شما را به خدا قسم می دهم، آیا می دانید که علی بن ابیطالب علیه السلام برادر پیامبر صلی الله علیه و آله بود، هنگامی که پیامبر بین اصحابش برادری برقرار می کرد بین او و خودش برادری برقرار کرد و فرمود: «تو برادر من و من برادر تو هستم در دنیا و آخرت؟» گفتند: «آری به خدا»

۲- فرمود: «شما را به خدا قسم می دهم، آیا می دانید که پیامبر صلی الله علیه و آله محل مسجد و منازلش را خرید و بنا کرد، و بعد در آن محل ده اتاق بنا کرد: نه اتاق برای خودش و یکی را که در وسط واقع شده بود، به پدرم، علی علیه السلام اختصاص داد؟ سپس درهایی که به مسجد باز می شد، جز در اتاق پدرم، همه را بست، و در این باره عده ای به سخن آمدن. و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من از طرف خودم درهای منازل شما را بسته و در منزل علی را باز نگذاشتم، بلکه خداوند مرا به بستن درهای منازل شما و گشودن در منزل علی علیه السلام امر کرد!» بعد پیامبر صلی الله علیه و آله همه مردم را، به جز علی علیه السلام از خوابیدن در مسجد نهی فرمود. علی علیه السلام در مسجد و منزلش و در منزل پیامبر علیه السلام جنب می شد و برای رسول الله علیه السلام و علی علیه السلام در همان مسجد فرزندان متولد شدند؟» همه گفتند: «آری به خدا»

۳- فرمود: «آیا می دانید که عمر بن خطاب علاقه داشت که پنجره ای بقدر یک چشم از منزلش به مسجد باز کند، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله خودداری کرد و خطبه ای ایراد کرد و فرمود: "خداوند به من دستور داده تا مسجدی پاک بنا کنم که غیر خود و برادرم و فرزندانم در آن سکونت نکنند؟" گفتند: "آری به خدا".

۴- فرمود: «آیا می دانید که پیامبر صلی الله علیه و آله روز عید غدیر خم، علی علیه السلام را به ولایت نصب کرد و فرمود: "حاضران به غایبان اطلاع دهند؟" گفتند: آری به خدا.

۵- فرمود: "آیا می دانید که پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ تبوک به علی علیه السلام فرمود: "تو نسبت به من، مانند هارون نسبت به موسی هستی و تو بعد از من صاحب اختیار هر مؤمنی هستی؟" گفتند: «آری به خدا»

۶- فرمود: «آیا می دانید که پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که مسیحیان نجران را برای مباحثه دعوت کرد، غیر خودش و همدمش (علی) و دخترش را نیاورد؟» (۱) گفتند: «آری به خدا.»

۷- فرمود: «آیا می دانید که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز خیبر، پرچم را به دست علی علیه السلام داد و فرمود: "پرچم را به دست کسی خواهم داد که خدا و رسولش او را دوست دارند و او خدا و رسولش را دوست دارد، آنکه با شدت حمله می کند و هرگز فرار نمی کند و خداوند جنگ را به دست وی فتح می کند؟" گفتند: «آری به خدا.»

۸- فرمود: «آیا می دانید که پیامبر صلی الله علیه و آله او را برای رساندن سوره براءت فرستاد و گفت: «کسی از طرف من تبلیغ نمی کند مگر خودم یا کسی که از خانواده من باشد؟» گفتند: «آری به خدا.»

۹- فرمود: «آیا می دانید که هرگاه ناراحتی و سختی برای پیامبر صلی الله علیه و آله می رسید، او را در پی آن می فرستاد، از اطمینانی که به علی علیه السلام داشت، و هیچ گاه او را به اسمش صدا نمی زد مگر اینکه می گفت: "ای برادرم" و یا می گفت: "برادرم را فرا خوانید؟" گفتند: «آری به خدا.»

۱۰- فرمود: "آیا می دانید که پیامبر صلی الله علیه و آله بین علی علیه السلام و جعفر و زید قضاوت کرد و فرمود: "یا علی، تو از من و من از توام. تو بعد از من صاحب اختیار هر مؤمنی هستی؟" گفتند: «آری به خدا»

۱۱- فرمود: «آیا می دانید که علی علیه السلام هر روز با پیامبر صلی الله علیه و آله خلوتی داشت و در هر شبی داخل منزل پیامبر صلی الله علیه و آله می شد و وقتی که از رسول الله چیزی می پرسید پاسخ او را می داد و هرگاه سکوت می کرد، پیامبر با او شروع به سخن گفتن می کرد؟" گفتند: «آری به خدا»

۱۲- فرمود: «آیا می دانید که پیامبر صلی الله علیه و آله علی را بر جعفر و حمزه برتری داد، آن هنگام که به فاطمه علیهما السلام فرمود: "ترا به بهترین اهل بیتم که اسلامش از همه پیشتر و بردباری او

ص: ۴۳۰

بزرگتر و علمش بیشتر از همه آنهاست تزویج کردم؟" گفتند: «آری به خدا.»

۱۳ - فرمود: آیا می دانید که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من آقا و بزرگ همه فرزندان آدم، و برادر علی، آقا و رئیس عرب، و فاطمه رئیس و بزرگ زنان اهل بهشت، و حسن و حسین فرزندانم دو آقا و سید جوانان بهشتند؟" گفتند: «آری به خدا»

۱۴ - فرمود: «آیا می دانید که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام دستور داد او را غسل دهد و خبر داد که جبرئیل در غسل به او کمک خواهد کرد؟" گفتند: «آری به خدا»

۱۵ - فرمود: «آیا می دانید که پیامبر صلی الله علیه و آله در آخرین خطبه ای که برای مردم خواند فرمود: «من در میان شما دو چیز ارزنده و سنگین می گذارم: کتاب خدا و اهل بیتم. دامن آنها را بگیرید که گمراه نشوید؟" گفتند: «آری به خدا»

امام حسین علیه السلام مردم را به آنچه خداوند بخصوص در باره علی بن ابیطالب علیه السلام و یا در باره اهل بیتش در قرآن یا به زبان پیامبرش صلی الله علیه و آله نازل کرده بود، قسم داد و صحابه هم می گفتند: «آری به خدا شنیده ایم.» و تابعین می گفتند: «این سخنان را کسی که به او اطمینان داریم، فلانی و فلانی، برای ما نقل کرده است.»

۱۶ - سپس امام حسین علیه السلام آنان را قسم داد که آیا شنیده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده: «کسی که گمان دارد مرا دوست دارد و علی علیه السلام را دشمن، دروغ می گوید. مرا دوست ندارد کسی که علی را دشمن دارد.» و یک نفر از پیامبر صلی الله علیه و آله علت آن را سؤال کرد حضرت فرمود: "برای اینکه علی از من، و من از علی هستم. هر که او را دوست دارد، مرا دوست داشته و هر کس مرا دوست بدارد، خدا او را دوست داشته، و هر که او را دشمن دارد، مرا دشمن داشته و هر که مرا دشمن بدارد، خدا را دشمن داشته است؟" همه در جواب امام حسین علیه السلام گفتند: «آری به خدا شنیدیم.» و بعد از آن مردم پراکنده شدند.

اصحاب صحیفه با مشاهده عذاب الهی به حق علی علیه السلام اعتراف نمودند!

ابان از سلیم چنین نقل می کند: که از عبدالرحمن بن غنم ازدی شمالی پدر زن معاذبن جبل - که دخترش تحت اختیار معاذ بود - و فقیه ترین مردم شام و مجتهد آنان بود،

شنیدم که چنین می گفت:

معاذبن جبل (۱) به مرض طاعون مرد و روزی که از دنیا رفت در کنارش بودم، و این در حالی بود که طاعون مردم را به خود مشغول کرده بود. این واقعه در زمان خلافت عمر بن الخطاب بود. وی در حالت احتضار که در خانه جز من کسی نبود، چنین می گفت: «وای بر من، وای بر من!! با خودم گفتم: کسانی که به مرض طاعون گرفتار می شوند هذیان می گویند و صحبت‌های عجیبی می کنند.»

به او گفتم: «خدا ترا رحمت کند، آیا هذیان می گویی؟!» گفت: «نه!»

گفتم: «پس چرا صدای "وای بر من" بلند کرده ای؟!» گفت: «چون دوستی دشمن خدا را بر دوستی دوست خدا مقدم داشتم!» پرسیدم: «چه کسانی را می گویی؟!» گفت: «دوستی ابوبکر و عمر را مقدم کردم بر دوستی خلیفه پیامبر و وصیش علی بن ابیطالب!»

گفتم: «گویا دیوانه شده ای؟!» گفت: «ای پسر غم، به خدا قسم دیوانه نشده ام، این پیامبر و علی هستند نزد من که می گویند: «ای معاذ، مژده باد آتش بر تو و آن اصحاب که گفتید: اگر پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت یا کشته شد، خلافت را از علی منع می کنیم، تا بدان دست نیابد، تو و عتیق (ابوبکر) و عمر و ابو عبیده و سالم.»

پرسیدم: «ای معاذ، این جریان چه موقع بود؟!» گفت: «در حجه الوداع گفتیم: علیه علی علیه السلام همدست می شویم که تا زنده ایم، به خلافت دست نیابد.» و وقتی پیامبر علیها السلام از دنیا رفت به رفقای خود گفتم: «من از جهت قوم خود (انصار) شما را کفایت می کنم، شما نیز قریش را کفایت کنید. سپس در زمان پیامبر بشر بن سعد و اسید بن حضیر را نیز به معاهده خویش دعوت کردم، آنها نیز با من بیعت کردند.»

ص: ۴۳۲

۱- - معاذ یکی از آن پنج نفر از اصحاب صحیفه است که قصد گرفتن خلافت را داشتند، و در کعبه هم پیمان شده بودند که بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز نگذارند خلافت و امامت به دست علی علیه السلام و فرزندان او برسد و آنها پنج نفر بودند: ابوبکر، عمر، ابو عبیده، سالم و معاذبن جبل و ایشان به اضافه دجال، همان شش نفری هستند که از مردم آخر زمان به عنوان اصحاب تابوت معرفی شده اند.

گفتم: «ای معاذ، گویا دیوانه شده ای؟!» گفت: «صورت‌م را بر زمین بگذار!» و دائما ویل و وای بر می آورد تا در گذشت!

گفتار ابو عبیده و سالم در وقت مرگ

سلیم می گوید: ابن غنم به من گفت: این حدیث را قبل از تو جز به دو نفر به کسی نگفته ام، و من از آنچه از معاذ شنیدم نگران شدم. پس به سفر حج رفتم و با آن کس که مرگ ابو عبیده و سالم، غلام ابی حذیفه را تولی کرده بود (یعنی دیده بود) ملاقات کردم و پرسیدم: «آیا سالم در جنگ یمامه کشته نشد؟» گفت: «چرا، ولی چون رمقی داشت، او را به کناری حمل کردیم.» ابن غنم گفت: «هریک از این دو نفر نیز حرفهایی مانند معاذ - نه کم و نه زیاد - گفته بودند.»

گفتار دو مهره اصلی از اصحاب صحیفه در وقت مرگ

در ادامه حدیث فوق، ابان از سلیم چنین نقل می کند، که گوید: «من حدیث ابن غنم را برای مُحَمَّد بن ابوبکر نقل کردم.» وی گفت: «این حدیث را نزد من پنهان کن. من خودم حاضر بودم که پدرم ابوبکر این سخنان را وقت مرگش می گفت و عایشه پس از شنیدن این کلمات گفت: پدرم هذیان می گوید.»

مُحَمَّد بن ابوبکر گفت: «سپس من عبدالله پسر عمر را ملاقات کردم و سخنانی که پدرم وقت مردن گفته بود، برای او نقل کردم، او گفت: «اینها را پنهان کن، قسم به خدا، پدرم (عمر) نیز مثل سخنان پدرت را بدون کم و زیاد می گفت!»

سخنان ابوبکر در وقت مرگ

محمد بن ابی بکر می گوید: بعدا پسر عمر خواست گفتارش را تدارک و اصلاح کند و می ترسید که من این موضوع را به علی علیه السلام خبر دهم، زیرا فهمیده بود که من به علی علیه السلام محبت دارم و وابسته به او و در اختیار او هستم، گفت: «پدرم هذیان گفته است!». مُحَمَّد بن

ابوبکر گوید: «من خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدم و آنچه از پدرم شنیده بودم و پسر عمر برایم نقل کرده بود. برای او نقل کردم.» امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «این موضوع را کسی که از تو و از پسر عمر راستگوتر است، از قول عمر و پدر تو و ابی عیبده و سالم و معاذ برای من نقل کرده است!» عرض کردم: «یا امیرالمؤمنین، آن شخص کیست؟» فرمود: «شخصی برایم نقل کرده است.»

پشیمانی ابوبکر هنگام مرگ

سلیم می گوید: به ابن غنم گفتم: «معاذ با طاعون از دنیا رفت، ابو عبیده بن جراح با چه مرضی مرد؟» گفت: با دیبله (۱).

سپس مُحَمَّد بن ابوبکر را دیدم، و از او سؤال کردم: «آیا در مرگ پدرت جز برادرت عبدالرحمان و عایشه و عمر کسی دیگر حاضر بود، و آنچه که تو از پدرت شنیدی آنان نیز شنیدند؟» گفت: «اینان از پدرم چیز عجیبی شنیدند و گریه کردند و گفتند: "هدیان می گوید"، ولی من هرچه شنیدم چیزی نگفتم.»

سلیم می گوید: به محمد بن ابی بکر گفتم: «آنچه آنان از ابوبکر شنیدند چه بود؟» مُحَمَّد بن ابوبکر گفت: «آنان می گفتند: ابوبکر صدای وای و ویل سر گرفته بود و در آن حال عمر به او گفت: ای خلیفه پیامبر برای تو چه پیش آمده که ویل و وای سر داده ای؟! ابوبکر که در حال مرگ بود، گفت: "این حضرت مُحَمَّد و علی هستند که مرا مژده آتش می دهند! و در دست پیامبر صلی الله علیه و آله همان نوشته ای است که ما در کعبه معاهده کردیم و نوشتیم، و به من می گوید: به آن عهد نامه ات وفا کردی؟ و تو و یاران ت علیه ولی خدا قیام کردید؟! به آتش اسفل السدافلین مژده ات باد!" چون عمر، این کلمات را از ابوبکر شنید، از نزد وی خارج شد در حالی که می گفت: این مرد (ابوبکر) دیوانه شده! سپس عمر گفت: تو، دومی آن دو نفر (پیامبر و ابوبکر) هستی هنگامی که در غار بودند!»

ص: ۴۳۴

۱- - دیبله: مرضی است که در داخل بدن به شکل دمل در خارج بدن پیدا می شود.

ابوبکر گفت: «باز از این سخنان می گویی؟! آیا برای تو نقل نکردم، که وقتی با مُحَمَّد (و نگفت: رسول خدا) در غار بودیم، به من گفت: کشتی جعفر و یارانش را - که از راه دریا به حبشه می رفتند - می بینم که در میان دریا سیر می کند. به مُحَمَّد گفتم: «آن را نشانم بده». آن حضرت دست به صورتم مالید و نگاه کردم و کشتی را دیدم! و با این عمل یقین کردم که او ساحر است!!»

عمر، با شنیدن این سخنان از ابوبکر، رو به حاضران کرد و گفت: «پدرتان هذیان می گوید، آنچه از وی شنیدید پنهان کنید تا اینکه اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله شما را سرزنش نکنند!»

ابوبکر، هنگام مرگ قدرت گفتن لااله الاالله را نداشت!

مُحَمَّد بن ابوبکر می گوید: سپس عمر با برادرم از اتاق خارج شدند تا برای نماز وضو بگیرند. پس از رفتن آنان سخنانی از پدرم شنیدم که اینان نشنیده بودند. وقتی اتاق خلوت شد به او گفتم: «ای پدر، بگو: لااله الاالله! گفت: ابتدا آن را نخواهم گفت، بلکه قدرت ندارم آن را بگویم تا داخل تابوت شوم!» وقتی اسم تابوت به میان آمد گمان کردم هذیان می گوید، گفتم: «کدام تابوت را می گویی؟» گفت: «تابوتی از آتش که با قفلی آتشین قفل شده است. دوازده نفر در آنجا هستند که من و این رفیقم از جمله آنها هستیم.» گفتم: «عمر را می گویی؟» گفت: «آری، و ده نفر دیگر که در چاهی از جهنم هستیم، و بر در آن چاه سنگ بزرگی است و هنگامی که خداوند اراده کند جهنم شعله ور شود، آن سنگ را بر می دارد!»

ابوبکر هنگام مرگ بر عمر لعنت کرد!

مُحَمَّد بن ابوبکر گوید: به پدرم گفتم: هذیان می گویی؟ گفت: «نه به خدا، هذیان نمی گویم. خداوند ابن صَهَّاک (عمر) را لعنت کند! او مرا از ذکر خدا باز داشت، بعد از آنکه به من رسیده بود! بد رفیقی بود (عمر)، خداوند او را لعنت کند! و سپس گفت: «صورت مرا به زمین بچسبان!» من صورت پدرم را به زمین چسبانیدم و او دائما وای و ویل می گفت تا

چشمانش را بست. بعد از آن عمر داخل منزل شد و گفت: «آیا بعد از رفتن من ابوبکر چیزی گفت؟» من کلماتی که پدرم گفته بود، به وی گفتم. او گفت: «خدا رحمت کند خلیفه پیامبر (ابوبکر) را. این موضوع را پنهان کن، چون اینها هذیان است! شما خانواده ای هستید که به هذیان گویی در حال مرضتان معروفید! عایشه به عمر گفت: «تو راست می گویی!!» سپس همه حاضران گفتند: «هیچ یک از شما، این سخنان را به گوش کسی نرساند، تاپسر ابوطالب و خاندانش شما را سرزنش نکنند!!»

اسرار مگو و گفته های خلفا و اصحاب صحیفه در وقت مرگ

سلیم می گوید: به مُحَمَّد بن ابوبکر گفتم: «به نظر تو، قضیه آن پنج نفر و گفتگوهایشان در وقت مرگ را چه کسی برای امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده؟» مُحَمَّد گفت: «پیامبر صلی الله علیه و آله در خواب برای علی علیه السلام نقل کرده و امیرالمؤمنین علیه السلام هر شب رسول اللّ-ه را در خواب می بیند، و گفتگو با رسول اللّ-ه در خواب مانند گفتگوی با او در بیداری اوست، زیرا رسول اللّ-ه صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که مرا در خواب ببیند، گویا مرا در بیداری دیده است، زیرا ابلیس به شکل من در نمی آید، نه در خواب و نه بیداری و همچنین تا روز قیامت به شکل یکی از اوصیای من نیز نمی آید.»

سلیم می گوید: به مُحَمَّد بن ابوبکر گفتم: این قصه را چه کسی برای تو نقل کرده؟» گفت: «علی علیه السلام» من گفتم: «آنچه تو شنیده ای، از علی علیه السلام من نیز شنیده ام.» پس گفتم: «شاید فرشته ای از فرشتگان برای علی نقل کرده!» گفت: «همین طور است.» گفتم: «مگر فرشتگان با غیر انبیاء هم سخن می گویند؟» گفت: «مگر قرآن نخوانده ای: «و ما ارسلنا من قبلك من رسول و لانی و لامحدّث» یعنی «قبل از تو رسول و نبی و کسی که ملائکه با او سخن بگویند، نفرستادیم!»؟» گفتم: «پس امیرالمؤمنین علیه السلام کسی است که ملائکه با او سخن می گویند؟!» گفت: «آری، فاطمه علیها السلام نیز کسی بود که ملائکه با وی سخن می گفتند در حالی که پیامبر هم نبود، همچنان که "ساره" زن حضرت ابراهیم ملائکه را آشکار دید و ملائکه او را به اسحق و بعد از او به یعقوب بشارت دادند با اینکه ساره پیامبر نبود.»

سلیم گوید: چون مُحَمَّد بن ابی بکر در مصر کشته شد، امیرالمؤمنین علیه السلام را تسلیت دادیم و سپس آنچه مُحَمَّد بن ابی بکر و ابن غنم به من گفته بودند به او گفتم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «خدا مُحَمَّد بن ابی بکر را رحمت کند، او راست گفته است و او شهید و زنده است و نزد خداوند روزی می خورد!»

اهل تابوت در جهنم دوازده نفر هستند!

مؤلف گوید: در اینجا مناسب دیدم روایتی را که در آن نام اهل تابوت ذکر شده نقل کنم، سلیم بن قیس هلالی از سلمان فارسی نقل می کند که گوید: «امیرالمؤمنین علیه السلام در آن روزی که (به اجبار و اکراه) با ابوبکر بیعت نمود و من و زبیر و ابوذر و مقداد نزد آن حضرت بودیم، در آن جلسه به ما خطاب نمود و (بعد از جملاتی) فرمود: «تنها یک مطلب را می خواهم به شما بگویم.» سپس فرمود: «شما را به خدا آیا از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدید که می فرمود: در جهنم تابوتی از آتش هست که در آن دوازده نفر قرار دارند، شش نفر از پیشینیان و شش نفر از این امت، و آن تابوت در چاهی است در پایین ترین جای جهنم و بر آن قفل زده شده و بر روی آن سنگ بزرگی است که چون خداوند بخواهد آتش دوزخ را شعله ور سازد، آن سنگ را از آن برمی دارد و اهل دوزخ از عذاب آن به خدا پناه می برند؟»

(به یاد دارید که) از رسول خدا صلی الله علیه و آله راجع به اهل تابوت سؤال کردیم و شما حاضر بودید، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اما شش نفر از پیشینیان عبارتند از: قایل که برادر خود هابیل را کشت، و فرعون بزرگ، و کسی که منکر خدا بود و با حضرت ابراهیم علیه السلام جدال نمود، و دو نفر از بنی اسرائیل که کتاب آسمانی و سنت پیامبر خود را تحریف و تبدیل نمودند؛ یکی از آنها یهود را گمراه نمود و دیگری نصاری را و ششمین آنها ابلیس است، و شش نفر از این امت که یکی دجال است و این پنج نفری که در کعبه عهد و پیمان بستند بر دشمنی با تو و منع حق تو بعد از من مانند فلانی و فلانی و فلانی و سپس آنها را نام برد؟» سلمان گفت: چون علی علیه السلام این سؤال را از ما نمود، همگی عرض کردیم: «ما سخن شما را تصدیق می کنیم و شهادت می دهیم که این سخنان را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم.»

اعتراف معاویه و چاه ویل

صاحب کتاب «اوائل الاشباه»^(۱) نقل کرده که: روزی معاویه بر منبر رسول خدا بود و برای یزید بیعت می گرفت. عایشه سر از روزن حجره اش بیرون آورده و گفت: ای معاویه! آیا پیش از تو شیوخی که بودند برای فرزندان خود بیعت گرفتند؟! معاویه گفت: «نه» عایشه گفت: «پس تو در این کار به که اقتدا کرده ای؟!» معاویه خجل شد و از منبر به زیر آمد و بعد از دو سه روز کسی را فرستاد و التماس کرد که تو ام المؤمنینی، اگر به دیدن من آیی باعث فخر من می شود و شرط می کنم که برادران تو را هر کدام به منصبی که تو بفرمایی صاحب فرمان کنم. چون عایشه به دیدنش رفت، چاهی را پر از آهک کرده بود و بر آن فرشی گسترده و بر روی آن کرسی گذاشته، او را تکلیف کرد که بر آن کرسی بنشیند و نشستن همان بود و فرو افتادن همان، و در آن حال به او گفت: «ای عایشه! هنوز خامی، باش تا پخته شوی و وعده ما و تو درچاه ویل است و در آن جا صحبت خواهیم کرد و این واقعه در آخر ماه ذی حجه سال پنجاه و هشت از هجرت روی داد!»

عذاب و کیفر ابن ملجم علیه اللعنه

مرحوم آیه اللّه - مقدس اردبیلی گوید: «حکایت طیر و ابن ملجم ملعون نیز اگرچه مشهور است، لیکن به طریقی است که در کشف الغمّه و در فصول المهمّه مذکور است^(۲) که ابوالقاسم حسین بن مُحَمَّد که به «ابن رقا» مشهور است نقل نموده که در مسجدالحرام در مقام ابراهیم، راهبی را دیدم که جمعی کثیر به دورش درآمده بودند و سبب اسلام خود را بیان می نمود و چنین می گفت که: در صومعه خود نشسته بودم، دیدم که مرغی بزرگ از هوا درآمد و بر سرسنگی که در کنار دریا بود، نشست و رُب آدمی را قی کرده پرواز نمود و بعد

ص: ۴۳۸

۱- - احسن الکبار، ص ۱۴۴ و کامل بهائی ۲/۲۷۰ و در کشف الحق از «اوایل الاشباه» آورده است. [ص ۲۵۴] و در بعضی نسخه های ترجمه «طرائف» این مطلب را از کتاب «اوایل الاشباه» نقل کرده و نامی از مؤلف کتاب نبرده است. طرائف ابن طاوس، ص ۵۰۳

۲- - کشف الغمه ۲/۶۰، فصول المهمّه، ص ۱۴۰؛ الخرائج للراوندی، ۱/۲۱۶.

از لحظه ای باز آمد و رُبع دیگر را قی کرده و همچنین تا تمامی را قی کرده پرواز نمود و آن اعضاء به هم نزدیک شده به یکدیگر چسبیده شخصی کریه منظر برخاست و به هر طرف نگاه می کرد! من در تعجب بودم که به یکبار همان مرغ، باز از هوا به زیر آمد و یک رُبع او را به منقار از بدن او جدا نموده، فرو برد و به پرواز درآمده و رفت و بعد از لحظه ای آمد و رُبع دیگر را ربود و به همان طریق می آمد تا تمامی اعضای او را فرو برده از نظر من غایب شد و من متفکر بودم و حسرت می خوردم که چرا از آن شخص نپرسیدم که تو کیستی و این چه حالت است تا روز دیگر همان صورت در همان وقت روی نمود و چون دیدم که او زنده شد و بایستاد، نزدیک او رفتم و پرسیدم که تو کیستی؟ جوابم نداد. گفتم: «به حق آنکه تو را خلق کرده است که بگو تو چه کسی و چه نام داری و چه کرده ای؟» گفت: «من ابن ملجم مُرادى ام که علی بن ابیطالب علیه السلام را کشته ام، از آن روز حق تعالی این مرغ را بر من موکل کرده است که هر روز به جزای آن عمل مرا به این نحو که دیدی می کشد و زنده می کند. درین حرف بودیم که دیدیم آن مرغ آمده به طریق اول رُبعی از او کنده پرواز نمود تا به آخر. چون من از احوال علی بن ابیطالب علیه السلام تفحص نمودم، گفتند: این عم رسول خدا و وصی او بود. بدین سبب اسلام آوردم و آن صورت عجیب باعث هدایت من شد.» (۱)

نسب خلیفه دوّم عمر بن خطاب و کلام امام صادق علیه السلام

ابن زیات می گوید: امام صادق علیه السلام (در باره نسب عمر بن خطاب) فرمود: «صهّاک کنیز عبدالمطلب و زنی حبشیّه و با سن بزرگ و شتر چران و مایل به ازدواج بود، و چون نفیل جدّ عمر او را در صحرا دید، عاشق او گردید و با او زنا نمود و از او فرزندی به نام خطّاب به دنیا آمد، و چون خطّاب بزرگ شد و نگاه به مادر خود نمود، با سن بزرگ مادر او را تحریک نمود و با مادر خود زنا کرد و از او فرزندی به نام حنتمه به وجود آمد و چون صهّاک از رسوایی ترسید بچه را در لباس پشمین پیچید و بین احشام مکه گذارد، پس هشام

ص: ۴۳۹

ابن مغیره او را یافت و به منزل خود برد و او را تربیت نمود و نام او را حنتمه گذارد و عادت عرب این بود که اگر بچه یتیمی را تربیت می کردند، فرزند خود می دانستند و چون حنتمه بزرگ شد و خطّاب، پدر عمر باز او را دید عاشق او شد و از هشام خواست که با او تزویج کند و چون هشام پذیرفت و حنتمه را به خطّاب تزویج نمود، از آنها عمر به وجود آمد. پس خطّاب، پدر عمر، و جدّ او، و دایی او خواهد بود، و حنتمه نیز مادر او و خواهر او و عمّه او می باشد!»

و در این قصّه شعری از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «کسی که جدّ او دایی او و پدر او باشد - و مادر او خواهر او و عمه او، البته شایسته است که دشمن وصیّ پیامبر علی علیه السلام بوده باشد و منکر بیعت خود در روز غدیر خم شود!!»

و مرحوم آیه اللّه - مقدس اردبیلی (از مجالس المؤمنین از ابن شهر آشوب) نقل کرده که چون عبدالمطلب بر این مقدمات وقوف یافت خطّاب را گرفته، حوالی هر دو گوش و میان هر دو چشم او را داغ کرد و صهاک را از مکه اخراج نمود و او آخر در طایف بمرد و آخر مخدوم زاده ایشان حلال زادگی خود را ظاهر گردانید و انتقام داغ کردن پدر را از اولاد عبدالمطلب کشید، و فدک را از فاطمه، و خمس را از سایر اولاد عبدالمطلب، منع نمود، و ایشان را به داغ پیشانی مبتلا ساخت و تلافی و تدارک به آقا زاده های خود نمود^(۱). و به اعتقاد نواصب این مراتب هیچ نقصان امامت و پیشوایی او نمی باشد، بلکه جای فخر است چرا که از فرزندان آدم دیگری به این حسب و نسب نبوده و نخواهد بود و هیچ گونه مولودی را دعوی تشبه به او نمی رسد!!! مگر معاویه لعین و یا عمرو عاص بی دین!

نسب معاویه و عمرو بن عاص و طلحه

صاحب کشف در کتاب «ربیع الابرار» ذکر کرده^(۲) که «نابغه» مادر عمرو عاص کنیزکی از

ص: ۴۴۰

۱- بحار، ج ۳۱، ص ۱۰۰

۲- ربیع الابرار، ج ۳/۵۴۸، چاپ منشورات رضی چهار جلدی؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۶/۲۸۱ در ربیع الابرار به جای «جدعان یا جزعان»، «جدعان» آمده.

غزبان بود. عبدالله-ه بن جذعان او را خرید و چون دید که بدکار است او را آزاد کرد و ابولهب و امیه و هشام بن مغیره و ابوسفیان و عاص بن وائل همه در یک طهر بر آن ملعونه وارد شدند و درین میانه نطفه عمروعاص متکون شد و چون تولد یافت هر یک دعوی می کردند که از من است و چون عاص گاهی نفقه آن ملعونه را می داد؛ گفت از عاص است، اما مشابَهت به ابوسفیان بیشتر داشت، لهذا ابوسفیان خطاب به عمروعاص کرده گفته بود:

ابوك سفیان لاشك قد بدت

لنافيك منه بینات الشمائل(۱)

یعنی اگرچه مادرت ترا به عاص نسبت داده، اما بی شك تو از ابوسفیانی که شك و شمایل تو به او بیشتر می ماند. اگرچه بعضی صفات مذمومه اش به هریك از آنها نیز مشابَهت داشت، البته آن مجموعه خوبی (!!)) باید از هریك از آن پنج كس بهره ای داشته باشد، چون شجره وجودش سرسبزی از آب جویبار سفاح ایشان یافته بود!!

و ایضا صاحب كشاف معاویه را به چهار كس نسبت داده، چنانچه از پیش گذشت: مسافرین ابی عمرو و عماربن ولید و ابوسفیان و صباح بن معن.

و چون در معاویه نیز هریك از آن چهار كس دعوی می کردند، هند هم به جهت غرضی او را به ابوسفیان نسبت داد.(۲)

و همچنین هشام بن مُحَمَّد سایب که از علمای انساب است، در نَسَب طَلَحَه گفته(۳) که مادرش از جمله فواحش بود. بر سر طلحه میان عبدالله-ه بن عثمان تیمی و ابوسفیان نزاع شد و صَیْفِیَه مادرش، طلحه را به عبدالله-ه ملحق ساخته گفت: «ابوسفیان بخیل است و او کریم است. نخواستم به بخیلی منسوب شود.» و مادر یزید با غلامی از غلامان معاویه در ساخت و یزید ناپاک به هم رسید و مادر عبدالله-ه زیاد، سمیه نام داشت و به زنا مشهور بود و ابن زیاد را پدری مشخص نبود و معاویه او را به زیاد بست به جهت غرضی که ذکر آن

ص: ۴۴۱

۱- بحارالانوار، ۳۳/۲۳۰ این شعر را از حسان نقل کرده است و به جای «الشمائل»، «الدلائل» ذکر شده است.

۲- ربیع الابرار، ۳/۵۵۱؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱/۳۳۴.

۳- نهج الحق، علامه حلی، ص ۳۵۶.

طولی دارد و زیاد را به ابی سفیان نسبت می داد چنانچه گذشت و عُمر بن سَعْد را به بنی عذره نسبت می دهند و او پسر سعد نیست و وقتی سعد وقاص به معاویه، گفت: «من از تو به خلافت سزاوارترم» معاویه گفت: «اگر بنی عذره این دعوی را از تو قبول کنند!»

و همچنین ولید فاسق و مروان مطرود و خالد ولید پلید و هریک از ملاعین که با امیرالمؤمنین علیه السلام و اولاد آن حضرت دشمنی داشتند، البته حرامزاده بودند و علمای انساب - خواه شیعه و خواه سنی - بیان نَسَب هریک از ایشان را کرده اند (۱). شیعه به جهت آنکه سبب عداوت ایشان را باز نماید و سنی به جهت آنکه می باید حق تعالی، حق را بر زبان ایشان جاری گرداند تا روز قیامت حجت باشد. (۲)

ص: ۴۴۲

۱- - کشف الحق، ص ۲۶۶.

۲- - حدیقه الشیعه، ج ۱/۴۹۷.

الباب السابع: فيما يتعلق بالخفاء و من جرى بحريهم

أدب أمير المؤمنين عليه السلام وأدب الشيعة، قال مولانا أمير المؤمنين عليه السلام لُحْجِر بن عديّ و عمرو بن الحَمِيق: كرهت لكم أن تكونوا للعانيين شتّامين؛ تشتمون و تبرؤون، ولكن لو وصفتم مساوى أعمالهم فقلتم: من سيرتهم كذا و كذا، و من أعمالهم كذا و كذا، كان أصوب في القول، و أبلغ في العذر، و قلتم مكان لعنكم أيّاهم و براءتكم منهم: اللَّهُمَّ احقن دماءهم و دماءنا، و أصلح ذات بينهم و بيننا، و اهدهم من ضلالتهم، حتّى يعرف الحقّ منهم من جهله، و يرفعوى عن الغيّ و العدوان منهم من لهج به، لكان أحبّ إلّى و خيرا لكم.

فقالا: يا أمير المؤمنين: نقبل عظمتك، و نتأدّب بأدبك (1).

نسب الخلفاء الثلاثة و معاويه و يزيد و ...

قال السيّد نعمه الله الموسويّ الجزائري المتوفّى سنة ١١١٢ في الأنوار النعمانية:

أما ابوبكر: فلم يتعرّض أحد لنسبه بسوء لامن العامّة و لامن الخاصّة، نعم ذكر المنذرين هشام الكلبي و هو من علمائهم في كتاب المثالب ما هذا لفظه: «و ممّن كان يُنادى على طعام ابن جدعان بن سفيان بن عبد الأسد المخزومي أبوقحافه»، فهل ترى لأبى قحافه مالا- " او ثروه، فمن اين إنتقل الى ابى بكر حتّى صار يغنى رسول الله و يطعن بذلك على الله؟! حيث قال سبحانه: وَ جَدَّكَ عَائِلًا فَاعْنِي، فكابروا هذا القول و ردّوا عليه و قالوا بل أغناه ابوبكر بماله!

قال: و لَمّا وُلّي ابوبكر الخلافة كان أبوه ابوقحافه بالطائف فلَمّا بويح لأبى بكر كتب لأبيه كتابا، عنوانه: «من خليفه رسول الله صلى الله عليه و آله الى ابى قحافه: أما بعد فإنّ الناس قد تراضوا بي فأنّى اليوم خليفه الله، فلو قدمت علينا كان أحسن بك» فلَمّا قرأ أبوقحافه

ص: ٤٤٣

١- - الغدير، ج ٨/٣٩٦ عن كتاب صفين لنصرين مزاحم.

الكتاب، قال للرسول ما منعكم عن عليّ؟! قال هو حدث السنن وقد أكثر القتل في قريش وغيرها، و ابى بكر أسن منه، قال ابوقحافه إن كان الأمر في ذلك بالسنن فأنا أحق من ابى بكر، لقد ظلموا عليًا حقّه و قد بايع له النّبىّ صلى الله عليه و آله و أمرنا ببيعته، ثمّ كتب: من ابى قحافه الى ابى بكر اما بعد فقد أتانى كتابك فوجدته كتاب أحقّ ينقض بعضه بعضا، مرّه تقول خليفه رسول الله و مرّه تقول خليفه الله و مرّه تقول تراضوا بى النّياس و هو امر ملتبس فلا تدخلنّ فى امر يصعب عليك الخروج منه غدا، و تكون عقباك منه الى الندامه و ملامه النّفس اللّوامه لدى الحساب يوم القيامه، فإنّ للأموور مداخل و مخارج و أنت تعرف من هو أولى منك! فراقب الله كأنك تراه و لا تدعنّ صاحبها، فإنّ تركها أليوم أحقّ عليك و اسلم لك.»

قال: و بقى الكلام فى النّسب الشّريف للخليفه الثّانى! فروى ابن عبد ربه فى المجلد الثّانى من كتاب العقد، قال و خرج عمر بن الخطّاب و يده على المعلّى بن جارود فلقيته امرأه من قريش، فقالت: «يا عمر» فوقف لها فقالت: «كنا نعرفك مرّه عمير ثمّ صرت من بعد عمر ثمّ صرت من بعد عمر امير المؤمنين فاتق الله يا ابن الخطّاب و انظر فى امور النّاس، فإنّه من خاف الوعيد قرب عليه البعيد و من خاف الموت خشى الفوت.»

و من طريف ما بلغوا اليه من القدح فى أصل خليفته عمر، أنّ جدّته صهاك ولدته من سفاح يعنى من زنا، و رووا أنّ ولد الزنا لا ينجب ثمّ مع هذا ولّوه الخلافه و شهدوا عليه بالزنا فمن رواياتهم فى ذلك ما ذكره أبوالمندر هشام بن مُحَمَّد السائب الكلبي، و هو من رجالهم فى كتاب المثالب ما هذا لفظه: «فى عدد جمله من ولدوا من سفاح، هشام عن أبيه قال كانت صهاك أمّه حبشيّه لهشام بن عبدمناف فوقع عليها عبدالعزّى بن رباح، فجاءت بنفيل جدّ عمر بن الخطّاب فهل بلغت الشّيعه الى أقبح من هذه الأنساب.»(١)

قال بعض المسلمين ألا تعجب من قوم رووا أنّ عمر كان ولد زنا، و أنّه كان فى الجاهليّه نخّاس الحمير و أنّه كان أبوه سرّاقا و أنّه ما كان يُعرف إلا بعمير لردّالته ثمّ مع هذا جعلوه خليفه قائما مقام نبيهم صلى الله عليه و آله و نائبا عن الله فى عباده و قدموه على من لاطعن

ص: ٤٤٤

عليه في حسب و لانسب و لاإرب و لاسبب و ياليتهم حيث و لعه و فضحوا أنفسهم بذلك كانوا قد سكتوا عن نقل هذه الأحاديث التي قد شمت بها الأعداء و جعلوها طريقا الى جهلهم بمقام الأنبياء و خلافه الخلفاء.

و روى ابن عبد ربّه و هو من اعلامهم شعرا في ذلك و هو:

زنت صحّاك بكلّ عالج

مع علمها بانّ الزّنا حرام

فلا تلمها على زناها

فما على مثلها ملام

فلا تلمها و لم زنيما

يزعم انّ ابنها امام(1)

اقول: و أمّا روايات الخاصّه في هذا الباب فكثيره و لنذكر منها ما رواه المجلسي عليه الرّحمه بسنده عن ابن زيات عن الصادق صلوات الله و سيّلامه عليه -أنّه قال: «كانت صيهاك جارية لعبدالمطلب و كانت ذات عجز و كانت تزعى الابل و كانت من الحبشيه و كانت تميل الى النّكاح فنظر اليها نفيل جدّ عمر فهواها و عشقها من مرعى الابل فوقع عليها فحملت منه بالخطاب فلما ادرك البلوغ نظر الى امه صهاك فأعجبه عجزها فوثب عليها فحملت منه بحنتمه فلما ولدتها خافت من اهلها فجعلتها في صوف و القتها بين احشام مكّه فوجدها هشام ابن المغيرة ابن الوليد فحملها الى منزله و ربّاه و سمّاها بالحنتمه و كانت مشيمه العرب من ربّي يتيما يتخذة ولدا فلما بلغت حنتمه نظر اليها الخطّاب فمال اليها و خطبها من هشام فتزوجها فاولد منها عمر و كان الخطّاب اباه و جدّه و خاله و كانت حنتمه أمّه و أختّه و عمّته و يُنسب الى الصادق صلوات الله عليه في هذا المعنى شعراً

من جدّه خاله و والدّه

و أمّه أختّه و عمّته

اجدر ان يُبغض الوصيّ و انّ

يُنكر يوم الغدير بيّعتّه(2).

و أمّا افعاله الجميله فلقد نقل منها محبّوه و متابعوه مالم ينقله أعداؤه منها مانقله

- ١- - العقد الفريد ج ١/٦٤، شرح نهج البلاغه، لابن ابي الحديد ج ١/١٧٥.
- ٢- - المجلد الثامن من البحار القديمه، ص ٣١١، و البحار الحديثه ج ٣١/١٠٠.

صاحب كتاب الاستيعاب (١) في الرجال و هو من أفاضلهم، فقال انّ عمر لما ضربه أبو لؤلؤ بالسكين في بطنه قال ادعولي الطيب فدعى الطيب، فقال: أرى الشراب أحب إليك قال النبيذ فسقى نبذا فخرج من بعض طعناته فقال الناس هذا دم هذا صديد، قال: أسقوني لبنا فخرج من الطعنه: فقال له الطيب: لأرى أن تسمى فما كنت فاعلاً فافعل!

و منها ما ذكره الطبري في تاريخه (٢) و هو من علمائهم قال: أتى عمر بن الخطاب إلى منزل عليّ عليه السلام فقال والله لأحرقنّ عليكم او لتخرجنّ للبيعه، فخرج عليه الزبير مصلتا بالسيف فغثر فسقط السيف من يده فوثبوا عليه فأخذوه، قال زيد بن أسلم و هو منهم كنت ممّن حمل الحطب مع عمر الى باب فاطمه عليها السلام، حين إمتنع عليّ و اصحابه عن البيعه، فقال عمر لفاطمه أخرجي من البيت و الآ احرقته و من فيه، قال و في البيت عليّ و الحسن و الحسين عليهم السلام و جماعه من اصحاب النبيّ صلى الله عليه و آله، فقالت فاطمه عليها السلام تُحرقُ عليّ و عليّ ولدى؟! فقال اي والله أو ليخزجنّ و ليباعنّ!

أقول و قد اعترف بهذا التّقل عدّه من متقدّميههم و جمهور المتأخّرين منهم، لكن قالوا: إنّ الوالي يفعل ما يقتضيه المصلحه. و لا يخفى ما فيه، فإنّ فعله هذا انّما كان في زمن خلافة ابي بكر و أنتم ما اثبتتم خلافة ابي بكر الاّ من جهة الأتفاق، و حينئذ كان الواجب على عمر أن يصبر حتّى يحصل الأتفاق من عليّ و أمثاله، فتثبت خلافة ابي بكر و ولايته فاذا ثبت فعل ما يقتضيه رأيه! و لا كان ينبغي لعمر ان يفعل ابتداء الأمر ما يبطل دليل خلافة صاحبه، ولكن هذا ليس باوّل قاروره كُسرت في الإسلام.

و أمّا عثمان فقد شهدوا عليه بارتداده عن الايمان، روى السدي و هو من مفسّريهم في تفسير قوله تعالى: «و يقولون آمنا بالله و بالرسول و أطعنا ثمّ يتولّى فريق منهم من بعد ذلك و ما اولئك بالمؤمنين»، قال السديّ نزلت في عثمان بن عفّان قال لما فتح رسول الله صلى الله عليه و آله بنى النضير و قسّم أموالهم، فقال يعنى عثمان لعليّ عليه السلام: ائت رسول الله صلى الله عليه و آله فاسئله أرض كذا و كذا، فان أعطاكها فأنا شريكك فيها، و آتية و أسأله انا فان أعطانيها فأنت شريكي فيها فسأله عثمان أوّلاً فاعطاه إيّاها، فقال له عليّ عليه السلام: أشركنى

ص: ٤٤٤

١- - و ذكر في افهما الاعداد ص ١٢٣.

٢- - ج، ٢/٢٣٣

فأبى عثمان الشَّرْكَه فقال بينى و بينك رسول الله صلى الله عليه و آله، فأبى أن يخاصمه الى النَّبِيِّ صلى الله عليه و آلهو قال: هو ابن عمه فأخاف أن يقضى له، فنزل قوله: «و إذا دُعوا إلى الله و رَسولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إذا فَرِقَ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ وَ إن يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ أفى قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ رَسُولُهُ، بل أولئك هم الظَّالِمُونَ» فلما بلغ عثمان ما أنزل الله فيه أتى النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله و أقرَّ لعلِّي عليه السلام بالحق و شرَّكه فى الأرض.

و من غريب ما شهدوا به على طلحه و عثمان من شكهم فى الاسلام و شهاده الله عليهم بالكف بعد إظهار الايمان، ما ذكره السدى فى تفسير قوله تعالى «يا ايها الذين آمنوا لا تتخذوا اليهود و النصارى أولياء بعضهم أولياء بعض و من يتولاهم منهم فإنه منهم إن الله لا يهدي القوم الظالمين»، قال لما أصيب أصحاب النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله بأحد قال عثمان لألحقن بالشام، فإن لى به صديقا من اليهود يقال له دهلك فلاأخذن منه أمانا، فأتى أخاف ان يُدال(١) علينا اليهود و قال طلحه بن عبدالله لأخرجنن الى الشام، فإن لى به صديقا من النصارى فلاأخذن منه أمانا فأتى اخاف ان يُدال علينا النصارى؛(٢)

قال السدى فأراد احدهما ان يتهود و الاخران ان ينتصرير؛ قال فأقبل طلحه الى النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله و عنده على بن ابيطالب عليه السلام فاستأذنه طلحه فى المسير الى الشام، و قال ان لى بها مالا آخذه ثم أنصرف، فقال النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله: على مثل هذا الحال يخذلنا و يخرج؟! فاكتر على النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله من الاستيدان، فقال على عليه السلام: يا رسول الله إنذن لأبن الحضرميه، فكفَّ طلحه من الاستيدان عند ذلك فأنزل الله عزَّ و جلَّ فيهما، «و يقول الذين آمنوا أهؤلاء الذين أقسموا بالله جهد ايمانهم أنهم لمعكم حَبَطَ اعمالهم»، يقول أنه يحلف لكم أنه مؤمن معكم فقد حبط عمله بمادخل فيه من امر المسلمين حيث نافع فيه.(٣)

ص: ٤٤٧

١- - دالت الايام دارت و دال الزمان دوله انقلب من حال الى حال يقال دالت له الدوله و دالت الايام بكذا و دال الرجل دولا و دأله صار شهره.

٢- - الطرائف، ص ٤٩٤

٣- - الانوار النعمانية ج ١/٦٠-٦٩

و من طريف مابلغوا اليه من القدح في ولاده معاوية بن ابي سفيان مارووه في كتبهم، و رواه ابوالمنذر هشام بن مُحَمَّد السائب الكلبي في كتاب المثالب، فقال: كان معاوية لأربعه، لعماره بن الوليد بن المغيرة المخزومي، و لمسافر بن عمر، و لأبي سفيان، و لرجل آخر سمّاه، قال و كانت هندامه من المعتلمات و كان أحبّ الرجال اليها السودان و كانت اذا ولدت أسود قتلتها، و قال في موضع آخر من الكتاب: و اما حمامه فهي من بعض جدّات معاوية كان لها رايه بذى المجاز يعنى من ذوى الرايات فى الزّنا(١)، و ما أحسن قول بعض المسلمين:

إنّ هذا النسب ممّا يقلقل الصدور

تقوم تعظيما له عند ذكره الأيور

و قد نقل فى كتب كثيرة أنّ يزيد قد تعشّق عمّته و كانت بكرا فاستحى ان يظهر لها الحال فارادان يمتحنها، فأتى معها الى بستان و جلست فى موضع فامر أن ينزى حصان(٢)

على فرس و عمّته تنظر اليهما، فلمّا نزى عليها و هى تنظر اليهما أتاها يزيد و أمرها بالقيام من مكانها فلمّا قامت رأى فى مكانها إراقه المنى فعلم بارادتها لذلك الغرض فأتى اليها، فلمّا جامعها لم يجدها بكرا فقال لها اين بكارتك فقالت له انّ أباك لم يترك بكرا، فظهر أنّ معاوية قد كان مخالطا لها و هذا العجب العجيب و الأمر الغريب.(٣)

و اما يزيد لعنه الله فحاله أشهر من ان يذكر و سبب ولادته على ما قاله بعض مفسّريهم ان معاوية لعنه الله كان ذات يوم يبول فلمدغته عقرب فى ذكره فزوّجوه عجوزا ليجمعها و يشتفى من دوائها، فجامعها مرّه و طلقها فوَقعت التّطفه مختلطه بِسَمّ العقرب فى رحم العجوز فحصل منها يزيد، هذا هو المشهور ولكن رأيت فى بعض كتب المسلمين أنّه كان عند معاوية جاريه هنديّه تخدمه فحبلت منه و جائت بيزيد الكلب النّجس، و قال النّبى صلى الله عليه و آله إنّقوا اليهود و الهنود و لو إلى سبعين بطنا.

ص: ٤٤٨

١- الغارات لابراهيم بن محمد الثقفى ص ٩٣٨ و فى مثالب العرب ص ٧٢ و فى ربيع الابرار ج ٣/٥٤٩ و فى البحار ج ٣٣/١٩٨.

٢- الحصان الفرس العتيق و كل ذكر من الخيل.

٣- لاعجب و لاغرابه من معاوية الزنديق أمثال هذه الاعمال الشّنيعة و كذا من سخله يزيد العنيد.

اقول: وروى في مجالس المومنين (1) عن مثالب الصحابه ما يشابه ذلك.

و اما العداوه من يزيد للحسين بن على عليه السلام فان يزيد قال لأبيه يا أبة قد هتأت لى وراثه الملك و ما قصرت فى حقى غير أنه كانت لعبدالله بن الزبير امرأه يقال لها فاطمه من أجمل النساء فأريدان تزوجنيها فدعا معاويه عبدالله بن الزبير و قال اريدان أرعى قرابتك من رسول الله صلى الله عليه و آله و أزوجك إبنتى و أجعل لك ولايه مصرفا نخدع به عبدالله و رضى فبعد يوم دعاه و أخبره بأنها لاترضى إلا- ان يطلق زوجته خوفا من غيره لجمالها فطلقها فبعد يوم دعاه و أخبره بأنها تأبى و تقول أنه لم يف لصاحبه الجمال فكيف يصنع بى اذا زال الملك و المال فاغتم عبدالله فسأله معاويه و قال لاتغتم فأنى سأرسل اليها بنساء يرضينها، فلما انقضت عدّه فاطمه ارسل اليها اباموسى الأشعري ليخطبها ليزيد، فمرّ أبو موسى بقثم بن العباس فقال: قثم أنى راغب فيها ايضا، ثمّ بالحسين عليه السلام فقال الحسين كذلك فلما دخل عليها قال لها ما قالوا، و قال أنى راغب فيك أيضا فقالت أما انت فشيخ و انا شابّه ولكن أريد منك طلب المصلحه، فقال ان تريدى الولايه الدينوىّ فيزيد، و ان تريدى العلم و الجمال و قرابه الرسول صلى الله عليه و آله فقثم، و ان تريدى العلم و الزهد و نبوّه النبىّ فالحسين و قد رأيت النبىّ صلى الله عليه و آله يقبله و يقول سيّد شباب اهل الجنّه، فقالت إخرت الحسين عليه السلام فسمع معاويه و غضب على ابى موسى الأشعري.

فان قلت على ما ذكرت أيجوز إطلاق ولد الزنا على من ذكرت من هؤلاء الجماعه ام لايجوز؟ قلت انّ هذا الإطلاق و ان لم يصحّ على اولاد الكفار و نحوهم ممّن تميّز نكاحهم عن سفاحهم، إلا انّ هذا الإطلاق على ما ذكرت من الجماعه جائز لأنه سفاح فى مذهبهم، و الشارح جوّز عليهم هذا الإطلاق كما جوّزه على من حضر واقعه الطفوف من اهل العراق و الشام و غيرهم و اما باقى الكفار فلايجوز، روى عماره بن نعمان الجعفى قال كان لأبى عبدالله عليه السلام صديق لايكاد يفارقه اين ذهب، فبينما يمشى معه فى الحدّائين و معه غلام سندی يمشى خلفه اذ إلتفت الرّجل يريد غلامه ثلاث مرّات فلم يره؛ فلما نظر فى الرابعه قال يابن الفاعله اين كنت؟ قال فرفع ابو عبدالله عليه السلام يده فصكّ بها جبهته، قال

ص: ٤٤٩

سبحان الله تقذف امه قد كنت أرى ان لك و رعا فاذا ليس لك ورع، فقالت جعلت فداك ان امه سنديّه مشرکه فقال أما علمت ان لكل امه نكاحا فتتح عنى فمارأيته يمشى معه حتى فرق الموت بينهما و نحوه كثير.(1)

الفضائل التي اختلقوها لشيوخهم و هي مما تضحك به الثكلى

قال السيد: روى صاحب كتاب الإحتجاج(2) طاب ثراه انّ المأمون بعد ما زوج ابنته أم الفضل اباجعفر عليه السلام كان فى مجلس و عنده ابوجعفر عليه السلام و يحيى بن أكنم و جماعه كثيره فقال له يحيى بن أكنم ماتقول يا بن رسول الله فى الخبر الذى روى أنه نزل جبرئيل عليه السلام على رسول الله صلى الله عليه و آله فقال يا مُحَمَّد إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يقرئك السلام و يقول لك سل ابابكر هل هو عني راض فأنا عنه راض؟ فقال ابوجعفر عليه السلام يجب على صاحب هذا الخبر ان يأخذه مثال الخبر الذى قال رسول الله صلى الله عليه و آله فى حجّه الوداع قد كثرت على الكذابه و ستكثر فمن كذب على متعمدا فليتبوا مقعده من النار، فاذا أتاكم الحديث فاعرضوه على كتاب الله عزوجل و سئتي فما وافق كتاب الله فخذوا به و ما خالف كتاب الله و سئتي فلا تأخذوا به و ليس يوافق هذا الحديث كتاب الله، قال الله تعالى: «و لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعَلَّمْ مَا تَوْسَّوْسُ بِهِ نَفْسَهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» فالله عزوجل خفى عليه رضاء أبى بكر من سخطه حتى سأل عن مكنون سرّه؟! هذا مستحيل فى العقول.

ثم قال يحيى بن أكنم: و قد روى أن مثل أبى بكر و عمر فى الأرض مثل جبرئيل و ميكائيل فى السماء، فقال و هذا ايضا يجب أن ينظر فيه لأن جبرئيل و ميكائيل ملكان مقربان لم يعصيا الله قط و لم يفارقا طاعته لحظه واحده، و هما قد أشركا بالله عز و جل و إن أسلما بعد الشرك، و كان أكثر أيامهما الشرك بالله فمحال أن يشبها بهما؛

قال يحيى بن أكنم: و قد روى ايضا أنهما سيّدا كهول أهل الجنه فما تقول فيه؟ قال عليه السلامو هذا الخبر محال ايضا لأن أهل الجنه كلهم يكونون شبابا و لا يكون فيهم كهل، و

ص: ٤٥٠

١- - الأنوار التعمائيه، تأليف: السيد نعمه الله الموسوى الجزائرى "ره" المتوفى سنه ١١١٢. ج ١/٦٠-٦٩.

٢- - الأحتجاج ٢/٢٤٥

هذا الخبر وضعه بنو أمية لمضاده الخبر الذي قال رسول الله صلى الله عليه وآله في الحسن والحسين عليهما السلام

بأنهما سيّدا شباب أهل الجنة،

فقال يحيى بن اكنم: و روى أنّ عمر بن الخطّاب سراج أهل الجنة، فقال عليه السلام و هذا ايضا محال لأنّ في الجنة الملائكة المقربين و آدم و نوح و مُحَمَّد و جميع الأنبياء و المرسلين لا يضيء بأنوارهم حتّى يضيء بنور عمر!!!

فقال يحيى قدروى أنّ السّيّكينة تنطق على لسان عمر، فقال عليه السلام إنّ ابا بكر أفضل من عمر، فقال على رأس المنبر إنّ لى شيطانا يعترينى فاذا ملتُ فسيددوني، فقال يحيى: قدروى أنّ النّبىّ صلى الله عليه وآله قال: لو لم أبعث لبعث عمر، فقال عليه السلام كتاب الله أصدق من هذا الحديث، يقول الله فى كتابه، «وَلَقَدْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَ مِنْ نوحٍ»، فقد أخذ الله ميثاق النّبیین فكيف يمكن أن يبدّل ميثاقه؟! و كلّ الأنبياء عليهم السلام لم يشركوا بالله طرفه عين فكيف يبعث بالنّبوه من أشرك و كان أكثر أيامه مع الشّرك بالله؟! و قال رسول الله صلى الله عليه وآله: بُبئتُ و آدم بين الرّوح و الجسد.

فقال يحيى بن اكنم: و قد روى أنّ النّبىّ عليه السلام قال ما احتبس علىّ الوحي قطّ إلا ظننته قد نزل على آل الخطّاب فقال عليه السلام و هذا محال ايضا لأنّه لا يجوز أن يشكّ النّبىّ صلى الله عليه وآله فى نبوته، و قال الله تعالى: الله يصطفى من الملائكة رسلاّ و من النّاس، فكيف يمكن أن ينتقل النّبوه ممّن إصطفاه الله تعالى الى من أشرك به، قال يحيى: قد روى أنّ النّبىّ صلى الله عليه وآله قال: لو نزل العذاب لما نجى منه إلا عمر بن الخطّاب فقال عليه السلام و هذا ايضا محال لأنّ الله تعالى يقول: و ما كان الله ليعدّ بهم و أنتّ فيهم و ما كان الله معذبهم و هم يستغفرون فاخبر سبحانه أنّه لا يعدّب احدا مادام فيهم رسول الله صلى الله عليه وآله و ما داموا يستغفرون الله تعالى. الى غير ذلك من الأخبار الموضوعه التى إستقصاؤها يفضى الى الملل.

و لاتعجب من كثره الأخبار الموضوعه فانهم بعد النّبىّ صلى الله عليه وآله قد غيّرُوا و بدّلُوا فى الدّين ما هو أعظم من هذا فان قلت العجب العجيب و الأمر الغريب قبول النّاس مبتدعاتهم بعد النّبىّ صلى الله عليه وآله و ألهمع حدوث العهد به، و سبب وضع الأخبار الكثيره فى مدائح

المتخلفين و آل أميّه و آل ابى سفيان مع أنّهم رووا عن النّبىّ صلى الله عليه و آلهالأخبار الدالّه على نفاقهم و خبث سريرتهم!!!

قلت: الجواب عن هذا اجمالاً و تفصيلاً أمّا الأوّل: فقد روى مستفيضاً عن النّبىّ صلى الله عليه و آله من طريق العامّه و الخاصّه أنّه قال كذب عليّ في حيوتى و ستكثر عليّ الكذب بعد فوتى الايمن كذب عليّ متعمداً فليتبوأ مقعده من النار، حتّى قال جماعه من الرّواه، أنّه لا يخبر متواتر اللفظ عنه صلى الله عليه و آله سوى هذا بعد إختلافهم فى تواتر الحديث المشهور و هو قوله إنّما الأعمال بالنيّات و لكلّ إمر امانوى.

و قد وقعت مباحثه بين السيّد المرتضى قدس الله روحه و جماعه من الجمهور، حيث ذكروا أنّ الشيعه يقولون و يروون أنّ النّاس كذبوا على رسول الله صلى الله عليه و آله بعد فوته و من ذا الذى يقدر على أن يتعمد الكذب عليه فتلا المرتضى هذا الحديث و قال فهذا خبر مسند عن النّبىّ صلى الله عليه و آله فهو أمّا صدق و إمّا كذب، فإن كان صدقاً تمّ المطلوب و إن كان كذباً فهو من الأخبار المكذوب بها على النّبىّ صلى الله عليه و آله و هذا من الأجوبه الحاضره كجواب شيخنا البهائى (ره) لما تباحث مع بعض علماء المخالفين، فقال له لم جوّزتم أيها الشيعه قتل عثمان مع أنّه كان من اكابر الصّحابه و قال النّبىّ صلى الله عليه و آله فى أصحابه: «أصحابى كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم»، فقال البهائى (ره) جوّزنا قتله بهذا الحديث الذى قلّته لأنّ الذى قتله و سعى فى قتله، من الصّحابه مُحَمَّد بن ابى بكر و أضرابه و هؤلاء من الصّحابه فلما إرتكبوا القتل إرتكبنا نحن التجوين. (1)

و أمّا الجواب التفصيلى فهو أنّ النّاس إنّما قبلوا مبتدعات عمر و أصحابه لما قاله بعض المحققين من العارفين بضلاله الضالّين، فقال أنّ السّبب فى ذلك هو أنّ المنافقين و هم أكثر المسلمين قد كان لهم طرف وافر من التعصب على اهل البيت عليهم السلام لعلل و أسباب يطول شرحها و كون اكثر البلاد إنّما فتحت فى خلافه عمر، فلما خرجوا من الكفر الى الاسلام صادفوا مبتدعات عمر المحدثه و لم يكونوا عالمين بسنن التّبيّ صلى الله عليه و آله فتلقّوا سنن عمر رهبه و رغبه من نوابه، كما تلقّوا شهادته ان لا اله الا الله و أنّ محمّداً رسول الله فنشأ

ص: ٤٥٢

عليها الصغير و مات عليها الكبير و لم يعتقد اصحاب البلاد التي فتحت ان عمر يقدم على تغيير شيى من سنن نبيهم، و لا ان احدا يوافقه على ذلك فاضل عمر نوابه و اضل نوابه من تبعهم، فما اقرب وصفهم يوم القيامة بما تضمنه كتابهم اذ تبرأ الذين اتبعوا من الذين اتبعوا و راوا لعذاب و تقطعت بهم الاسباب، و قال الذين اتبعوا لو ان لنا كره فنتبرامنهم كما تبرأوا منا، كذلك يريهم الله اعمالهم حسرات عليهم و ما هم بخارجين من النار.

ما قاله الصادق عليه السلام فى مجلس الخليفة تقيته

الصادق عليه السلام و قد سئل فى مجلس الخليفة عن الشيخين فقال هما إمامان عادلان قاسطان كانا على الحق فماتا عليه عليهما رحمه الله يوم القيامة، فلما قام من المجلس تبعه بعض أصحابه و قال يا ابن رسول الله قد مَدَحْتَ ابا بكر و عمر هذا اليوم فقال: أنت لا تفهم معنى ما قلت فقال: بينه لى فقال عليه السلام: امّا قولى هما إمامان فهو إشاره الى قوله تعالى «و جعلنا منهم أئمةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ».

و امّا قولى: عادلان فهو اشاره الى قوله تعالى: «و الذين كفروا برّبهم يعدلون» و امّا قولى: قاسطان فهو المراد من قوله عزّ من قائل: «و امّا القاسطون فكانوا لجهنم حطباً» و امّا قولى: كانا على الحق فهو من المكاونه او الكون و معناه أنّهما كاونا على حق غيرهم لأنّ الخلافة حقّ على بن ابيطالب، و كذا ماتا عليه فانّهما لم يتوبا بل إستمرّ اعلى أفعالهم

القيحه الى أن ماتوا و قولى عليهما رحمه الله المراد به النبي صلى الله عليه و آله، بدليل قوله تعالى: «و ما أرسلناك إلا رحمةً للعالمين»، فهو القاضى و الحاكم و الشاهد على ما فعلوه يوم القيامة؛ فقال فرجت عني فرج الله عنك. (1)

شطر من بدع الخلفاء و اعمالهم بعد رسول الله صلى الله عليه و آله مع اهل بيته و عترته عليهم السلام

١- منها: ما رواه العامه و الخاصه بطرق متضافره و اسانيد متواتره انّ النبي صلى الله عليه و آله اراد

ص: ٤٥٣

١- - الأنوار النعمانيه، ج ١/٩٦-٩٩.

فى مرضه ان يكتب كتابا لأئمه لئلا يَضْمَلُوا بعده و لا يَخْتَلِفُوا فطلب دواتا و كتفا او نحو ذلك فمنع عمر من احضار ذلك و قال: انه صلى الله عليه و آله ليهجر.

و قد وصفه الله فى كتابه بانه «لا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» و قال سبحانه: «و ما كانَ لِمُؤْمِنٍ و لا لِمُؤْمِنَةٍ اِذَا قَضَىٰ اللهُ وَ رَسُوْلُهُ امْرًا اَنْ يَكُوْنَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ وَ مَنْ يَعْرِضِ اللهُ وَ رَسُوْلُهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالًا مبِينًا» (١).

٢- و منها: انه بلغ به اى الثانى الجهل الى حيث لم يعلم بان كل نفس ذائقة الموت و انه يجوز الموت على رسول الله صلى الله عليه و آله، فقال: «و الله ما مات حتى يقطع ايدى رجال و ارجلهم» فقال له ابوبكر: «اما سمعت قول الله عزوجل: «انك ميت و انتهم لميتون» و قوله سبحانه: «و ما مُحَمَّدٌ صلى الله عليه و آله الا رسولٌ قد خلت من قبله الرسل أفان مات أو قتل انقلبتم على اعقابكم»؟ قال عمر فلما سمعت ذلك «أيقنتُ بوفاته و سقطت الى الأرض و علمت انه قد مات و كاني لم اسمعها (٢)!!!»

٣- و منها: انه اى الثانى حرّم المتعتين، متعه الحجاج و متعه النساء و قال على المنبر: «متعتان كانتا على عهد رسول الله صلى الله عليه و آله و انا محرّمهما و معاقبٌ عليهما متعه الحجاج و متعه النساء» (٣).

٤- و منها: ردّهم النصوص على امامه امير المؤمنين على عليه السلام و اولاده الطاهرين بالخلافه عن رسول الله صلى الله عليه و آله و هو هى رياسه عامه فى احكام الدين و الدنيا عنه صلى الله عليه و آله، و تقميصهم لباس الخلافه ظلما و عدوانا مع فسقهم و جهلهم باحكام الله و هو من اعظم جرائمهم و امهاتها التى منها صدرت الجرائم الكثيره التى لا تحصى.

٥- و منها: منعهم سهم ذى القربى من الخمس و قد قال الله سبحانه: «وَ اعْلَمُوا اَنْما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَاَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِدَى الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَساكِينِ» الايه و قد اجمع اهل القبله على ان رسول الله صلى الله عليه و آله كان يختص بسهم من الخمس و يخص اقاربه بسهم آخر منه، و انه لم يعهد بتغيير ذلك الى احد حتى دعاه الله اليه و اختار له الرفيق

ص: ٤٥٤

١- - النص و الاجتهاد، ص ١٢٥.

٢- - شرح نهج البلاغه لابن ابى الحديد، ج ١٢/١٩٥

٣- - شرح الحديدى لنهج البلاغه، ج ٣ / ١٦٨.

الأعلى، فلمّا وُلِّيَ ابوبكر تأوّل الأيه فاسقط سهم النَّبِيِّ و سهم ذى القربى و جعل الخمس ثلاثة اسهم و منع بنى هاشم من الخمس، كما فى الكشاف.(١)

٦- و منها: ايذائهم فاطمه عليها السلام و احراقهم باب دارها و اخراجهم عليا عليه السلام للبيعه: و قد قال النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله: «فاطمه بضعة منى من آذاها فقد آذانى و من آذانى فقد آذى الله و من سرّها فقد سرّنى و من سرّنى فقد سرّ الله و من سائها فقد سائنى و من سائنى فقد ساء الله.» و قد رووها بطرق كثيرة منها: ما اخرجه الشَّيْخَان البخارى و مسلم و احمد فى مسنده ج ٢/٤٤٢ و قال الله سبحانه: انّ الذين يؤذون الله و رسوله لعنهم الله فى الدنيا و الآخرة.(٢)

اقول: قصه احراقهم باب دار فاطمه عليها السلام و اسقاط جنينها و اخراج عليّ عليه السلام للبيعه معروفه ذكرها سليم بن قيس فى كتابه ص ٨٣.

و قال المحدث القمى: قال السيّد المرتضى علم الهدى فى الشّافى فى ردّ كلام قاضى القضاة فى خبر الأحرار ما هذا لفظه: «خبر الاحراق قد رواه غير الشّيعه ممّن لا يتهم على القوم؛ و انّ دفع الروايات من غير حجّه لا يجدى شيئا، فروى البلاذرى و حاله فى الثّقه عند العامه و البعد عن مقاربه الشّيعه و الضّبط لما يرويه معروفه، روى عن المدائنى عن سلمه بن محارب عن سليمان الليثى عن ابن عون: ان ابابكر ارسل الى عليّ يريد الجبر على البيعه فلم يبايع فجاء عمر و معه قيس فلقيته فاطمه على الباب فقالت: يا ابن الخطّاب أترارك محرقا على دارى؟ قال: نعم و ذلك اقوى فيما جاء به ابوك، و جاء عليّ فبايع،» و هذا الخبر قد روته الشّيعه من طرق كثيره و انما الطّريف ان يرويه شيوخ

محدثى العامه، و روى ابراهيم بن سعيد الثّقفى باسناده عن جعفر بن مُحمّد عليه السلام قال: «والله ما بايع عليّ عليه السلامحتّى رأى الدّخان قد دخل بيته انتهى.»

و قد اشار الى قصه الاحراق الحافظ ابراهيم شاعر النّيل فى القصيده العمريه المعروفه:

و كَلِمَةٌ لِعَلِيٍّ قَالَهَا عُمَرُ

اكرم بسمعها اعظم بملقيها

ص: ٤٥٥

١- - النّص و الاجتهاد ص ٥٠.

٢- - سورة الأحزاب آيه ٥٧.

حَرَّقْتُ بَيْتَكَ لِأَبْقَى عَلَيْكَ بِهَا

إِنْ لَمْ تَبَاعِ وَبَنَتِ الْمُصْطَفَى فِيهَا

مَا كَانَ غَيْرَ أَبِي حَفْصٍ بِقَائِلِهَا

يَوْمًا لِفَارِسِ عَدْنَانَ وَحَامِيهَا(١)

اقول: و ليت شعري كيف صارت الجراء على احراق باب فاطمه عليها السلام التي هي بضعه النبي صلى الله عليه وآله و قد قال صلى الله عليه وآله: «من آذاها فقد آذاني» فضيلة لعمر بن الخطاب!!!

ما قاله علي بن موسى بن طاوس في احراق باب دار فاطمه عليها السلام(٢)

- قال رحمه الله: ذكر الطبري في تاريخه قال: أتى عمر بن الخطاب منزل علي و فيه طلحه و الزبير و رجال من المهاجرين فقال: «والله لأحرقن عليك أو لتخرجن الى البيعه، فخرج عليه الزبير مصلتا بالسيف فعثر فسقط السيف من يده فوثبوا عليه فأخذوه.(٣)»

- و ذكر الواقدي: ان عمر جاء الى علي في عصابه منهم أسيد بن الحصين و سلمه بن سلامه الاشهلي فقال: «أخرجوا أو لنحرقنها عليكم.(٤)»

- و ذكر ابن جيرانه في غرره: قال زيد بن أسلم: كنت ممن حمل الحطب مع عمر الى باب فاطمه حين امتنع علي و أصحابه عن البيعه أن يبائعوا، فقال عمر لفاطمه: «أخرجي من في البيت و الأ أحرقتة و من فيه»، قال: «و في البيت علي و الحسن و الحسين و جماعه من أصحاب النبي صلى الله عليه وآله، فقالت فاطمه: «أفأحرق علي وُلدي؟!» فقال: «اي والله أو ليخرجن و ليبيعن.(٥)»

- و روى ابن عبد ربّه و هو رجل معتزلي من أعيان المخالفين و ممن لايتهم في روايته عن أبي بكر و عمر قال في الجزء الرابع في كتاب العقد الفريد عند ذكر أسماء جماعه تخلفوا عن بيعه أبي بكر فقال ماهذا لفظه: «و اما علي و العباس و الزبير فقعدوا في بيت فاطمه حتى بعث اليهم أبو بكر، عمر بن الخطاب ليخرجهم من بيت فاطمه، و قال له:

ص: ٤٥٦

١- الكنى و الألقاب ج ١ ص ٣٨٧.

٢- الطرائف، ص ٢٣٨-٢٣٩.

٣- الطبري في تاريخه ٣/١٩٨.

٤- رواه الشهيد التستري في احقاق الحق عنه: ٢/٣٧٠. الطرائف، ص ٢٣٨

٥- رواه الشهيد التستري عنه في احقاق الحق: ٢/٣٧٣ و البحار ج ٢٨/٣٣٩

«ان أبوا فقاتلهم»، فأقبل بِقَبَسٍ من نار على أن يضرهم عليهم الدار، فلقيته فاطمه فقالت: «يا ابن الخطاب أجتت لتحرق دارنا؟!»، قال: «نعم أو تدخلوا فيما دخلت فيه الامه. (1)»

اشعار فقيه الامه الشيخ مُحَمَّد حسين الغروي في مصاب فاطمه عليها السلام

اقول: نذكر شطرا منها لعلّ القارى و السامع يبكى لمصابها انشاء الله قال رحمه الله:

واحدہ النَّبِيِّ اَوَّل العدد

ثانيه الوَصِيِّ نسخه الاحد

و مركز الخمسه من اهل العبا

و محور السبع عُلُوا و ابا

لكك الهنايا سيد البريه

باعظم المواهب السنيه

اتاكَ طاوس رياض القدس

بنفحه من نفحات الأنس

من جنّه الصّفات و الاسماء

جلّت عن المديح و الثناء

فارتاحت الأرواح من شميمها

واهترّت النفوس من نسيمها

بها انتشى فى الكون كل صاح

و طابت الاشباح بالأرواح

تحىي بها الأرض و من عليها

و مرجع الأمر غدا اليها

(الرزّيّه الكبرى)

لهفى لها لقد أضيع قدرها

حتى توارى بالحجاب بدرها

تجرعت من غصص الزمان

مما جاوز الحد من البيان

و ما اصابها من المصاب

مفتاح بابه حديث الباب

انّ حديث الباب ذوشجون

مما جنت به يد الخون

ايهجم العدى على بيت الهدى

و مهبط الوحي و منتدى الندى

(الضرم فى الباب)

أضرم النار بباب دارها

و آيه التور على منارها

و بابها باب نبي الرّحمه

و باب ابواب نجاه الأمه

ص: ٤٥٧

بل بابها باب العليّ الاعلى—

فَتَمَّ وجه الله قد تجلّى

ما اكتسبوا بالنار غير العار

و من ورائه عذاب النار

ما اجهل القوم فان النار لا

تُطْفِئُ نورَ الله جلّ و علا

لكنّ كسر الضلع ليس ينجبر

الاّ بصمصام عزيز مقتدر

اذ رضّ تلك الاضلع الزكيه

رزيه لامثلها رزيه

و من نبوع الدّم من ثدييها

يُعرَبُ عظم ماجرى عليها

و جاوزوا الحدّ بلطم الخدّ

شلتّ يد الطّغيان و التّعديّ

فاحمرّت العين و عين المعرفه

تذرف بالدمع على تلك الصّفه

و لاتزيل حمره العين سوى

بيض السيوف يوم يُنشر اللوى

و للسياط رنه صداها

فى مسمع الدهر فما اشجاها

و الأثر الباقي كمثل الدملج
فى عضد الزهراء اقوى الحجج
و من سواد متنها اسودّ الفضا
يا ساعد الله الامام المرتضى
و وكز نعل السيف فى جنبيها
اتى بكلّ ما اتى عليها
و لست أدرى خبر المسمار
سل صدرها خزانة الاسرار
و فى جنين المجد ما يدمى الحشا
و هل لهم اخفاء امر قد فشى
و الباب و الجدار و الدماء
شهود صدق ما به خفاء
لقد جنى الجانى على جنينها
فاندكت الجبال من حينها
اهكذا يصنع بابنه النبى
حرصا على الملك فياللعجب
اتمنع المكروبه المقروحه
عن البكا خوفا من الفضيحه
تالله ينبغى لها تبكى دما
مادامت الأرض و دارت السماء

لفقد عزّها أبيها السّامى
ولا هتضامها و ذلّ الحامى
اتستباح نحلّه الصّدّيقه
وارثها من اشرف الخليقه
كيف يردّ قولها بالزّور
اذ هو ردّ آيه التّطهير
ايؤخذ اللّدين من الأعرابى
و ينبذ المنصوص فى الكتاب

ص: ٤٥٨

فاستلبوا ما ملكت يداها
وارتكبوا الخزيه منتهاها
ياويلهم قد سألوها البينه
على خلاف السنه المبينه
و ردّهم شهاده الشهود
اكبر شاهد على المقصود
و لم يكن سدّ الثغور غرضاً
بل سدّ بابها و باب المرتضى
صدّوا عن الحقّ و سدّوا بابه
كأنّهم قد آمنوا عذابه
ابضعه الطهر العظيم قدرها
تدفن ليلاً و يُعفى قبرها
ما دُفنت ليلاً بستر و خفا
الاً لوجدها على اهل الجفا
ماسمع السامع فيما سمعا
مجهولهُ بالقدر و القبر معا
يا ويلهم من غضب الجبار
بظلمهم ريحانه المُختار(1)

مباحثه الشيخ البهايي مع العالم المصريّ

و يعجبني نقل مباحثه جرت بين شيخنا البهائي قدّس الله روحه و بين عالم من علماء مصر و هو أعلمهم و أفضلهم، و قد كان

شيخنا البهائي (ره) يظهر لذلك العالم أنه على دينه فقال له ماتقول الرافضة الذين كانوا قبلكم في الشيخين؟ فقال له البهائي (ره) قد ذكروا لي حديثين فعجزت عن جوابهم، فقال مايقولون؟ قلت: يقولون: إن مسلما روى في صحيحه أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال من آذى فاطمه فقد آذاني و من آذاني فقد آذى الله و من آذى الله فقد كفر.

و روى أيضا مسلم بعد هذا الحديث بخمسته أوراق أن فاطمه عليها السلام خرجت من الدنيا و هي غاضبه على أبي بكر و عمر فما أدري ماالتوفيق بين هذين الحديثين؟ فقال له العالم دعني الليله أنظر، فلما صار الصبح جاء ذلك العالم و قال للبهائي (ره) ألم أقل لك إن الرافضة تكذب في نقل الأحاديث، أبارحه طالعت الكتاب فوجدت بين الخبرين أكثر من خمسة أوراق، هذا إعتذاره عن معارضه الحديثين!!! (٢)

٧- و منها: أنه روى سليم بن قيس: أن عمر لما وصل إليه اشعار

ص: ٤٥٩

١- - الأنوار القدسيه ص ٢١.

٢ - الأنوار النعمانيه، ج ١/٩٣

ابى المختارين ابى الصِّيق اغرم جميع عَمَالِهِ و لم يغرم قنفذ العدوِّ شيئا و قد كان من عَمَالِه و ردّ عليه ما أخذ منه و هو عشرون الف درهم؛ قال سليم بن قيس: فلقيت عليّ عليه السلام فسألته عمّا صنع عمر فقال: «هل تدري لِمَ كفّ عن قنفذ و لم يغرمه شيئا؟» قلت: «لا» قال:

«لأنّه هو العدى ضرب فاطمه بالسّوط حين جاءت لتحول بينى و بينهم فماتت صلوات الله عليها و أنّ اثر السّوط لفى عضدها مثل الدّملاج!»

و روى أنّه سيّأل العيّاس عليّ عليه السلام و قال: «ما ترى عمر منعه من ان يغرم قنفذا كما اغرم جميع عَمَالِه؟!» فنظر عليّ عليه السلام الى من حوله ثمّ اغرورقت عيناه ثمّ قال: «يشكر له ضربه ضربها فاطمه بالسّوط فماتت و فى عضدها اثره كأنه الدّملاج.» (١)

٨- و منها: تخلفهم عن جيش أسامه مع علمهم بقصد التّنفيذ و تأكيد النّبى صلى الله عليه و آله ذلك باللّعن و تواتر لعن المتخلف عن جيش اسامه، و قد رووا فى كتبهم أنّ الشّيخين كانا داخلين فى جيش اسامه. (٢)

٩- و منها: منعهم فاطمه الزّهرا عليها السلام، ارثها بروايه مخالفه للقرآن يشهد بكذبها الجنّ و الأنس لم يسمعها من النّبى صلى الله عليه و آله غيره (ابى اباكر) و منعه اياها فدكا مع ادعائها النّحله لها و شهاده الحسين و امّ ايمن لها بذلك و قد روى البخارى فى صحيحه بطريقتين: «انّ فاطمه عليها السلام ارسلت الى ابى بكر تطالبه بميراثها فمنعها ذلك فغضبت فاطمه عليها السلام على ابى بكر و هجرته و لم تكلمه حتّى ماتت و دفنها على عليه السلام ليلاً و لم يؤذّن بها ابابكر.»

و روى البخارى ايضا عنه صلى الله عليه و آله أنّه قال صلى الله عليه و آله: «فاطمه بضعة منّى من اذاها فقد اذانى الحديث.» (٣)

١٠- و من بدعهم: الأتمام فى السّفر من عايشه و عثمان و تأولا ما صحّح عن النّبى صلى الله عليه و آله و ما اجمع الأمّه عليه. بانّ السّفر اذا لم تكن فيه مشقه يجب فيه اتمام الصّلاه.

١١- و من ذلك: عدم اجراء ابى بكر الحدّ على خالد بن الوليد الذى قتل

ص: ٤٦٠

١- كتاب سليم ص ١٣٤.

٢- شرح النهج للحديدى ج ١، ص ٥٣ و ج ٢ ص ٢٠ و... .

٣- اخرجها بخارى فى فضائل فاطمه عليها السلام ج ٢ ص ١٨٥ و ج ٣ ص ٣٦ و اخرجها مسلم ج ٢ ص ٧٢.

مالك بن نويرة ظلما و وقع على امرأته في الليله لأنه هو المذى امراه بقتل على عليه السلام حين تسليم ابى بكر من صلاته فاطاعهما الا ان ابابكر نهاه عنه قبل تسليمه من صلاته.

١٢- و من ذلك: تصرف عمر في الأذان بالزيادة و التقيصه فأنه زاد في اذان الصبح بعد حى على الفلاح «الصلاه خير من النوم» و انقص منه «حى على خير العمل» و قال:

«ان الناس اذا علموا ان الصلاه خير عمل لا يرغبون الى الجهاد.»(١)

١٣- و من ذلك: ان عمر لما رأى ايام خلافته تهافت الرجال على طلاق ازواجهم ثلاثا بانشاء واحد الزمهم بما الزموا به انفسهم. مع ان الطلاق الذى يحتاج الى المحلل الطلاق الثلاث التى كان فيها رجعتين.(٢)

١٤- و من ذلك: ان عمر ابتدع صلاه التراويح في شهر رمضان لانه أتى المسجد و معه بعض اصحابه فرأى الناس يقيمون التوافل و هم بين قائم و قاعد و راع و ساجد و قارى و مسج فسن لهم التراويح اوانل الليل من الشهر و قال لهم: صلوا التوافل جماعة و كتب بذلك الى البلدان و نصب للناس فى المدينه امامين يصليان بهم التراويح اماما للرجال و اماما للنساء.(٣)

١٥- و من ذلك: ان النبى صلى الله عليه و آله كان يكبر على الجنائز خمسا، لكن الخليفه الثانى راقه ان يكون التكبير فى الصلاه على الجنائز اربعا فجمع الناس على الأربع، و تركوا ما سنه رسول الله صلى الله عليه و آله.(٤)

١٦- و من ذلك: ان عمر جوز العول فى الميراث (و هو ان تنقص الشركه عن ذوى السهام كأختين و زوج مثلا- فان للأختين الثلثين و للزوج النصف) و قد التبس الأمر فيها عليه فلم يدر ايهم قدم الله فيها ليقدمه، و ايهم اخر ليؤخره فقضى بتوزيع النقص على الجميع بنسبه سهامهم.

و قال ابن عباس لهم: «و ايم الله لو قد متم من قدم الله، و اخرتم من اخر الله ما عالت الفريضة،» فقيل له: «ايها قدم الله و ايها اخر،؟» فقال: «كل فريضة لم يهبها الله الا

ص: ٤٦١

١- - النص و الاجتهاد ص ١٨٨/٢١٧.

٢- - النص و الاجتهاد ص ٢١٠.

٣- - البخارى ج ١ ص ٢٣٣.

٤- - مسند احمد ج ٥ ص ٤٠٦.

الى فريضه فهذا ما قدّم الله، واما ما اخر: فكلّ فريضه اذا زالت عن فرضها لم يكن لها الا ما بقى، فتلك التي اخر...» قال: «فاذا اجتمع ما قدّم الله و ما اخر بُدىء بما قدّم فاعطى حقه كاملاً فان بقى شىء كان لما اخر.» (١)

١٧- و من ذلك: انّ عمر سمع صوت رجل يتعنى في بيته فتسور عليه، فوجد عنده امرأه و زفا من خمر، فقال: «اي عدوّ الله، أظننت انّ الله يسترک و انت على معصيته؟» فقال الرجل: «لاتعجل يا امير المؤمنين، ان كنت اخطأت في واحده، فقد اخطأت انت في ثلاث!! قال الله تعالى: «و لا تجسسوا» و قد تجسسيت و قال: «وأثوا الثبوت من ابوابها» و قد تسورت! و قال: «فاذا دخلتم بيوتنا فسلموا» و ما سلمت! فقال عمر: «هل عندك من خير ان عفوت عنك؟» قال: «نعم» فعفا عنه و خرج. (٢)

١٨- و من ذلك: انّ مقام ابراهيم عليه السلام كان ملصقا بالبيت لأن ابراهيم و اسماعيل لما بنيا البيت و ارتفع بناه يقفان عليه لمناوله الحجر و الطين لكن العرب بعد ابراهيم عليه السلام اخروه الى مكانه اليوم فلما بعث الله مُحَمَّدًا صلى الله عليه و آله و فتح مکه الصقه بالبيت كما كان على عهد ابراهيم عليه السلام فلما ولى عمر اخره الى موضعه اليوم، و كان على عهد النبي صلى الله عليه و آله و آله و ابى بكر ملصقا بالبيت. (٣)

١٩- و من ذلك: انّ مهر السینه خمسماه درهم الا- انّ عمر نهى عن الزیاده و قال: «من زاد عليها جعلت الزیاده في بيت المال!» فقالت له امرأه: «مالك يا عمر ان تفعل هذا و قد قال الله سبحانه: " و آتیتم احديهنّ قنطارا فلا تأخذوا منه شيئا"؟! فقال عمر: «امرأه اصابت و رجل اخطأ.» و قد مرّ سابقا. (٤)

٢٠- و من العجب ما اتفقوا على روايته و اعتذروا عنه باعذار فاسده تضحك منها الثكلى من قول عمر بن الخطاب مع كونه ولينا و ناصر الأبي بكر: «كانت بيعه ابى بكر فلتة»

ص: ٤٤٢

١- - النّص و الأجهاد ص ٢٢٥ و مستدرک الحاكم ج ٤ ص ٣٤٠.

٢- - شرح الحديدى ج ٣ ص ٩٦.

٣- - طبقات ابن سعد ج ٣ ص ٢٠٤.

٤- - رواها الرازى في تفسيره و السيد الشبر في «النّص و الأجهاد» ص ٢٨١.

وقى الله المسلمين شرّها فمن عاد الى مثلها فاقتلوه» (١).

٢١- ومن العجب ايضا ما اتفقوا عليه من قول ابي بكر: «اقيلوني اقولني فلست بخيركم وعلّي فيكم» و هو ان كان صدقا او كذبا يدلّ على عدم لياقته للخلافه و قد اشار امير المؤمنين عليه السلام في خطبه الشّشقيته الى ذلك و قال: «يا عجبنا بينا هو يستقيها في حياته اذا عقدها لآخر بعد وفاته!».

٢٢- و منها: أنّه اى ابابكر كان جاهلاً باكثر الأحكام الدّيّيه فقد قال في الكلاله: «اقول فيها برأى فان كان صوابا فمن الله و ان كان خطأ فمّنّى» (٢).

و لم يعرف ميراث الجدّه فقال لجدّه سألته عن ارثها: «لا جدلك شيئا في كتاب الله و سنّه نبيّه صلى الله عليه و آله.» فاخبره المغيره و مُحَمَّد بن سلمه بأنّ الرّسول صلى الله عليه و آله اعطاها السّدى و قال صلى الله عليه و آله: اطعموا الجدّات السّدى.»

و قطع يسار السّيارق، و لم يعرف ميراث العمّه و الخاله الى غير ذلك من الموارد الّتى لم يعلموا فيها حكم الله تعالى و افتوا برأيهم و قد سبق في آخر ابواب الفضائل بعضها الّتى راجعوا فيها الى امير المؤمنين على عليه السلام، و لولا أنّه عليه السلام اجاب عنها افسدوا الدّين كلّّه و تجرّأ عليهم علماء اليهود و النّصارى و غيرهم الّا أنّه عليه السلام صبر و فى عينه القذى و فى حلقه الشّجى صلوات الله و سلامه عليه و على اولاده الطّاهرين و جزاهم الله عن الأسلام خير الجزاء، و عدّ السيّد عبدالحسين شرف الدّين عدّه من خطاياهم فى كتابه المسمّى ب «النّص و الاجتهاد» فليراجع الطّالب اليه.

قول على عليه السلام: العجب لقوم يرون سنّه نبيّهم تتبدّل و تتغيّر و لا ينكرونه بل يرضون به

اقول: لّمّا اغرم عمر جميع عمّاله و لم يغرم قنفذا كما مرّ لأنّه الّذى ضرب فاطمه عليها السلام بالسّوط حين جائت لتحول بين على عليه السلام و بين القوم و ماتت و اثر السّوط فى عضدها كالدملج قال سليم: كان عند على عليه السلام سلمان و ابوذرّ و المقداد و مُحَمَّد بن ابي بكر

ص: ٤٦٣

١- - تذكره الخواصّ ص ٣٥ و

٢- - شرح النهج للحديدى ج ٤، ص ١٨٣.

و عمر بن ابي سلمه و قيس بن سعد و عباس بن عبدالمطلب.

فأقبل علي عليه السلام على القوم فقال:

«العجب لقوم يرون سنّه نبّهم تتبدّل و تتغيّر شيئاً شيئاً و بابا و بابا ثم يرضون ولا ينكرون بل يغضبون له و يعتبرون على من عاب عليه و أنكروه، ثم يجيء قوم بعدنا فيتبعون بدعته و جورّه و أحداثه و يتخذون أحداثه سنّه و دينا يتقربون بها الى الله في مثل تحويله مقام ابراهيم عليه السّلام من الموضع الذي وضعه فيه رسول الله صلى الله عليه و آله الى الموضع الذي كان فيه الجاهليّه الذي حوّل منه رسول الله صلى الله عليه و آله و في تغييره صاع رسول الله صلى الله عليه و آله و مدّه و فيهما فريضه و سنّه فما كان زيادته إلا سوءاً لان المساكين في كفّاره اليمين و الظّهار بهما يعطون ما يجب من الزّرع، و قد قال رسول الله صلى الله عليه و آله: "اللّهُمّ بارك لنا في مدّنا و صاعنا" لا يحولون بينه و بين ذلك لكنّهم رضوا و قبلوا ما صنع» (١)

احتجاج فاطمه عليها السلام مع ابي بكر في شأن فديك

ثمّ قال عليه السلام (و من بدع عمر) قبضه و صاحبه فديك و هي في يد فاطمه عليه السلام مقبوضه قد أكلت غلّتها على عهد النبيّ صلى الله عليه و آله فسألها البيّنه على ما في يدها و لم يصدّقها و لاصدق أم أيمن و هو يعلم يقينا كما نعلم أنّها في يدها، و لم يكن يحلّ له ان يسألها البيّنه على ما في يدها و لا ان يتهمها ثم استحسن النّاس ذلك و حمدوه و قالوا أنّما حملة على ذلك الورع و الفضل ثمّ حسن قبح فعلهما ان عدلا عنها، فقالا: "نظنّ أنّ فاطمه لن تقول إلاّ حقا و أنّ عليّا لم يشهد إلاّ بحقّ و لو كانت مع أم أيمن أمراه اخرى أمضينا لها" فحظيا بذلك عند الجهّال و ما هما و من أمرهما ان يكونا حاكمين فيعطيان او يمنعان ولكن الأمّه ابتلوا بهما فادخلا- أنفسهما فيما لاحقّ لهما فيه و لاعلم لهما به و قد قالت فاطمه عليها السلام حين أراد انتزاعها و هي في يدها: "أليست في يدي و فيها و كيلى و قد أكلت غلّتها و رسول الله صلى الله عليه و آله حيّ؟" قالوا: "بلى" قالت: "فلمّ تسألاني في البيّنه على ما في يدي؟" قالوا: "لأنّها فيء المسلمين فان قامت بيّنه و إلاّ لم نُمضها" قالت لهما و النّاس حولهما يسمعون "أفتريدان"

ص: ٤٦٤

ان تردا ما صنع رسول الله صلى الله عليه وآله و تحكما فينا خاصه بما لم تحكما في سائر المسلمين؟! أيها الناس اسمعوا ما ركبها" (ماركب هؤلاء من الأثم خ ل) قالت: "أرأيتما إن ادعيت ما في أيدي المسلمين من أموالهم تسألونني البيئه أم تسألونهم؟" قال: "لا بل نسألك" قالت: "فإن ادعى جميع المسلمين ما في أيدي تسألونهم البيئه أم تسألونني؟" فغضب عمر و قال: "إن هذا فيء للمسلمين و أرضهم و هي في يدي فاطمه تأكل غلتها فإن أقامت بيئه على ما ادعت ان رسول الله صلى الله عليه وآله و هبها لها من بين المسلمين و هي فيئهم و حقهم نظرنا في ذلك" فقالت: "حسبي أنشدكم بالله أيها الناس اما سمعتم رسول الله صلى الله عليه وآله يقول إن ابنتي سيده نساء أهل الجنة" قالوا: "اللهم نعم، قد سمعناه من رسول الله صلى الله عليه وآله و آله" قالت: "أفسيده نساء أهل الجنة تدعى الباطل و تأخذ ما ليس لها؟! أرأيتم لو ان أربعة شهدوا على فاحشه او رجلان بسرقة أكنتم مصدقين على؟" فأما أبو بكر فسكت، و أما عمر فقال:

"نعم و نوقع عليك الحد" فقالت: "كذبت و لؤمت إلا ان تقر أنك لست على دين مُحَمَّد صلى الله عليه و آلهان العدى يجيز على سيده نساء أهل الجنة شهادة او يُقيم عليها حداً لملعون كافر بما أنزل الله على مُحَمَّد صلى الله عليه و آله إن من أذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا لا تجوز عليهم شهاده لأنهم معصومون من كل سوء مطهرون من كل فاحشه! خدثني يا عمر من أهل هذه الآيه لو ان قوما شهدوا عليهم او على أحد منهم بشرك او كفر او فاحشه كان المسلمون يتبرؤن منهم و يحدونهم!"

قال: «نعم و ما هم و سائر الناس في ذلك إلا سواء» قالت: "كذبت و كفرت ما هم و سائر الناس في ذلك سواء لأن الله عصمهم و أنزل عصمتهم و تطهيرهم و أذهب عنهم الرجس فمن صدق عليهم فأنما يكذب الله و رسوله!" فقال أبو بكر: "أقسمت عليك يا عمر لما سكت." (١)

أمر أبو بكر بقتل علي عليه السلام بعد تسليمه من الصلاة

قال سليم: فلما ان كان الليل أرسلنا الى خالد بن الوليد، فقالا إنا نريد ان نُسر اليك

ص: ٤٦٥

أمرنا ونحملكه لثقتنا بك" فقال: "احملاني على ما شئتما فإني طوع أيديكما" فقالا له: "أنه لا ينفعنا ما نحن فيه من الملك و السلطان مادام عليّ حيًا، اما سمعت ما قال لنا و ما

استقبلنا به و نحن لأنأمنه ان يدعو فيالسّر فيستجيب له قوم فئنا هضنا فأنه أشجع العرب و قد ارتكبنا منه ما رأيت و غلبناه على ملك ابن عمّه و لاحق لنا فيه و انتزعنا فذك من

امراته فاذا صلّيت بالناس صلاه الغداه فقم الى جنبه وليكن سيفك معك فاذا صلّيت و

سلمت فاضرب عنقه!" قال عليّ عليه السلام: "فصلّى خالد ابن الوليد بجنبي متقلدا السيف، فقام أبوبكر في الصلاه و جعل يؤامر نفسه و ندم و أسقط في يده حتّى كادت الشّمس ان تطلع، ثمّ قال قبل ان يُسلم: "لا تفعل ما امرتك" ثمّ سلّم، فقلت لخالد: "و ما ذاك؟" قال: "كان قد امرني اذا سلّم ان أضرب عنقك!" قلت: "او كنت فاعلاً؟!" قال: "اي و ربّي اذا فعلت." (١)

قصة فذك و ماجرى بين مأمون العباسي و علماء الجمهور

قال السيد الجزائري: ذكر صاحب التاريخ المعروف بالعباسي في حوادث سنة ثمانى عشره و مأتين أنّ جماعه من ولد الحسن و الحسين عليهما السلام رفعوا قصّه الى المأمون يذكرون فذك و العوالى (٢) و أنّها كانت لأثمهم فاطمه عليها السلام و منعها ابوبكر بغير حقّ، فسألوا المأمون إنصافهم و كشف ظلامتهم، فأحضر المأمون مائتى عالم من علماء الحجاز و العراق و غيرهم من علماء الجمهور، و توكّد عليهم فى أداء الصّدق و سألهم عمّا عندهم من الحديث فى ذلك، فروى غير واحد منهم عن بشر بن الوليد و الواقدى و بشر بن عتاب فى أحاديث يرفعونها الى النّبى صلى الله عليه و آله أنّه لما افتتح خير إصطفى لنفسه قرى من قرى اليهود فنزل جبرئيل عليه السلام بهذه الايات، «و آت ذا القربى حقه»، فقال مُحَمَّد صلى الله عليه و آله و من ذوالقربى و ما حقه؟ فقال فاطمه تدفع اليها فذك، فدفع اليها فذك ثمّ اعطاها العوالى بعد ذلك فاستغلّتها حتّى توفى أبوها.

ص: ٤٤٤

١- كتاب سليم ص ١٣٨/١٣٥.

٢- ذكر العالیه و العوالى فى غير موضع الحديث و هى أماكن باعلى أراضي المدینه و النسبه اليها علوى على غير قياس و أدناها من المدینه على أربعة أميال و أبعداها من جهه نجد ثمانيه أميال كذا ذكر ابن الأثير فى النهايه.

فلَمَّا بُويعَ أبوبكر منعها و كلمته فاطمه عليها السلام فى رده، فقالت إن أبى دفعها لى فقال لأمنعك ما أعطاك أبوك، و أرادان يكتب لها كتابا فاستوقفه عمر بن الخطاب، و قال إنها

إمرأه فادعوها بالبینه على ما ادعت فأمرها أبوبكر ان تفعل فجاءت بأمّ أيمن و أسماء بنت عميس مع على بن ابيطالب عليه السلام فشهدوا لها جميعا بذلك، فكتب لها أبوبكر فبلغ ذلك عمر فأخبره أبوبكر الخبر، فأخذ الصحيفه فمحاها، فقال أنّ فاطمه إمرأه و على بن ابيطالب زوجها و هو جازّ الى نفسه التّفّع و لا يكون بشهاده إمرأتين دون رجل، فأرسل أبوبكر الى فاطمه عليها السلام فأعلمها ذلك، فحلفت بالله الّذى لا اله الاّ هو أنّهم ماشهدوا الاّ بالحقّ، فقال أبوبكر لعلّك ان تكونى صادقاه ولكن احضرى شاهدا لايجزّ الى نفسه التّفّع فقالت فاطمه عليها السلام ألم تسمعا من رسول الله صلى الله عليه و آله يقول أسماء بنت عميس و أمّ أيمن من أهل الجنّه فقالا بلى، فقالت إمرأتان من أهل الجنّه تشهدان بباطل فانصرفت صارخه تنادى أباهما و تقول، قد أخبرنى أبى صلى الله عليه و آله وسلم أنّى أوّل من يلحقه فوالله لأشكوّنهما اليه، فلم تلبث أن مرضت فأوصت علينا عليه السلام أن لا يصلّيا عليها و هجرتهما فلم تكلمهما حتّى ماتت؛ ثمّ احضر فى يوم آخر ألف رجل من أهل الفقه و العلم و شرح لهم الحال و أمرهم بتقوى الله و مراقبته، فتناظروا و استظهروا ثمّ إفترقوا فرقتين، فقالت طائفه منهم الزّوج مع شهاده المرأتين، و قالت طائفه نرى اليمين مع الشّهاده لا-توجب حكما، ولكن شهاده الزّوج عندنا جائزه و لانراه جازّا الى نفسه، و قد وجب بشهادته مع شهاده المرأتين لفاطمه عليها السلام ما ادّعت، فكان اختلاف الطائفتين اجماعا منهم على إستحقاق فاطمه عليها السلام فدكّ و العوالى، فسألهم المأمون بعد ذلك عن فاطمه عليها السلام فروواها عن أبيها فضائل جميله، و سألهم عن أمّ أيمن و أسماء بنت عميس فرووا عن نبيهم صلى الله عليه و آله أنّهما من أهل الجنّه؛

فقال المأمون أيجوز أن يقال أو يعتقد أنّ على بن ابيطالب مع ورعه و زهده يشهد لفاطمه عليها السلام بغير حقّ و قد شهد الله و رسوله صلى الله عليه و آله بهذه الفضائل أو يجوز مع علمه و فضله أن يقال أنّه يمشى على شهاده و هو يجهل الحكم فيها، و هل يجوز أن يقال أنّ فاطمه عليها السلام مع طهارتها و عصمتها و أنّها سيّده نساء العالمين و سيّده نساء أهل الجنّه كما رويتم تطلب شيئا ليس لها، تظلم فيه جميع المسلمين و تقسم عليه أو يجوز أن يقال عن أمّ

ایمن و أسما بنت عمیس انہما شہدتا بالزور وھما من اهل الجنۃ؟ و أنّ الطّعن علی فاطمہ و شہودھا طعن علی کتاب اللّٰہ و الحداد فی دین اللّٰہ، ثمّ عارضھم المأمون بحديث رووہ أنّ علیّ بن ابيطالب علیہ السلام أقام منادیا بعد وفاه مُحَمَّد صلی اللّٰہ علیہ و آلہ یُنَادی من كان له علی رسول اللّٰہ صلی اللّٰہ علیہ و آلہ دین اوعدہ فلیحضر فحضر جماعہ فأعطاهم علیّ بن ابيطالب علیہ السلام ماذکروہ بغير بیئہ؛ و أنّ ابابکر أمر منادیا یُنَادی بمثل ذلك فحضر جریر بن عبد اللّٰہ و ادّعی علی النّبیّ صلی اللّٰہ علیہ و آلہ و وعدہ فأعطاه ابوبکر ما ادّعاه بغير بیئہ و حضر جابر بن عبد اللّٰہ و ذکر أنّ مُحَمَّد صلی اللّٰہ علیہ و آلہ وعدہ أن یحثولہ ثلاث حثوات من مال البحرین، فلما قدم مال البحرین بعد وفاه النّبیّ صلی اللّٰہ علیہ و آلہ أعطاه ابوبکر ثلاث حثوات بغير بیئہ!!

و فی الجمع بین الصحیحین فی الحدیث التاسع من افراد مسلم فی مسند جابر: و أنّ جابرا قال: فعددتھا فإذا هی خمسمائہ، فقال ابوبکر لجابر خذ مثلھا، فتعجب المأمون

من ذلك فقال: أما كانت فاطمہ و شہودھا یجرون مجرى جریر بن عبد اللّٰہ و جابر بن عبد اللّٰہ ثمّ جعل فدک و العوالی فی ید مُحَمَّد بن یحیی بن علی بن الحسن بن علی بن ابيطالب علیہم السلام یعمرھا و یستغلّھا و یقسّم دخلھا بین ورثہ فاطمہ بنت مُحَمَّد صلی اللّٰہ علیہ و آلہ.

و ممّا یقال فی هذا المقام أنّهم رووا فی صحاحهم أنّ علی بن ابيطالب علیہ السلام ممدوح مزکّی زمن حیاته و بعد وفاته و أنّه أفضل الصّحابہ و إن جاز الشکّ علی الموصوف بتلك

الصّفات فإنّما هو شکّ فیمن أسندوا الیہ تلك الزوايات و تکذیب لأنفسهم فیما صحّحوه

مع أنّهم رووا عن عطیہ عن ابی سعید قال لما نزلت و آت ذالقریبی حقه دعا رسول اللّٰہ صلی اللّٰہ علیہ و آلہ فاطمہ علیہا السلام فأعطاهما فدک.

و ممّا یقال ایضا أنّ علیا علیہ السلام مع إتصافه بتلك الصّیفات کیف یترک زوجته المعظّمه تطلب شیئا لایثبت لها و لاتقبل فی الشرع شہودھا و کیف یقدم علی الشّہادہ لها مع أنّ شہادته فی الشریعہ غیر جائزہ لها.

و ممّا یعجب منه فی اعتذارهم لأبى بکر ما قاله المحمود الخوارزمی فی کتاب الفائق: قال: إنّ فاطمہ صادقہ و أنّها من اهل الجنّہ، قال فکیف نشکّ فی دعواھا فدک و العوالی و کیف یجوز أن یقال عنها أنّها أرادت ظلم جمیع المسلمین و أصرت علی ذلك

الى الوفاة؟! فقال الخوارزمي ما هذا لفظه، كون فاطمه عليها السلام صادقه في دعواها و أنّها من أهل الجنّة لا يوجب العمل بما تدعيه إلا بيّنه لأنّ حالها لا يكون أعلى من حال النبي صلى الله عليه وآله و لو ادعى النبي صلى الله عليه وآله ما لا على ذمّي و حكم ما كان للحكم أن يحكم له لنبوته و كونه من اهل الجنّة إلا بيّنه(١).

أقول هذا الكلام ممّا تضحك منه العقول و يكشف عن أنّهم ما صدّقوا نبّيهم في التحريم و التحليل و العطا و المنع، مع أنّهم ما عرفوا ثبوت البينه و صحّحه العمل بها إلا من نبّيهم فكيف يكون ثبوت صدقه ألان في الدّعوى على الذمّي بالبينه مع أنّهم ذهبوا الى أنّ حاكم الشرع يجوز له العمل بما علم و هو من جملة أسباب الحكم.

و ممّا يقال ايضا من طرائف ما تجدد لفاطمه عليها السلام معهم أنّها لما رأت تكذيبهم لها و شكّهم فيها و في شهودها بأنّ اباه و هبها ذلك في حياته أرسلت إلى أبي بكر و رووا أنّها حضرت بنفسها تطلب فدك بطريق الميراث من ابها لأنّ المسلمين أجمعوا على أنّ فدك كان لأبيها أولها.

فمن الروايات في ذلك ما ذكره البخاري في صحيحه في الجزء الخامس أنّ فاطمه بنت رسول الله صلوات الله عليهما أرسلت الى ابي بكر تسأله ميراثها من رسول الله صلى الله عليه وآله ممّا أفاء الله عليه بالمدينه من فدك و ما بقى من خمس خبير، فقال ابوبكر إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله قال: لانورث ما تركناه صدقه، و أنّما يأكل آل مُحَمَّد عليهم السلام من هذا المال و إنّى والله لأغثير شيئا من صدقه رسول الله صلى الله عليه وآله عن حالها التي كانت عليه على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله و آله و لأعملنّ فيها بما عمل به رسول الله، فأبى ابوبكر ان يدفع الى فاطمه منها شيئا فغضبت فاطمه عليها السلام في ذلك على أبي بكر فلم تكلمه حتى توفيت و عاشت بعد النبي صلى الله عليه وآله ستّة أشهر فلما ماتت دفنها زوجها عليّ عليه السلام ليلا و لم يؤذن بها ابابكر و صلّى عليها عليّ عليه السلام.(٢)

ص: ٤٦٩

١- - الطرائف ص ٢٥٦.

٢- - الأنوار التّعاميّة، ج ١/٨٩ و في صحيح المسلم ج ٥/١٥٢، و الفتح الباري ج ٦/١٣٩، و كنز العمال ج ٧/٢٤٢.

كتاب معاوية الى ولايته ان لايجيزوا شهادة لشيعه علي عليه السلام و ان يقربوا شيعه عثمان

قال سليم بن قيس: "كتب معاوية الى قضاته و ولايته فى جميع الأرضين و الامصار ان لاتجيزوا لأحد من شيعه علي و لا من اهل بيته و لا من اهل ولايته الذين يرون فضله و

يتحدثون بمناقبه شهادة، و كتب الى عماله: "انظروا من قبلكم من شيعه عثمان و محبيه و اهل بيته و اهل ولايته الذين يرون فضله و يتحدثون بمناقبه فأذنوا مجالسهم و اكرمهم و قربوهم و شرفوهم و اكتبوا اليّ بما يروى كلّ واحد منهم باسمه و أسم ابيه و ممّن هو"

ففعّلوا ذلك حتّى اكثروا فى عثمان الحديث و بعث اليهم بالصّلات و الكسى و اكثر لهم القطائع من العرب و الموالى فكثروا فى كلّ مصر و تنافسوا فى المنازل و الضياع و اتّسعت عليهم الدّنيا فلم يكن احد يأتى عامل مصر من الامصار و لاقريه فيروى فى عثمان منقبه او يذكر له فضيله الاّ كُتِبَ اسمه و قرّب و شفّع فلبثوا بذلك ماشاءالله.

ثمّ كتب الى عماله: "انّ الحديث قد كثر فى عثمان و فشافيكلّ مصر و من كلّ ناحيه

فاذا جاءكم كتابى هذا، فادعوهم الى الرّوايه فى ابييكر و عمر فانّ فضلها و سوابقها

احبّ إليّ و أقرّ لعيني و أدحض لحجّه اهل هذا البيت(١) و أشدّ عليهم من مناقب عثمان و فضله!" فقرأه كلّ قاض و أمير من ولايت كتابه على النّاس، و اخذ النّاس فى الرّوايات فيهم و فى مناقبهم ثمّ كتب نسخه جمع فيها جميع ما روى فيهم من المناقب و الفضائل و انفذها الى عماله و امرهم بقرائتها على المنابر و فى كلّ كوره و فى كلّ مسجد(٢).

امر معاويه بقتل من اتهم بحبّ علي و اهل بيته عليهم السلام

قال سليم: امر معاويه عماله ان ينفذوا الى معلّمى المكاتب ان يعلّموها (يعنى الفضائل التى اختلقوها لشيوخهم) صبيانهم حتّى يرووها و يتعلّموها كما يتعلّمون القرآن حتّى علّموها بناتهم و نساءهم و خدمهم و حشمهم فلبثوا بذلك ماشاءالله، ثمّ كتب الى

عماله نسخه واحده الى جميع البلدان: «انظروا من قامت عليه اليّينه أنّه يُحبّ عليّا و اهل

ص: ٤٧٠

١- - يريد بهم اهل بيت النّبى صلوات الله عليهم.

٢- - كتاب سليم ص ١٣٥

بيته فامحوه من الديوان ولا تجيزوا له شهادة» ثم كتب كتابا آخر: «من اتهمتموه و لم تقم

عليه بينه فاقتلوه» فقتلوه على التهم و الظنّ و الشبهه تحت كلّ كوكب حتّى لقد كان الرّجل يسقط بالكلمه فتضرب عنقه، و لم يكن ذلك البلاء فى بلد اكبر و لأشد منه بالعراق و لاسيّما بالكوفه حتّى أنّ الرّجل من شيعة علىّ عليه السلام و ممّن بقى من اصحابه بالمدينه و غيرها ليأتيه من يثق به فيدخل بيته ثمّ يلقي اليه سرّه فيخاف من خادمه و مملوكه فلا يحدثه حتّى يأخذ عليه الايمان المغلظه ليتمكّن عليه، و جعل الامر لايزداد الا شدّه و كثر عندهم عدوّهم و أظهروا أحاديثهم الكاذبه فى اصحابهم من الزور و البهتان فنشأ الناس على ذلك و لا يتعلّمون الا منهم و مضى على ذلك قضاتهم و ولاتهم و فقهاؤهم، و كان اعظم الناس فى ذلك بلاء و فتنه القراء المرأون المتصنّعون الذين يظهرون لهم الحزن و الخشوع و النسك و يكذبون و يعلمون الاحاديث ليحفظوا بذلك عند ولاتهم و يدنوا بذلك مجالسهم و يصيبوا بذلك الاموال و القطايع و المنازل حتّى صارت أحاديثهم تلك و رواياتهم فى أيدي من يحسب أنّها حقّ و أنّها صدق فرووها و قبلوها و تعلّموها و علّموها و أحبّوا عليها و أبغضوا و صارت فى ايدي الناس المتديّنين الذين لا يستحلّون الكذب و يبغضون عليه اهله فقبلوها و هم يرون أنّها حقّ و لو علموا أنّها باطل لم يرووها و لم يتديّنوا بها فصار الحقّ فى ذلك الزمان باطلاً و الباطل حقا و الصّيدق كذبا و الكذب صدقا، و قد قال رسول الله صلى الله عليه و آله: «لتشملنكم فتنه يربوا فيها الوليد و ينشأ فيها الكبير يجرى الناس عليها و يتخذونها سنّه فاذا غُيّر منها شىء قالوا أتى الناس منكرا غُيّر السنّه!»

منا شده الحسين عليه السلام مع الصحابه بمنى فى فضائل ابيه امير المؤمنين عليهما السلام

قال سليم: فلما مات الحسن بن على عليهما السلام لم تزل الفتنة و البلاء يعظمان و يشتدان فلم يبق ولىّ لله إلاّ خائفا على دمه (و فى روايه اخرى إلاّ خائفا على دمه أنّه مقتول) و إلاّ طريدا و إلاّ شريدا و لم يبق عدو لله إلاّ مظهرا حجته غير مستتر ببدعته و ضلالته، فلما كان قبل موت معاويه بسنه (1) حجّ الحسين بن على صلوات الله عليه و عبدالله بن عباس و

ص: ٤٧١

عبدالله بن جعفر معه فجمع الحسين عليه السلام بنيهاشم رجالهم و نساءهم و مواليهم و من الانصار ممن يعرفه الحسين عليه السلام و اهل بيته ثم ارسل رسالاً لا تدعوا احدا ممن حج العام من اصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله المعروفين بالصّلاح و النّسك إلا أجمعهم لى فاجتمع اليه بمنى اكثر من سبعمائه رجل و هم فى سرادقه، عامتهم من التّابعين و نحو من مائتى رجل من اصحاب النّبىّ صلى الله عليه و آله فقام فيهم خطيباً فحمدالله و أثنى عليه ثم قال:

«أيّما بعد فان هذا الطّاغية قد فعل بنا و بشيعتنا ما قد رأيتم و علمتم و شهدتم و اتياريد ان أسألكم عن شىء، فان صدقت فصدّقونى و ان كذبت فكذبونى اسمعوا مقالتي و اكتبوا قولى ثم ارجعوا الى امصاركم و قبائلكم فمن آمنتم من النّاس و وثقتم به فادعوهم الى ما تعلمون من حقنا فأنى أتخوّف ان يدرس هذا الامر و يذهب الحقّ و يغلب والله متمّ نوره و لو كره الكافرون و ما ترك شيئا ممّا أنزل الله فيهم من القرآن الا تلاه و فسره و لاشيئا ممّا قاله رسول الله صلى الله عليه و آله فى أبيه و أخيه و أمّه و فى نفسه و اهل بيته إلا رواه و كلّ

ذلك يقول اصحابه: "اللّهمّ نعم و قد سمعنا و شهدنا" و يقول التّابعى: «اللّهمّ قد حدّثنى به من اصدّقه" و أءتمنه من الصّحابه، فقال: «انشدكم الله الا حدّثتم به من تثقون به و بدينه»

(قال سليم) فكان فيما ناشدهم الحسين عليه السلام و ذكرهم ان قال: «انشدكم الله أتعلمون انّ عليّ بن ابيطالب كان أخا رسول الله صلى الله عليه و آله حين آخى بين اصحابه فأخى بينه و بين نفسه و قال: أنت اخى و أنا أخوك فى الدّنيا و الاخره" قالوا: "اللّهمّ نعم" قال: "انشدكم الله هل تعلمون انّ رسول الله صلى الله عليه و آله اشترى موضع مسجده و منازل فابتناه ثم ابنتى فيه عشره منازل تسعه له و جعل عاشرها فى وسطها لأبى ثم سدّ كلّ باب شارع الى المسجد غير بابه فتكلّم فى ذلك من تكلم فقال: ما أنا سدّدت ابوابكم و فتحت بابه ولكن الله أمرنى بسدّ ابوابكم و فتح بابه ثم نهى النّاس ان يناموا فى المسجد غيره، و كان يجنب فى المسجد و منزله فى منزل رسول الله صلى الله عليه و آله فولد لرسول الله صلى الله عليه و آله و له فيه اولاد." قالوا: "اللّهمّ نعم" قال: "أفتعلمون انّ عمر بن الخطّاب حرص على كوة قدر عينه يدعّوها فى منزله الى المسجد فأبى عليه ثم خطب فقال: انّ الله أمرنى ان ابني مسجدا طاهرا لا يسكنه غيرى و غير أخى و بنيه!"

قالوا: "اللَّهُمَّ نعم قال: "انشدكم الله أتعلمون أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله قال له في غزوه تبوك: أنت منى بمنزله هارون من موسى، وأنت وليّ كلّ مؤمن بعدي؟" قالوا: "اللَّهُمَّ نعم" قال: "انشدكم الله أتعلمون أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله حين دعا النصارى من اهل نجران الى المباهلة لم يأت إلا به وبصاحبه وابنته؟" قالوا: "اللَّهُمَّ نعم" قال: "انشدكم الله أتعلمون أنّه دفع اليه اللّواء يوم خيبر ثمّ قال: لأدفعنّه الى رجل يحبّه الله ورسوله ويحبّ الله ورسوله كزارٍ غير فزارٍ يفتح الله على يديه" قالوا: "اللَّهُمَّ نعم" قال: "أتعلمون أنّ رسول الله بعثه ببراءه وقال: لا يبلغ عنى إلا أنا او رجل منى؟" قالوا: "اللَّهُمَّ نعم".

قال: أتعلمون أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله لم تنزل به شدّه قطّ إلاّ قدّمه لها ثقّه به و أنّه لم يدعّه باسمه قطّ ألاّ يقول: يا اخی و ادعوا لى اخی؟" قالوا: "اللَّهُمَّ نعم" قال: "أتعلمون أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله قضى بينه وبين جعفر و زيد فقال: يا على أنت منى و أنا منك و أنت وليّ كلّ مؤمن بعدي؟" قالوا: "اللَّهُمَّ نعم" قال: "أتعلمون أنّه كانت له من رسول الله صلى الله عليه وآله كلّ يوم خلوه و كلّ ليله دخله اذا سأله اعطاه و اذا سكت أبداه؟" قالوا: "اللَّهُمَّ نعم" قال: "أتعلمون أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله فضله على جعفر و حمزه حين قال لفاطمه عليها السلام: زوّجتك خير اهل بيتى أقدمهم سلما و أعظمهم حلما و اكثرهم علما؟" قالوا: "اللَّهُمَّ نعم"، قال: "أتعلمون أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله قال: انا سيّد ولد بني آدم و أخی على سيّد العرب و فاطمه سيّده نساء اهل الجنّه و الحسن و الحسين ابنائى سيّدا شباب اهل الجنّه؟" قالوا: "اللَّهُمَّ نعم" قال: "أتعلمون أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله عليه و آله أمره بغسله و اخبره أنّ جبرئيل يعينه عليه؟" قالوا: "اللَّهُمَّ نعم" قال: "أتعلمون أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله قال فى آخر خطبه خطبها أنّى تركت فيكم الثقلين كتاب الله و اهل بيتى فتمسكوا بهما لن تضلّوا؟" قالوا: "اللَّهُمَّ نعم"،

فلم يدع شيئا انزله الله فى على بن ابيطالب عليه السلام خاصّه و فى اهل بيته من القرآن و لاعلى لسان نبيّه صلى الله عليه وآله و آله إلاّ ناشدهم فيه فيقول الصّحابه: "اللَّهُمَّ نعم قد سمعنا" و يقول التابع: "اللَّهُمَّ قد حدّثنيه من أثق به فلان و فلان".

ثمّ ناشدهم أنّهم قد سمعوه يقول: "من زعم أنّه يحبّنى و يبغض عليّ فقد كذب ليس يحبّنى و يبغض عليّ" فقال له قائل: "يا رسول الله و كيف ذلك؟" قال: "لأنّه منى و انا منه

من أحبه فقد أحبني و من أحبني فقد أحب الله و من ابغضه فقد ابغضني و من ابغضني فقد ابغض الله! فقالوا: "اللهم نعم، قد سمعنا" و تفرقوا على ذلك. (١)

حال اعداء على عليه السلام عند الموت و قولهم: «ويل لى ويل لى» و اقرارهم بحقه

عن ابان: قال: سمعت سليم بن قيس يقول: سمعت عبدالرحمن بن غنم الازدّي الثمالي - ختن معاذ بن جبل - و كانت ابنته تحت معاذ بن جبل و كان افقه اهل الشام و اشدّهم اجتهادا- قال: مات معاذ بن جبل بالطّاعون فشهدته يوم مات و كان الناس متشاغلين بالطّاعون، قال: و سمعته حين احتضر و ليس فى البيت غيرى و ذلك فى خلافة عمر بن الخطّاب يقول: "ويل لى ويل لى" فقلت فى نفسى "اصحاب الطّاعون يهدون و يتكلمون و يقولون الأعاجيب" فقلت: "تهذى رحمك الله؟" قال: "لا"؛ قلت: "فلم تدعو بالويل؟" قال: "المواتى عدوّ الله على ولىّ الله!" فقلت: "من هم؟" قال: "موالاتى عتيقا و عمر على خليفه رسول الله و وصيه على بن ابيطالب!" فقلت: "أنك لتهجر!" فقال: "يا ابن غنم والله ما اهجر! هذا رسول الله صلى الله عليه و آله و على عليه السلام يقولان يا معاذ ابشر بالنار أنت و أصحابك الذين قلت ان مات رسول الله او قتل زوينا الخلفه عن على فلن يصل اليها، أنت و عتيق و عمر و أبو عبيده و سالم!" فقلت: "يا معاذ متى هذا؟" فقال: "فى حجّه الوداع" قلنا: "نتظاهر على على فلاينال الخلفه ما حيننا" فلما قبض رسول الله صلى الله عليه و آله قلت: "أنا اكفيكم قومي الأنصار فاكفوني قريشا ثم دعوت على عهد رسول الله صلى الله عليه و آله الى الذين تعاهدنا عليه بشير بن سعد و اسيد بن حضير فبايعانى على ذلك" فقلت: "يا معاذ أنك لتهجر" قال: "ضع خدى بالأرض" فما زال يدعو بالويل و الثبور حتى قضى! قال لى ابن غنم: "ما حدثت به احدا قبلك قط لا والله غير رجلين" فأتى فزعت مميّا سمعت من معاذ فحججت فلقيت الّذى ولىّ موت ابى عبيده و سالم مولى ابى حذيفه فقلت: "او لم يقتل سالم يوم اليمامة؟" قال: "بلى ولكن احتملناه و به رمق" قال: "فخديتني كل واحد منهما بمثله و لم يزد و لم ينقص أنّهما قالا كما قال معاذ. (٢)

ص: ٤٧٤

١- كتاب سليم بن قيس، ١٣٥.

٢- كتاب سليم ص ٢٢٣

قال ابان: قال سليم: فحدثت بحديث ابن غنم هذا كله مُحَمَّد ابن ابي بكر فقال: "اكتم علي و اشهد ان ابى عند موته قال مثل مقالتهم" فقالت عائشه: "ان ابى ليهجر" قال مُحَمَّد: "فلقيت عبدالله بن عمر فحدثته بما قال ابى عند موته" فقال: "اكتم علي فوالله لقد قال ابى مثل مقاله ابيك مازاد و لانقص" ثم تداركها عبدالله بن عمر و تخوف ان اخبر بذلك علينا عليه السلام لما قد علم من حبي له و انقطاعى اليه فقال: "انما كان ابى يهجر فأتيت امير المؤمنين عليا عليه السلام فحدثته بما سمعت من أبى و بما حدثنيه عبدالله فقال امير المؤمنين عليه السلام: "قد حدثني عن أبيه و عن ابيك و عن أبى عبيده و سالم و عن معاذ من هو أصدق منك و من ابن عمر؟" فقلت: "من هو ذاك يا امير المؤمنين؟" فقال: "بعض من يحدثني" قال: "فعلمت ما يعنى" فقلت: "صِدَقْتَ يا امير المؤمنين انما حسبت انسانا حدثك و ما شهد ابى و هو يقول هذا غيرى" قال: "فقلت لعبد الرحمن بن غنم: "مات معاذ بالطاعون فيم مات ابو عبيده بن الجراح؟" قال: "بالدبيله(1) فلقيت مُحَمَّد بن ابي بكر فقلت هل شهد موت ابيك غير اخيك عبدالرحمن و عائشه و عمر و هل سمعوا منه ما سمعت؟" قال: "سمعوا منه طرفا فبكوا و قالوا: "يهجر فأما كلما سمعت انا فلا." قلت: "والذى سمعوا منه ما هو؟" قال: قالوا: "دعا بالويل و الثبور" فقال له عمر: "يا خليفه رسول الله ما لك تدعوا بالويل و الثبور؟" قال: "هذا مُحَمَّد و علي يبشر انى بالنار و بيده الصيحه اليتى تعاهدنا عليها فى الكعبه و هو يقول لقد وفيت بها فظاهرت على ولى الله أنت و اصحابك فأبشر بالنار فى اسفل السافلين" فلما سمعها عمر خرج و هو يقول انه ليهجر!"(2) قال: "لا والله لا أهجر" قال عمر: "انت ثانى اثنين اذ هما فى الغار" قال: "الان

١- - الدبيله - بالتصغير - داء فى الجوف و دمل يظهر فيه. عن الهامش

٢- - هكذا تعود الخليفه عمر فأنه متى أخرج الموقف و أزعه المورد تملص منه بقوله انه ليهجر و لعمري انه نعم التخلص لمن لم يحد له مندوحه إلا الفرار من امثال هذه المواقف الحرجه، و ليس عهد مرض النبى صلى الله عليه و آله عنك ببعيد إذا قال صلى الله عليه و آله: "إئتوني بكتف و دواه اكتب لكم كتابا لن تضلوا بعدي ابدا" فحال دون ذلك الخليفه عمر و قال: "انه ليهجر".

ايضا؟! او لم احثك ان مُحَمَّدا -ولم يقل رسول الله- قال لي و انا معه فى الغار: انى ارى

سفينه جعفر و اصحابه تعوم فى البحر قلت: "فأرنيها" فمسح وجهى فنظرت اليها

فاستيقنت عند ذلك انه ساحر؟" (١) فقال عمر: "يا هؤلاء ان اباكم يهجر فاكتموا ماتسمعون منه (٢) لايشمت بكم اهل هذا البيت" ثم خرج و خرج أخى ليتوضأ للصلاه فأسمعنى من قوله ما لم يسمعوا فقلت له لما خلوت به: "يا أبة قل لا إله إلا الله" قال: "لا أقولها ابدا و لا أقدر عليها حتى ادخل التابوت" فلما ذكر التابوت ظننت انه يهجر، فقلت له: "اى تابوت" فقال: تابوت من نار مقفل بقفل من نار فيه اثنا عشر رجلاً انا و صاحبي هذا! قلت: "عمر" قال: "نعم و عشره فى جُبٍّ من جهنم عليه صخره اذا اراد الله ان يسعر جهنم رفع الصخره!" قلت: "تهذى؟" قال: "لا والله لا اهدى لعن الله ابن صهاك هو الذى صدنى عن الذكر بعد إذ جاءنى فبئس القرين لعنه الله، إصق خدى بالأرض" فألصقت خده بالأرض فما زال يدعوا بالويل و الثبور حتى غمضته ثم دخل عمر و قد غمضته، فقال: "هل قال بعدى شيئا؟" فعرفته ما قال، فقال يرحم الله خليفه رسول الله اكتمه فان هذا هذيان و انتم اهل البيت معروف لكم فى مرضكم الهذيان!" فقالت عائشه: "صدقت" و قالوا جميعا لايسمعن احد منكم من هذا شيئا فيشمت ابن ابيطالب و اهل بيته.»

(قال سليم) فقلت لمحمد فمن ترى حدثت امير المؤمنين عليه السلام عن هؤلاء الخمسه بما قالوا؟ قال: "رسول الله صلى الله عليه و آله انه يراه فى منامه كل ليله و حديثه اياه فى المنام مثل حديثه اياه فى اليقظه فان رسول الله صلى الله عليه و آلهقال: من رآنى فى المنام فقد رآنى فان الشيطان لا يتمثل بى فى نوم و لا يقظه و لا بأحد من اوصيائى الى يوم القيامة."

ص: ٤٧٦

١- - فنظرت اليه و اضمرت عند ذلك انه ساحر و ذكرت لك ذلك بالمدينه فاجمع رأىى و رأىك انه ساحر فقال عمر الخ!!!
(هكذا فى نسخه المجلسى التى اوردها فى البحار) (عن الهامش)

٢- - ان الخليفه عمر يقول فى شأن النبى صلى الله عليه و آله «المدى لاينطق عن الهوى» عند مرضه انه ليهجر و يعلن ذلك فى الملاء العام بلا تحاش و ذلك حين طلب صلوات الله عليه و آله الكتف و الدواء ليكتب لهم كتابا لن يضلوا بعده ابدا ولكنه يأمر بكتمان مايسمعون من صاحبه ابي بكر من الهجر و الهذيان عند مرضه فكان ابابكر عنده اعظم شأنا و ارفع قدرا من النبى الاعظم صلى الله عليه و آله ولكنها شنشنه من شناشن الخليفه عمر نعرفها من قبل لاسامحه الله. عن الهامش

(قال سليم) فقلت لمحَمَّد بن ابي بكر: «من حدّثك بهذا؟» قال: «علّي عليه السلام» فقال: «قد سمعت أنا أيضا كما سمعت انت، و قلت لمحَمَّد فلعل ملكا من الملائكة حدّثه قال او ذاك.» قلت: و«هل تُحدّث الملائكة الا الانبياء؟!» قال: «اما تقرأ القرآن و ما ارسلنا من قبلك من رسول و لانيبي و لا مُحدّثٍ؟!» قال: «قلت: امير المؤمنين محدّث هو؟» قال: «نعم و كانت فاطمه عليه السلام مُحدّثه و لم تكن نبيّه، و كانت ساره امراه ابراهيم قد عاينت الملائكة فبشروها باسحاق و من وراء اسحاق يعقوب و لم تكن نبيّه...» قال سليم: «فلما قُتل مُحَمّد بن ابي بكر بمصر و عزينا امير المؤمنين عليه السلام فحدّثته بما حدّثني مُحَمّد فقال عليه السلام: صَدَقَ مُحَمّد رحمه الله اما انه شهيد حتى يُرزق.» (١)

اصحاب التّابوت اثناعشر رجلاً!

اقول: و يشهد لما مرّ من احوالهم عند الموت و ذكرهم للتّابوت: ما رواه سليم بن قيس عن سلمان الفارسي قال: قال امير المؤمنين عليه السلام في يوم بيعه ابي بكر: لست بقائل غير شىء واحد: اذ كرّم الله ايها الأربعة -يعنى سلمان و الزبير و اباذرّ و المقداد- أسمعتم رسول الله صلى الله عليه و آله يقول: انّ تابوتا من نار فيه اثني عشر رجلاً؛ ستّة من الأولين و ستّة من الآخرين في جُبّ في قعر جهنّم في تابوتٍ مقفلٍ، على ذلك الجبّ صخره اذا اراد الله ان يُسعر جهنّم كشف تلك الصّخره عن ذلك الجبّ فاستعادت جهنّم من الله وَهَجَ (٢) ذلك الجبّ!، فسألناه عنهم و انتم شهود، فقال النبيّ صلى الله عليه و آله: اما الأولون: فابن آدم الذي قتل اخاه، و فرعون الفراعنه، و الذي حاحّ ابراهيم في ربّه، و رجلان من بنى اسرائيل بدّلا كتابهم و غيرا سنّتهم، اما احدهما فهوّد اليهود و الآخر نصّير النصارى، و ابليس سادسهم، و الدجال في الآخرين، و هؤلاء الخمسه اصحاب الصّحيفه الذين تعاهدوا و تعاهدوا على عداوتك يا اخي و التظاهر عليك بعدى هذا و هذا و هذا حتى عدّدهم و سمّاهم؟ فقال سلمان: فقلنا: صدقتّ نشهد انا سمعنا ذلك من رسول الله صلى الله عليه و آله. (٣)

ص: ٤٧٧

١- كتاب سليم بن قيس، ٢٢٢-٢٢٦.

٢- في القاموس: وَهَجَ النَّارَ يَهْجُ وَهْجًا: اتَّقَدَ، و الأسم الوَهْجُ محرّكٌ.

٣- كتاب سليم ص ٩١ و ٩٢ و صدره في ص ٧٤. و نقلها في البحار ج ٣٠ / ٤٠٥ / و في الأحتجاج ج ١ / ١١٢.

بخش هشتم: بحث های ائمه عليهم السلام و شيعة آنها با اهل سنت

اشاره

بحث های ائمه عليهم السلام و شيعة آنها با اهل سنت

الباب الثامن

المجادلات التي وقعت بين الأئمة عليهم السلام

و بين شيعتهم مع المخالفين

ص: ٤٧٩

سفید

ص: ۴۸۰

۱- مباحثه عجیب حرّه، با حجّاج ثقفی

ابن شاذان گوید: چون حره دختر حلیمه سعدیه نزد حجّاج آمد، حجّاج گفت: «خداوند تو را با پای خود اینجا آورد» و سپس گفت: «شنیده ام تو علی را از ابوبکر و عمر و عثمان افضل می دانی؟» حرّه گفت: «به تو دروغ گفته اند، من علی را نه تنها از آنها بلکه از آدم، و نوح و ابراهیم، و داود، و سلیمان و عیسی بن مریم علیهم السلام افضل می دانم!»

حجّاج گفت: «وای بر تو! آیا علی را از صحابه و از هفت نفر از انبیاء اولوالعزم نیز افضل می دانی؟! اگر گفته خود را با دلیل و برهان روشن نکنی، تو را خواهم کشت!»

حرّه گفت: این من نیستم که علی علیه السلام را از صحابه و از انبیاء افضل می دانم، بلکه خداوند عزّوجلّ در قرآن او را افضل از آنها دانسته که در باره آدم علیه السلام فرموده: «و عصی آدم ربّه فغوی» (یعنی: آدم پروردگار خود را نافرمانی کرد و به راه هلاکت رفت). (طه / ۱۲۱) و در باره علی علیه السلام فرموده: "و کان سعیکم مشکورا" (یعنی: خداوند از کوشش شما «که به مسکین و یتیم و اسیر غذا دادید» تشکر می نماید). (انسان/ ۲۲) حجّاج گفت: «احسنت یا حرّه، دلیل تقدّم او بر نوح و لوط چیست؟!» حرّه گفت: «خداوند عزّوجلّ فرموده: "ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَ نُوحٍ وَ امْرَأَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ ... " یعنی: "خداوند مَثَلِ کَفَّار

را به زن نوح و زن لوط زده که به شوهران خود خیانت نمودند و آنها کاری از پیش نبردند و سرانجام کار آنها به آتش و عذاب منتهی شد!" در حالی که علی علیه السلام را خداوند بر مخلوق خود تحت سدره المنتهی قدرت داد، و همسر او دختر پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه زهراء بود که خداوند خشنودی او را خشنودی خود می داند و سخط و خشم او را خشم خود می داند!

حجاج گفت: «أحسننت یا حرّه، دلیل تقدّم او بر ابراهیم علیه السلام چیست؟» حرّه گفت: «خداوند عزّوجلّ از قول ابراهیم علیه السلام گوید: " و اذقال ابراهیم .. " یعنی ابراهیم علیه السلام چون به خدای خود گفت: چگونه مرده ها را زنده می کنی؟ خداوند به او فرمود: «مگر ایمان به من نداری؟ ابراهیم گفت: «بلی ولکن می خواهم قلبم مطمئن شود!» در حالی که از مولای من امیرالمؤمنین علیه السلامسخنی نقل شده که احدی از مسلمانان در آن تردید ندارد و کسی تاکنون چنین سخنی نگفته و نخواهد گفت و آن این است که فرمود: "اگر پرده ها عقب رود و حقایق روشن شود، بر ایمان من چیزی افزوده نخواهد شد!"»

حجاج گفت: «احسننت یا حرّه» دلیل تقدم او بر موسی کلیم الله علیه السلام چیست؟» حرّه گفت: «خداوند عزّوجلّ می فرماید: «چون موسی یکی از فرعونیان را کشت، ترسید و از شهر خارج شد و به طرف مدین رفت.» در حالی که علی بن ابیطالب علیه السلام در بستر رسول خدا صلی الله علیه و آله خوابید و هرگز نترسید و خداوند در حقّ او فرمود: «و من الناس من یشری ... یعنی

بعضی از مردم جان خود را به خدا می فروشند تا خشنودی او را به دست آورند!» حجاج گفت: «احسنت یا حرّه، دلیل تقدم او بر داود و سلیمان چیست؟» حرّه گفت: «خداوند عزوجل می فرماید: «یا داود انا جعلناک خلیفه...» یعنی ای داود ما تو را خلیفه خود در روی زمین قرار دادیم، پس بین مردم حکم بحق نما و از هوای خود پیروی مکن که گمراه خواهی شد.» حجاج گفت: «قضاوت داود علیه السلام در چه چیزی بود؟» حرّه گفت: قضاوت او در باره دو مردی بود که یکی از آنها صاحب درخت انگور و دیگری صاحب گوسفند بود، و گوسفند او، درخت انگور دیگری را خورده بود و چون از داود درخواست حکم نمودند، او گفت: گوسفند، را بفروشند و از قیمت آن صرف خسارت درخت انگور کنند تا اینکه فرزند او سلیمان به الهام الهی به پدر گفت: «بلکه باید از شیر و پشم گوسفند خسارت درخت انگور داده شود، در حالی که مولای ما امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «هر چه می خواهید از فوق عرش و تحت آن از من بپرسید قبل آنکه مرا نیابید!» و رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز فتح خیبر در باره او به مردم فرمود: «افضل و اعلم و داناترین شما نسبت به حکم خدا علی علیه السلام است!»

حجاج گفت: «احسنت یا حرّه، دلیل تقدم او بر سلیمان چیست؟» حرّه گفت: «سلیمان از خداوند سلطنتی خواست که بعد از او سزاوار دیگری نباشد، ولی مولای ما

امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: «من دنیا را سه مرتبه طلاق داده ام که قابل رجوع نباشد.» از این رو خداوند آیه شریفه: «تلك الدار الاخره...» را در باره او نازل نمود، یعنی «ما مقام بلند را در قیامت برای کسانی قرار دادیم که در روی زمین تکبر و فساد نکنند!» حجاج گفت: «احسنت یا حرّه، دلیل تقدم او بر عیسی علیه السلام چیست؟» حرّه گفت: «چون خداوند به عیسی فرمود: «آیا تو گفتی که مردم تو را و مادرت مریم را خدای خود دانند؟!» عیسی علیه السلام عرض کرد. «خدایا تو می دانی که من جز حق به آنها نگفتم!» و قضاوت را به قیامت واگذار نمود، در حالی که علی علیه السلام نصیریه را که در باره او غلو نموده بودند و او را خدا می دانستند، اعدام نمود و حکم را برای قیامت وانگذاشت!» سپس به حجاج گفت: «اینهاست فضائل علی علیه السلام که هرگز دیگران در آنها با او شریک نیستند!» حجاج گفت: «احسنت یا حرّه! از نیکو پاسخ دادی، والا کشتن تو حتمی بود، و او را با عطا و احسان خود مرخص نمود.»

۲- یک زن شیعه، ابن جوزی را رسوا نمود!

مرحوم مجلسی در بحار از کتاب «الصیراۃ المستقیم» نقل کرده که روزی ابن جوزی بالای منبر گفت: «سلونی قبل ان تفقدونی» یعنی هرچه می خواهید از من سؤال کنید قبل از آنکه مرا نیابید!» پس زنی در آن مجلس به او گفت: آیا این روایت صحیح است که علی علیه السلام

در یک شب از کوفه به مدائن رفت و سلمان را به خاک سپرد و باز گشت؟» ابن جوزی گفت: «بلی چنین روایت شده است.» آن زن گفت: «پس چگونه بدن عثمان سه روز در مزبله افتاده بود و علی علیه السلام آنجا حاضر بود؟!» ابن جوزی گفت: «بلی این چنین بود.» آن زن گفت: «پس باید یکی از آن دو را خطاکار بدانی!» ابن جوزی گفت: «اگر تو بدون اذن شوهر خود از خانه خارج شده ای، لعنت خدا بر تو باد، و اگر با اذن او خارج شده ای لعنت خدا بر او باد!»

آن زن گفت: «آیا عایشه با اذن پیامبر صلی الله علیه و آله به جنگ علی علیه السلام برخاست یا بدون اذن او؟» پس ابن جوزی از جواب عاجز ماند و چیزی نگفت.

۳- بحثی که بین مردی و اسماعیل بن علی، فقیه و عالم حنبلیه رخ داد

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از ابن عالیه نقل می کند که شخصی در بغداد به اسماعیل بن علی، فقیه حنبلی ها گفت: «ای کاش می دیدی که روز غدیر شیعیه ها کنار قبر علی بن ابیطالب چگونه به خلفا لعن و سب می کنند و آشکارا به آنها توهین می نمایند!»

اسماعیل گفت: «به خدا سوگند آنها گناهی ندارند، چون صاحب همان قبر این جرأت را به آنها داده و این در را به سوی آنها گشوده!» آن شخص گفت: «مقصود تو کیست؟»

اسماعیل گفت: «مقصود من علی بن ابیطالب علیه السلام است!» آن مرد گفت: «آیا او آنها را به این عمل واداشته و آن را برای آنها سنت قرار داده؟!» اسماعیل گفت: «بلی به خدا چنین است!»

آن مرد گفت: «پس اگر کلام او حق است، ما هم باید از خلفا بیزاری بجوییم، و اگر باطل است، پس او را نباید دوست بداریم، و در نهایت یا از او و یا از خلفا باید بیزار باشیم!» ابن عالیہ گوید: «بعد از این جمله اسماعیل بن علی برخاست و کفش خود را پوشید و گفت: «خدا لعنت کند اسماعیل را اگر جواب این مسأله را بداند، و داخل خانه خود شد، و ما نیز متفرق شدیم.»

۴- ابراهیم بن هشام با گفتن «سلونی قبل ان نفق دونی» رسوا شد!

مرحوم علامه امینی گوید: ابراهیم بن هشام - والی مکه و مدینه - در زمان خلافت هشام بن عبدالملک به حج رفت و در منی خطبه ای خواند و گفت: «هرچه می خواهید از من بپرسید چرا که اعلم و داناتر از من نخواهید یافت!» پس مردی از اهل عراق به او گفت: «آیا اُضحیّه واجب است و یا مستحب؟» او چیزی نتوانست بگوید و از منبر پایین آمد!

۵- مقاتل بن سلیمان با گفتن: «سلونی عمادون العرش» رسوا شد

علامه مجلسی گوید: روزی مقاتل بن سلیمان گفت: آنچه مربوط به پایین عرش است از من سؤال کنید» پس مردی به او گفت: «آیا وقتی حضرت آدم به حج رفت، سر او را چه کسی تراشید؟» مقاتل گفت: «این سؤال مربوط به عمل شما نیست، ولی خدا می خواست مرا به واسطه عجب و خود بینی رسوا کند.»

و گوید: روزی مقاتل گفت: «آنچه می خواهید از مادون عرش از من پرسید.» پس مردی به او گفت: «بگو بدانم آیا روده های مورچه در قسمت جلوی بدن اوست و یا در قسمت آخر او؟» مقاتل متحیر ماند و چیزی نگفت.

۶- تنها علی علیه السلام می توانست بگوید: «سلونی قبل ان تفقدونی»

مرحوم علامه امینی گوید: از عجائب این است که اهل سنت از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: «آنچه می خواهید از من پرسید، قبل از آنکه از بین شما بروم که هرگز مثل مرا نخواهید یافت.» و فرمود: «آنچه از قرآن و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله از من پرسید به شما خبر خواهم داد.»

و فرمود: «هرچه می خواهید از من سؤال کنید، به خدا سوگند اگر حوادث و مسائل

آینده تا قیامت را بپرسید به شما جواب خواهم گفت، و اگر از کتاب خدا سؤال کنید، به خدا سوگند هیچ آیه ای نیست جز آنکه من می دانم در شب نازل شده و یا در روز، در کوه نازل شده و یا در روی زمی!»

۷- نادانی عمر شگفت آور است!

اهل سنت خطبه ای از عمر بن خطاب نقل کرده اند که او در جایه گفت: «هر که می خواهد از قرآن سؤال کند نزد ابی بن کعب برود، و هر که می خواهد از حلال و حرام سؤال کند نزد معاذ بن جبل برود، و هر که می خواهد از فرائض و واجبات سؤال کند نزد زید بن ثابت برود، و هر که می خواهد از مال سؤال کند، نزد من بیاید که من خزانه دار آن هستم و خداوند مرا خزانه دار و قسمت کننده آن قرار داده!»

مرحوم علامه امینی می گوید: عمر در این خطبه اعتراف نموده که مرجع قرآن و حلال و حرام و واجبات آن سه نفر هستند و او جز خزانه دار اموال نیست! سپس گوید: «آیا معقول است که خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله فاقد علوم اسلامی باشد و شغل او فقط خزانه داری اموال باشد؟!»

۸- بعضی از علمای اهل سنت قاتل علی علیه السلام و فرزندان او را معذور دانسته اند!

ابن حزم در کتاب المحلّی گوید: «فرقه شافعیّه و مالکیه اختلافی ندارند که اگر کسی از روی اجتهاد و تأویل کسی را بکشد، قصاص نخواهد شد و اختلافی بین امت نیست که ابن ملجم، علی رضی الله عنه را از روی تأویل و اجتهاد و درک ثواب کشته است، و سپس اشعار عمران بن حطان را شاهد سخن خود قرار می دهد که او گفته است:

چه ضربت بزرگی که مردی با تقوی بر سر علی علیه السلام زد و قصد او جز خشنودی خداوند و تقرب به او نبود!

و من چون او را به یاد می آورم فکر می کنم که عمل او نزد خداوند از همه مردم ارزشمندتر باشد!

علامه امینی می فرماید: این سخن چگونه با احادیثی که خود آنها از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده اند می تواند قابل قبول باشد؟! آنها به طرق مختلف نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «یا علی قاتل تو بدترین مردم است و یا شقیّ ترین آنها و یا اشقی الاخرین و یا همتای پی کننده ناقه ثمود است!» و چگونه با سخن خود امیرالمؤمنین علیه السلام سازگار است که به او فرمود: «من تو را جز بدترین خلق خدا نمی بینم!» و یا دست بر محاسن خود می کشید و می فرمود: «چه مانع است آن شقیّ را که این محاسن را

به خون سر من خضاب کند؟! سپس مرحوم علامه امینی گوید: «ای کاش من می دانستم که این اجتهاد چگونه کشتن امام واجب الاطاعه را واجب می کند و آن را مهریه زن خارجیه ای که مورد عشق ابن ملجم بوده قرار می دهد؟! و اگر باب این گونه اجتهادها باز شود، باید کشندگان پیامبران و خلفا را نیز معذور دانست، ولی ابن حزم با این سخن هرگز راضی نمی شود که قاتل عمر و عثمان نیز معذور باشند!» سپس گوید: «تعجب این است که ابن حزم این سخن را نسبت به فرقه شافعیه و مالکیه می دهد و می گوید: آنها اتفاق بر آن دارند با اینکه قاضی طاهرین عبدالله شافعی در باره عمران و عقیده او می گوید:

۱ - ای عمران بن حطان من از تو و گفته تو و از ابن ملجم ملعون بیزارم!

۲ - ابن ملجم ضربت خطرناکی بر سر علی علیه السلام زد و آن شقی، هدفی جز منهدم نمودن پایه های دین را نداشت!

۳ - و من چون او را به یاد می آورم، براو و برتو و بر پدر تو لعنت می فرستم!

۴ - و تا عمر دارم و دنیا باقی است، آشکارا و پنهان براو لعنت می فرستم!

۵ - و من، تو را و او را طبق فرموده خدا و رسول او صلی الله علیه و آله از سگهای جهنم می دانم!

و عجیب آن است که گفته های آنها با گفته خود ابن ملجم شقی سازگار نیست، زیرا او

در پاسخ امیرالمؤمنین علیه السلام که به او فرمود: «آیا این پادشاه احسانی است که من به تو نمودم؟» گفت: «آیا تو می توانی کسی را که اهل آتش است، نجات دهی؟!»

سپس علامه امینی می فرماید: «چقدر زیادند امثال ابن ملجم و ابن غادیه (قاتل عمّار) که ابن حزم آنها را نسبت به خطایی که کرده اند، مجتهد و مأجور می داند!!» ابن حزم در کتاب محلی گوید: «ما یقین داریم که معاویه رضی الله عنه و کسانی که با او بودند، خطا کردند، ولی چون مجتهد بودند خداوند به آنها اجر واحد خواهد داد.» (و عقیده او این است که اگر نظر مجتهد مطابق با حق باشد، دو اجر دارد و اگر خطا کرده باشد یک اجر خواهد داشت) و در همان کتاب گوید: «معاویه و عمروبن عاص از مجتهدین هستند و اجتهاد معاویه در مسأله خونریزی مانند اجتهاد دیگران است در مسائل دیگر!»

مؤلف گوید: چگونه امکان دارد خداوند معذور نماید کسی را که با نفس پیامبر و همتای او جنگ کرده و رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق او فرموده: «جنگ با تو جنگ با من است، و تسلیم تو بودن تسلیم با من بودن است، و دوست تو دوست من است و دشمن تو دشمن من است؟!» در حالی که معاویه و عمروبن عاص در مواضع مختلف به فضائل او اعتراف نموده اند و ما بعضی از آنها را در اول کتاب ذکر نمودیم و آیا در مقابل این سخنان صریح پیامبر صلی الله علیه و آله، جایی برای اجتهاد معاویه باقی می ماند؟! ولی چنانکه گذشت، بعضی از

علمای اهل سنت ابن حزم را گمراه و گمراه کننده می دانند، مانند وهابیه در زمان ما که یکی از علمای آنها در مکه به من می گفت: «معاویه از صحابه است و صحابه کلاً عدول می باشند!» به او گفتم: «پس منافقین چه شدند؟!»

۹- بحث یک عالم شیعی با حاکم سنی

صاحب کتاب انوار نعمانیه گوید: «یکی از علمای شیعه که مردی مزاح و شیرین سخن بود، روزی در مجلس حاکم بصره آمد. آن حاکم در مقابل علمای اهل سنت که خود نیز از آنها بود، به او گفت: «فاطمه (علیها السلام) افضل است یا عایشه؟» عالم شیعی گفت: «عایشه افضل است!» حاکم گفت: «به چه دلیل عایشه افضل است؟» او گفت: «چون خداوند در آیه شریفه «فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً» مجاهدین را بر قاعدین (خانه نشینان) فضیلت داده و عایشه از مدینه به بصره آمد و لشکری تهیه نمود و با علی علیه السلام و بنی هاشم و بزرگان صحابه جنگ کرد تا اینکه به واسطه او جمعیت زیادی کشته شدند! ولی فاطمه علیها السلام در خانه خود نشست و از خانه بیرون نرفت، مگر یک مرتبه که به مسجد آمد و از ابوبکر مطالبه فدک و عوالی را نمود و چون ابوبکر او را از فدک و عوالی منع نمود، در خانه خود بود تا اینکه از دنیا رفت!» پس حاکم و حاضرین در مجلس، از

ص: ۴۹۲

زیبایی سخن عالم شیعی تعجب نمودند و خندیدند و حاکم به عالم شیعی گفت: «این سخن، توهین ماهرانه ای بود (به عایشه)!»

۱۰- مباحثه فضال بن حسن با ابوحنیفه

فضال بن حسن کوفی چون ابوحنیفه را دید که جمعیت زیادی نزد او نشسته اند و برای آنها تدریس فقه و حدیث می کند، به کسی که همراه او بود گفت: «به خدا سوگند، امروز از اینجا نخواهیم رفت تا اینکه ابوحنیفه را شرمسار و درمانده کنم!» رفیق او گفت: «این صلاح نباشد، زیرا ابوحنیفه شهرت و قدرتی به دست آورده است.» فضال بن حسن گفت: «آرام باش. تاکنون دیده ای سخن یک مرد گمراه بر سخن یک مؤمن غالب شود؟» سپس نزدیک ابوحنیفه آمد و بر او سلام کرد و او و شاگردانش جواب گفتند. پس به ابوحنیفه گفت: «من برادری دارم که می گوید: «بهترین مردم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله علی بن ابیطالب صلی الله علیه و آله است، ولی من به او گفته ام: بعد از آن حضرت ابوبکر بهترین مردم است و بعد از ابوبکر عمر بهترین مردم است، نظر شما چیست؟» پس ابوحنیفه سر به زیر افکند و بعد از تأمل سرخود را بالا نمود و گفت: «همین بس که آنها در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن شده اند و این برای آنها مایه کرامت و فخر می باشد، آیا دلیلی برای افضلیت آنها بهتر از این

می خواهی؟! فضال گفت: «من به برادر خود این سخنان را گفتم، اما او در پاسخ من گفت: «به خدا سوگند اگر آن خانه ملک رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است، آنها حق نداشته اند که در آنجا دفن شوند و ظلم کرده اند که بدون اذن رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ملک او وارد شده اند، و اگر آن خانه ملک آنها بوده و به رسول خدا صلی الله علیه و آله بخشیده اند و باز از احسان و بخشش خود رجوع نموده اند، این هم خطای آنهاست که نباید از احسان خود بر می گشتند و عهد خود را فراموش می کردند!» پس ابوحنیفه سر به زیر افکند و سپس گفت: «آن خانه نه ملک رسول خدا بوده و نه مخصوص آن دونفر ولی آنها به جهت سهم دختران خود عایشه و حفصه در آنجا دفن شدند.» فضال گفت: «من به برادر خود این مسائل را گفتم اما او گفت: «تو می دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله نه زن داشت و سهم همه آنها یک هشتم بود و هر یک مالک یک نهم از یک هشتم بودند و آن به اندازه یک وجب در یک وجب خواهد بود، و هرگز امکان دفن آن دو نفر در آن نبود، پس چگونه آنها خود را مستحق دفن در آنجا دانسته اند؟! و چگونه شد که عایشه و حفصه از رسول خدا صلی الله علیه و آله ارث بردند و فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله از ارث پدر خود ممنوع شد؟!» ابوحنیفه گفت: «ای مردم او را از من دور کنید که او را فضی خبیثی است!!!»

۱۱- عذر تراشی ابن حجر برای ابوبکر و عمر در غضب فدک از فاطمه زهراء علیهاالسلام

مرحوم محدث قمی گوید: ابن حجر صاحب کتاب «الصواعق المحرقة» ابوبکر و عمر را در غضب فدک از فاطمه زهراء علیهاالسلام معذور دانسته و در اشعار خود می گوید:

من علی علیه السلام را دوست می دارم، در حالی که راضی به سب و توهین و دشنام به ابوبکر و عمر هم نیستم!

و نمی گویم آنها چون فدک را به دختر پیامبر صلی الله علیه و آله ندادند، کافر شدند.

زیرا خدا داند که آنها در قیامت چه عذری خواهند داشت (و شاید عذر آنها پذیرفته باشد!)

مرحوم شیخ بهاءالدین عاملی (معروف به شیخ بهایی) قدس سره در پاسخ او فرموده:

۱- ای کسی که ادعای دوستی علی علیه السلام را می کنی و راضی نمی شوی که ابوبکر و عمر را دشنام دهی!!

۲- به خدا سوگند تو در ادعای دوستی با علی علیه السلام دروغگو هستی و من از خداوند می خواهم که دستانت را قطع کند و در قیامت تو را کیفر نماید.

۳- چگونه ادعای دوستی علی علیه السلام را می کنی، در حالی که در بیزاری و دشنام به دشمنان

۴- اگر تو در سخن خود راستگو هستی، باید در پیشگاه خداوند از هر خائن و فریبکاری بیزاری بجویی!

۵- و نیز از کسی که حدیث غدیر و بیعت خود را در آن روز انکار نموده و رسول خدا صلی الله علیه و آله را به هذیان گویی نسبت داده، بیزار باشی؟

۶- آمده ای برای غصب فدک عذری آماده کنی و گمان می کنی که حقیقت امر با این فریبکاریها پوشیده می شود؟!!

۷- اگر عذر کسانی که حق فاطمه را غصب کرده اند، فردای قیامت پذیرفته شود؛

۸- پس باید عذر هر گناهکاری در آن روز پذیرفته شود، و هر ستمگری در آن روز بخشنه گردد!!

۹- و نباید شما کسی را که عمر خود را در سب و لعن عمر و ابوبکر می کدازند، گمراه و کافر بدانید!

۱۰- بلکه باید با او سازگار باشید و بگویید او را مؤاخذه نمی کنیم، زیرا ممکن است عذر او فردای قیامت پذیرفته شود!

۱۱- (ولی به نظر اهل بینش) خیانت (خلفای شما) مانند خورشید تابان و روشنی صبح

۱۲ - جز اینکه شیطان شما را گمراه نموده و شنوایی و بینایی را از شما گرفته! نه گوش شما حق را می شنود و نه چشم شما حق را می بیند!

۱۲- سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام با اصحاب جمل

چون امیرالمؤمنین علیه السلام در بصره با اصحاب جمل روبه رو شد، زبیر را صدا زد و زبیر با طلحه نزد او آمدند. حضرت به آنها فرمود: «به خدا سوگند شما، و اهل علم از آل محمد صلی الله علیه و آله و عایشه دختر ابوبکر می دانید که همه اصحاب جمل طبق فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله ملعون هستند و انکار آن موجب خسران است!» طلحه و زبیر گفتند: «چگونه می شود ما ملعون باشیم، در حالی که ما اصحاب جنگ بدر و از اهل بهشت هستیم؟!» امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «اگر شما نزد من از اهل بهشت می بودید، هرگز من جنگ با شما را حلال نمی دانستم!» زبیر گفت: آیا شما حدیث سعید بن عمرو بن نفیل را نشنیده اید که گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ده نفر از قریش اهل بهشت هستند؟» امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «بلی، این حدیث را از او وقتی که برای عثمان نقل می کرد شنیدم.» زبیر گفت: «آیا شما فکر می کنید او دروغ به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت داده؟» امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«پاسخی به تو نمی دهم تا اینکه نام آن ده نفر را برای من ببری.» زبیر گفت: ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه، زبیر، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص، ابوعبیده جراح، و سعید بن عمرو بن نفیل» امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «نه نفر را شمردی بگو بدانم دهمین آنها کیست؟» زبیر گفت: «شما یید دهمین آنها» امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اقرار تو را که من از اهل بهشت هستم می پذیرم، اما ادعای تو و اصحاب تو را که از اهل بهشت باشید هرگز نمی پذیرم، بلکه به آن کافر می باشم.»

۱۳- دیوانه ای که بین شیعه و سنی حکم نمود

صاحب کتاب روضه المؤمنین گوید: در بغداد بین یک نفر شیعه و یک نفر سنی نزاعی رخ داد که آیا خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر است و یا علی علیه السلام؟ و چون نزاع آنها شدید شد، توافق نمودند که نخستین کسی که بر آنها وارد می شود، هرچه گوید حق همان باشد. ناگهان دیوانه ای بر آنها وارد شد، و چون از او نظر خواستند، دیوانه گفت: «چون خورشید طلوع کرد، از او سؤال کنید، تو برای چه کسی بعد از غروب نمودن، باز طلوع نمودی؟ پس اگر گفت: برای علی ۷ بعد از غروب نمودن، طلوع کردم، بدانید او خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد!» پس آن مرد سنی مبهوت و مغلوب شد.

۱۴- پاسخ مرحوم بهلول به یک عالم سنی

روزی یک عالم سنی به بهلول گفت: در حدیث صحیح آمده که: روز قیامت اعمال ابوبکر و عمر را در کفه ای از میزان می گذارند، و اعمال بقیه مردم را در کفه دیگر آن، پس اعمال ابوبکر و عمر بر اعمال دیگران افزون خواهد بود. بهلول چون این سخن را از آن عالم سنی شنید، به او گفت: «اگر این حدیث صحیح باشد چنانکه تو گمان کرده ای؛ پس عیب در میزان و ترازو خواهد بود!»

۱۵- زنی که دهان عمر را بست و او را درمانده کرد!

ابن جوزی در کتاب «المنتظم» خود در بیان مناقب عمر بن خطاب گوید: «چون عمر به خلافت رسید به او خبر دادند که صدق و مهر زنهای پیامبر صلی الله علیه و آله پانصد درهم بوده، و صدق فاطمه سلام الله علیها چهارصد درهم بوده، پس اجتهاد عمر بر این شد که احدی نباید بیش از مهر فاطمه زهرا علیها السلام مهر قرار دهد. از این رو بر منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی گفت: «ای مردم، مهر زنهای شما نباید بیش از چهارصد درهم باشد و هر که بیش از چهارصد درهم مهر قرار دهد، من اضافه را در بیت المال خواهم ریخت» و چون مردم ترسیدند که با او سخن بگویند، زنی برخاست و به او گفت: «تو چه حقی داری که چنین سخنی بگویی، در حالی که خداوند متعال فرموده "اگر مال فراوانی (به عنوان صدق) به آنها دادید، هرگز حق ندارید چیزی از آن را پس بگیرید." پس عمر گفت: «زنی حق را یافت و مردی خطا نمود!»

۱۶- سخنان کوبنده مؤمن طاق با ابن ابی حذره

سلیمان اعمش گوید: عدّه ای از شیعیان و خوارج نزد حاکم کوفه ابونعیم نخعی بودند و جناب ابوجعفر محمدبن نعمان (معروف به مؤمن طاق) نیز حاضر بود. پس ابن ابی حذره (یکی از علمای اهل سنت) به شیعیان گفت: «من با چهار دلیل ثابت می‌کنم که ابوبکر از علی علیه السلام و همه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله افضل است، به طوری که احدی از مردم نتواند آن را انکار کند، و آن چهار دلیل بدین شرح است:

۱- ابوبکر در کنار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دفن شده است، ۲- او در غار با رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده، ۳- او آخرین نماز را قبل از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله با مردم خوانده، ۴- او صدیق این امت است؛ (و چون ابن ابی حذره این سخنان را گفت) جناب ابوجعفر مؤمن طاق علیه الرّحمه فرمود: «ای ابن ابی حذره من با این ادله ای که تو گفتی ثابت می‌کنم که علی علیه السلام افضل از ابی بکر و همه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد و ابوبکر را با همین ادله بی ارزش و بی اعتبار می‌نمایم، و با توصیف قرآن، و تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله و دلیل عقل، اطاعت علی علیه السلام را بر تو واجب می‌کنم و سپس در حضور جمعیت رو به ابن ابی حذره نمود و فرمود: «بگو بدانم: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خانه های خود را - که خداوند در قرآن به او نسبت داده و فرموده بدون اذن او وارد آنها نشوید - آیا به ارث برای اولاد و اهل خود گذارد و یا اینکه (با حدیثی که ابوبکر جعل کرد) برای همه مسلمانها صدقه قرار داد؟ بگو هرچه می‌خواهی - که راه

برای تو بسته است -» و چون ابن ابی حذره عاجز ماند، مؤمن طاق فرمود: «اگر خانه های پیامبر صلی الله علیه و آله میراث فرزندان و زنهای او باشد، تو می دانی که آن حضرت نه زن داشته و سهم همه آنها از آن خانه ها، یک هشتم بوده و برای عایشه یک نهم از یک هشتم آن بوده که به اندازه یک ذراع در یک ذراع (تقریباً نیم متر). هم نمی شده، در حالی که پدر خود ابوبکر را در آن دفن کرده، و اگر به گفته ابوبکر صدقه و ملک همه مسلمین باشد، مشکل بزرگتر و پیچیده تر خواهد بود (چرا که اگر صدقه باشد سهم ابوبکر به اندازه یک وجب هم نخواهد شد و او نسبت به همه مسلمین غاصب خواهد بود!) و از این جهت بود که محمد بن ابی بکر (در خبر عجیبی) به خواهر خود عایشه گفت: «روزی بر شتر سوار شدی و از دفن امام حسن علیه السلام در خانه پیامبر جلوگیری کردی، و روزی بر قاطر سوار شدی و به جنگ امیرالمؤمنین علیه السلام رفتی، و اگر زنده بمانی، حتماً بر فیل سوار خواهی شد و خانه خدا را خراب خواهی کرد؟! با اینکه سهم تو از این خانه، یک نهم از یک هشتم بیشتر نیست و همه آن را تصرف کرده ای!»

سپس مؤمن طاق فرمود: «سهم عایشه از خانه پیامبر صلی الله علیه و آله (طبق گفته پدر او) به اندازه یکی از مسلمانها بیشتر نیست و داخل شدن در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان حیات او و بعد از رحلت او، بدون اجازه او معصیت خواهد بود!» تا اینکه فرمود: «شما می دانید که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درهای خانه های مردم را به مسجد بستند، جز در خانه علی علیه السلام و حتی ابوبکر درخواست کرد که برای او روزنه و سوراخی باز گذارند تا از آن سوراخ به رسول

خدا صلی الله علیه و آله نگاه کند، از او پذیرفته نشد! و چون عباس عموی آن حضرت (که در خانه او نیز بسته شده بود) خشمناک شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبه ای خواند و فرمود: «خدای تبارک و تعالی موسی و هارون را امر نمود که: «در مصر برای خود خانه هایی بنا کنند.» و آنها را امر کرد که «در آنها (که مسجد محسوب می شد) شخص جنب وارد نشود و عمل زناشویی انجام نگیرد جز موسی و هارون و ذریه آنها» و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «علی علیه السلام برای من بمنزله هارون است، برای موسی» و ذریه علی علیه السلام نیز مانند ذریه هارون می باشد، و برای احدی حلال نیست که در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل زناشویی انجام دهد و یا با حال جنابت وارد آن شود، جز برای علی علیه السلام و ذریه او علیهم السلام!» پس همه اهل مجلس گفتند: «حقاً این چنین بوده.»

مؤمن طاق به ابن ابی حذره فرمود: «یک ربع دین تو از بین رفت و این سخن فضیلت بود برای آقای ما علی علیه السلام که احدی در آن با او شریک نبوده، - و مذمت و عیب بود برای صاحب تو ابوبکر!»

سپس به ابن ابی حذره گفت: «و اما اینکه گفتم: "ابوبکر در غار همراه و صاحب پیامبر صلی الله علیه و آله بوده" بگو بدانم آیا خداوند در قرآن سکینه و آرامش را برای رسول خدا و مؤمنین قرار نداده؟» ابن ابی حذره گفت: «بلی قرار داده!» مؤمن طاق گفت: «ولی در قصه غار، خداوند برای پیامبر تأمین سکینه و آرامش نموده و ترس و اضطراب را به ابوبکر

نسبت داده، در حالی که در همان شب علی علیه السلام در فراش رسول خدا صلی الله علیه و آله خوابید و جان خود را فدای رسول خدا صلی الله علیه و آله نمود و مقام او پیش خداوند افضل از ابوبکر بود، پس مردم به مؤمن طاق گفتند: «راست گفتی.» مؤمن طاق به ابن ابی حذره گفت: «نصف دین تو از بین رفت!»

سپس گفت: و اما اینکه گفتی: «ابوبکر صدیق این امت است»، همانا باید صاحب تو ابوبکر برای علی بن ابیطالب علیه السلام استغفار کند (که این لقب را از او دزدیده و بر خود نهاده) چرا که خداوند در انتهای آیه شریفه «وَالَّذِينَ جَاءُوا مِن بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا... فرموده: اولئك هُمُ الصّٰدِقُونَ» و کسی که قرآن او را صدیق نامیده و شهادت به صدق و تصدیق او داده، سزاوارتر به این لقب است تا کسی که مردم او را صدیق نامیده اند، و علی علیه السلام بر منبر بصره فرمود: «صدیق اکبر من هستم و من قبل از ابوبکر ایمان آوردم و قبل از او پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را تصدیق نمودم!» اهل مجلس گفتند: «راست گفتی.» پس مؤمن طاق به ابن ابی حذره گفت: «سه چهارم دین تو از بین رفت!»

سپس گفت: اما اینکه گفتی: «ابوبکر به جای پیامبر صلی الله علیه و آله نماز خواند و آن را برای ابوبکر فضیلت دانستی، بدان که در این قصه ابوبکر به تهمت و خیانت نزدیکتر است تا به فضیلت! زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله او را از این نماز برکنار نمود، و اگر این نماز به امر او بود، هرگز او را از آن برکنار نمی فرمود، مگر به یاد نداری که آن حضرت چون فهمید ابوبکر به مسجد رفته که به جای او بر مردم نماز بخواند، خود به مسجد آمد و او را کنار زد و خود نماز را (به

علت ضعف و ناتوانی) نشسته خواند؟ پس نماز ابوبکر یا از روی حيله بوده و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را احساس نموده، فوراً با آن بیماری به مسجد آمده و او را بر کنار کرده که آن مدرک نباشد و در نتیجه مردم به واسطه آن گمراه شوند و معذور باشند، و یا اینکه خود آن حضرت او را امر به نماز نموده و سپس همانند قصه آیات براءت که او را از خواندن آن بر مشرکین عزل نمود، اینجا هم از طرف خداوند مأمور شده که او را عزل نماید. چرا که در قصه آیات براءت چون رسول خدا صلی الله علیه و آله آیات براءت را به ابوبکر دادند که بر مشرکین مکه قرائت کند، جبرئیل آمد و گفت: «این آیات را جز تو و یا کسی که اهل تو و منسوب به تو باشد، نمی تواند ابلاغ کند.» لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله آیات را از ابوبکر گرفتند و به علی علیه السلام دادند و او ابلاغ نمود، و در هر دو صورت ابوبکر مورد مذمت خواهد بود، زیرا پرده از باطن او برداشته شده و این دلیل روشنی است که او لایق خلافت آن حضرت نبوده، بلکه او امین بر هیچ امری که به او واگذار شود نیز نبوده!»

پس اهل مجلس به مؤمن طاق گفتند: «راست گفتمی» و مؤمن طاق به ابن ابی حذره گفت: «دین تو کاملاً از بین رفت و آمدی ابوبکر را ستایش کنی او را مفتضح نمودی!»

و چون سخن به اینجا رسید، اهل مجلس به مؤمن طاق گفتند: «دلیل خود را برای وجوب اطاعت از علی علیه السلام بیان کن!» مؤمن طاق فرمود: «اما از قرآن، پس در آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» خداوند متعال اطاعت از صادقین را واجب

نموده و صادقین در آیه شریفه «وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ...» با علی علیه السلام تطبیق می شود، زیرا امت اجماع نموده اند که علی علیه السلام به امر خلافت اولی و سزاوارتر از دیگران است، چون هرگز در هیچ جنگی فرار نکرده و بر سختیهای آن صابر بوده است و دیگران (مانند ابوبکر و عمر و عثمان و غیر آنها) در جنگهای زیادی فرار کرده اند.»

پس اهل مجلس گفتند: «راست گفتی!» مؤمن طاق فرمود: «و اما دلیل وجوب اطاعت از علی علیه السلام از کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث متواتر بین الفریقین است که فرمود: «من بین شما دو چیز بزرگ و ارزشمند را به جای می گذارم که تا وقتی به آنها تمسک جویند، هرگز گمراه نشوید: یکی کتاب خداوند، و دیگری عترت و اهل بیت من و آن دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا اینکه نزد حوض کوثر بر من وارد شوند!» و فرمود: «مثل اهل بیت من میان شما مثل کشتی نوح است که هر که در آن وارد شد نجات یافت، و هر که از آن تخلف نمود گمراه گشت، و هر که از آن پیشی گرفت هلاک شد، و هر که از او جدا نشد به مقصد رسید!» پس کسی که تمسک به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله کند و از آنها پیروی نماید، هدایت یافته و هادی دیگران نیز خواهد بود. و کسی که به غیر آنها تمسک جوید، گمراه خواهد بود و دیگران را نیز گمراه خواهد نمود!»

اهل مجلس گفتند: «راست گفتی ای اباجعفر!» مؤمن طاق فرمود: «و اما دلیل وجوب اطاعت از علی علیه السلام از عقل: پس همه مردم به فطرت و عقل خود می دانند که باید از

عالم پیروی کنند و چنین می کنند، و امت نیز اجماع دارند بر اینکه علی علیه السلام از همه اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله اعلم و داناتر بوده است و جمیع امت مسائل خود را از او سؤال می کردند و به او نیازمند بودند، در حالی که علی علیه السلام از آنها بی نیاز بود و قرآن هم می فرماید: "آیا کسی که راهنمای حق است، سزاوارتر به اطاعت است و یا کسی که هدایت نیافته و باید او را راهنمایی کنند؟! چگونه شما بحق حکم نمی کنید؟!"، تا اینکه گوید: سخنان مؤمن طاق چنان مؤثر واقع شد که عده زیادی از مردم به تشیع رو آوردند و تاکنون چنین صحنه ای پیش نیامده بود!

۱۷- پاسخ سلیمان اعمش به ابوحنیفه

مرحوم محدث قمی در سفینه البحار گوید: روزی ابوحنیفه به سلیمان بن مهران اعمش گفت: «از تو شنیدم که می گفتی: چون خداوند نعمتی را از بنده خود بگیرد، نعمت دیگری به او خواهد داد.» اعمش گفت: «بلی چنین است.» ابوحنیفه گفت: «خداوند به جای اینکه چشم تو را ضعیف نمود و صحت و سلامت را از آن گرفت، چه چیز به تو داد؟» اعمش گفت: «لطف او این بود که مثل تویی را با این هیکل سنگین نینم!»

۱۸- سخنان امام صادق علیه السلام با ابوحنیفه

مرحوم صدوق در کتاب علل الشرایع با سند خود از امام صادق علیه السلام نقل نموده که آن

حضرت به ابوحنیفه (امام فرقه حنفیه) فرمود: «تویی فقیه اهل عراق؟» ابوحنیفه گفت: «بلی»، امام صادق علیه السلام فرمود: «مبنای فتوای تو چیست؟» ابوحنیفه گفت: «کتاب خدا و سنت پیامبر او صلی الله علیه و آله» امام صادق علیه السلام فرمود: «ای ابوحنیفه، آیا تو کتاب خدا را کاملاً می فهمی و ناسخ و منسوخ آن را می شناسی؟» ابوحنیفه گفت: «بلی» امام صادق فرمود: «ادعای علم و دانش بزرگی را کردی! وای بر تو مگر نمی دانی خداوند علم قرآن را جز نزد اهل آن قرار نداده و آنها کسانی هستند که قرآن بر آنها فرود آمده؟! وای بر تو مگر نمی دانی که علم قرآن تنها نزد عده مخصوصی از ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله موجود است و من نمی بینم که تو حرفی از آن را بدانی؟! و اگر تو به کتاب خدا عارف هستی - که می دانم عارف به آن نیستی - بگو بدانم مقصود خداوند از آیه شریفه «سِروا فیها لَیالی وَاَیاما آمینن» چیست و این کجای روی زمین است که خداوند امنیت آن را تضمین نموده؟»

ابوحنیفه گفت: «گمان می کنم بین مکه و مدینه باشد.» پس امام صادق علیه السلام روی مبارک به اصحاب خود نمود و فرمود: «شما می دانید که بین مکه و مدینه مردم را غارت می کنند و اموال آنها را می گیرند و ایمن بر جان خود نیستند و بسا آنها را می کشند!»

اصحاب گفتند: «بلی چنین است» پس ابوحنیفه ساکت ماند، تا اینکه باز امام صادق علیه السلام به او فرمود: «بگو بدانم مقصود خداوند از آیه شریفه «و من دخله کان آمنا» چیست؟ و آن

کجای زمین است که هر که وارد آن شود، ایمن خواهد بود؟ ابوحنیفه گفت: «مقصود کعبه است.» امام صادق علیه السلام فرمود: آیا تو فکر می کنی که حجّاج بن یوسف وقتی منجیق بر بالای کعبه گذارد و ابن زبیر را کشت، او ایمن بود؟! پس ابوحنیفه ساکت شد و چیزی نگفت.

۱۹- مختصری از وضعیت ابوحنیفه در کتابهای اهل سنت

مرحوم محدث بزرگوار قمی در کتاب «الکنی و الالقاب» راجع به ابوحنیفه گوید: «نام ابوحنیفه نعمان بن ثابت کوفی است و او یکی از امامان مذاهب اربعه است و صاحب رأی و قیاس و فتاوی معروفی است در فقه.»

خطیب خوارزمی در کتاب تاریخ خود گفته: «ابوحنیفه در خواب دید که قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله را خراب می کند، پس کسی را نزد ابن سیرین فرستاد و او گفت: صاحب این خواب دارای افکاری است که تاکنون کسی دارای چنین افکاری نبوده!»

ابن خلکان گوید: ابوحنیفه در قیاس تخصص دارد و پیشوای اهل قیاس است و او چهل سال نماز صبح خود را با وضوی نماز عشا خواند و بیشتر شبها جمیع قرآن را در یک رکعت نماز خود می خواند و گریه های او را شبها همسایگان می شنیدند و بر او ترحم

ص: ۵۰۸

می کردند.

سپس گوید: «گویند در مکانی که او فوت نمود، هفت هزار مرتبه قرآن را ختم نموده بود! و خطیب خوارزمی فضائل زیادی برای او شمرده که بهتر بود از ذکر آنها صرفنظر می کرد.»

سپس محدّث قمی گوید: «شاید مقصود ابن خلکان از بیان فضائل او چیزی باشد که خطیب در جزء سیزدهم تاریخ خود از حمادبن ابی سلیمان نقل کرده که: حماد همیشه از ابوحنیفه بیزاری می جست و به اصحاب خود می گفت: جواب سلام ابوحنیفه را ندهید و در مجلس خود جای برای او باز نکنید.»

و روایت شده که ثوری و شریک و حسن بن صالح و ابن ابی لیلی اجتماع نمودند و ابوحنیفه را خواستند و چون نزد آنها آمد، به او گفتند: چه می گویی در باره مردی که پدر خود را کشته و با مادر خود زنا کرده و بر روی سر پدر نشسته و شراب خورده؟»

ابوحنیفه گفت: «من او را مؤمن می دانم» پس ابن ابی لیلی به او گفت: «من هرگز به گفته و شهادت تو اعتماد نخواهم کرد»، و ثوری به او گفت: «بعد از این با تو سخن نخواهم گفت!» و شریک به او گفت: «اگر من قدرت می داشتم گردن تو را می زدم» و حسن به او گفت: «من بر خود حرام کردم که بعد از این به صورت تو نگاه کنم.»

ص: ۵۰۹

و امام مالک بن مالک بن انس گوید: «مولودی در اسلام نیامد که ضرر او برای اسلام به اندازه ابوحنیفه باشد و فتنه و فساد ابوحنیفه برای این امت بیش از فتنه شیطان است!»

و عبدالرحمن بن مهدی گوید: «من پس از فتنه دجال فتنه کسی را نیافتم که برای اسلام بیش از ابوحنیفه باشد!»

و اوزاعی گوید: «ابوحنیفه دستگیره های اسلام را یکی بعد از دیگری گسیخت!»

و ابوصالح فراء گوید: از یوسف بن اسباط شنیدم که می گفت: «ابوحنیفه بیش از چهارصد حدیث از احادیث پیامبر را مردود دانست (و به قیاس و رأی خود عمل کرد) و گفت: «اگر رسول خدا مرا می یافت، بسیاری از نظرات مرا می پذیرفت، و دین جز رأی نیکو نیست.»

و محمد بن زید واسطی به احمد بن معدل می گفت: «اگر حدیث دروغ به من گفته باشی، گناه ابوحنیفه و زفر بر تو باشد زیرا آنها عمدا احادیث رسول الله صلی الله علیه و آله را رها کردند و به قیاس و رأی عمل نمودند!»

و روایت شده که ابوحنیفه رئیس جبریّه و مرجئه بوده، و بسا از او نسبت به مسأله ای سؤال می شده و پاسخ می داده و چون به او گفته می شده که از رسول خدا صلی الله علیه و آله فلان حدیث و فلان حدیث برخلاف گفته تو نقل شده می گفته: «مرا با حدیث کاری نیست!!»

مرحوم علامه محمدباقر روضاتی از جماعتی از اصحاب نقل نموده که سلطان محمدشاه خدابنده مغولی روزی بر همسر خود خشم نمود و گفت: من تو را سه طلاقه نمودم و سپس پشیمان شد و چون علماء و دانشمندان اهل سنت را جمع نمود و از آنها مسأله خود را سؤال کرد، همگی گفتند: چاره ای جز محلل نیست (یعنی باید ملکه بعد از گذشت عده با دیگری ازدواج نماید و بعد از طلاق او با پادشاه مجدداً ازدواج کند) سلطان گفت: شما را در هر مسأله ای نظرات مختلفی است، آیا در این مسأله اختلافی با یکدیگر ندارید؟ آنها گفتند: اختلافی در این مسأله نیست، پس یکی از وزرای او گفت: «در شهر حله عالمی هست که این طلاق را باطل می داند و چون علامه حلی (ره) را احضار نمودند، علمای اهل سنت گفتند: او از علمای رافضی هاست که مذهب آنها باطل است و عقل و درایتی هم ندارند و شایسته نیست که سلطان مرد بی عقل و درایتی را دعوت کند.»

سلطان گفت: سخن کوتاه کنید تا او حاضر شود و چون علامه (ره) حاضر شد، سلطان محمد، همه علمای مذاهب چهارگانه را دعوت نمود و چون علامه خواست بر آنها وارد شود، کفش خود را به دست گرفت و سلام کرد و وارد مجلس آنها شد و در کنار سلطان نشست، علمای مذاهب به سلطان گفتند: آیا ما نگفتیم رافضی ها عقل و درایتی ندارند؟ سلطان گفت: «حکمت کارهای او را از خود او سؤال کنید.» پس علمای اهل سنت به علامه

گفتند: برای چه آداب حضور سلطان را رعایت نکردی و در مقابل سلطان به سجده نیفتادی؟

علامه گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز حاکم بر مردم بود و مردم فقط به او سلام می کردند و خداوند فرموده: چون داخل خانه ها شدید به یکدیگر سلام کنید که آن تحیت مبارکی است از ناحیه خداوند و اختلافی بین ما و شما نیست که سجده در مقابل غیر خداوند جایز نیست.» آنها گفتند: «برای چه در کنار سلطان نشستی؟» علامه گفت: «چون جای دیگری نبود،» و آنچه مرحوم علامه می گفت، مترجم برای سلطان به فارسی ترجمه می کرد، تا اینکه به علامه گفتند: «برای چه کفش خود را با خود آوردی و این عمل در شأن یک عاقل بلکه یک انسان نباشد؟» علامه گفت: «ترسیدم فرقه حنفیه کفش مرا بدزدند، چنانکه ابوحنیفه کفش پیامبر صلی الله علیه و آله را دزدید!» پس فرقه حنفیه فریاد کردند: «هرگز چنین چیزی صحیح نیست، زیرا ابوحنیفه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله وجود نداشته، بلکه او یکصد سال بعد از آن حضرت به دنیا آمده» علامه فرمود: «من فراموش نموده ام شاید سارق امام شافعیّه باشد!» پس فرقه شافعیّه نیز فریاد کردند و گفتند: «ولادت امام شافعیّه در روز وفات ابوحنیفه بوده و او دویست سال بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله زندگی می کرده.» علامه فرمود: «شاید سارق امام مالکیّه بوده؟» پس فرقه مالکیّه نیز مثل آن دو فریاد کردند که چنین چیزی نبوده، علامه فرمود: «شاید سارق احمدبن حنبل امام حنبلیه بوده؟» و چون فرقه حنبلیه نیز مثل آنها انکار کردند، علامه رو به سلطان نمود و گفت: «آیا برای شما روشن شد که

ص: ۵۱۲

رؤسای این مذاهب چهارگانه هیچ کدام در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و صحابه آن حضرت نبوده اند؟ و این یکی از بدعت‌های آنهاست که این چهار نفر را بر دیگران مقدم می‌دارند، گرچه در بین ائمت افضل از آنها وجود داشته باشد و می‌گویند کسی حق ندارد برخلاف فتوای آنها فتوایی بدهد ولو بمراتب از آنها اعلم و داناتر باشد؟!» سلطان گفت: «راستی هیچ کدام از رؤسای این مذاهب در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و صحابه آن حضرت وجود نداشته اند؟!» همگی گفتند: «نه!»

پس علامه به سلطان گفت: «ما شیعه‌ها پیرو امیرالمؤمنین علی علیه السلام هستیم که او نفس رسول خدا صلی الله علیه و آله و برادر او و پسر عم او و وصی او می‌باشد و به هر حال طلاق که پادشاه انجام داده، باطل می‌باشد به علت اینکه شرائط آن حاصل نبوده و از آن شرائط یکی عدلین است که باید طلاق در حضور دو مرد عادل اجرا شود.» سپس گفت: «آیا سلطان طلاق خود را در حضور دو مرد عادل اجرا نموده؟» سلطان گفت: «نه» سپس علامه با علمای مذاهب بحث نمود و همه آنها را مغلوب کرد تا اینکه پادشاه شیعه شد و به همه شهرها و مناطق کشور خود دستور داد که نام ائمه دوازده گانه شیعه را در خطبه‌های خود ببرند و نام آنها را بر سگه‌ها بزنند و بر اطراف مساجد و مشاهد خود نقش کنند.

۲۱- مکه و تظاهرات براءت از مشرکین

مؤلف گوید: یکی از علمای مکه، که خود را امام جماعت یکی از مساجد معرفی

کرد و آن سال حدود ۱۵۰ هزار زائر ایرانی مشرف به حج شده بودند، در بین جمعیت مقابل بعثه مرحوم امام خمینی چون مرا در لباس روحانی دید گفت: «این چه حرکتی است که شما می کنید و برای چه در حرم مزاحم حجّاج می شوید و چه می گوئید و برای چه راهها را می بندید؟! و این جز اذیت به مردم نیست!» سپس گفت: «آیا شما برای انجام عمل حجّ آمده اید و یا برای این اعمال حرام؟! و ...» به او گفتم: «ای برادر بگو بدانم اولاً تو این جمعیت ایرانی را مسلمان می دانی؟» گفت: «بلی اینها مسلمان هستند.» به او گفتم: «قرآن می فرماید: "خداوند بدگویی را دوست ندارد، مگر کسی که مظلوم واقع شده باشد." و این جمعیت معتقد هستند که مسلمانهای عالم الان مورد ظلم و ستم می باشند و اینجا مرکز اجتماع آنها و حرم امن الهی است. آیا مجاز نیستند که فریاد مظلومیت خود را بلند کنند و در مقابل ستم یهود و مشرکین و غیر آنها از یکدیگر کمک بخواهند؟!» گفت: «بلی مجازند.» به او گفتم: «اینها می گویند: خداوند متعال در قرآن فرموده: "هرگز خداوند سلطه کافران را بر مؤمنین اجازه نداده" و شما الان در دنیا می بینید که چگونه اجانب بر بلاد مسلمین مسلط شده اند و آنها را می کشند و از شهر و خانه خود بیرون می کنند؟!» گفت: «این هم صحیح است.» به او گفتم: سخن دیگر اینها این است که خداوند فرموده: «ای رسول من هرگز نیایی مؤمنین به خدا و قیامت را که با دشمنان خدا و رسول او دوست

باشند ولو آنها پدرانشان و یا فرزندانشان و ... باشند» و شما می دانید که اکثر حکام مسلمین و رییس جمهورها و پادشاهانشان رسماً با کفار و اهل کتاب حتی یهود که خداوند درباره آنها فرموده: «ای رسول من، سخت ترین دشمن مسلمانها یهود و مشرکین هستند» رابطه دوستی برقرار کرده اند!» گفت: «بلی چنین است.» گفتم: «پس این فریادها برای محکوم کردن آنها و انکار اعمال حرام و زشت آنها می باشد. آیا شما این فریادها و شعارها را حرام می دانید و یا دلیلی بر حرمت آنها از طرف خدا و رسول او صلی الله علیه و آله آمده؟!» گفت: «همه اینها صحیح است و شبهه ای در آن نیست.» به او گفتم: «آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که: "مردم باید اختیار جان و مال خود را داشته باشند و کسی به آنها تعرّض نکند؟" گفت: «بلی» به او گفتم: «آیا مسلمانها در این زمان اختیار جان و مال خود را دارند؟» گفت: «خیر.» گفتم: «سخنان این جمعیت جز مذمت و لعن و درخواست مرگ برای دشمنان خدا و رسول او نیست!» و چون از پاسخ دادن عاجز ماند به من گفت: «خلیفه و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله کیست؟» گفتم: «برای چه از بحث خارج شدی و از موضوع دیگری سخن گفتی؟» گفت: «می خواهم در بحث خلافت تحقیق کنم.» گفتم: «البته انسان باید در اعتقادات خود تحقیق نماید، ولی الان وقت آن نیست!» گفت: «مانعی ندارد.» گفتم: «امام و رهبر ما خمینی ما را از دخول در این مباحث نهی فرموده، زیرا الامن مسلمانان گرفتار مشکلات فراوانی هستند و

در مقابل دشمنان خود واجب است وحدت اسلامی خود را حفظ نمایند.» گفت: «امام خمینی مانع از تحقیق در مسائل دین و فهم حقایق نیستند!» گفتم: «ما معتقد هستیم که علی علیه السلام وصی و خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله می باشد» گفت: «پس ابوبکر و عمر چطور؟» گفتم: «من آنها را نمی شناسم!» پس او در حال خشم و غضب گفت: «چگونه آنها را نمی شناسی؟ تو حتما در قیامت معذب خواهی بود، چون در فهم حقایق کوتاهی کرده ای و به قدر کافی مطالعه نکرده ای که حقیقت را بیابی؟!» گفتم: «من به کتابهای شما و کتابهای خودمان مراجعه کردم و یقین کردم که وصی و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله علی بن ابیطالب و اولاد او، امامهای یازده گانه هستند و نام آنها در کتابهای شما تصریح شده، آیا شما به کتابهای خودتان مراجعه نموده ای؟» گفت: «بلی» گفتم: «چه کتابهایی را خوانده ای؟» پس سه کتاب از کتابهای جدید را معرفی کرد. گفتم: «کتابهای شما فراوان است، آیا به کتب قدیمی خودتان مانند صحاح سته و امثال آنها مراجعه نکرده ای؟» گفت: «نه» گفتم: «احتمال نمی دهی که در آنها حقایقی باشد که تو به آنها پی نبرده باشی، چرا که خود به آنها مراجعه نکرده ای؟» گفت: «بلی» گفتم: «انصاف بده آیا به گفته خودت کدام یک از ما در قیامت بیشتر مورد مؤاخذه و کیفر هستیم؟ در حالی که تو مرا ملامت می کنی و می گویی در قیامت معذب خواهم بود و گمان می کنی که من در فهم حقایق دینی کوتاهی کرده ام؟!» و چون

بحث به اینجا رسید گفت: «بر من واجب شد که برای بحث خدمت شما بیایم و آدرس هتل مرا خواست و چون به او گفتم، گفت: «بلی بلی، خوب می شناسم» و بعد از نماز عصر خواهم آمد ان شاءالله» مؤلف گوید: البته نیامد و نخواهد آمد چون قصد او فرار بود و از عجایب این بود که چون من نام معاویه را در خلال صحبت خود بردم و او را نکوهیدم، او به خشم آمد و گفت: «برای چه به معاویه توهین کردی؟» من از گفته او تعجب نمودم و گفتم: «مگر شما معاویه را دوست می دارید؟!» گفت: «بلی او را دوست می داریم او از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله است.» گفتم: «معاویه با علی علیه السلام به جنگ برخاست، آیا حق با علی علیه السلام بود و یا با معاویه؟» پس بعد از تأمل و فکر گفت: «علی کرم الله وجهه بر حق بود.» گفتم: «بنابراین معاویه بر باطل بوده است!» گفت: «نه، او هم بر حق بوده!» گفتم: «چگونه می شود هر دو بر حق باشند، در حالی که شمشیر به روی یکدیگر کشیده اند و هر کدام دیگری را با جمیع خصوصیات او شناخته بوده؟!» گفت: «معاویه از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و صحابه کلاً عادل هستند.» گفتم: «سخن عجیبی از تو می شنوم، اگر صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله کلاً عادل هستند، پس منافقین که خداوند در قرآن ذکر کرده از صحابه نبوده اند یا می گویی آنها نیز عادل بوده اند؟!» پس مبهوت شد و چیزی نگفت!

خرافات ابوحنیفه و امثال او در توحید و غیر آن

مرحوم آیه الله فقیه و محقق احمد بن محمد، معروف به مقدس اردبیلی می فرماید: در بین اهل سنت بعضی را عقیده بر آن است که از ازل تا ابد آنچه شده و می شود، همه فعل خداست و مطلقاً فائده بر هیچ عملی مترتب نیست و کفر کفار و فسق فساق و عناد ابوجهل و حکومت یزید همه به رضای خدای تعالی است و در قیامت اگر همه پیغمبران را به دوزخ برند و جمیع آتش پرستان را به بهشت، می شاید و قبیحی ندارد، بلکه نیکوست، و جماعتی حلول و اتحاد و وحدت وجود را قایل و بین این دو اعتقاد، یعنی جبر و تجسیم جمع کرده اند و طایفه ای به فتوای ابوحنیفه عمل می نمایند و می گویند که اگر شخصی نعوذ بالله زنا کند و دختری از آن به هم رسد، آن شخص جایز است که آن دختر را به عقد خود درآورد، و اگر مرد مغربی، دختر مرد مشرقی را بخواهد و پنجاه سال در مغرب در حبس بماند چون خلاص شود و در مشرق به خانه زن خود در آید و از آن زن اولاد به هم رسیده باشد، اینها همه در نسب ملحق به آن شخص می شوند و از او میراث می برند و اگر شخصی سفر کند و دو کس گواهی دهند که آن شخص فوت شده و زن او شوهر کند و از آن شوهر فرزندان به هم رسند و بعد از آن شوهر اول بیاید، آن فرزندان همه از شوهر اولند و از او میراث می برند و او نیز از ایشان میراث می برد، و اگر کسی کرباس یا جامه ای بدزدد و رنگ کند یا گندم کسی را دزدیده، آرد کند صاحب کرباس و گندم و جامه را نمی رسد که مال خود را از او طلب کند، و به نیبذ وضو می توان کرد و پوست سگ را در نماز می توان پوشید، و گوید معنی تکبیر احرام را به جای آن گفتن مجزی است و معنی یک آیه در عوض حمد و سوره جایز است و در رکوع و سجود طمأنینه شرط نیست، لهذا چون یکی از سلاطین سابق شخصی را امر کرد که دو رکعت نماز به طریق ابوحنیفه ادا کند، اول نیبذ طلبیده وضو ساخت و پوست سگ راستر عورت نموده، گفت خدا بزرگ است، و بجای قرائت گفت: دو برگ سبز و خم شد و بی آنکه قد راست کند، به سجده رفت و دوبار سر را حرکت داده و رکعت دوم را به همین عنوان بجای آورد و در عوض سلام مهره ای به طاس انداخت و گفت: نماز را ادا نمودم!

و چون حنفیان حاضر بودند و بر او انکار کردند، کتابی از فقه ابوحنیفه طلبیده و یک یک از این مسائل را به ایشان نموده، همه را ساکت ساخت و حاکم مذکور از آن مذهب برگشته و مذهب دیگر اختیار کرد، و این حکایت از آن مشهورتر است که کسی را قدرت و

مجال انکار آن باشد، و شافعی که شطرنج را حلال می داند گفته است: از جهت تربیت دماغ تاسه دست باختن جایز است و یکی مذهب مالکی را خوش کرده است و می گوید: «ما یدب علی الارض حلال» یعنی هرچه بر روی زمین راه می رود، خوردنش حلال است، و ایضا مالک از این بهتر نیز فتوی داده، و وَطِي غلام را حلال دانسته، و شافعی نیز تصدیق قولش نموده.

و جمعی از علمای شافعی که یکی از آنها یافعیست، در کتاب خود از پسر عبدالحکم که شاکر شافعی است نقل کرده که او گفت: از استاد خود شنیدم که گفت: «لم یصح عن النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي تَحْرِيمِ وَلَا تَحْلِيلِ شَيْءٍ وَالْقِيَاسُ أَنَّهُ حَلَالٌ». یعنی از پیغمبر خدا به ما نرسیده که گفته باشد چیزی حرام است یا حلال، و قیاس دلالت بر آن می کند همه چیز که حلال باشد، و به فتوای شافعی اگر کسی فرج خود را دست بکشد وضویش باطل می شود، اما اگر فرج خوک و سگ را مس کند، وضویش باطل نمی شود و به فتوای ابوحنیفه اگر جنبی به نیت وضو دست در چاهی پر از آب کند، تمام آن آب نجس می شود! اما اگر نه به قصد وضو دست در آن کند، بر طهارت خود باقی می ماند! و به قول آنکه گفته: مشت نمونه خروار است، تا شنونده را ملال نگیرفته از خرافات بسیاری که می گویند و در کتابها نوشته اند و دین خود ساخته اند، به همین قدر اقتصار شد و اگر نه تا مدتی مسأله ها از ایشان می توان نوشت که هر مسأله از یکدیگر رنگین تر و بهتر باشد، چون از مطلب باز می مانیم، عنان خامه (یعنی قلم) را می گردانیم. (۱)

شگفتیهایی از رؤسای مذاهب اربعه و پیروان آنها

مرحوم سیدبن طاوس می گوید: «چیزهای عجیبی از پیروان این چهار مذهب در حق اهل بیت پیامبرشان دیدم، با وجود آنهمه روایاتی که در رابطه با توصیه های پیامبر در باره اهل بیت در کتابهایشان نقل کرده اند، و این بسیار عجیب است که از پیامبر روایت کرده اند که فرمود: «من دو چیز گرانبها در میان شما امانت می گذارم، کتاب خدا و عترت من و اگر به این دو تمسک جوید، هیچ وقت گمراه نمی شوید و این دو از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند».

ص: ۵۱۹

و نیز فرموده: «إِنَّ مَثَلَ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجِيَ وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ».

(اهل بیت من چون کشتی نوحند که هر که سوارش شد، نجات یافت و هر که تخلف کرد، غرق شد). و روایات دیگری که قبلاً گذشت، و با وجود این روایات از عترت پیامبر صلی الله علیه و آله اعراض کرده و از آنها دوری جسته اند و به دامن امثال مالک، ابوحنیفه، شافعی، و احمد بن حنبل چسبیده اند، با این که در میان آنها در بسیاری از امور عقلی و نقلی اختلاف شدیدی وجود دارد، ولی ائمه اهل بیت در تمام مسائل عقلی و نقلی کوچکترین اختلافی با هم ندارند، و اینها برخلاف صریح آیه: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...» عملاً منکر کمال دین پیامبرشان هستند و گمان می کنند با امثال قیاس و استحسان و آراءشان دین اسلام را کامل می گردانند!

با این که آنها طبق روایات صریح و روشنی که خود نقل کرده اند، وظیفه دارند به دامن اهل بیت پیامبر چنگ بزنند و از آنها پیروی نمایند و احکام دینشان را از آنها فرابگیرند، ولی به جای عترت به کسانی تمسک جسته اند که حجیت آنها از طرف خدا و رسول ثابت نشده است؛

و نیز از چیزهای عجیبی که من در باره تعصب آنها نسبت به اهل بیت پیامبرشان و شیعیان آنها دیدم، این که گروهی از آنها روایات کسانی را که دشمن خدا و رسول خدا و اهل بیت پیامبر ۹ هستند، قبول می کنند، ولی روایات شیعیان و علاقه مندان آنها را قبول نمی کنند و به جرم شیعه بودن و علاقه داشتن به عترت، احادیث آنها را طرد می کنند!

مثلاً مسلم در صحیحش به سند خود از جراح بن ملیح روایت کرده که گفت: شنیدم از جابر که می گفت: «نزد من هفتاد هزار حدیث است که همه آنها را ابوجعفر علیه السلام از پیامبر نقل کرده است.»

باز مسلم در صحیحش به سند خود از «محمد بن عمرو رازی» ذکر کرده که گفت: شنیدم از جریر که می گفت: «لَقِيتُ جَابِرَ بْنَ يَزِيدَ الْجُعْفِيَّ فَلَمْ أَكْتُبْ عَنْهُ كَانَ يُؤْمِنُ بِالرَّجْعَةِ». یعنی با جابر بن یزید جعفی ملاقات نمودم و حدیثی از او ننوشتم، زیرا که او ایمان به رجعت داشت!

باز مسلم به سند خود از «عبدالله بن مبارک» روایت کرده که او در حضور جمع می گفت: «دَعَا بِحَدِيثِ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ فَإِنَّهُ كَانَ يُسُبُّ السَّلَفَ» یعنی حدیث عمرو بن ثابت

را واگذارید، زیرا که او گذشتگان را سب می کرد.

مؤلف می گوید: نگاه کن (خدایت رحمت کند)! چگونه خود را از استفاده هفتاد هزار حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله به روایت ابی جعفر علیه السلام محروم کرده اند، در حالی که آن حضرت از بزرگان اهل بیت است که پیامبر صلی الله علیه و آله امر به اطاعت از آنها فرموده است، و اکثر مسلمانان یا تمام ایشان زنده شدن مردگان را در دنیا و در قبور روایت کرده اند، و روایت آنها درباره اصحاب کهف قبلاً گذشت و این کتاب آنها قرآن است که می گوید: «الْم تَرَالَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَيْدَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ.» یعنی آیا ندیدی کسانی را که از ترس مرگ از دیار خود بیرون رفتند که هزاران تن بودند، و خداوند فرمود: بمیرید، همه مردند، سپس آنها را زنده کرد؟...

و در خصوص زنده کردن «حزقیل»؛ و داستان آن هفتاد نفری که در حضور حضرت موسی در اثر صاعقه مردند و حدیث عزیر و کسی که حضرت عیسی او را زنده کرد و حدیث «جریح» که بر صحت آن اجماع دارند و حدیث زنده کردن مرده ها در قبور برای سؤال روایاتی از خود اهل سنت وارد شده، پس چه فرق است بین اینها و بین آنچه اهل بیت و شیعیان آنها درباره رجعت روایت کرده اند و جابر در این باره چه گناهی دارد، که احادیثش از درجه اعتبار ساقط شود؟! ولی آنهایی که از دشمنان اهل بیت روایت می کنند، روایاتشان در اعلی درجه اعتبار تلقی گردد!!

و باز عجیب است که این گروه، این چهار تن (یعنی رؤسای مذاهب) را نه تنها از فقها و علما می شمارند، بلکه آنان را امامان و پیشوایان علما و فقهاء می دانند، ولی امامان اهل بیت و فقها و علمای شیعیان آنها را در ردیف یکی از آنان قرار نمی دهند!! عجیب است که آنها می گویند: «هر مجتهدی در رأی خود مصاب است، بلکه از این بالاتر هم گفته اند.»

حمیدی در کتاب «الجمع بین الصحیحین» در حدیث سوم از مسند عمرو بن العاص روایت کرده که او از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده که می فرمود: «إِذَا حَكَمَ الْحَاكِمُ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَصَابَ فَلَهُ أَجْرَانِ وَإِذَا حَكَمَ وَاجْتَهَدَ فَأَخْطَأَ فَلَهُ أَجْرٌ.»

(یعنی هر گاه حاکم حکم کند و اجتهاد نماید و به حق برسد او دو اجر دارد و هر گاه حکم کند و اجتهاد نماید، ولی خطا کند و به واقع نرسد، او یک اجر دارد).

و بدین ترتیب باب جایز بودن خطا، و نقض شریعت را باز کردند.

با وجود این اگر از بعضی علمای عترت و فقهای آنها و شیعیانشان قولی در یک مسأله پیدا نمودند، به اندازه اهل اجتهاد خودشان برای آن ارزش قائل نیستند و آن حقی را که برای علمای خودشان فائند، برای امامان شیعه قائل نیستند و این دلالت بر اختلاف شدید و ضدیت و عدم تحقیق آنها دارد!

و از خلاف گویهای عجیب آنها، این که عمل به اخبار آحاد را جایز می دانند، ولی اگر اخباری را از طریق عترت پیامبرشان بشنوند، چه آحاد باشد یا متواتر، از آن اعراض می کنند و از آن نفرت می نمایند، با این که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده عترتش از کتاب خدا جدا نمی شوند و هر کس به این دو تمسک نماید، گمراه نگرده!

و از عجایب دیگر این که آنان اخبار علمای عترت را حتی در ردیف اخبار گروهی از صحابه و محدثین خود قرار نمی دهند، با وجود این که آنان همدیگر را تکفیر کردند و بعضی خون بعضی دیگر را ریختند و محارم همدیگر را میان خود مباح دانستند و بالاخره گناهان بزرگی مرتکب شدند! پس اگر این اختلاف ضرر ندارد، پس چرا در باره علمای عترت و علمای شیعه این چنین نباشد، و اگر در این خصوص ضرر دارد و در میان آنها حق و باطل وجود دارد، پس چگونه اخبار همه آنها را قبول کرده و در کتابهایشان روایت نموده اند و به استناد آنها چیزها را حلال و حرام کرده اند!!

و این نیست مگر تظاهر بزرگ به عداوت اهل بیت پیامبرشان و دشمنی هولناک با پیامبر خود، که در خصوص اهل بیتش وصیت کرده است و این در حقیقت تکذیب خودشان است و تکذیب همان روایاتی است که در صحاحشان و از رجالشان در باره احترام به اهل بیت و لزوم تبعیت ایشان از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند.

و عجیب است که من از جمعی از علمای مذاهب چهارگانه سؤال کردم که چرا شما به اخبار شیعه عمل نمی کنید؟! آنها در پاسخ گفتند: «به جهت آنکه آنان جمعی از صحابه را مذمت می کنند و لذا ما به آنها اعتماد نداریم.» به آنها گفتم: «دلیل شما چیست؟ در این که چون ایشان بعضی از صحابه را نکوهش می کنند! پس آنها مذمومند و اخبارشان از درجه اعتبار ساقط است؟ و حال آنکه خود صحابه نیز یکدیگر را مذمت و نکوهش می کردند، بنابراین واجب بود که عمل به اخبار آنها هم ترک شود و همچنین شما پیروان مذاهب چهارگانه، بسیاری از بزرگان صحابه، بلکه گروهی از پیامبران را نکوهش می کنید، پس واجب است به اخبار شما نیز عمل نشود و اما این که می گوید ما به اخبار شیعه

اعتماد نداریم، اگر عذرتان این باشد، این که عذر موجه و صحیحی نیست، بلکه بهانه جویی زشتی است، زیرا شما از کسانی روایت می کنید که همدیگر را مذمت و نکوهش می کنند. و من از علمای شما سؤال کردم و کتابهایتان را مطالعه نمودم و در ترک عمل به اخبار شیعه اهل بیت عذری برای شما نیافتم، مگر این که کینه و عداوت یا حسد شما نسبت به اهل بیت باعث یان شده که نسبت به شیعیان آنها نیز عداوت داشته باشید و اخبارشان را ترک نمایید! من به اختلافاتی که میان خود شما هست، نگاه کردم، دیدم تکفیر یکدیگر و نسبت دادن همدیگر به ضلالت و گمراهی در میان شما کمتر از آنچه میان شما و شیعیان اهل بیت وجود دارد نیست، پس چگونه شما خودتان با هم دوست هستید و با شیعه دشمن شدید می باشید؟ و این واقعا از عجایب است!!؟

و دیگر این که به بعضی از علمای عامه گفتم هر گاه شما به اخبار شیعه اهل بیت عمل نکنید به بهانه این که به آنها اعتماد ندارید، پس شما چه خواهید گفت اگر اهل ذمه به شما بگویند که ما هم به شما مسلمانان نسبت به آنچه از معجزات پیامبرتان و شریعت او برای ما نقل می کنید، اعتماد نداریم پس شما هر جوابی که به اهل ذمه بدهید، همان جواب شیعه است!

سپس گوید: چیز عجیبی که از یکی از علمای اهل تسنن شنیدم این است که گفت: «اگر برای ما ثابت شده بود اخباری که شیعه از اهل بیت روایت می کند صحیح است، و به این مطلب یقین پیدا می کردیم، به اخبار شیعه عمل می نمودیم!» به او گفتم: «اهل ذمه نیز به شما همین جواب را می دهند و می گویند: اگر ما می دانستیم که پیامبر شما صلی الله علیه و آله آنچه آورده همان است که شما می گوئید، ما می پذیرفتیم.»

وانگهی اگر شیعه اهل بیت پیامبرتان و خواص آنها اعرف به روایات و مذاهب و عقاید پیامبر و اهل بیت او نباشند، پس چگونه افراد بیگانه و دور افتاده، آنان را خواهند شناخت؟! و مسلم است شناخت خواص و نزدیکان رهبر هر فرقه به مذهب و روایات و عقاید آن از کسی که از او دور باشد، بیشتر است و لذا گویند: «أَهْلُ الْبَيْتِ أَدْرَى بِمَا فِي الْبَيْتِ» شما می دانید نزدیکان ابوحنیفه به مذهب او معرفتشان بیشتر است از کسی که از او دور باشد و اصحاب و نزدیکان شافعی به مذهب و عقاید شافعی از کسانی که از او دور هستند، شناساتر می باشند و همین طور اصحاب احمد بن حنبل و رهبران باقی مذاهب!

و آنچه به علمای مذاهب چهارگانه گفته می شود، این است که شما و غیر شما از

اهل معرفت بطور یقین می دانید شیعه با اهل بیت پیامبرتان در ارتباط نزدیکی بوده اند و از

خواص آنها به شمار می رفتند و ایشان براین عقاید بودند و با همین عقاید از آنها روایت

می کردند آیا با وجود این که اهل بیت علیهم السلام آنها را گرامی می داشتند و آنان را به خاطر داشتن عقاید صحیح و ورع و امانت می ستودند. لذا برای احدی از شما، شکی باقی نمی ماند که اهل بیت پیامبرتان با شیعیان خود نسبت به عقاید و درستی روایات و اقوال و احوال آنها موافق بوده اند. و باز به آنها گفته می شود، که برای شناختن باطن افراد، راهی جز از طریق علائم الغیوب نیست و ما در باره افراد از روی ظواهر آنها قضاوت می کنیم و اگر ملاک ظاهر افراد باشد می بینیم که عبادت و خویشتن داری شیعه اهل بیت پیامبرتان و اجتهاد و ورع و دوری آنها از شبهات از دیگران بمراتب بیشتر و کاملتر است، و با وجود این اگر در گفتارشان متهم به کذب شوند پس حال سایر مسلمانان چگونه خواهد بود؟!

در حالی که من وَرَع و تقوا و امانتداری که از جمعی از شیعیان اهل بیت و راویان آنها

دیدم، در دیگر راویان سراغ ندیدم! و در کتابی که مؤلف آن متهم به کذب نیست راجع به

یحیی بن صفوان که از رجال علی بن موسی الرضا و محمد بن علی الجواد است و از این دو امام و چهل تن از اصحاب امام صادق علیه السلام روایت کرده خواندم که او با عبدالله بن جنبد و علی بن نعمان در مسجد الحرام عهد کرده بود که هر کدام از آنها زودتر بمیرد، آن که زنده بماند اعمال او را نیز انجام دهد و تصادفا هر دو رفیق یحیی بن صفوان زودتر از او فوت کردند و یحیی زنده ماند و او طبق تعهدی که با آنها داشت هر عمل خیری که برای خود انجام می داد برای آنها نیز انجام می داد، و هر موقع برای خود حجّ به جا می آورد یا زکات می داد و یا عبادت و هر کار خیری برای خود انجام می داد، برای دو رفیقش نیز تا روزی که زنده بود، انجام می داد و این نهایت امانت و صداقت آنها را می رساند. آری این است آنچه من از صداقت و امانت راویان و محدثین شیعه شناختم.

و از جمله شیعیان علی بن ابیطالب علیه السلام هفتاد مرد بودند که به جهت کثرت نماز، کف دستهایشان مثل زانوی شتر پینه بسته بود، و نیز پیشانی علی بن مهزیار مثل زانوی شتر شده بود و امثال این افراد در میان شیعیان زیاد بودند، پس چگونه می توان گفت: ترک روایات این نوع افراد و عمل به مضمون آنها جایز است و اهل سنت چه عذری پیش خدا و رسولش دارند وقتی با خدای خود ملاقات نمایند؟!

و پیروان آنها به علمای مذاهب اربعه گفته شود که گمان نمی رود چیزی شما را به

این شبهه انداخته باشد، مگر این که شما معاشرت با اهل بیت پیامبر و شیعیان آنها را ترک کردید و از شناختن احوال و اقوال آنها دور افتادید و اگر با آنها معاشرت و آمیزش می داشتید، آنها را دارای علم و ورع و امانت و صیانت می یافتید، به طوری که برای شما روشن شد که راویان شیعه مورد اعتماد و وثوق می باشند.

و بسیار عجیب و شگفت انگیز است که عده زیادی از مسلمانان و پیروان مذاهب چهارگانه در تعظیم و بزرگداشت اهل بیت بخصوص علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام روایات زیادی نقل کرده اند، اما دیدی که با علی علیه السلام چگونه رفتار کردند و چطور او را از حقش منع نمودند و خلافتش را از دستش ربودند، و منزلتش را پایین آوردند و قصد کردند که خانه او را به آتش بسوزانند و حرمتش را بشکنند، و راجع به فاطمه علیها السلام ظاهر و روشن است که او را آن قدر آزار دادند که بواسطه آن آزارها از دنیا رفت!!

نظر مرحوم آیه الله طیب اصفهانی راجع به علمای اهل سنت

مرحوم آیه الله طیب در باره علما و مفسرین و کتب تفسیر اهل سنت در تفسیر اطبیب البیان خود گوید: «در تفسیر قرآن باید به فرمایشهای پیغمبر صلی الله علیه و آله و مبینان قرآن - که طبق حدیث ثقلین و احادیث قطعی دیگر عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله یعنی ائمه اثنا عشر می باشند - مراجعه کرد، اما مراجعه به مفسرین عامه مانند عکرمه و مجاهد و عطاء و حسن بصری و ضحاک بن مزاحم و قتاده و مقاتل بن سلیمان و مقاتل بن حیان و فخر رازی و امثال اینها درست نیست و اعتبار و اعتمادی به کلمات آنها نمی باشد، برای اینکه:

۱ - از طریق خود عامه و اهل رجالشان ضعیف شمرده شده اند، چنانچه در حق عکرمه گفته اند: «دارای عقیده خوارج و کذاب و غیرثقه است» و در باره مجاهد از اعمش نقل شده که: تفسیرش را از اهل کتاب گرفته، و از جمله منکراتش اینکه مقام محمود را چنین تفسیر کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فردای قیامت پهلوی خدا در عرش جلوس می کند.

و درباره ضحاک از یحیی بن سعید نقل شده که: ضحاک نزد ما ضعیف است و از ابن عباس روایت می کند و حال آنکه او را ملاقات نکرده!

و در باره قتاده گفته اند که او مدلس است، و در باره مقاتل بن سلیمان از وکیع نقل شده که او کذاب است و از نسائی نقل شده که او دروغ می گفت و از یحیی بن سعید نقل شده که حدیث او قابل اعتماد نیست و در حق ابن حیان گفته که علم قرآن را از یهود و

نصاری می گرفته و مطابق کتب آنها تفسیر می کرده.

و در باره مقاتل بن حیان از و کعب نقل شده که او را به کذب نسبت می داده و ابن معین او را ضعیف شمرده و احمد بن حنبل گفته است که: «اعتنایی به مقاتل بن سلیمان نیست» (۱).

و در باره فخر رازی مرحوم نراقی در جامع السعادات می گوید: روزی در اواخر عمرش گریه می کرد. سبیش را پرسیدند گفت: مطلبی را سالهای متمادی معتقد بودم و فعلاً فهمیدم اشتباه بوده و می ترسم تمام عقائد از این قبیل باشد، و این مطلب کاشف از این است که در تمام عقائدش شک داشته، و چون در اکثر امور تشکیک می نموده، وی را امام المشککین نامیده اند.

۲ - کتب تفاسیر آنها مشتمل بر کفریات و افتراءاتی نسبت به مقام مقدس انبیاء است که مخالف با مبانی دین مبین و اصول مسلمة اسلام است، مثل این که در تفسیر آیه «و ما

أرسلنا من قبلك من رسولٍ ولا نبيٍّ الا إذا تمنى ألقى الشيطان في أميته فينسج الله ما يلقي الشيطان ثم يحكم الله آياته والله عليم حكيم» (۲) می گوید معنی آیه این است که هر گاه پیغمبری تکلم کند یا حدیث گوید یا تلاوت و قرائت آیه کند، شیطان در آن میان القاء ضلالت کند، و گویند وقتی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سوره نجم را در مجمع مشرکین مکه قرائت می فرمود، هنگامی که به این آیه رسید «أفرأيتم اللائع والعرى ومنه الثالثه الاخرى» (۳) شیطان این دو جمله را به زبان پیغمبر صلی الله علیه و آله جاری کرد «تلك الغرائق العلى منها الشفاعة تُرجى» (این بتها نیکویان بلند مرتبه هستند که از آنها امید شفاعت برده می شود) چون قریش این بشنیدند خورسند شده و گفتند: «محمد صلی الله علیه و آله خدایان ما را می ستاید!» و به سجده افتادند، جبرئیل پیغمبر را خبر داد و حضرتش محزون شد. پس این آیه برای تسلیت پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شد که بزعم آنان مفادش این است که همه انبیاء و رسل هر گاه تلاوت آیات می کردند، شیطان در زبان آنها تصرف می کرد، ولی خداوند القاء شیطان را برطرف و آیات خود را محکم می دارد.» و این کلام از جوهری فاسد است:

۱ - منافی با عصمت انبیاء است؛ ۲ - موجب سلب وثوق و اعتماد از گفتار آنها

ص: ۵۲۶

۱- - تفسیر اطیب البیان نقل از مقدمه تفسیر آلاء الرحمن بلاغی، صفحه ۲۶

۲- - سوره حج، آیه ۵۱

۳- - سوره والنجم آیه ۱۹

می شود؛ ۳ - منافی با آیات قرآن است مانند آیه شریفه «وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ» (۱) که در همان سوره والنجم و آیات دیگر است؛ ۴ - سوره حجّ که شامل آیه مزبور است در مدینه نازل شده و سوره نجم در مکه، و بیش از ده سال بین نزول این دو سوره فاصله شده و هیچ گونه مناسبتی با تسلیت ندارد!

و معنی ظاهر آیه این است که: «هر رسول و نبی را که فرستادیم آرزوی او هدایت قومش بود و شیطان القاء ضلالت می کرد و مردم را اغوا می نمود، ولی خداوند رفع القاء شیطان را می نمود و آیات خود را محکم می فرمود!»

و از این قبیل کفریات و افتراءات در کلمات آنها بسیار است که ان شاء الله به هریک در محل خود اشاره خواهیم کرد.

۳ - مطالبی که در ذیل آیات متعرض می شوند، اکثر تفسیر به رأی است، و اخباری را که در مذمت آن بود قبلاً متذکر شدیم؛

۴ - روایاتی که نقل می کنند، اغلب از کتب یهود و نصاری است و حال کتابهای آنها معلوم است؛

۵ - اخباری که از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل می کنند، اگر منتهی به امثال ابوهریره و انس بن مالک و نظایر آنها بشود که حالشان نزد شیعه امامیه معلوم و کذاب و جّال بودنشان مسلم است، و اگر به امیرالمؤمنین علیه السلام و ابن عباس و سلمان و عمّار و امثال اینها بشود، از حیث سند ضعیف است و اگر در بعض موارد استناد به روایات آنها شود، برای الزام یا استفاضه و توافق و اثبات تواتر است.

۶ - قطع نظر از امور فوق اینها اهل خبره فنّ نیستند تا گفته شود رجوع به اهل خبره با

شرائطش جایز است و بر فرض که اهل خبره باشند، فاقد شرائط مرجعیت هستند.» (۲)

مباحثه شیخ مفید با رمانی و قاضی معتزلی

صاحب کتاب حدیقه الشیعه (۳) گوید: «در این مقام نقل بحثی که از مجتهد قدسی ضمیر و متکلم نحری استادنا و شیخنا استاد و شیخ الطایفه شیخ مفید قدس سره مشهور

ص: ۵۲۷

۱- - سوره النجم، آیه ۳ و ۴ و ۵

۲- - تفسیر اطیب البیان، ج ۱/۲۳ و ۲۴/۲۵

۳- - حدیقه الشیعه ص ۳۶۰-۳۶۲

است می نماید و آنرا به دو طریق نقل نموده اند یکی آنکه روزی شیخ به مجلس علی ابن موسی زُمانی وارد شده بود اتفاقاً یک نفر از رمانی پرسید «که در حدیث غدیر و قصه غار

چه می فرمائی» او گفت: «خبر غار درایت است و خبر غدیر روایت» یعنی آن یقینی است و این ظنی است و از روایت حاصل نمی شود آنچه از درایت حاصل می شود، و چون حضار از مجلس بیرون رفتند شیخ از رمانی پرسید «چه می گوئی در شأن کسی که بر امام زمان خود خروج کند و با او حرب نماید؟» رمانی گفت آنکس کافر است و بعد از آن گفت نه فاسق است شیخ گفت: در شأن علی بن ابیطالب علیه السلام چه می گوئی گفت او امام عادلست شیخ گفت «راجع به طلحه و زبیر و فتنه جمل چه می فرمائی؟ رمانی گفت: «ایشان توبه کردند» شیخ فرمود: «که خبر حرب درایت است و حدیث توبه روایت» رمانی گفت مگر در آن وقت که سؤال کردند حاضر بودی. گفت بلی گفت: قول تو وارد و مسلم است و او را به مفید ملقب ساخت.

طریق دیگر آنکه روزی شیخ قدس سره در مجلس قاضی عبدالجبار معتزلی حاضر شد و اتفاقاً جمعی از علمای چهارمذهب حاضر بودند و قاضی نام شیخ را شنیده بود اما به خدمتش نرسیده بود شیخ که در صف نعال نشسته بود، بعد از لمحّه ای گفت: «ای حضرت قاضی اگر رخصت باشد سؤال نمایم» قاضی گفت: «پرس» شیخ گفت: خبر «من کنت مولاه فعلی مولاه» آیا صحت دارد یا علمای شیعی درهم بافته اند؟ قاضی گفت: البته صحیح است شیخ گفت مراد از مولی چه باشد؟ قاضی گفت: مولا به معنای اولی است (یعنی کسی که بر مردم حق ولایت و رهبری دارد). شیخ گفت پس اینهمه خلاف و خصومت در میان چراست؟ قاضی گفت ای برادر آن خبر روایتست و خلافت ابوبکر درایت و مردم عاقل ترک درایت از بهر روایت نکنند.

شیخ آن مسأله را وا گذاشت و پرسید که در آن خبر که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام گفته است یا علی «حربک حربی و سلمک سلمی» چه می فرمائی قاضی گفت لابد این حدیث است شیخ گفت پس بنا بر قول شما اصحاب جمل کافر بوده باشند قاضی گفت ای برادر نشنیده ای که ایشان توبه کردند. شیخ گفت ایها القاضی خبر حرب درایتست و حدیث توبه روایت و شما در حدیث قبل فرمودید: که عقلاء درایت را به روایت از دست نمی دهند قاضی ساعتی سر در پیش افکنده و بعد از آن سر بر آورده پرسید که شما چه کسید و نزد که درس می خوانید؟ شیخ گفت: من محمد بن نعمان حارثی هستم قاضی برخاست و دست

شیخ را گرفته به جای خود نشانید و عذر خواست و گفت: «انت المفید حقا» افاده کننده در حقیقت توئی یا شیخ.

علمای مجلس در همهمه و سرگوشی افتادند و همگی از قاضی برنجیدند قاضی گفت ای علمای دین اینمرد مرا ملزم ساخت و من در جواب او فروماندم اگر شما را جوابی هست بفرمائید تا برخیزد و به جای خود رود، و چون خبر به سلطان عزالدوله دیلمی رسید و التماس قدوم شیخ نموده و ماجرا را از او بی واسطه شنید مرکب خاص با قلابه و سرافسار زرین و سراپا خلعت خاص و صد دینار زر خلیفتی که هر دیناری ده دینار باشد با غلامی و کنیزی انعام فرمود و هر روز مبلغی از گوشت و برنج و نان مقرر داشت که در مجلس او صرف شود و از آنروز به لقب مفید ملقب شد و این قصه مشهور گشت، و چون حضرت صاحب الزمان علیه السلام شیخ مفید را به این لقب، ملقب ساخته بود این امر باعث آن شد که شیخ در میان خاصه و عامه به لقب مفید شهرت پیدا کند.

مناظره علی بن میثم با ابوالهذیل

سید مرتضی (ره) نقل کرده است که شیخ مفید (ره) فرمود: ابوالحسن علی بن میثم (ره) (۱) از ابوالهذیل علاف (۲) که از اهل سنت است پرسید: آیا نمی دانی که شیطان نهی می کند از همه خیرات و امر می کند به جمیع بدیها؟

ابوالهذیل گفت: بلی می دانم.

علی بن میثم (ره) فرمود: آیا جایز است که امر کند به همه بدیها و نداند بدیها را، و نهی کند از همه خوبیها و نداند آنها را؟

ابوالهذیل گفت: جایز نیست.

ابوالحسن (ره) گفت: بنابراین شیطان خیر و شر همه را می داند؟

ص: ۵۲۹

-
- ۱- از متکلمین علماء امامیه و در عصر مأمون و معتصم می زیسته است. به دستور عبیدالله بن زیاد روز قبل از ورود امام حسین به عراق در شهر کوفه به دار آویخته شد (الکنی و الالقاب شیخ عباس قمی جلد سوم ص ۱۸۲)
 - ۲- محمد بن الهذیل بن عبدالله مکحول بصری شیخ بصریین در اعتزال متوفی ۲۷۷ق در سر من رای الکنی و الالقاب شیخ عباس قمی جلد سوم ص ۱۷۰.

ابوالهذیل گفت: بلی.

ابوالحسن گفت: پس خبر ده مرا از امامی که اعتقاد به او داری بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا او می دانسته همه خیر و شر را؟

علاف گفت: خیر.

علی بن میثم گفت: بنابراین شیطان از امام تو اعلم است!

پس ابوالهذیل ساکت شد. (۱)

مناظره دیگر علی بن میثم با ابوالهذیل

ابوالحسن علی بن میثم (ره) گفت: روز دیگر به ابوالهذیل گفتم: خبر ده مرا از کسی که اقرار کرده باشد به کذب و شهادت دروغ، آیا جایز است شهادت او در آن واقعه برای دیگری؟

ابوالهذیل گفت: جایز نیست.

ابوالحسن گفت: آیا تو می دانی که انصار دعوی امارت کردند و بعد از آن خویش را تکذیب کرده و شهادت دادند بر خود به اینکه دروغ می گفتند، و باز اقرار کردند به امارت از برای ابوبکر و شهادت دادند به امارت از برای او؟ پس با گفته تو چگونه جایز است شهادت قومی که خود را تکذیب کردند و بر خویش شهادت به دروغگویی دادند؟!

شیخ مفید (ره) گوید: این کلامی است مختصر بر سبیل ایضاح که هر گاه دلیل مخالفین ما بر امامت ابوبکر اجماع مهاجرین و انصار بر امامت وی باشد که ابوالهذیل و سایر اهل سنت، گمان برده اند، چگونه با اعتراف به بطلان شهادت انصار از برای ابوبکر قابل جمع است! پس به تحقیق روشن شده که وجود شهادت انصار مثل عدمش می باشد یعنی لغو و بی فائده است! و باقی می ماند برای امامت ابوبکر شهادت بعض امت نه همه ایشان، پس ادعای اهل سنت نسبت به اجماع بر امامت وی بی ارزش می باشد چرا که خلافی نیست میان ما و آنها که قول بعض امت حجت نیست و خلافی نیست بین ما و آنها در اینکه غلط جایز است بر امت. (۲)

ص: ۵۳۰

۱- فصل سوم از مجالس مفید ص ۱۱

۲- فصل چهارم مجالس مفید ص ۱۲

شیخ مفید (ره) گوید: ضرار نزد ابوالحسن علی بن میثم (ره) آمد و گفت: یا ابوالحسن من برای آنکه مناظره و گفتگو کنم نزد تو آمده ام.

ابوالحسن گفت: در چه امری با من گفتگو می کنی؟

ضرار گفت: در امامت.

ابوالحسن گفت: والله نیامده ای تو پیش من از برای مناظره ولیکن آمده ای از برای تحکم کردن و زور گفتن.

ضرار گفت: از کجا تو این را دانستی.

ابوالحسن گفت: بر من است بیان آن و سپس گفت: تو می دانی که مناظره بسا باشد که منتهی شود به جائی که دلیل بر خصم خفی و مشکل شود. پس نداند آنرا و یا عناد کند و

اکثر مستمعین بلکه همه ایشان از جهل و عناد او آگاه نباشند؛ ولیکن من تو را به محل انصاف دعوت می کنم، پس اختیار کن یکی از دو امر را، یا قبول کن حرف مرا در شأن صاحب من و یا قبول می کنم حرف تو را در شأن صاحب تو!

ضرار گفت: چنین چیزی را نمی پذیرم.

ابوالحسن گفت: چرا نمی پذیری؟

ضرار گفت: از برای آنکه هرگاه قبول کنم حرف تو را در باره صاحب تو، می گویی: او بود وصی رسول الله صلی الله علیه و آله و افضل مردم بعد از آن حضرت، و خلیفه وی و سید مسلمانان، و من نمی توانم بعد از آنکه این را قبول کردم بگویم: صاحب من صدیق و دوست آن حضرت بود و مسلمانان او را از برای امامت اختیار کردند برای آنکه چیزی که قبول کردم از تو این قول را فاسد می سازد.

ابوالحسن گفت: پس قبول کن حرف مرا در باره صاحب تو و قبول می کنم قول تو را درباره صاحب من و این امر دوم است.

ضرار گفت: این هم ممکن نیست از برای آنکه من هرگاه قول تو را قبول کنم در باره صاحب من، می گوئی او بود گمراه کننده، و ظالم به آل محمد صلی الله علیه و آله، و نشسته بود در غیر مجلس خود و حق امام خود را غصب نموده بود، و در عصر نبی صلی الله علیه و آله منافق بود، و با قبول آن سودی ندارد که بگویم: صاحب من خیر و صالح و صاحب رسول خدا صلی الله علیه و آله و امین بود برای آنکه این شکسته شد به سبب قبول من قول تو را در حق وی: که گمراه و گمراه کننده

ابوالحسن (ره) گفت: پس هرگاه تو قبول نمی کنی قول خود را در باره صاحب خود و نه قول مرا در حق وی، پس نیامده ای پیش من مگر برای تحکم کردن و زور گفتن نه برای مناظره و گفتگو کردن. (۱)

مناظره هشام با یکی از خوارج

شیخ مفید (ره) گوید: که هارون الرشید دوست می داشت، کلام هشام بن حکم را با خوارج بشنود، پس امر به احضار هشام و احضار عبدالله بن یزید اباضی خارجی (۲) کرد و نشست جائی که کلام ایشان را می شنید و مردم او را نمی دیدند، و یحیی بن خالد برمکی وزیر رشید در مجلس بود.

پس یحیی به عبدالله گفت: که از ابو محمد یعنی هشام از چیزی سؤال کند.

هشام گفت: خوارج هیچ مسأله بر ما ندارند.

عبدالله گفت: برای چه؟

هشام گفت: از برای آنکه شما قومی هستید که با ما بر ولایت مردی اجماع کردید (یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام) و او را تعدیل نمودید و اقرار به امامت و فضل وی کردید و باز با عداوت و دشمنی و براءت و دوری از وی، از ما مفارقت کردید. پس ما بر اجماع خود و شهادتی که شما برای او دادید ثابتیم و مخالفت شما قده مذهب ما نمی کند و دعوی شما بر ما پذیرفته نمی شود. زیرا اختلاف به اتفاق برابری نمی کند، ولی شهادت خصم برای خصم دیگر مقبول است، و شهادت خصم بر علیه خصم دیگر یعنی بر ضرر وی مردود است.

یحیی گفت: یا ابامحمد قطع کلام نزدیک شد و باید عبدالله ملزم و ساکت شود، ولیکن چیز دیگری را جاری ساز و با عبدالله گفتگو کن، برای آنکه خلیفه این مکالمه را

ص: ۵۳۲

۱- فصل دهم مجالس مفید ص ۲۰

۲- به کسر الف و فتح باء موحد و در آخر آن ضاد معجمه منسوب به جماعتی از خوارج است موسوم به اباضیه و اصحاب حرث اباضی و این فرقه را حادثیه نیز نامیده اند و اباضیه جماعتی مختلف العقیده بودند که بعضی، بعضی دیگر را تکفیر کرده اند. اللباب فی تهذیب الانساب، جلد اول، ص ۱۷.

دوست می دارد.

هشام گفت: من به این امر حاضرم ولیکن کلام بسا منتهی می شود به جایی که بر افهام غامض و دقیق می آید پس یکی از خصمین عناد می کند و قبول نمی کند یا بر او مشتبه

می شود و نمی فهمد، پس اگر انصاف را دوست می دارد میان من و خودش واسطه عدلی را قرار دهد تا اگر من از راه بیرون روم، مرا به راه بیاورد و اگر او در حکم خود جور کند آن عادل بر جور و ظلم وی شهادت دهد.

عبدالله گفت: به تحقیق هشام ما را به سوی انصاف خواند، پس ما قبول داریم که بین ما و او واسطه می باید باشد.

هشام گفت: این واسطه که باشد و مذهب او چه باشد؟ آیا از اصحاب تو، و یا مخالف ملت اسلام باشد که نه مذهب من و نه مذهب تو را داشته باشد؟

عبدالله گفت: تو اختیار کن هر که را که خواهی پس به تحقیق من به او راضیم.

هشام گفت: اما من پس اعتقاد دارم اگر از اصحاب من باشد، تو ایمن نیستی از اینکه او برای من تعصب کند، و اگر از اصحاب تو باشد، من از او ایمن نیستم در حکمی که بر من کند. و اگر مخالف هر دو باشد، اعتماد بر او نیست نه در حکمی که بر من کند و نه در حکمی که بر تو نماید. ولیکن دو مرد می باید یکی از اصحاب من و یکی از اصحاب تو، تا در آن چیزی که میان ما و توست فکر کنند و بر ما به موجب حق و محض حکم به عدل، نه از روی تعصب حکم کنند.

عبدالله گفت: به تحقیق انصاف آوردی یا ابامحمد و من انتظار می کشیدم که این حرف را از تو بشنوم.

پس هشام به جانب یحیی بن خالد رو آورد و گفت: ایهاالوزیر به تحقیق او را ساکت کردم و جمیع مذاهب وی را به اندک سعی فاسد گردانیدم، و با او چیزی دیگر باقی نماند، و از مناظره با او مستغنی شدم.

پس رشید پرده را حرکت داد و یحیی بن خالد را طلبید و به او گفت که این متکلم شیعه یعنی هشام با سخنان خود و طرح سخن، این مرد خارجی را محکوم نمود و به اعتراف او اعتقاد خوارج باطل و مذهب آنها فاسد گردید. پس هشام را امر کن که صحت آنچه بر آن مرد (یعنی عبدالله) ادعا کرد بیان کند، و علت محکومیت او را روشن نماید.

پس یحیی به هشام گفت: خلیفه تو را امر می کند که آنچه بر این مرد ادعا کردی

واضح کنی.

هشام گفت: این قوم یعنی خوارج همیشه با ما در ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام موافق بودند تا آنکه ظاهر شد از امر حکمین آنچه ظاهر شد. پس به سبب حکم قراردادن به کفر وی حکم کردند. و برای این جهت قائل به ضلالت وی (یعنی علی علیه السلام) شدند. و حال آنکه همین طایفه آن حضرت را به این امر مضطر ساختند و حضرت به اختیار راضی به آن نشدند.

و اکنون این شخص با آنکه معتمد اصحاب خویش است، دو مرد را از روی اختیار نه به طریق اضطرار حکم گردانید که در مذهب با هم مختلف باشند یکی از ایشان تکفیر او کند و دیگری تعدیل.

پس اگر این مرد یعنی عبدالله در این کار مصیب است و درست رفته امیرالمؤمنین علیه السلام اولی به صواب است، و اگر مخطی و کافر است، پس نظر کردن در کفر و ایمان وی اولی است از نظر کردن در تکفیر او علی علیه السلام را. پس رشید این بحث را پسندید و امر کرد صله و جایزه به هشام بدهند (۱).

ص: ۵۳۴

بخش هشتم:

بحث های ائمه:

و شیعیان آنها با اهل سنت

- ۱- مباحثه عجیب حرّه، با حجّاج ثقفی ... ۴۸۱
- ۲- یک زن شیعه، ابن جوزی را رسوا نمود! ... ۴۸۴
- ۳- بحثی که بین مردی و اسماعیل بن علی، فقیه و عالم حنبلیه رخ داد ... ۴۸۵
- ۴- ابراهیم بن هشام با گفتن «سلونی قبل ان تفقدونی» رسوا شد! ... ۴۸۶
- ۵- مقاتل بن سلیمان با گفتن: «سلونی عمّادون العرش» رسوا شد ... ۴۸۷
- ۶- تنها علی ۷ می توانست بگوید: «سلونی قبل ان تفقدونی» ... ۴۸۷
- ۷- نادانی عمر شگفت آور است! ... ۴۸۸
- ۸- بعضی از علمای اهل سنت قاتل علی ۷ و فرزندان او را معذور دانسته اند! ... ۴۸۹
- ۹- بحث یک عالم شیعی با حاکم سنی ... ۴۹۲
- ۱۰- مباحثه فضال بن حسن با ابوحنیفه ... ۴۹۳
- ۱۱- عذر تراشی ابن حجر برای ابوبکر و عمر در غصب فدک از فاطمه زهراء ... ۴۹۵
- ۱۲- سخنان امیرالمؤمنین ۷ با اصحاب جمل ... ۴۹۷
- ۱۳- دیوانه ای که بین شیعه و سنی حکم نمود ... ۴۹۸
- ۱۴- پاسخ مرحوم بهلول به یک عالم سنی ... ۴۹۹
- ۱۵- زنی که دهان عمر را بست و او را درمانده کرد! ... ۴۹۹
- ۱۶- سخنان کوبنده مؤمن طاق با ابن ابی حذرّه ... ۵۰۰
- ۱۷- پاسخ سلیمان اعمش به ابوحنیفه ... ۵۰۶

۱۸- سخنان امام صادق ۷ با ابوحنیفه ... ۵۰۶

۱۹- مختصری از وضعیت ابوحنیفه در کتابهای اهل سنت ... ۵۰۸

۲۰- مباحثه علامه حلّی با علمای مذاهب اربعه و اثبات مذهب شیعه ... ۵۱۱

۲۱- مکه و تظاهرات براءت از مشرکین ... ۵۱۳

ص: ۵۳۵

خرافات ابوحنیفه و امثال او در توحید و غیر آن ... ۵۱۸

شگفتیهایی از رؤسای مذاهب اربعه و پیروان آنها ... ۵۱۹

نظر مرحوم آیه الله طیب اصفهانی راجع به علمای اهل سنت ... ۵۲۵

مباحثه شیخ مفید با رمانی و قاضی معتزلی ... ۵۲۷

مناظره علی بن میثم با ابوالهذیل ... ۵۲۹

مناظره دیگر علی بن میثم با ابوالهذیل ... ۵۳۰

مناظره علی بن میثم با ضرار ... ۵۳۱

مناظره هشام با یکی از خوارج ... ۵۳۲

ص: ۵۳۶

بخش نهم: احوال شیعیان و دوستان علی علیه السلام و اولاد طاهرین آن حضرت علیهم السلام

اشاره

احوال شیعیان و دوستان علی علیه السلام و اولاد طاهرین آن حضرت علیهم السلام

الباب التاسع:

فیما یتعلق بشیعه علی علیه السلام

و محبیه

ص: ۵۴۱

۵۴۲ سفید

ص: ۵۴۲

۱- علی علیه السلام و فضائل شیعیان او و نشانه ها و بشارتهای رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به آنها

مرحوم طبری در کتاب «بشاره المصطفی» با سند خود از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: «پدرم داخل مسجد شد و با عده ای از شیعیان ما برخورد نمود و چون به آنها نزدیک شد، بر آنها سلام کرد و سپس فرمود: "به خدا سوگند که من شما را دوست می دارم و از برخورد با شما شاد می شوم و براستی شما را دوست دارم خدا هستی، و بین شما و بهشت فاصله ای نیست جز اینکه نفس شما به اینجا برسد" و با دست مبارک اشاره به گلوی خود نمود و به آنها فرمود: "ما را با ورع و تقوی و کوشش در عبادت یاری کنید، و بدانید کسی که امام و رهبری برای خود انتخاب می نماید، باید در عمل به او اقتدا کند، شما اعوان و انصار خدا هستید، شما را سابقین اول و سابقین آخر و سابقین به بهشت! ما به امر خدا و رسول او، بهشت را برای شما ضمانت نموده ایم، و چنان می بینم که شما در بهشت هستید و در درجات بهشتی سبقت می گیرید. هر مرد مؤمنی از شما صدیق، و هر زن مؤمنه ای از شما حوراء می باشد."

و فرمود: "امیرالمؤمنین علیه السلام به قبر فرمود: "ای قبر خرسند باش که خدا بر این امت خشمگین است، جز بر شیعیان، و هر چیزی را شرافتی است و شرافت دین اسلام به شیعه است، و هر چیزی را اساس و پایه ای است، و اساس دین شیعه است، و هر چیزی را سید و

آقایی است و سید و آقای مجالس، مجالس شیعه است، و بر هر چیزی شاهی است و شاهد زمین، شیعیان ما هستند، آگاه باشید که مخالفین شما را خداوند در این آیه یاد نموده: «وجوه یومئذ خاشعۀ عامله ناصبه تصلی نارا حامیه» (یعنی: آنها در قیامت با صورتهایی ذلت بار و گرفتار آتش سوزان خواهند آمد) و آگاه باشید که دعای شما مستجاب است و هرچه از خدا بخواهید، خداوند صد برابر آن را به شما عطا خواهد نمود "تا اینکه فرمود: "چه نیکوست معامله خداوند با شما! چرا که شیعیان ما چون از قبور خود خارج شوند، صورتهای آنها نورانی است و به آنها برگه امان داده می شود و بر آنها هیچ گونه خوف و ترسی نیست و فرمود: "به خدا سوگند محبت خداوند به شیعیان ما بیش از ما خواهد بود!"

۲- رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «من شفیع شیعیان گناهکار تو هستم!»

ابن عباس گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «یا علی، شیعیان تو در قیامت رستگار می باشند، پس کسی که به آنها اهانت کند، به تو اهانت نموده و کسی که به تو اهانت نماید، به من اهانت کرده و کسی که به من اهانت کند، خداوند او را به دوزخ خواهد فرستاد و همیشه در آن خواهد ماند، و بدجایگاهی است! یا علی تو از من هستی و من از تو هستم، و روح تو از روح من و طینت تو از طینت من است، و شیعیان تو از باقیمانده طینت

ما آفریده شده اند، پس کسی که آنها را دوست بدارد، ما را دوست داشته، و کسی که آنها را دشمن بدارد، ما را دشمن داشته است!»

یا علی، شیعیان تو هر اندازه گناه و عیب داشته باشند، آمرزیده خواهند شد!

یا علی، به شیعیان خود بشارت ده که چون فردای قیامت، من به مقام محمود برسم، از آنها شفاعت خواهم نمود؛

یا علی، شیعیان تو شیعیان خدا، و انصار تو انصار خدا، و دوستان تو دوستان خدا، و حزب تو، حزب خدا هستند؛ یا علی، کسی که تو را دوست بدارد رستگار است، و کسی که تو را دشمن بدارد زیانکار است، یا علی، تو در بهشت دارای گنجی هستی، و تو صاحب جمیع بهشت می باشی!

هارون عبدی گوید: به ابوسعید خُدری گفتم: «در باره علی علیه السلام برای من حدیثی بگو» ابوسعید گفت: «روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله شخصی را فرستاد که بین مردم ندا کند: "هر که بگوید: لا اله الا الله داخل بهشت خواهد شد." و چون منادی با عمر بن خطاب روبه رو شد، عمر گفت: "آیا این سخن برای همه است و یا تنها برای عدّه ای است؟" پس منادی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: "عمر راجع به فرموده شما سؤال می کند که آیا این سخن عام است و یا مخصوص عدّه ای است؟" رسول خدا صلی الله علیه و آله دست مبارک خود را بر شانه علی

بن ابیطالب علیه السلام زد و فرمود: "سخن من مخصوص این آقا و شیعیان اوست!"

ابن عباس گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «چون روز قیامت شود، من و علی بن ابیطالب بر صراط می ایستیم، و به دست هر کدام از ما شمشیری است، پس احدی از صراط نمی گذرد، جز آنکه نسبت به ولایت علی بن ابیطالب از او سؤال خواهیم نمود، پس اگر دارای ولایت علی باشد، او را رها می کنیم، و الا با شمشیر گردن او را می زنیم و در آتش می افکنیم، و این است معنای قول خداوند که می فرماید: "وقفوهم انهم مسؤولون ... " یعنی: «آنها را نگه دارید که باید مورد سؤال واقع شوند» که در دنیا از امام خود حمایت نکردند و در آن روز تسلیم خواهند بود.»

۳- رسول خدا صلی الله علیه و آله شیعیان و دوستان علی علیه السلام را به بهشت بشارت داد!

۱- امام صادق از پدراناش، از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل فرموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله بالای منبر خود فرمود: «یا علی، خدای عزوجل، دوستی فقرا و مستضعفان روی زمین را به تو عطا فرمود، پس تو آنها را برادران و دوستان خود می دانی و آنها نیز تو را امام خویش می دانند، پس خوشا به حال کسانی که تو را دوست دارند، و امامت تو را تصدیق می نمایند...»

۲- یا علی، دوستان تو، اهل دعا و ذکر خدا، و کهنه پوشانی هستند که اگر خدای خود را

سوگند دهند، سوگند آنها پذیرفته است؟

۳- یا علی، برادران تو نزد مردم به پاکی و صداقت و کوشش در عبادت شناخته شده و در پیشگاه خداوند دارای منزلتی بزرگ هستند؛

۴- یا علی، برادران تو در بهشت فردوس همسایگان خدایند، آنها هرگز برای از دست دادن چیزی از دنیا ناراحت نمی شوند؛

۵- یا علی، برادران تو لب خشکیدگانی هستند که آثار عبادت در صورت‌های آنها دیده می شود؛

۶- یا علی، برادران تو در سه وقت شاد خواهند بود: یکی وقت جان دادن که من و تو را نزد خود حاضر می بینند، و دوم در وقت سؤال قبر، و وقت حضور در قیامت، و سوم وقت عبور از صراط که چون از ایمان و ولایت مردم سؤال شود پاسخ نتوانند داد؛

۷- یا علی، برادران خود را بشارت ده که خداوند عزوجل از آنها خوشنود است، چون آنها به امامت تو خوشنودند، و آن مرضی خداوند است؛

۸- یا علی، تو و شیعیان تو اهل عدالت و برگزیدگان خداوند هستند؛

۹- یا علی، تو و شیعیان تو در کنار حوض کوثر دوستان خود را سیراب می کنید، و دشمنان خود را از کوثر منع می نمایید؛

ص: ۵۴۷

۱۰- یا علی، شیعیان تو، در پنهان از خدای خود می ترسند، و در بین مردم از دین او و بندگان او خیرخواهی می کنند؛

۱۱- یا علی، شیعیان تو در درجات بهشتی از یکدیگر سبقت می گیرند، زیرا چون خدای خود را ملاقات می کنند گناهی بر آنها نیست؛

۱۲- یا علی، اعمال شیعیان تو در هر جمعه بر من عرضه می شود، و من به واسطه اعمال صالح آنها خشنود می شوم، و برای آنها طلب آمرزش می کنم

۱۳- یا علی، به اصحاب و یاران خود و کسانی که امامت و رهبری تو را پذیرفته اند بگو که از اعمال دشمنان خود دوری کنند، زیرا هیچ روز و شبی نیست جز آنکه رحمت خدای تبارک و تعالی آنها را احاطه می کند، پس باید از پلیدی گناه دوری کنند.

۴- رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را نسبت به شیعیان او سفارش فرمود

۱- یا علی، خشم خداوند - عَزَّوَجَلَّ - شدید است بر دشمنان شیعیان تو، و کسانی که از تو و شیعیان تو بیزاری جسته و به جای دوستی با تو و شیعیان تو دشمنان تو را دوست می دارند، و از آنها پیروی می کنند...!

۲- یا علی، سلام مرا به شیعیان خود برسان، چه آنهایی که مرا دیده اند و یا ندیده اند، و به آنها بگو که آنها برادران من هستند و من مشتاق آنها هستم، پس سَنَّتْهای مرا

برای نسلهای غیر از خود بیان کنند، و با تقوی و تمسک به دین خدا و پیروی از ولیّ او، دین خود را حفظ نمایند، و در عبادت خدا کوشا باشند، و بدانند که گفته های ما، آنها را جز به هدایت و سعادت راهنمایی نمی کند، و به آنها خبر ده که خداوند - عَزَّوَجَلَّ - از آنها خشنود است، و به وجود آنها بر ملائکه خود مباحثات می نماید، و در هر جمعه ای بر آنها نظر رحمت می افکند، و ملائکه خود را امر نموده که برای آنها طلب آموزش کنند؛

۳- یا علی، دریغ مکن از یاری مردمی که چون می شنوند و یا به آنها خبر می دهند که من تو را دوست می دارم، برای محبت من تو را دوست می دارند و آن را عبادت خود می دانند و خالصترین محبت خود را برای تو قرار می دهند، بلکه تو را بر پدران و برادران و فرزندان خود مقدم می دارند، و با تمام مشکلات و سختیها از تو حمایت می کنند، و برای حمایت از ما، بعد از آزارها و بدگوییها، حاضرند خون خود را بدهند و جان خویش را فدای ما کنند...!

پس با آنها مهربانی کن و به آنها قانع باش، زیرا خداوند - عَزَّوَجَلَّ - به علم خود آنها را از بین مردم، برای ما برگزیده و آنها را از طینت ما آفریده، و سرّ ما را به آنها سپرده، و دلهای آنها را به معرفتِ حقّ ما آشنا کرده، و سینه های آنها را برای پذیرش ما باز نموده آنها از ما پیروی می کنند و هرگز دیگران را بر ما مقدم نخواهند کرد، با اینکه از دنیای خود محروم می شوند.

خداوند آنها را تأیید فرموده و راه هدایت و سعادت را برای آنها باز نموده و آنها به

آن تمسک جسته اند، در حالی که مردم دیگر در ضلالت و گمراهی مانده، و در آراء نفسانی خود متحیر و سرگردانند، و از معرفت امام و حجت الهی کور شده اند، و آنچه از طرف خداوند - عزوجل - برای نجات آنها آمده، نشاخته اند و در سخط و خشم خداوند به سر می برند! ولی شیعیان تو بر طریقه و صراط مستقیم حرکت می کنند، و با مخالفان خود انس و الفت پیدا نمی کنند، آنها اهل دنیا نیستند و دنیا را از آن خود نمی دانند، آنها چراغهای روشن الهی هستند.

۵- امام کاظم علیه السلام دیون و بدهکاریهای شیعه را ضمانت نمود!

مرحوم صدوق با سند خود از ابن ابی نجران نقل می کند که گوید: از امام کاظم علیه السلام شنیدم می فرمود: «کسی که با شیعیان ما دشمنی کند، با ما دشمنی کرده، و کسی که آنها را دوست بدارد، ما را دوست داشته، زیرا آنها از ما هستند و از طینت ما آفریده شده اند و کسی که آنها را دوست بدارد از ما خواهد بود، و کسی که آنها را دشمن بدارد از ما نخواهد بود!

شیعیان ما حقایق را با نور خدا می بینند، و از رحمت الهی بهره مند هستند، و با عنایات خداوند رستگارند. احدی از شیعیان ما بیمار نمی شود، جز آنکه ما نیز برای او بیمار خواهیم بود، و هیچ یک از آنها اندوهگین نمی شود، جز آنکه ما نیز برای او اندوهگین

خواهیم شد، و چون شاد باشد، ما نیز شاد خواهیم بود، و ما از هیچ کدام از شیعیان خود - که در شرق و غرب عالم هستند - غافل نیستیم، و هر که از شیعیان ما دینی به گردن او باشد و از دنیا برود، آن دین به عهده ما خواهد بود، و اگر مالی از او بماند، برای وارث او خواهد بود! شیعیان ما نماز را برپا می کنند، و زکات را اداء می نمایند، و حج خانه خدا را انجام می دهند و روزه ماه مبارک رمضان را می گیرند، و اهل بیت پیامبر خود را دوست می دارند، و از دشمنان آنها بیزاری می جویند.

شیعیان ما اهل ایمان و تقوی هستند، کسی که (اعتقادات) آنها را انکار کند، خدا را انکار نموده، و کسی که از آنها بدگویی کند و به آنها توهین نماید، به خدا توهین نموده، زیرا آنها بندگان حقیقی خدا، و دوستان راستین او هستند! به خدا سوگند یک نفر آنها در قیامت می تواند به تعداد افراد قبیله ربیعہ و مُضِر (نام دو قبیله از قبایل بزرگ عرب است) شفاعت کند، و خداوند شفاعت او را در باره آنها می پذیرد، زیرا او مورد عنایت خداوند - عزَّوَجَلَّ - می باشد.

۶- وظایف شیعیان و دوستان علی علیه السلام

۱- محمد بن عمران گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «هر که با اخلاص و حقیقت

بگویند: «لااله الا الله» او از اهل بهشت خواهد بود، و اخلاص او این است که با گفتن: «لااله الا الله» از محرّمات خداوند پرهیز کند.»

۲- ابو عبیده حدّاء گویند: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله مکه را فتح نمود، بر کوه صفا ایستاد و فرمود: «ای فرزندان هاشم، وای فرزندان عبدالمطلب، من فرستاده خدا به سوی شما هستم، و نسبت به شما خیرخواه و مهربان می باشم! مبادا بگویند محمد از ما می باشد (و دست به هر کاری بزنید!) به خدا سوگند! جز افراد با تقوی کسی با من ارتباط نخواهد داشت، خواه از شما باشد و خواه از غیر شما! آگاه باشید که من در قیامت شما را نخواهم شناخت اگر دنیا را به دوش گرفته و در قیامت حاضر شوید، در حالی که مردم دیگر آخرت را به دوش داشته باشند و اعمال صالح را با خود آورده باشند! ای مردم، آگاه باشید که من راه عذر را بین خود و شما و بین خدای خود و شما بستم! بدانید که من مالک عمل خود هستم و شما نیز مالک عمل خویش می باشید. (یعنی مغرور به خویشی و ارتباط با من نباشید!)

۳- مرحوم صدوق از حضرت رضا علیه السلام نقل نموده که فرمود: «شیعیان ما تسلیم امر ما هستند، و سخن ما را می گیرند، و با دشمنان ما مخالفند، پس کسی که چنین نباشد، از ما نیست.»

۴- مرحوم صدوق در کتاب صفات الشیعه با سند خود از مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام نقل نموده که فرمود: «دروغ می گوید کسی که گمان کرده از شیعیان ماست، در حالی که در دین خود، به غیر ما مراجعه می کند، و توسل به غیر ما پیدا می نماید.»

۵- ابوبصیر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «شیعیان ما اهل ورع و تقوی، و کوشش در عبادت و وفا، و امانت، و زهد، و عبادت هستند، آنها در شبانه روز پنجاه و یک رکعت نماز می خوانند، و شبانگاه به عبادت می پردازند و روزها روزه می گیرند، و زکات مال خود را ادا می کنند، و به حج خانه خدا می روند، و از هر حرامی دوری می جویند.»

۶- صدوق علیه الرحمه به سند خود از محمد بن عجلان نقل نموده که گوید: من در خدمت امام صادق علیه السلام بودم، پس مردی وارد شد و بر آن حضرت سلام کرد، امام صادق علیه السلام از او پرسیدند: «حال برادران تو چطور است؟» و چون آن مرد از برادران خود نیکو تمجید نمود و آنها را به پاکی و درستی یاد کرد، امام صادق علیه السلام فرمود: «آیا عیادت اغنیای آنها از فقرا و مستمندان چگونه است؟» آن مرد گفت: «عیادت آنها از فقرا کم است.» امام صادق فرمود: «آیا اغنیاء از نظر مالی به فقرا رسیدگی می کنند؟» آن مرد گفت: شما از اخلاقی سؤال می فرمایید که در شهر ما وجود ندارد!» امام صادق علیه السلام فرمود: «پس آنها چگونه گمان می کنند که شیعه ما هستند؟!»

۷- عبدالله بن سنان گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «ای مردم من شما را به تقوی سفارش می کنم، و از شما می خواهم که تقیه را رعایت نمایید و مردم را بر دوش خود سوار نکنید که ذلیل خواهید شد، و بدانید که خدای عزوجل در کتاب خود فرموده: «قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» (یعنی با مردم نیکو سخن بگویید)، سپس فرمود: بیماران آنها (یعنی اهل سنت) را عیادت کنید، و جنازه های آنها را تشییع نمایید، و بین آنها شهادت بحق بدهید، و در جماعت آنها شرکت کنید، و حقوق آنها را رعایت نمایید.»

و سپس فرمود: «چه چیز از این سخت تر است که عده ای گمان کنند پیرو ما هستند و به گفته ما عمل می کنند، و چون آنها را امر و نهی کنیم، از ما نپذیرند و اسرار ما را نزد دشمنان ما فاش کنند و وقتی دشمنان ما بگویند عده ای از شما چنین و چنان نقل می کنند، به آنها بگوییم: ما از چنین افرادی بیزار هستیم و بیزاری ما از آنها ثابت شود.»

۸- مسعده بن صدقه از امام صادق علیه السلام نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا شما را خبر دهم که چرا مؤمن را مؤمن گویند؟» گفتند: «بلی یا رسول الله» فرمود: «برای اینکه مردم او را نسبت به جان و مال خود امین می دانند!» و سپس فرمود: «آیا می دانید مسلمان کیست؟ مسلمان کسی است که مردم از دست و زبان او سالم باشند!» و باز فرمود: «آیا می دانید مهاجر کیست؟ مهاجر کسی است که از گناهان و محرمات خدای - عزوجل - دوری کند!»

۹- سندی بن محمد گوید: عدّه ای به دنبال امیرالمؤمنین حرکت کردند، پس امیرالمؤمنین علیه السلام متوجه آنها شد و فرمود: «شما بر چه اعتقادی هستید؟» گفتند: «ما شیعیان شما هستیم یا امیرالمؤمنین!» امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «من آثار شیعه بودن را در شما نمی بینم!» آنها گفتند: «یا علی آثار شیعه چیست؟» فرمود: «شیعیان ما از بیداری شب؛ زرد صورت و از روزه گرفتن تهی شکم، و از دعای زیاد خشکیده لب، و از تواضع و خشوع غبارآلود هستند!»

۱۰- مرحوم صدوق از امام باقر علیه السلام نقل نموده که فرمود: «شیعیان علی علیه السلام در راه دوستی و ولایت ما اهل انفاق و گذشت هستند، و یکدیگر را دوست می دارند، و برای زنده کردن و احیای امر ما گرد هم جمع می شوند، آنها چون به خشم آیند ستم نمی کنند، و چون خشنود باشند اسراف نمی کنند، و بین هر جمعیتی باشند، با آنها موافقت می کنند و مایه برکت هستند.»

۱۱- ابی مقدم گوید: امام باقر علیه السلام به جابر فرمود: «ای جابر شیعه علی علیه السلام صدای خود را بلند نمی کند و دشمنی او در عمل ظاهر نمی شود، و دشمن ما را نمی ستاید، و به او احسان نمی کند، و با او همنشینی نمی کند، و مانند سگ به کسی حمله نمی کند، و مانند کلاغ اهل طمع نیست، و اگر از گرسنگی بمیرد، دست گدایی دراز نمی کند، و زندگی

شیعیان ما سبک و ساده است، و آنها در حال انتقال به سرای آخرت هستند، و اگر بین مردم باشند، کسی آنها را نمی شناسد، و اگر از بین مردم خارج شوند، کسی از حال آنها نمی پرسد، و اگر بیمار شوند، کسی به عیادتشان نمی رود، و اگر بمیرند، کسی جنازه آنها را تشییع نمی کند! آنها در قبرهای خود به زیارت یکدیگر می روند!»

جابر گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: «آنها را کجا پیدا کنم؟» فرمود: «در اطراف زمین و بین بازارها!» سپس فرمود: «خداوند وصف آنها را در این آیه ذکر فرموده: «اذلّه علی المؤمنین اَعزّه علی الکافرین» (یعنی آنها مقابل مؤمنین متواضع و ذلیلند و مقابل کفار با عزّت و صلابت می باشند!)»

۱۲- مفضل بن قیس گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: «شیعیان ما در کوفه چند نفرند؟» گوید: عرض کردم: «پنجاه هزار نفر هستند.» تا اینکه پیاپی سؤال نمود و سرانجام فرمود: «آیا فکر می کنی که بیست نفر باشند؟!» و سپس فرمود: «به خدا سوگند من دوست دارم بیست و پنج نفر باشند و به معارف ما آشنا بوده و در باره ما جز حق و آنچه شایسته ماست نگویند!»

۷- عجایبی از احوال و فضائل شیعیان علی علیه السلام در روایات

۱- امام صادق علیه السلام فرمود: «کسی که شیعه ما را خشنود کند، رسول خدا صلی الله علیه و آله را خشنود

نموده، و کسی که او را آزار دهد و یا اندوهی براو وارد کند، رسول خدا را آزرده و بر او اندوه وارد نموده است!»

۲- و فرمود: «مقام شیعیان ما را از آنچه از کلام ما می دانند و می فهمند، به دست آورید.»

۳- و فرمود: «خداوند در دنیا در صورت شما شیعه ها نوری قرار داده که با آن شناخته می شوید، پس چون یکی از شما برادر خود را ملاقات کند، محل نور را از پیشانی او ببوسد.»

۴- امام باقر علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند، خداوند جز شما را حاجی نمی داند، و حج را از غیر شما قبول نمی کند.»

۵- امام صادق علیه السلام به شیعیان خود فرمود: «ای بندگان خدا، کسی جز شما بر ملت حضرت ابراهیم نیست و خداوند عبادت را جز از شما نمی پذیرد، و گناهان جز شما را نمی بخشد.»

۶- امام کاظم علیه السلام فرمود: «کسی که نمی تواند به ما صله و احسان کند، به فقرای شیعیان ما احسان کند، و کسی که نمی تواند قبور ما را زیارت کند، صلحای شیعه ما را زیارت کند.»

۷- امام صادق علیه السلام فرمود: «شیعیان ما بعد از ما، از همه مردم به عرش خدا نزدیکتر

۸- امام باقر علیه السلام فرمود: «مقصود از «الأصحاب الیمین» در آیه شریفه «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهينَهُ الْاَصْحَابُ الْيَمِينِ» شیعیان ما هستند. (یعنی هر کسی در گرو کار خویش می باشد، جز اصحاب یمین)

۹- امام صادق علیه السلام فرمود: «چون روز قیامت شود، همه خلائق با نام مادرانشان صدا زده می شوند جز ما و شیعیان ما، که با نام پدرانمان صدا زده می شویم!»

۱۰- امام باقر علیه السلام فرمود: «ما و شیعیان ما از طینت پاکان آفریده شدیم، و دشمنان ما از طینت خبال و حماء مسنون آفریده شدند (مقصود از خبال، چرک اهل جهنم و خون متعفن است که از رحم زنهای زناکار خارج می شود و در قدحی از جهنم جمع می شود و اهل جهنم از آن می نوشند!»

۱۱- امام عسگری علیه السلام فرمود: «آیه شریفه «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ...» تنها در باره شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام نازل گردیده است.»

۱۲- امام صادق علیه السلام فرمود: «حقوق شیعیان ما بر ما بیش از حقوق ما بر آنها می باشد، چون آنها به واسطه ما از دشمنان ما آزار می بینند، ولی ما به واسطه آنها آزار نمی بینیم.»

۱۳- و فرمود: «هر چیزی را جوهری است، و جوهر فرزندان آدم، محمد صلی الله علیه و آله و ما و شیعیان

۱۴- و فرمود: «شما شیعه ها آل محمد صلی الله علیه و آله هستید، شما شیعه ها آل محمد صلی الله علیه و آله هستید.»

۱۵- و فرمود: «کسی که با ولایت ما بمیرد؟ شهید مرده است!» راوی گوید: به آن حضرت عرض کردم: «گرچه در رختخواب خود مرده باشد؟» فرمود: «گرچه در رختخواب خود مرده باشد! او زنده خواهد بود و در پیشگاه خداوند روزی می خورد.»

۱۶- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند از نور صورت علی بن ابیطالب هفتاد هزار ملک را آفریده که تا قیامت برای او و دوستان او طلب آمرزش کنند!»

۱۷- امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند به عصمت و ولایت خود قلم را از شیعه برداشته است.»

۱۸- و فرمود: «در روز قیامت ما شاهد بر شیعیان خود می باشیم، و شیعیان ما شاهد بر مردم هستند، و با شهادت شیعیان ما مردم به بهشت و یا دوزخ می روند.»

۱۹- امام باقر علیه السلام فرمود: «در قضاوت بر شیعیان ما عجله نکنید، زیرا آنها اگر لغزشی داشته باشند در نهایت به رستگاری و صلاح می گرایند.»

۲۰- علی بن عبدالعزیز گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که به شیعیان خود می فرمود: «به خدا سوگند من شما را، و بوی شما را، و دیدار شما را، و زیارت شما را دوست دارم و

بدانید که من بر دین خدا و ملائکه او هستم، پس با ورع و تقوای خود مرا کمک کنید.» و سپس فرمود: «من در شهر مدینه آنقدر غریب هستم که مانند دانه جوی بین این مردم هستم، و چون یکی از شما را می بینم آرامش می یابم و از غربت خارج می شوم.»

۲۱- صباح بن سیابه گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: (شما شیعه ها آنقدر نزد خدا عزیزید که) بسا کسی شما را می بیند و شما را دوست می دارد، و اعتقاد شما را نمی داند، و خداوند با همان دوستی، او را به بهشت می برد، و بسا کسی شما را می بیند و شما را دشمن می دارد و اعتقاد شما را نمی داند، و خداوند با آن دشمنی، او را به آتش می برد، و بسا یکی از شما نامه عمل او پر از حسنات می شود بدون اینکه کاری انجام داده باشد! ابن سیابه گوید: عرض کردم: «چگونه چنین می شود؟!» فرمود: «او از کنار مردمی که از ما بدگویی می کنند، می گذرد و چون او را می بینند به یکدیگر می گویند: "این از شیعیان آنهاست و یا او را از خود دور و از او بدگویی می کنند، و بدین سبب خداوند - عزَّوَجَلَّ - نامه او را از حسنات پر می سازد، بدون اینکه عمل خیری انجام داده باشد!»

۸- مقام شیعیان علی علیه السلام در قیامت

۱- معاویه بن عمّار از امام صادق از پدرش از جدّش امیرالمؤمنین علیهم السلام از رسول

خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده که فرمود: «یا علی، ائت مرا در عالم طین به من نشان دادند، و من کوچک و بزرگ آنها را در عالم ارواح دیدم، قبل از آنکه در قالب جسد و بدن قرار گیرند، و چون به تو و شیعیان تو برخورد نمودم، برای شما طلب آمرزش کردم.» پس علی علیه السلام عرض کرد: «یا رسول الله، مرا در باره شیعیانم بیشتر آگاه سازید!» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بلی یا علی، چون تو و شیعیان تو از قبرها خارج شوید، صورتهای شما مانند ماه شب بدر خواهد بود، در حالی که سختیها، و غصه ها از شما برطرف شده باشد، و در زیر سایه عرش خداوند خواهید بود و مردم در وحشت و حزن باشند، ولی شما هیچ ترس و حزنی نخواهید داشت، و برای شما مائده و غذای بهشتی آماده شود، در حالی که مردم گرفتار حساب خواهند بود!»

۲- معاویه بن عمّار از امام صادق از پدرش از جدّش امیرالمؤمنین علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده که فرمود: «چون روز قیامت شود، عدّه ای بر منبرهایی از نور قرار گیرند، که صورتهای آنها مانند ماه شب بدر نورانی باشد، و اولین و آخرین، غبطه و حسرت آنها را می خورند!» پس رسول خدا صلی الله علیه و آله سکوت نمود و باز همین سخنان را سه مرتبه تکرار فرمود، عمر بن خطاب عرض کرد: «یا رسول الله، پدر و مادرم فدای شما باد، آیا اینها شهداء هستند؟» فرمود: «شهادیند، ولی نه آن شهادایی که شما گمان می کنید!» عمر عرض

کرد: «آیا انبیاء و پیامبران هستند؟» فرمود: انبیاء هستند اما نه انبیایی که شما گمان می کنید!» عمر عرض کرد: «آیا اوصیاء هستند؟» فرمود: «اوصیاء هستند، اما نه اوصیایی که شما گمان می کنید!» عرض کرد: «آیا از اهل آسمان هستند یا اهل زمین؟» فرمود: «آنها اهل زمین هستند!» عمر عرض کرد: «پس به من خبر دهید آنها کیانند؟» آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله با دست مبارک به علی علیه السلام اشاره نمود و فرمود: «این آقا و شیعیان او هستند!» و سپس فرمود: «از قریش کسی دشمن علی نباشد، مگر آنکه زنازاده باشد، و از انصار کسی دشمن او نباشد، جز آنکه یهودی باشد، و از عرب کسی دشمن او نباشد، جز آنکه حرامزاده باشد و از بقیه مردم کسی دشمن او نباشد، مگر آنکه شقی باشد! ای عمر، دروغ می گوید کسی که گمان کرده مرا دوست می دارد، در حالی که دشمن علی می باشد!!»

۹- ملائکه خدمتگزار شیعه علی علیه السلام هستند و به جای آنها عبادت می کنند!

سدیر صیرفی گوید: خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم، و ابوبصیر و میسر و عدّه ای از اصحاب او نزد آن حضرت بودند، و چون نشستیم، امام صادق علیه السلام روی خود را به من نمود و فرمود: «ای سدیر، ولیّ و دوست ما، ایستاده و نشسته، و خواب و بیدار، و زنده و مرده، در حال عبادت خدا می باشد!» عرض کردم: «فدای شما شوم، عبادت او را در حال

ایستاده و نشسته و زنده بودن دانستم، اما در حال خواب و مردن ندانستم!» امام صادق علیه السلام فرمود: «ولّی و دوست ما چون به خواب رود، و وقت نماز برسد، خداوند دو ملک را که از زمین آفریده شده اند و هرگز به آسمان نرفته و ملکوت آن را ندیده اند؛ مأمور می فرماید که نزد او نماز بخوانند تا اینکه بیدار شود، و خداوند ثواب نماز آنها را - که هر رکعتی از آن معادل هزار رکعت نماز انسانهاست - برای او می نویسد، و چون خداوند، ولّی و دوست ما را قبض روح نماید و دو ملک مأمور به او گویند: پروردگارا عُمَر بنده تو تمام شد و تو از ما به او آگاهتری، پس به ما اجازه بده برویم و در آفاق آسمانها و اطراف زمین عبادت تو را بکنیم؛" به آنها خطاب شود که: "در آسمانها و زمین کسانی هستند که مرا عبادت می کنند و من نیازی به عبادت آنها ندارم، بلکه آنها به عبادت من نیازمند هستند، و من کسی را نیافریدم که نزد من خود را نیازمند بداند همانند او، پس بروید نزد قبر ولّی من و آنجا عبادت کنید!» آن دو ملک گویند: «خدایا این کیست که تو او را دوست داری و به واسطه محبّت تو سعادت یافته است؟» خطاب رسد: «او کسی است که پیمان دوستی بنده ام، محمّد و وصی او و ذریّه آنها را از او گرفته ام. بروید کنار قبر ولّی من و تا قیامت نزد قبر او نماز بخوانید!».

امام صادق علیه السلام فرمود: «پس آن دو ملک می آیند و تا قیامت نزد قبر او نماز

می خوانند، و خداوند ثواب نماز آنها را برای او می نویسد، و ثواب هر نماز آنها معادل هزار نماز خواهد بود!»

سدیر گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «ای فرزند رسول خدا، طبق آنچه فرمودید نماز و عبادت ولی شما در حال مردن و خواب، بیش از بیداری و زنده بودن او خواهد بود؟!» امام صادق علیه السلام فرمود: «هیئات که نماز و عبادت ملائکه افضل از عبادت او باشد! او در قیامت مقامی دارد که به هر که امان دهد، خداوند امان او را می پذیرد!»

۱۰- گناهکاران شیعه علی علیه السلام و معامله خداوند با آنها در قیامت و ...

در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند عده ای را در قیامت مبعوث می کند که نامه عمل آنها از گناهان پر شده، و به آنها گفته می شود: «شما در مقابل این گناهان چه حسناتی آورده اید؟ و اگر حسنات و اعمال خیری مقابل آنها نداشته باشید گرفتار خواهید بود!» آنها گویند: «خدایا ما حسناتی برای خود سراغ نداریم!» ناگهان از طرف خداوند عزوجل ندا می رسد که: «اگر شما برای خود حسناتی را سراغ ندارید، من برای شما حسناتی سراغ دارم.» و سپس نوشته کوچکی در کفّه حسنات آنها قرار می گیرد که بر گناهان آنها ترجیح پیدا می کند، و فاصله آن با گناهان

آنها بیش از فاصله زمین تا آسمان است، پس به یکی از آنها گفته می شود: «دست پدر و مادر، و برادران و خواهران و مخصوصین و خویشان و دوستان و آشنایان خود را بگیر و به بهشت ببر!»

اهل محشر گویند: «پروردگارا! ما گناهان آنها را شناختیم، اما ندانستیم حسنات آنها چه بود؟» پس از! طرف خداوند عزوجل ندا آید: «ای بندگان من، حسنات آنها این بود که یکی از آنها در دنیا بقیه بدهی خود را برای برادر طلبکار خود آورد و گفت: طلب خود را بگیر. چون من تو را به واسطه دوستی با علی بن ابیطالب علیه السلام دوست دارم؛ پس برادر طلبکار گفت: چون تو علی بن ابیطالب علیه السلام را دوست داری، من از طلب خود گذشتم و تو هر چه می خواهی از مال من بردار!»

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند از عمل آنها تشکر نمود و با آن عمل گناهان آنها را بخشید، و آن عمل را در کنار نامه آنها نوشت و به واسطه آن بهشت را برای آنها و پدر و مادر آنها واجب نمود.»

مرحوم مفید به سند خود از ابی عبدالرحمان از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: «در یکی از سفرها رسول خدا صلی الله علیه و آله از مرکب خود پیاده شد و پنج مرتبه سجده نمود و چون حرکت نمود، بعضی از اصحاب آن حضرت گفتند: "یا رسول الله، امروز چیزی از

شما دیدیم که تاکنون ندیده بودیم؟!» فرمود: "جبرئیل علیه السلام نزد من آمد و گفت: علی اهل بهشت است؛ و چون به شکرانه آن سجده کردم، گفت: فاطمه نیز اهل بهشت است، و چون باز سجده شکر نمودم، گفت: حسن و حسین آقای جوانان اهل بهشت هستند؛ و چون به شکرانه آن سجده کردم، گفت: دوستان آنها نیز اهل بهشت هستند، و چون سجده کردم، گفت: دوستان دوستان آنها نیز اهل بهشت می باشند؛ پس بر آن هم سجده کردم!"

۱۱- سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام راجع به حضرت مهدی علیه السلام در کتابهای اهل سنت

سلیمان قندوزی حنفی می گوید: علی کرم الله وجهه در باره مهدی رضی الله عنه کلمات قدسیه ای فرموده و سپس خطبه ۱۹۰ نهج البلاغه را نقل می کند که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «در خانه های خود بنشینید، و بر بلاها صابر باشید، و با دستها و شمشیرهای خود - که زبانهای شماس است - حرکت نکنید و بر تقدیر خدا سبقت نجوید و بدانید کسی که حق خدا و حق رسول خدا و حق اهل بیت او را شناخته باشد، اگر در رختخواب خود هم بمیرد شهید خواهد بود، و پاداش او بر خداوند است، و ثواب آنچه را از اعمال صالح نیت داشته، به او خواهند داد، و نیت او نسبت به اعمال خیر و دفاع از حریم دین به جای

شمشیر زدنِ اوست در راه خدا، زیرا برای هر چیزی وقتی است و تا وقت آن نرسد، اقدام بر آن شایسته نیست!»

تا اینکه گوید: علی علیه السلام در سخن خود اشاره به اصحاب مهدی رضی الله عنهم نموده که می فرماید: «ای مردم، پدر و مادرم فدای عدّه ای که نام آنها در آسمان معروف، و در زمین مجهول است! ای مردم با دگرگون شدن امور خود، و از بین رفتن محبتها و برادریها، و به کار گماشته شدن بچه ها، امید ظهور آن حضرت (یعنی مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله) را داشته باشید، و آن زمانی است که شمشیر زدن برای مؤمن، آسانتر از به دست آوردن یک درهم مال حلال است، در آن زمان مردم بدون خوردن شراب مست شوند، و مستی آنها از نعمتهای فراوان است، و بدون نیاز به قسم (برای به دست آوردن مال دنیا) قسم خورند، و بدون اضطراب دروغ گویند، و آن وقتی است که بلا بر آنها فشار آورد، مانند زین که بر پشت شتر فشار می آورد!» سپس فرمود: «چقدر مدّت بلا طولانی خواهد بود، و انتظار فرج طول خواهد کشید!»

و گوید: علی علیه السلام فرمود: «مهدیّ علیه السلام هدایت و حق را جایگزین هوسها خواهد نمود، زمانی که مردم، هوسها و باطل را جایگزین هدایت نموده باشند، و قرآن را جایگزین رأی و فتوهای (بی مدرک) خواهد نمود، پس از آن که مردم رأی را جایگزین حکم قرآن کرده

ص: ۵۶۷

باشند.»

و گوید: علی علیه السلام فرمود: «مهدیّ ما (خانواده) با چراغی نورانی سیر می کند، و همانند اجداد صالح خود حرکت می نماید و ریسمان بندگی

(جباران) را از گردن مردم برمی دارد و آنها را آزاد می نماید، و اجتماع گمراهان را به هم می زند، و پراکندگی اهل حق را سامان می بخشد! او (در زمان غیبت خود) از مردم پنهان خواهد بود، و هرگز اثر و نشانه ای از او نخواهند یافت، هرچند در جستجوی او باشند.»

۱۲- شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان غیبت امام زمان علیه السلام

۱- حضرت زین العابدین علیه السلام می فرماید: «غیبت ولیّ خدا، و دوازدهمین جانشین رسولِ او صلی الله علیه و آله طولانی خواهد شد، و منتظران ظهور او در زمان غیبت او بهتر از مردم هر زمانی هستند، زیرا خدای متعال عقل و فهم و معرفت آنها را بقدری بالا برده که زمان غیبت برای آنها مانند زمان حضور است، و منزلت آنها در پیشگاه خداوند منزلت کسانی است که در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله جهاد کرده اند، و آنها شیعیان مخلص و صادق ما هستند، و آنها منادیان بحقّ دین خدا در آشکارا و پنهان هستند.»

۲- مرحوم مفید از جابرنقل می کند که می گوید: بعد از انجام اعمال حجّ خدمت

ص: ۵۶۸

امام باقر علیه السلام رسیدیم و چون خواستیم با آن حضرت وداع و خداحافظی کنیم، عرض کردیم: «یابن رسول الله ما را نصیحت بفرمایید!» امام باقر علیه السلام فرمود: «باید قویّ شما نسبت به ضعیف شما، و غنیّ شما نسبت به فقیر شما رسیدگی و انفاق نماید، و هر کدام از شما باید نسبت به برادر دینی خود خیرخواه باشد، چنانکه برای خود خیرخواه است، و باید اسرار ما را حفظ کنید و مردم را برگردن ما سوار نکنید، و به حالات ما بنگرید و به فرموده های ما که برای شما نقل شده توجه کنید، پس اگر آنها را موافق با قرآن دیدید بپذیرید، و اگر موافق با قرآن نبود رد کنید، و اگر برای شما مشتبّه بود، توقف کنید و امر آنها را به ما ارجاع دهید تا برای شما توضیح دهیم، و اگر آنچه را به شما می گوئیم رعایت کنید، و از گفته ما تجاوز ننمایید، هر که از شما قبل از خروج قائم ما حضرت مهدیّ علیه السلام بمیرد، شهید مرده است، و اگر آن حضرت را درک کند و در رکاب او کشته شود، پاداش دو شهید را خواهد داشت، و اگر در حضور آن حضرت یکی از دشمنان او را بکشد، پاداش بیست شهید را خواهد داشت!»

۳- امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از چهارصد سخن خود می فرماید: «کسی که (از شیعیان ما باشد و) به گفته ما عمل کند، فردای قیامت در حظیره القدس بهشتی همشین ما خواهد بود، و کسی که منتظر ظهور و دولت ما باشد، پاداش او مانند کسی است که در راه

خدا در خون خود غلطیده باشد!»

۴- و در سخن دیگر فرمود: «منتظر فرج ما باشید، و از وعده فرج و رحمت خداوند ناامید نباشید، زیرا محبوبترین اعمال (در زمان غیبت) نزد خداوند - عَزَّوَجَلَّ - انتظار فرج است.»

۱۳- ثواب منتظرین فرج آل محمد صلی الله علیه و آله و کسانی که در زمان غیبت بر ولایت آنها ثابت باشند

۱- ابوبصیر از امام باقر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در بین اصحاب خود دو مرتبه فرمود: «خدایا مرا موفق به ملاقات برادرانم بگردان!» اصحاب آن حضرت عرض کردند: «آیا ما برادران شما نیستیم؟!» فرمود: «نه شما اصحاب من هستید، و برادران من مردمی هستند که در آخرالزمان خواهند آمد، و مرا نخواهند دید و به من ایمان خواهند آورد! خداوند نام آنها و نام پدران آنها را به من معرفی نموده قبل از آنکه از پشت پدرها و رحم مادرها خارج شوند!» سپس فرمود: «استقامت آنها بر دین خود بیش از کسی است که شاخه پر از تیغ را در شب تاریک با دست خود از بالا به پایین بتراشد و یا آتش سرخ شده ای را در دست خود نگه دارد! آنها چراغهای نورانی خداوند در روی زمین

ص: ۵۷۰

هستند، و خداوند آنها را از هر فتنه کور و خطرناکی نجات می دهد.»

۲- امام صادق علیه السلام می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «یا علی! قویترین مردم از جهت ایمان و یقین، مردم آخرالزمان هستند، زیرا آنها پیامبر خود را درک نمی کنند و امام زمان آنها هم از آنها پوشیده خواهد بود، و تنها با نوشته روی کاغذ ایمان پیدا می کنند!»

۳- امام سجاد علیه السلام می فرماید: «کسی که در زمان غیبت قائم ما (حضرت مهدی علیه السلام) ثابت قدم بماند و بر ولایت ما باقی باشد، خداوند پاداش هزار شهید مانند شهدای بدر و احد را به او خواهد داد!»

۴- یکی از اصحاب و یاران امام صادق علیه السلام گوید: به آن حضرت عرض کردم: «نظر شما نسبت به کسی که بر ولایت شما و انتظار فرج بمیرد، چیست؟» امام صادق علیه السلام فرمود: «او به منزله کسی است که با حضرت مهدی بوده باشد و در کنار او در آن خیمه مخصوص نشسته باشد!» و بعد از مقداری سکوت فرمود: «بلکه مانند کسی است که با رسول خدا صلی الله علیه و آله همنشین بوده باشد!»

۵- امام باقر علیه السلام از جدّ خود رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده که فرمود: «بهترین عبادات (در زمان غیبت) انتظار فرج (آل محمد صلی الله علیه و آله) است!»

ص: ۵۷۱

۶- حکم بن عینه گوید: چون امیرالمؤمنین علیه السلام در نهروان خوارج را کشتند، یکی از اصحاب آن حضرت عرض کرد: «خوشا به حال ما که در خدمت شما بودیم و خوارج را کشتیم.» امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، در این جنگ با ما شریک بودند و بین ما بودند کسانی که هنوز خداوند پدران و اجداد آنها را نیافریده!» آن مرد عرض کرد: «چگونه با ما بودند کسانی که هنوز آفریده نشده اند؟!»

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «آنها مردمی هستند که در آخرالزمان خواهند آمد و تسلیم ما خواهند بود، آنها به حق در این عمل با ما شریک می باشند!»

۷- یمان تمار گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «برای (فرزندم مهدی علیه السلام) صاحب الامر، غیبت طولانی خواهد بود، که متدین و متمسک به دین در آن زمان، مانند کسی است که با دست خود بخواهد شاخه پر از تیغ را از بالا به پایین بتراشد!» سپس با دست خود اشاره نمود و فرمود: «کدام یک از شما می تواند شاخه پر از تیغ را با دست خود بتراشد؟!» و بعد از مقداری سکوت فرمود: «برای صاحب این امر (یعنی حضرت مهدی علیه السلام) غیبت طولانی خواهد بود!» و سپس عین حدیث قبل را بیان فرمود.

۸- و در غیبت نعمانی آمده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحاب خود فرمود: «زود باشد بعد از شما مردمی بیایند که پاداش عمل یکی از آنها به اندازه پنجاه نفر از شما باشد!»

اصحاب گفتند: «یا رسول الله! ما در جنگ بدر و احد و حنین با شما بوده ایم و قرآن در باره ما نازل گشته!» (باز آنها بهتر از ما هستند؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر مشکلات و بلاهای آنها بر شما وارد می شد، هرگز طاقت آن را نداشتید و بر آنها صبر نمی کردید!»)

۹- جابر گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: «زمانی بر مردم خواهد آمد که امام آنها پنهان و غایب خواهد بود، پس خوشا به حال کسانی که در آن زمان بر ولایت ما ثابت بمانند، و کمترین پاداش آنها این است که خداوند - عَزَّوَجَلَّ - به آنها می فرماید: «ای بندگان من که ایمان به سرّ من آوردید، و امامت ولیّ پنهان مرا تصدیق نمودید، شما را بشارت باد به پاداش نیکوی من، و شما بندگان حقیقی من، عبادت را از شما می پذیرم، و گناه شما را می بخشم، و از شما می گذرم، و به واسطه شما باران رحمت خود را بر مردم می فرستم و بلاها را از آنها دفع می کنم، و اگر شما نبودید عذاب و کیفر خود را بر آنها نازل می نمودم!»

جابر گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: «ای فرزند رسول خدا، بهترین عمل مؤمن در آن زمان چه عملی خواهد بود؟» فرمود: «حفظ زبان، و نشستن در خانه!»

۱۴- کسی که دوست داشته باشد از یاران و اصحاب امام زمان علیه السلام باشد

۱- ابوبصیر گوید: روزی امام صادق علیه السلام فرمود: «آیا عملی را به شما معرفی کنم که

خداوند عَزَّوَجَلَّ جز با آن عمل عبادت‌های مردم را نخواهد پذیرفت؟» عرض کردم: «بلی، بفرمایید.» امام صادق علیه السلام فرمود: «شهادت به یگانگی خداوند، و رسالت بنده او حضرت محمد صلی الله علیه و آله، و اقرار به آنچه خداوند امر نموده، و ولایت ما (خانواده)، و بیزاری از دشمنان ما، و تسلیم ما بودن، و تقوی و پرهیز از گناه و کوشش در عبادت، و آرامش و استقامت، و انتظار فرج امام قائم» (یعنی حضرت مهدی علیه السلام).

سپس فرمود: «برای ما دولتی خواهد بود که (به وقت خود) خواهد آمد ان شاء الله و کسی که دوست داشته باشد از یاران و اصحاب قائم ما علیه السلام باشد، باید منتظر فرج او بوده، و اهل تقوی و ورع در دین خود باشد، پس اگر قبل از قیام آن حضرت بمیرد، پاداش او همانند کسی است که او را درک کرده باشد.» سپس فرمود: «پس بکوشید (در عبادت خداوند) و منتظر فرج آن حضرت باشید، و گوارا باد بر شما چنین بشارتی ای امتی که مورد

رحمت حق هستید.»

۲- زراره گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: «امام خود را بشناس، که اگر معرفت به او داشته باشی، ضرر و زیانی برای تو نیست، خواه او را درک کنی و یا قبل از قیام او از دنیا بروی!»

ص: ۵۷۴

بخش دهم: اشعار فارسی و عربی در فضائل امیرالمومنین علی علیه السلام

اشاره

اشعار فارسی و عربی در فضائل امیرالمومنین علی علیه السلام

ص: ۵۷۵

قسمت اول: مولودیه ها

مولودیه حسان

حریم کعبه را بنگر که دارد منظری جالب
ملائک با ادب استاده صف در صف به هر جانب
زمین همواره کسب نور اگر از آسمان می کرد
بود نور زمین امشب به نور آسمان غالب
همان کو جز به مهر او مدار کهکشانشا شد
کنون بر قبله گاه دل شباب حسن او ثاقب
یدالله و امین لله و سرالله می آید
که شد میلاد مسعود علی بن ابیطالب
چو در کعبه تولد یافت امشب یاور قرآن
از آن شد بر در این خانه جبریل امین حاجب
چه مهمان دار و مهمانی، چه دل داری چه جانانی؟
همه جانها بدو قربان همه دلها بدو راغب
بدون حب او ایمان به دلها ره نمی یابد
بدون عشق او انسان ز کوثر کی بود شارب
خدای او نمی خواهد عبادت بی مودت را
که اجر مصطفی در هر عبودیت بود واجب

علی ایمان علی قرآن علی در هر عمل میزان

علی بر انس و جان شاهد علی روز جزا حاسب

خلوتگاه الا هو صراط مستقیم است او

ولای او بود شرط قبول توبه تائب

حریم کعبه همچون جسم بی جان بود پیش از این

خدا از نفحه رحمت دمیدش روح در قالب

امیرالمومنین فاروق و صدیق است القابش

نباشد سارق الالقاب او جز کافری کاذب

علی پیروز میدانها علی شبگرد ویرانها

علی مافوق انسانها علی مطلوب هر طالب

علی حبه جنة امام الأنس و الجنة

قسیم النار و الجنة نبی را اولین نائب

نگر بر بت شکن حیدر بروی دوش پیغمبر

بود یک روح و دو پیکر عیان زین منظر جالب

اگر مظلوم شد قرآن بود مظلوم اول او

که خود معنای قرآن است و قرآن را بود کاتب

شگفت از قدرت صبرش که پیش چشم عین الله

حریم عصمت الله را بسوزاند یکی غاصب

حسانا پرده از این راز عالم سوز بردار

چو آید حجت آل محمد مهدی غایب

قبله نما حسان (حبیب چایچیان)

بر بیت خدا نور و صفای دگر آمد

این کیست که در خانه حق بی خبر آمد

این نور خدایی است که نازل به حرم شد

یا لطف نهان بود و کنون جلوه گر آمد

ص: ۵۷۸

مهر است مگر، میدمد از رخنه دیوار

ماه است مگر، کز افق کعبه برآمد

سز الله اعظم، سبب سجده آدم

در قبله گر آخر ز پس پرده در آمد

سر حلقه خلقت، پدر عالم هستی

سر چشمه پاینده علم و هنر آمد

نوری که پراکنده بهر دور و زمان بود

مجموع به یکجا شد و با یک نفر آمد

در بیت احد، قدرت حق، پرده برافکند

از بیت اسد، شیر صفت یک پسر آمد

محبوب خدا، نفس نبی، همسر زهرا

معشوق بشر، باب شبیر و شبر آمد

جبریل امین، شهپر خود فرش زمین کرد

چون عرش نشین، خسرو والا گهر آمد

از مقدم او، باغ ارم گشت گل افشان

بر شاخه طوبی ز وجودش ثمر آمد

افراشته شد پرچم پیروزی قرآن

کز جانب حق آیت فتح و ظهر آمد

آمد اسدالله به هواداری احمد

خورشید جمال نبوی را قمر آمد

پویند ره کعبه بیادش همه عشاق
بوسند حجر را چو لبش در نظر آمد
بی گفته او هر قلمی، نای تهی بود
از قند لب او به سخن ها شکر آمد
باور نتوان کرد قیاس آن دگران را
زیرا که علی بر همه ابرار سرآمد
گمراه چه آرد پس ازین عذر گنااهش
کز قبله برون قبله نمای بشر آمد
برخیز «حسان» چنگک به دامان علی زن
اکنون که ترا سایه رحمت بسر آمد(۱)

قبله گاه اهل ایمان عباس حسینی ذاکر

ز پشت پرده تابی پرده یار من نمایان شد
ز شرم روی او خورشید - اندر پرده پنهان شد
ولادت یافت اندر کعبه آن مولود مسعودی
که ذات پاک او مرآت ذات پاک یزدان شد

ص: ۵۷۹

تَجَلَّى کرد تا نور رُخش اندر حریم حق
حَرَم حُرمت گرفت و قبله گاه اهل ایمان شد
همان نوری که موسی دید اندر سینه سینا
مگر بار دگر در کعبه باز آن نور تابان شد
همانا کعبه آمد در شرف بالاتر از سینا
که آنجا نور او اینجا وجود او درخشان شد
زَد از ملکِ عَدَم شاهی قَدَم، در عالم هستی
که ملک هستی از یُمن قدومش شاد و خندان شد
ندانتم کیست این مولود، اما اینقدر دانم
که عقل دوربین، در کُنه ذاتش، مات و حیران شد
چه موجودی که اندر مَدَرَسَش ادریس یا لقمان
یکی شاگرد ابَجَد خوان، یکی طفل دبستان شد
معلم بر تمام انبیا از آدم و عیسی
مُقوم بر تمام ما سوا، از جنّ و انسان شد
خرد گفتا نبیند چشم ممکن روی واجب را
زمیلاد علی اندر جهان این مشکل آسان شد
گروهی ممکنش دانند و جمعی واجب، اَمّا من
میان ممکن و واجب همه فکرم به پایان شد
که گر واجب، چرا فرموده پیغمبر و لَمْ یُولَد
اگر ممکن، چرا پیدا از او اَسرار پنهان شد

که ناگه هاتف غیبی به گوش دل سروشم داد

یکی راز نهانی از زبان عشق پَران شد

که ممکن نیست ممکن خواندن، این مرآت و اج-را

ولی در صورت ممکن در این عالم نمایان شد

ص: ۵۸۰

وجودش گر نبودی واجب اندر عالم امکان را

چرا علت وجود او شد و معلول امکان شد

چرا عاجز نباشد «ذاکر» از مدح و ثنای او

که از حق هل اتی در مدح او نازل به قرآن شد

مولودیه حضرت علی علیه السلام از مرحوم ملک الشعراء «رسای خراسانی»

پرده در کعبه چو خورشید ز رخ برگیرد

خانه از تابش او جلوه دیگر گیرد

سر زد از ماه رجب ماه شب چاردهی

که فروغش همه آفاق سراسر گیرد

در سراپرده حق فاطمه بنت اسد

پرده از چهره تابنده حیدر گیرد

آفتابی ز سپهر ادب و فضل دمید

که فروغ از سخنانش مه و اختر گیرد

چون ندای ملکوتیش برآید ز حرم

مصطفی از لب او بوسه مکرر گیرد

خوشه ها علم از آن خرمن دانش چیند

توشه ها فضل از آن طبع سخنور گیرد

تکیه بر مسند انصاف زند دادگری

که بسی داد ستمکش ز ستمگیر گیرد

جز علی کیست که در ظلمت شب از ره ظلم

خبر از مردم آواره و مضطرّ گیرد

جز علی کیست که در راه مساوات و حقوق

خویش را با همه افراد برابر گیرد

ص: ۵۸۱

ندهد فرق ز فرزند و برادر دگران
که برابر همه را همچو برادر گیرد
سوخ با آهن تفتیده از آن دست عقیل
که همی خواست ز سهمیه فزوتتر گیرد
کیست جز او که ستاند ز قوی حق ضعیف
یا نصیب فقرا را ز توانگر گیرد
جز علی کیست که از چهره اطفال یتیم
گرد ناکامی و اندوه و ستم بر گیرد
جز علی کیست که چون تیغ بر آرد ز نیام
تیغها از کف مردان دلاور گیرد
جز علی کیست که تأدیب کند خازن را
زیور عاریه با خشم ز دختر گیرد
سر چو بر سجده نهد تیر ز پایش بردار
که سر از سجده محال است علی بر گیرد
عاشق از ضربت شمشیر نمیرد هرگز
جان به جانان چو رسد زندگی از سر گیرد
چون علی کیست که عمال ستم پرور را
ز آتش خشم بسوزاند و کیفر گیرد
آفرین باد بر آن دست یداللهی او
که به یکک حمله در از قلعه خیر گیرد

شیوه خدمت و آئین رعیت داری

یاد در مکتب او مالک اشتر گیرد

گفت گر در صف پیکار بمیرم خوشتر

که گریبان مرا مرگ به بستر گیرد

ص: ۵۸۲

زیور خویش کند جامه تقوی و عفاف

راه حق پوید و دل از زر و زیور گیرد

هر که ره در حرّمش یافت دگر نتواند

دل از آن تربت خوشبو و معطر گیرد

تا ابد مست ز جام کرم و رحمت اوست

هر که جامی ز کف ساقی کوثر گیرد

بعد پیغمبر اسلام به فرمان خدای

جای بر مسند والای پیمبر گیرد

نکشد دست ز دامان ولای تو رسا

تا که دامان ترا در صف محشر گیرد

مرحوم جوهری در میلاد مولی الموحّدین امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام گوید:

ز پشت پرده تا بی پرده یار من نمایان شد

ز شرم روی او خورشید اندر پرده پنهان شد

ولادت یافت اندر کعبه آن مولود مسعودی

که ذات پاک او مرآت ذات پاک یزدان شد

تجلی کرد با نور رخس اندر حریم حق

حرم حرمت گرفت و قبله گاه اهل ایمان شد

همان نوری که موسی دید اندر سینه سینا

مگر بار دگر در کعبه باز آن نور تابان شد

همانا کعبه آمد در شرف بالاتر از سینا

که آنجا نور او اینجا وجود او درخشان شد

زد او ملک عدم شاهی قدم در عالم هستی

که ملک هستی از یمن قدمش شاد و خندان شد

ص: ۵۸۳

ندانم کیست این مولود اما آنقدر دانم

که عقل دوربین در کنه ذاتش محو و حیران شد

چه مولودی که اندر مَدْرَسَش ادریس بالقمان

یکی شاگرد ابجد خوان یکی طفل دبستان شد

معلم بر تمام انبیاء از آدم و عیسی

مقوم بر تمام ماسوی از جنّ و انسان شد

خرد گفتا نیند چشم ممکن روی واجب را

ز میلاد علی اندر جهان این مشکل آسان شد

گروهی ممکنش دانند و جمعی واجب اما من

میان ممکن و واجب همه فکرم به پایان شد

که گر واجب چرا فرموده پیغمبر «ولم یولد»

اگر ممکن چرا پیدا از او اسرار پنهان شد

که ناگه هاتف غیبی به گوش و دل سروشم زد

یکی راز نهانی از زبان عشق پَران شد

که ممکن نیست خواندن این مرآت واجب را

ولی در صورت ممکن در این عالم نمایان شد

وجودش گر نبودی واجب اندر عالم امکان

چرا علت وجود او شد و معلول امکان شد

چرا عاجز نباشد ذاکر از مدح و ثنای او

که از حق «هل أتى» در مدح او نازل به قرآن شد

مولودیه حبیب چایچیان «حسان»

بر بیت خدا نور و صفای دگر آمد

این کیست که در خانه حق بی خبر آمد

این نور خدایی است که داخل به حرم شد

یا لطف نهان بود کنون جلوه گر آمد

ص: ۵۸۴

مهر است مگر می دمد از رخنه دیوار

ماه است مگر از افق کعبه برآمد

سرّ الله اعظم سبب سجده بر آدم

در قبلگه آخر ز پس پرده در آمد

سر حلقه خلقت پدر عالم هستی

سر چشمه و پاینده علم و هنر آمد

حسنی که پراکنده به هر دور و زمان بود

مجموع به یکجا شد و در یک نفر آمد

در بیت احد قدرت حق پرده برافکند

از بنت اسد شیر صفت یک پسر آمد

محبوب خدا، نفس نبی، همسر زهرا

معشوق بشر، باب شبیر و شبر آمد

جبریل امین، فرش زمین شهپر خود کرد

چون عرش نشین خسرو والا گهر آمد

از مقدم او باغ ارم گشت گل افشان

بر شاخه طوبی ز وجودش ثمر آمد

افراشته شد پرچم پیروزی قرآن

کز جانب حق آیت فتح و ظفر آمد

آمد اسدالله به هواداری احمد

خورشید جمال نبوی را قمر آمد

پویند ره کعبه به یادش همه عشاق
بوسند حجر را چو لبش در نظر آمد
بی گفته او هر قلمی نای تهی بود
از قند لب او به سخنها شکر آمد
هرگز دگران را نبود جای قیاسش
زیرا که علی بر همه ابرار سر آمد
ما فوق علی نیست کسی غیر محمد صلی الله علیه و آله
آن کس که بود از همه کس خوبتر آمد
گمراه چه آرد پس از این عذر گناهی
کز قبله برون قبله نمای دگر آمد
برخیز و «حسان» چنگ به دامان علی زن
اکنون که ترا سایه رحمت به سر آمد

نور علی (ع) رنجی تهرانی

در ازل عکس جمالش جلوه گر شد تا به چشمم
تا ابد این آرزو دارم گذارد پا به چشمم
گفت دل از ناوک دلدوز چشمانم حذر کن
گفتمش من میدهم با صد تمنا جا به چشمم
گل به چشمم مینماید خار، بی روی نکویش
سرو کوتاه است پیش آن قد رعنا به چشمم

کرده از هجر زاری بسکه چون ابر بهاری
کرد پیدا اتصالی عاقبت دریا به چشم
آن چنان روز سپیدم چون شب تاریک گشته
کز سیاهی گشت یکسان خانه و صحرا به چشم
آن عجب نبود، گرم صحرا و خانه گشته یکسان
خانه زنبور باشد وسعت دنیا به چشم
می شود رنجوری چشم بدیوارش مداوا
بهتر از دارو بود، دیدار آن سیما به چشم
از هلال ابروانش، یاد آرم چون مه نو
آشکارا می شود از گنبد خضرا به چشم
نقشبند خاطر م گردد، جمال بی مثالش
مینماید جلوه، تا مهر جهان آرا به چشم
ای صبا، از من بگو آن دلبر دلدادگان را
نور دیده، از رُخت، نوری کرم فرما به چشم
ای کمان ابرو، گرم سازی هدف با تیرمژگان
سعی کن، کاید خدنگت یا به قلبم یا به چشم
تا شود روشن به نورت خانه دل جلوه ات را
میدهم هر روز و هر شب وعده فردا به چشم
بیشتر از پیر کنعان کرده ام زاری زهجران
یوسف گمگشته، آخر کی شوی پیدا به چشم

نازینا دامن لطفت اگر افتد به دستم

آشکارا گرترا شد صورت زیبا به چشمم

بوسه ها از شوق دل خواهم زدن بر عضو عضوت

می دهم سر تا پبایت را نشان یکجا به چشمم

ص: ۵۸۶

ساقیا از جام بگذر، باده ام خم خم بیاور
زانکه ناچیز است دیگر ساغر و مینا به چشمم
می زدن امروز باید، زانکه از برج ولایت
شد عیان نورِ علیّ عالی اعلا به چشمم
مژده ایدل یار آمد، حیدر کزار آمد
گشته آن نور ولایت درّه بیضا به چشمم
ظاهر آمد مظهر ذات خدایی، کز قدومش
شاد و مسرور و طرب افزا بود دنیا به چشمم
واجبی در کسوت ممکن عیان شد کز تجلی
کرد وادی جهان را، سینه سینا به چشمم
زد قدم در خانه حق، تا شود مسجود عالم
این یقینم باشد و ناید جز این اصلا به چشمم
من نمی خوانم خدایش، لیک می بینم از آن شه
می شود ظاهر، صفات ایزد دانا به چشمم
تا مقیم کوی او گشتم، ز جنت چشم بستم
رونقی دیگر ندارد، جنت المأوا به چشمم
خاک سَم دلدلش را هم بدنیا هم به عقبی
میکشم با صد تمنا توتیا آسا به چشمم
با جمال مرتضایی، شد هویدا حرف لا را
از میان برداشت، ثابت کرد الا را به چشمم

یا علی، ای مظهر ذات خداوند مهیمن

ای که جز ذات نباشد مهظر الاسما به چشمم

«رنجیم» این آرزو دارم که در دنیا و عقبی

جلوه گر سازی جمال خویش ای مولا به چشمم

ص: ۵۸۷

تا بود شمس و قمر در آسمان رخشان و تابان
تا که اختر جلوه دارد در شب یلدا به چشمم
دوستانش را ز حق خواهم هماره شاد بینم
دشمنانش سر بسر معدوم و ناپیدا به چشمم (۱)

علی (ع) در کعبه صغیر اصفهانی

حجاب جان دریدم، تا رخ جانانه پیدا شد
شکستم این صدف، تا آندُر یکدانه پیدا شد
بجانان کس نمی دانست رسم جان فشانی را
پای شمع، این بی باکی از پروانه پیدا شد
مرا آن لحظه برد از دست تاب می بمیخانه
که عکس روی ساقی، در دل پیمانہ پیدا شد
برغم عاقلان دیوانگان رستند از دنیا
بلی اسرار عقل از مردم دیوانه پیدا شد
زهم باید کنند اهل جهان رفع پریشانی
که تنها این صفت، در کار زلف از شانه پیدا شد
خدا را گر همیجویی، برو با بیخودان بنشین
اگر گنجی بدست آمد، هم از ویرانه پیدا شد
بنای خانه کعبه، خلیل الله نهاد اما
علی در کعبه ظاهر گشت و صاحبخانه پیدا شد
نه تنها کار پرداز زمین شد، در زمین ظاهر

که هم دایر مدار طارم نه گانه پیدا شد

ص: ۵۸۸

۱- - آئینه آفتاب، ص ۱۴۸، ۱۴۹

بما شد فرض چون پروانه، گرد کعبه گردیدن

که آن شمع حقیقت اندر این کاشانه پیدا شد

طلسم لاشک و دیو رفت و سحر شد باطل

کلید گنج الی الله را دندان پیدا شد

بگو با عاشقان طی گشت هجر و گاه وصل آمد

بیفشانید جان بر مقدمش جانانه پیدا شد

هوایدا گشت اسراریدالله فوق ایدیهم

زقدرتها که از آن بازوی مردانه پیدا شد

جهان تاریک بود از جهل، لیک از پرتو عرفان

منور گشت، چون آن ناطق فرزانه پیدا شد

بحب و بغض او ایمان و کفر آمد عیان، یعنی

مرام آشنا و مسلک بیگانه پیدا شد

«صغیر» از اشتیاق کوی او، دارد همان افغان

که در هجر نبی، از اُستن حنائه پیدا شد(۱)

ص: ۵۸۹

قسمت دوم: اشعار فضائل امیرالمومنین علی علیه السلام

شیرخدا از محمد حسین شهریار

علی آن شیر خدا، شاه عرب
الفتی داشته، با این دل شب
شب، ز اسرار علی آگاه است
دل شب، محرم سرالله است
شب، شفته است مناجات علی
جوشش چشمه ی فیض ازلی
شاه را دیده، بنوشینی خواب
روی بر سینه ی دیوار خراب
فجر، تا سینه ی آفاق، شکافت
چشم بیدار علی، خفته نیافت
روزه داری، که به مهر اسحار
بشکند نان جوین افطار
ناشناسی، که به تاریکی شب
می برد شام یتیمان عرب
پادشاهی، که به شب برقع پوش
می کشد بار گدایان بر دوش
تا نشد پردگی آن سر جلی
نشد افشا، که علی بود علی

شاهبازی که به بال و پَرِ راز
می‌کُند در ابدیت، پرواز
شهبواری، که به برق شمشیر
در دلِ شب، بشکافد دل شیر
عشقبازی، که هم آغوش خطر
خفت در خوابگه پیغمبر (ص)
پیشوائی که ز شوقِ دیدار
می‌کُند قاتل خود را، بیدار
ماهِ محرابِ عبودیت حق
سر به محرابِ عبادت، مُنشق
میزند پس، لبِ او کاسه ی شیر
می‌کُند چشم اشارت، به اسیر
چه اسیری؟ که همان قاتل اوست
تو خدائی مگر؟ این دشمن دوست
در جهانی، همه شور و همه شر
«هاعلی بشرٌ کیفَ بشر»

شیروان مستِ ولای تو، علی

جان عالم به فدای تو، علی (۱)

دیباچه مرّوت سعدی شیرازی

شکر و سپاس و منت و عزت خدای را

پروردگار خلق و خداوند کبریا

دادار غیب دان و نگهدار آسمان

رزاق بنده پرور و خلاق رهنما

اقرار می کند دو جهان بر یگانگیش

یکتا و پشت عالمیان بر درش دوتا

گوهر ز سنگ خاره کند لؤلؤ از صدف

فرزند آدم از گل و برگ گل از گیا

باری ز سنگ چشمه آب آورد پدید

باری از آب چشمه کند سنگ در شتا

دریای لطف اوست و گر نه سحاب کیست

تا بر زمین مشرق و مغرب کند سخا

ارباب شوق در طلبت بی دلند و هوش

اصحاب فهم در صفت بی سرنند و پا

مردان راهت از نظر خلق در حجاب

شب در لباس معرفت و روز در قبا

چندین هزار سکه پیغمبری زده

اول بنام آدم و آخر به مصطفی
الهامش از جلیل و پیامش ز جبرئیل
رایش نه از طبیعت و نطقش نه از هوا
ای برترین مقام ملایک بر آسمان
با منصب تو زیرترین پایه علا
خاصان حق همیشه بلیت کشیده اند
هم بیشتر عنایت و هم بیشتر عنا
کس را چه زور و زهره که وصف علی کند
جبار در مناقب او گفته هل اتی
زور آزمای قلعه خیبر که بند او
در یکدگر شکست به بازوی لافتی
مردی که در مصاف، زره پیش بسته بود
تا پیش دشمنان ندهد پشت بر غزا
شیر خدا و صفدر میدان و بحر جود
جانبخش در نماز و جهانسوز دروغا
دیباچه مروت و سلطان معرفت
لشکرش فتوت و سردار اتقیا
فردا که هر کسی به شفیع زبند دست
ماییم و دست و دامن معصوم مرتضی (۲)

۱-- در خلوت علی، ص ۲۴۲

۲-- آئینه آفتاب، ص ۱۸۰

برتر از افکار حسان: حبیب چایچیان

ماه بیدار شب تار، علی بود علی

مهر تابنده اسرار علی بود علی

آنکه نور حرم کعبه از او کامل شد

تافت از رخنه دیوار، علی بود علی

عقل عاجز بود از معرفت سرّ الله

پرده دار همه اسرار، علی بود علی

هیچکس قدر علی را چو محمد نشناخت

برتر از قلّه افکار، علی بود علی

اسدالله و یدالله و غضنفر، حیدر

قهرمان، فاتح پیکار، علی بود علی

آفتابی که همه عالم از او روشن شد

نور حق بی شک و انکار، علی بود علی

مثل نور خدایی است که تابید به طور

مقصد از وعده دیدار، علی بود علی

مهربانتر ز پدر بود، بهر طفل یتیم

بیوگان را همه غمخوار، علی بود علی

تا علی جلوه کند، چرخ بسی کوچک بود

که بزرگ آیت دادار، علی بود علی

دل خوبان همه دیوانه و سرگشته اوست

عشق را نقطه پرگار، علی بود علی

اشک بر چهره نورانی و قائم همه شب

شمع بیدار شب تار، علی بود علی (۱)

مهر علی از ملامحسن فیض کاشانی

از نور نبی بواقف این راه شدیم

وز مهر علی عارف الله شدیم

چون پیروی نبی و آتش کردیم

ز اسرار حقایق همه آگاه شدیم

* * *

مهر تو سرشته حق در آب و گل من

جا کرد، چو جان به تن در آب و گل من (۲)

از مهر علی و مهر اولاد علی

محصول دو عالم من و حاصل من (۳)

* * *

رومی، نشد از سرّ علی کس آگاه

زیرا که نشد کس آگه از سرّ اله

ص: ۵۹۲

۱- آئینه آفتاب، ص ۱۰۲

۲- به همین نحو ضبط شده است. شاید صحیح چنین باشد: جا کرده چو جان به تن درون دل من

۳- آئینه آفتاب ص ۲۸۸

یک ممکن و این همه صفات واجب

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ (۱)

عقل مات علی است عباس حسینی ذاکر

مگر که ذات خداوند عین ذات علی است

بگو صفات خدایی همه صفات علی است

ز عقل معرفتش خواستن، ز بی عقلی است

ز عشق پرسش او کن، که عقل مات علی است

به حکم آنکه مِنَ الْمَاءِ كُلِّ شَيْءٍ حَيٌّ

حیات هستی هر چیز از حیات علی است

خدا پرستی حق راست، چارده آیت

بجز نبی همه آیات بینات علی است

کتاب محکم منزل که خوانیش قرآن

به حکم حق، همه احکام مُحکّمات علی است

وجود آدم و شیث و انوش و مهرائیل

برای خلقت اصلاب شامخات علی است

شنیده ای تو اگر معجزات خضر و خلیل

حکایتی ز کرامات و معجزات علی است

کف کلیم، نشانی ز دست قدرت اوست

دم مسیح، ز انفاس طیبات علی است

بِحَقِّ حَقِّ، که زنار جحیم آزاد است

به حشر هر کس، در دست او برات علی است

ص: ۵۹۳

۱- - آئینه آفتاب، ص ۳۱۲

صفات ذاتش «ذاکر» چگونه وصف کند

که آیه آیه قرآن صفات ذات علی است

گفت شاه اولیا از ملا احمد نراقی

گفت شاه اولیا روحی فداه

در دعا کای سید من وی اله

صبر گیرم، آورم در آتشت

گو چسان صبر آرم از خوی خوشت!

در عذابت، گیرم آوردم شکیب

چون بسازم با فراق ای حیب!

دایه ترسانند ز آتش کودکان

هین مکن بازی و گرنه ای فلان

می گذارم آتشت بر دست و پا

مینهم داغت بر خسار و قفا

لیک ترسانند از زجر فراق

شیر مردان با هزاران طمطراق

از چه می ترسم ز دوزخ ای خدا

چون تو اندازی در آن دوزخ مرا

چون ز امر تست، دوزخ جنت است

چون تو فرمائی، عذابم رحمت است

آتش تو گلشن ریحان من

دوزخ تو، جنت رضوان من
چون تو تیغم می زنی، شهپر بود
تیغ تو بر تارکم افسر بود
خارت از نسرين و گل خوشتر بود
زهر تو تریاق جان پرور بود
چون ازین شادی، تو ای سلطان جان
گر بسوزانی دو مشت استخوان
دل نباشد شادا! ای رویم سیاه
آن دل و آن استخوان بادا تباه
استخوان و جان من، قربان تو
من فدای آتش سوزان تو
چون تو خواهی استخوانم را وقود(۱)
گیرم این مشت استخوان هرگز نبود
وه، چه گفتم خاک بادم بر دهان
زنده گردد آن زمانم استخوان
استخوان در آتش تو، جان شود
خار در باغت، گل و ریحان شود
من ز دوزخ از چه ترسم، کیستم؟
جز یکی کار تو دیگر چیستم

کار تست این شاخ و برگ و بیخ و بن

کار خود را هرچه می خواهی بکن

من ز تو، آتش ز تو، ای جان فروز

خواهیم بنواز و میخواهی بسوز

گر تو می خواهی بسوزانی و من

ترسم و گیرم ز بیم سوختن

پس مرا در ملک تو باشد مفاد(۱)

خاک بر فرق چنین مملوک باد

من چرا ترسم ز دوزخ شاه من

چون ز دوزخ دل بود همراه من

وندران دل یاد تو باشد نهان

هست با یاد تو دوزخ گلستان

چونکه یاد تو مرا در جان بود

دوزخ و جنت مرا یکسان بود

من چرا می ترسم از دوزخ که نار

سازدم صاف و خوش و کامل عیار

بین که زرگر، زر در آتش می کند

آتش آنرا صاف و بیغش می کند

آهنی آهنگر اندر کوره برد

پس به پتکش ساخت اعضا خرد خرد

ساخت شمشیری از آن کشورگشای

در کمرهای شهانش داد جای (۲)

شیر مرد ملا احمد نراقی

طاعت آن باشد که کرد آن شیرمرد

آن به ملک بندگی، یکتا و فرد

گفت الهی، گر عبادت می کنم

نی ز بهر نار و جنت می کنم

طاعت من، نی ز شوق جنت است

نی ز بیم آتش پر وحشت است

از عبادت نی طمع دارم، نه بیم

هرچه می خواهی بکن ما از تو بیم

گر به بخشی وریسوزانی رواست

نی کسی را جرأت چون و چراست

بنده را با این کن و آن کن چه کار

ملک ملک تست ای پروردگار

بنده ایم و پیشه ما بندگی است

بندگی هامان همه شرمندگی است

چون ترا اهل پرستش یافتم

در سپاس و طاعتت بشتافتم

چون ترا دیدم سزاوار سپاس

بندگی را هم بر آن کردم قیاس

ص: ۵۹۵

۱- - مفاد: باب زن و آتش کاو.

۲- - آئینه آفتاب، ص ۳۸۴ و ۳۸۵

بر الوهیت، دو دیده دوختم
وز خدایی، بندگی آموختم
بندگی آموز از آن آزاده مرد
کس خدا را بندگی چون او نکرد
هان و هان، همراه آن آزاده رو
بگذر از مزدوری و آزاد شو
چیست آزادی، درین ره بندگی
بندگی شد شاهی و فرخندگی
طاعت مزدور، بهر اجرت است
بنده را طاعت ز خوف و خشیت است
زین نکوتر اینکه چون من بنده ام
بندگی ها می کنم تا زنده ام
خویشتن بینی، درین ها اندر است
طاعت احرار ازین ها برتر است
طاعت آزادگان دانی که چیست؟
اینکه در نیت بجز معبود نیست
چونکه او را اهل طاعت دیده اند
طاعت او زین سبب بگزیده اند(۱)

پادشاه ملک یزدان

علاّمه ملا صالح حائری مازندرانی

بر درت دربان نه تنها ای شه این بحر و براستی
آب و خاک و باد و آتش بر درت فرمانبراستی
گرد کوی تو نه تنها سرمه چشم ملک شد
دُرّ و گوهر مشک و عنبر کیمیای احمراستی
نه فلک گردد نه تنها گرد قد دلربایت
در رهت این سرو، سرگردان و بی پا و سراسستی
دل به فرمانت نه تنها طیر و وحش و انس و جن شد
ابر و باد و ماه و خورشید و فلک فرمانبراستی
زر گدایت را نه تنها می سزد بر پا نثارش
سر نثار و دل نثار و جان نثار و پیکراستی

ص: ۵۹۶

جان و تن را هم نه تنها قدرش اندک در بر تو
موسی اندک عیسی اندک خضر کم اسکندر استی
زادگاه تو نه تنها کعبه شد با امر یزدان
جای پای تو به کعبه شانه پیغمبر استی
شصت و سیصد بُت نه تنها دست و بازویت فکنده
دست تو مرحب گُش و خبیر کن و اژدر در استی
کشتی نوح نه تنها لنگرش شست دو پایت
کشتی دنیا و عقبی را دو پایت لنگر استی
فاطمه مامت نه تنها با تو مهمان خدا شد
ذات تو مهمان به قاب و قوس معراج اندر استی
بُنیه کعبه نه تنها بهر وی بشکافت ایزد
از جنان بهرش قدحها، پر زشیر و شکر استی
با گل و سنبل نه تنها شد علی مشتق زاعلی
نور ذات حق بر آن تارک مشعشع افسراستی
این گواهی را نه تنها من دهم پیغمبران هم
جمله گفتندی علی زین منزلت بالاتر استی
یا امیرالمؤمنین ای پادشاه ملک یزدان
ای که از تشریف ذات اوّل استی آخر استی
ای ولیّ الله مطلق ای که هنگام تنزل
جایگاه پستت از عرش برین هم بر تراستی

نوح در کشتی نشاندی وان سوی جودی کشاندی

هم در انگشتت سلیمان حلقه انگشتر استی

چون در انگشتش سلیمان بود در آن روز خاتم

در رکوعش خاتمش بخشید روز دیگر استی

ص: ۵۹۷

از زبانش موسی اندر طور بشنیدی انا لله

از درخت انبی انا الله کی روا بی حیدراستی

پیر مرد (صالح) ای شاه نجف رو کرده سویت

چون سیه روز وسیه بخت است بی بال و پراستی

خود تو دانی دل نزد دم روز و شب جز از ولایت

با ولایت شیعیان را کی هراس از محشر استی

ای قسیم النار و الجنة مکن شرمنده ما را

آن زمان کاندرا کف تو جامهای کوثر استی

من علی گویان دهم جان و روم در قبر بی غم

ذکر مولانا علی بر روی دوشم اسپر استی

دین علی ایمان علی قرآن علی حق با علی دان

با علی هر امرحق فرموده ثبت دفتر استی

گر قبول افتد بدین ناچیزی ای شاه ولایت

جبرئیلش بهر خواندن بر فراز منبر استی

این چکامه با لبدیهه گفتم اندر صبح جمعه

پنجشنبه در رجب امال عید اکبر استی

آفرین گوید محمد با خداوند و ملائیک

حبذا کر پنج تن با حمزه و با جعفر استی

قصیده میمیه مرحوم آیه الله الهی قمشه ای

جبرئیل آمد به وحی عشق و برخواند آفرینم

گفت بر گو مدح شاه دین امیرالمؤمنین

آفتاب از آسمان بر شد که بوسد آستانم

دید چون یک ذره در دل مهر آن سلطان دینم

ص: ۵۹۸

بنده عشقم که بر شاهان عالم تاج بخشم
تا گدای در گه آن خسرو ملک یقینم
عاشقِ روی نگارم، مست آن چشم خمارم
وز فراقش اشکبارم عاشقم زار و حزینم
چون ز عشقِ یار مستم سر خوش از جام الستم
ساقیا جامی دگر زان طرفه آب آتشینم
تا به مستی فاش سازم سرّ هشیاران عالم
عالمی شیرین دهان گردد ز کلک شکرینم
چون نی ام کز آن لب قدسی بر آید های و هویم
در مدیحش باشد آن سلطان قدوسی معینم
با ملایک همنوا هم نغمه مرغان عرشم
تا ثنا خوانِ شه عالم امام متقینم
سرور امکان، شه خوبان، امیرِ اهل ایمان
مظهر یزدان، علی، شاهنشه دنیا و دینم
آنکه بر اسرار قرآن گفت: من یکتا علیم
آنکه بر عرش سلونی گفت: من تنها مکینم
انبیا را مقتدایم، اولیا را مبتدایم
اتقیا را پیشوایم، راهنمایِ مهتدینم
شاهد یکتای عالم، مظهرِ غیب الغیوبم
پای تا سر آینه اوصافِ ربِّ العالمینم

دُرّ دریای وجودم، گوهرِ گنجِ شهودم

نیست جز حق، هستی مطلق به چشم پاک بینم

راز عالم، سرّ آدم، نفسِ قدوسی خاتم

بابِ علم احمد، آن سلطان اقلیم یقینم

ص: ۵۹۹

کاشف سرّ وجودم واقفِ غیب و شهودم

ساقی بزم خلودم مصطفی را جانشینم

در غدیر «الیوم اکملت» آمد از حیّ قدیرم

در احد «السیف الّ» از دم روح الامینم

آیت اللّهم به قهر و لطف، مرآتِ صفاتم

کافران را جانستان و مؤمنان را دلنشینم

من کتاب الله ناطق، نسخِ تورات و زبورم

مُنزل انجیل عیسی، روح قرآن مبینم

نقطه ام در باء بسم الله و مجموع الکلامم

حرف با در اول قرآن، در آخر حرف سینم

سوره سبع المثانی، فاتح امّ الکتابم

دردمندان را شفا از لطف، حق در آستینم

در الف لامیم اوّل شاهد لاریب فیهم

در الف لامیم ثانی آل عمران را معینم

آمر «آتوالنساء» و ان فَضَلَ اللهُ المجاهد

بهترین برهانِ ربّ، روشنترین نورِ مبینم

مائده انعام انعامم ز الطاف الهی

مالک اعراف و انفالم جهانی خوشه چینم

چون برائت تیغ آتشبار من شد کافران را

بر کف قهر خدا شمشیر حق بر مشرکینم

یونس و هودم که رحمت یا غضب بر قوم عادم

یوسفم آئینه پیش حسن یوسف آفرینم

صیحه رعدم، هراس دل ز برق ذوالفقارم

صدر ابراهیم خلت، روشن از نور جبینم

ص: ۶۰۰

حجر و نحل و سوره اسرای معراج رسولم

سر سبحان الذی أسرای احمد را امینم

کھف خوبان جهانم، ملجأ روحانیانم

کعبه کروبیانم، قبله اهل زمینم

سرّ عیسایم، دم روح القدس در جیب مریم

عین طاهایم، روان پاک ختم المرسلینم

انبیا را یاورم، حج را مطاف و قبله گاهم

مؤمنون را نور ایمان تا بخیر الراحمینم

مطلع «الله نور»م، نور فرقان و زبورم

وز جمال خود فروزنده بهشت و حور عینم

پرتو مشکوه و مصباح وز جاجم در تجلی

کوکب درّی عشقم، عشق یار نازنینم

شاعران اهل ایمان را سخن آرا کلامم

مظهر طاسین و میم و ملهم شعر متینم

رمز طاسینم به نمل و رهبر «هم یوقنونم»

و ان قیامت قامت «کلُّ أتوه داخرینم»

در قصص بر خوان «نُریدُ أَنْ نَمُنَّ» تا بیابی

در و «نجعلهم أئمه» باب کلّ الوارثینم

سرّ اول در الف لامیم سوره عنکبوتم

کشف آخر آیت سبحان قرین با محسنینم

هم الف لاميم روم آن مجرى فرمان حقم

«لله الامر» م كه قبل و بعد و فى بضع سنينم

حكمت لقمان نهانم، سجده حق آشكارم

هر دو را اول الف لاميم و آخر مستينم

ص: ۶۰۱

میر احزابم، به ملک دین سلیمان سپایم
آسمان را فاطر از فرمان ربّ العالمینم
سر یاسینم که بر جنّ و ملک مالک رقابم
کنه انسانم، دو عالم منظوی در یا و سینم
در علوم اهل دانش، کلّ شیء فی امامم
در شهود اهل دل، ذکر و قرآن مبینم
هم صف آرای ملک در سوره و الصّافاتم
«صاد و القرآن ذی الذکر»م، بشیر مؤمنینم
در زمر نعتم الاله دین الخالص آمد
کز دو چشم وحدت آئین غیر آن یکتا نبینم
حا و میم مؤمن و مقصد ز تنزیل کتابم
فصلت را و اسجدوالله بود نقش جبینم
نظم شورای جهان، حامیم و عین و سین و قافم
در عدد قطب الحروفم، محور چرخ و زمینم
هم به زحرف سرّ حامیم ولدینا لعینم
هم دخان را نصّ آتیکم بسلطان مبینم
جائیه و احقاف را هر دو تنزیل کتابم
با محمد هم نخستین یار و اول جانشینم
بیرق انا فتحنا برفرازد برق تیغم
والی نصر من الله، فاتح فتح مبینم

هم به حجرات از ندای اهل ایمانم مخاطب

هم به سوره قاف و القرآن بهشت متّینم

ذاریات عشق و نورِ طوّر و والنجمم که بر من

گشت واجب سجده و تسبیح یار نازنینم

ص: ۶۰۲

آیت شقّ القمر رخ، رحمت رحمان کف من

واقعه در صف هیجا بر سپاه کافرینم

در حدید از سبح لله تا ذات الصدورم

در مجادل آن حزب الله هم من مفلحینم

سبح لله حشرم، مظهر آیات سبحان

وز هو الله خالق الباری المصور مستعینم

ممتحن را تقسطوا شأنم ز مجد و عدل و احسان

مقصد ایزد ز الله یحبّ المقسطینم

در صفم نورّ متمّ، در جمعه قدّوس عزیزم

در اذاجاء المنافق، عزّ حق بر مؤمنینم

در تغاین در طلاق ان تقرضوا من یتق الله

واقف تحریم از یا ایها تا قانتینم

در تبارک ملک جان را معطی موت و حیاتم

در قلم نون نخستین، ذکر ربّ العالمینم

معنی الحاقه احقاق حقم در قیامت

در معارج خود عذاب واقّع للكافرینم

منجی نوحم به بحر عشق و کشتی نجاتم

جنّ پذیرد دعوتم شیطان گریزد از طنینم

در مزمل یا مدثر، باطن صاحب خطابم

در قیامت یحیی الموتی دم جان آفرینم

هل أتى در شأن ذات پاک بی مثل و نظیرم

مرسلات آیات قهر حق برای منکرینم

هم نبأ سر قیامت و شأن عظیمم

نازعات است و عیس، قهر و غضب بر حاسدینم

ص: ۶۰۳

سوره تکویر و سِرّ انفطار آسمانی
حادثه نطوی السماء غوغای روز واپسینم
قهر ویلٌ للمطفّف بر حسودان کمالم
انشقاق امکانُ بروج و طارق و اعلیٰ مکنیم
غاشیه سوزان شرار قهر حق بر دشمنانم
فجر فرزند شهیدم شفع زین العابدینم
در بلد من شاهد حق از خطاب «انت حلّ»
شمس و اللیل آیتی از روی و موی عنبرینم
والضحی اشراق انوارم به قلب اهل ایمان
انشراح الصدر و فانصب منصب و تاج و نگینم
در نهان و التین و زیتونم، چراغ طور سینین
در عیان فی أحسن تقویم و البلد الامینم
باز پنهان در علق مامور اقرأ باسم ربک
لیلہ القدر عیان در مطلع فجر مبینم
بینه بر مشرکان چون آتش قهر و عذابم
مخلصان را رحمت جنات و عدن خالدینم
بر بداندیشان غم زلزال و بیم عادیاتم
قارعه هنگام مرگ دشمن از شمشیر کینم
در تکاثر قهر سوف یعلمون بر اهل دنیا
گر همه لطف و صفا و مرحمت بر اهل دینم

روشن از عصر و همزه التفات لطف و قهرم

باز در فیل و قریش آن قهر باشد مهراينم

باز در ماعون و کوثر آشکار این هر دو وصفم

کافرون و نصر را نقت بر آن، رحمت براينم

ص: ۶۰۴

در لهب بر بولهب کیشان شرار جان گدازم

نار طاهر، نور باطن رحمه للعالمینم

سوره اخلاص خاص من شد از نص پیمبر

زانکه در توحید حق بعد از پیمبر بی قرینم

در «هو الله احد» مستغرقم چون ذات احمد

هم به «الله الصمد» مستغنی از حصن حصینم

شام تاریک جهان را فیض تابان آفتابم

آیت ربّ الفلق، پیدا ز رخسار و جینم

ربّ ناس و مالک ناسم پناه بی پناهان

چون ولیّ الله و سرّ الله و ربّ العالمینم

در کتاب عشق قرآن نیست جز شرح جمالم

باء بسم الله اول آخر والناس سینم

نقش پیدا، راز پنهان، کنز مخفی، سرّ سبحان

پیشوای اهل ایمان، حافظ شرع مبینم

یک تجلی در دو عالم، با سه مولود و چهارم

پنج گوهر، شش جهت، هفت آسمان در ما و طینم

در تجلای جلال دوست حیرانم و لیکن

در تماشای جمال یار، با عین الیقینم

واله اندر ذات حق، مستغرق بحر صفاتم

در کمون غیب اسماء با مسمی هم‌نشینم

در سمايم فجر طالع، در ولايم نور ساطع

عقل را برهان قاطع، شرع را جبل المتينم

سرور لاهوتيانم، رهبر ناسوتيانم

مير و سالار جهانم، شافع للمذنبينم

ص: ۶۰۵

من «الهی» بنده سلطانت ای وجه کریمم

من «الهی» زنده احسانت ای نعم المعینم

رحمتی کن وز می «الله نور»م بخش جامی

ساقی کوثر تویی، من تشنه ماء معینم

ای ولیّ الله اعظم، شاهد خوبان عالم

لطف کن کز خرمن حسنت گدای خوشه چینم

گر پذیری این ثنا ای شاه ایمان از الهی

لطف یزدان جایگه بخشد به فردوس برینم (۱)

قصیده در ستایش سید الموحّدین امیر المؤمنین حضرت علی علیه السلام

مرحوم الهی قمشه ای

شاهد کل الجمال ایزد یکتا علی است

پرتو اشراق آن پیدای ناپیدا علی است

معنی فرقان، فروغ ملک جان، فخر جهان

شاهد ایمان، شه امکان، مه بطحا علی است

سرّ مطلق، والی حق، پیشوای ما خلق

کاشف اسرار قرآن، راز «ما أوحی» علی است

بلبل گویای اسرار گلستان وجود

سر سبّحان، شاه ایمان، ماه «أودنی» علی است

بر همه خوبان عالم قبله گاه رحمت اوست

جمله پاکان جهان را سرور و مولی علی است

در صف احزاب میر و بر همه امت امام
نزد خاصان «کان عهد اللّٰه مسؤلاً» علی است
تکیه گاه وی، سریر «هل أتی» در قرب دوست
زانکه در حب خدا آن فرد بی همتا علی است
بر سر از سلطان عزت یافت تاج «أتما»
آری ایمان را نگهبان در صف هیجا علی است
نزد دانا باطن «انا هدیناه السبیل»
پیش اهل دل، بهشت و کوثر و طوبی علی است
آدم و نوح و خلیل و یونس و هود و مسیح
صالح و شیث و شعیب و موسی و عیسا علی است
نوح اول، آدم اول، نخستین راز خلق
فتح ذوالقرنین و «تجعل بینهم سدا» علی است
سرّ خضر و موسی و دریای علم من لدن
حوت و آب زندگی زان چشمه خضرا علی است
قصه کهف و رقیم و سرّ سیصد سال خواب
و آن شکوه حق «مُلِئَتْ مِنْهُمْ رعباً» علی است
داستان موسی و فرعون و اعجاز مسیح
کشتی نوح و خلیل و آتش و دریا علی است
حکمت وحی و نبوت سرّ «تنزیل الکتاب»
آیت «یفجر لنا من أرض ینبوعا» علی است

قافله عشاق را «السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ»

سالکان شوق را کشتیِ این دریا علی است

در کتاب آفرینش، سوره توحید عشق

در حساب اهل بینش «عروه الوثقی» علی است

ص: ۶۰۷

بهر مشتاقان عالم، مطلع «الله نور»
بهر فرعونان عالم، آیت کبرا علی است
آنکه تخم معرفت در مزرع دلها فشانند
از لسان الله ناطق، منطق گویا علی است
آنکه گلشن ساخت آتش را، شرار عشق او
بر خلیل پاکباز خوش سر و سودا علی است
در لب عیسی دم جانبخش و در طور کلیم
شعله «انّی اناالله» و ید بیضا علی است
در وجود اوست «آیات لقوم یعقلون»
بهترین برهان ربّ در دید بینا علی است
در عروج عشق و معراج نبوت همسفر
با همایون شاه «سبحان الذی أسرى» علی است
عاشقان را شاهد و مشهود حسن مطلق اوست
عارفان را قطب و قلب و نقطه أخفا علی است
بینوایان را نوازان، بحر بی پایان جود
دردمندان را طیب از لعل شکرخا علی است
آنکه عالم را بیاراید به زیب عدل و داد
بشکنند بازار جور قیصر و کسری علی است
در کف مهدی امام انس و جان سرّ جهان
پرچم «أنا فتحنا» در همه دنیا علی است

«هل اتى» قدرُ و «سلونى» علمُ و لاهوتى مقام

ملك دين را تاجدار «لافتى الأعلى» است

صاحب سرّ ولایت، درگه علم نبیّ

باب سبطین رسول و همسر زهرا علی است

ص: ۶۰۸

کشور «الیوم اکملت لکم» را شهریار

بر سریر «ما عبدتک» شاه بی همتا علی است

معنی «نور علی نور» است قلب مرتضی

صورت زیبای عالم را بهین معنا علی است

آنکه در چشم جهان بینش، خدا را دید و بس

غیر حق را ریخت در کام نهنگ لا، علی است

آن یدالله صولتی کز دست قدرت بر نهاد

بر سر اولاد آدم تاج «کرمنّا» علی است

شیر یزدانی که زد در عرصه بدر و احد

تیغ آتشبار را بر تارک اعدا علی است

آنکه در فوج ملک سیوح و قدوسش فکند

در صف روحانیان صد شور و صد غوغا علی است (۱)

فضائل امیر المؤمنین مولا علیه السلام سید محمد علی ریاضی

ای ماورای حدّ تصوّر مقام تو

مریم کنیز و عیسی مریم غلام تو

تو روشنی ز روی خدائی و چون خداست

بالای ماورای تصوّر مقام تو

دست خدا و چشم خدا، صورت خدا

تو بر خدای قائم و ما بر قوام تو

دون کلام خالق و فوق کلام خلق

نهج البلاغه آن ملکوتی کلام تو
هر صبحدم شعاع طلانی آفتاب
آید ز آسمان پی عرض سلام تو
فرض است بر تمامی ذرات کائنات
مهر تو و ولای تو و احترام تو
ارض و سما به یمن وجود تو ثابتند
دائم بود مدار فلک بر دوام تو
روزی دهد خدا به همه خلق کائنات
از سفره ولایت و انعام عام تو

ص: ۶۰۹

فردا حساب مؤمن و کافر تو می کنی

برپا کند قیامت کبری قیام تو

صد عمر خضر داده به صد چشمه حیات

یک قطره آب کوثر و یک جرعه و جام تو

در کعبه شد پدید و به محراب شد شهید

قربان حسن مطلع و حسن ختام تو

تو شاهباز رفعت و عنقای عزّتی

عرش خدا و دوش نبیّ بود بام تو

وقتی عروج کرد به معراج قرب حق

پیغمبر آن برادر والا مقام تو

دست خدا گذاشته شد روی شانه اش

آنجا که وقت بت شکنی بود گام تو

چشم خدائی تو پر از اشک بر یتیم

در جنگ، خنده بر دو لب لعل فام تو

نور تو در حجاب تن و سجده کرده اند

این دشمنان دوست نمای عوام تو

در حیرتم که روز قیامت چه می کنند

با پرتو تجلیّ ذات تمام تو

ای دل بگو به آتش دوزخ اگر فتاد

فردا به دست مالک دوزخ زمام تو

آتش برو به نام علی ورنه می کشم

با برق ذوالفقار علی انتقام تو

بالا تر از ملائکه ای گر تو شیعه ای

وقتی که مشتبه به خدا شد امام تو

ما سر بر آستان تو سویدیم یا علی

ای برتر از سرادق گردون خیام تو(۱)

در مدح مولا علی علیه السلام سید حشمت الله علوی

بعد پیغمبر به عالم سید و آقا علی

هر که مولایش مُحَمَّد باشدش مولا علی

اولین انسان کامل در قبول دین حق

در تعبّد در تهجّد در صفا یکتا علی

در شجاعت بی نظیر و در عدالت بی بدیل

یکه تاز عرصه شیدایی و تقوی علی

زهد و صبر و بردباری علم و ایمان و عمل

هم کمال و معرفت در مرتبت اعلی علی

آسمان عشق و عرفان، آفتاب عقل و دین

وارث علم نبی و همسر زهرا علی

غازی بدر و حنین و جانشین مصطفی

نا او باشد امام المتقین مولا علی

آنکه همراه نبی در ليله الأسرای عشق

می رسد تا اوج علیین و اوادنی علی

ص: ۶۱۰

۱- - شکوفه های ولایت، ص ۸۷.

مدح او را گفته در قرآن خداوند عظیم

در جلالت در فضائل در شرف تنها علی

انما و هل اتی نور و نیا دیگر سُور

باشدش مصداق روشن آیت عظمی علی

فخر احمد نور رحمت منبع جود و کرم

در تضرع در دعا در سجده بی همتا علی

شیر یزادن حق مطلق سنبل ایثار و عشق

معنی ایمان و قرآن سینه سینا علی

آنچه از اعجاز و آیت باشد از پیغمبران

جمله از یمن وجود سید بطحا علی

قاطع خرطوم کفر و حاصد ظلم و ستم

آنکه بر دوش پیمبر بشکند بتها علی

خانه زاد کعبه و مقتول در محراب عشق

این دو منصب را ندارد کس بجز مولا علی

نظم تو خادم کجا و مدح مولی المتّقین

قطره بی قدری وبی منتها دریا علی

فضائل مولا امیر المؤمنین علیه السلام فتح الله فؤاد کرمانی

من ار به قبله رو کنم، به عشق روی او کنم

اقامه صلوه را به گفتگوی او کنم

گر از وطن سفر کنم، سفر به سوی او کنم

ز حج و بیت بگذرم، طواف کوی او کنم

کز احترام مولدش حرم شده است محترم

الا که رحمت آیتی، ز رحمت علی بود

همه کتاب انبیا، حکایت علی بود

بهشت و هرچه اندر او، عنایت علی بود

اجلّ نعمت خدا، ولایت علی بود

در این ولا بگو نعم، که هست اعظم نعم

بهشت را بهشته ام، بهشت من علی بود

علی است آنکه از رخس، بهشت منجلی بود

به غیر دیده داشتن، نشان احولی بود

کسی است عاشق ولی، که ناظر ولی بود

به دست دیگران دهد، کلید گلشن ارم

به زندگی از آن خوشم، که زندگی است داد او

بدان امید جان دهم، که جان دهم به یاد او

به عیش و طیش و نیک و بد، خوشم در انقیاد او

الا مراد عاشقان، همه بود مراد او

چه در تعب، چه در طرب، چه در نعم، چه در نقم (۱)

دولت سرمدی فؤاد کرمانی

نه مراست قدرت آنکه دم زخم از جلال تو یا علی

نه مرا زبان که بیان کنم صفت کمال تو یا علی

شده مات عقل موحدین، همه در جمال تو یا علی

چو نیافت غیر تو آگهی ز بیان حال تو یا علی

نبرد به وصف تو ره کسی، مگر از مقال تو یا علی

هله ای مجلی (۲) عارفان تو چه مطلعی، تو چه منظری

هله ای موله (۳) عاشقان، تو چه شاهی، تو چه دلبری

که ندیده ام بدو دیده ام، چو تو گوهری، چو تو جوهری

چه در انبیا، چه در اولیا، نه ترا عدیلی و همسری

به کدام کس مثلت زخم، که بود مثال تو یا علی؟

تویی آنکه غیر وجود خود به شهود و غیب ندیده ای

همه دیده ای نه چنین بود، شه من، تو دیده دیده ای

فقرات نفس شکسته ای، سُبُحات و هم دریده ای

ز حدود فصل گذشته ای، به صعود وصل رسیده ای

ز فنای ذات، به ذات حق بود اتصال تو یا علی

۱- - شکوفه های ولایت، ص ۸۸.

۲- - مجلی - جلادهنده و زداينده زنگ.

۳- - موله : بوجد آورنده.

چو عقول وافئده (۱) را نشد ملکوت سرّ تو منکشف
ز بیان وصف تو هر کسی رقم گمان زده مختلف
همه گفته اند و نگفته شد ز کتاب فضل تو یک الف
فصحای دهر به عجز خود زادای وصف تو معترف
بلغای عصر، به نطق خود، شده اند لال تو یا علی
تویی آنکه در همه آیتی نگری به چشم خدای بین
تویی آنکه از کشف الغطا (۲) نشود ترا زیاده یقین
شده از وجود مقدست همه سرّ کنز خفا مبین
ز چه رو، از انار بکم (۳) نرنی بزنی بدلیل این
که به نور حق شده منتهی شرف کمال تو یا علی
تویی آنکه هستی ما خلق، شده بر عطای تو مستدل
ز محیط جود تو منتشر قطرات جان، رشحات دل
بدل تو چون دل عالمی، دل عالمی شده متصل
نه همین منم ز تو مشتعل، نه همین منم به تو مشتعل
دل هر که می نگرم در او بود اشتغال تو یا علی
به می خُم تو سرشته شد گِل کاس (۴) جان سبوکشان
ز حیق جام تو سرگردان سر سرخوشان، دل بیهشان
به پیاله دل عارفان شده ترک چشم تو می فشان
نه منم زیاده عشق تو هله مست و بیدل و بی نشان
همه کس چشیده به قدر خود ز می زلال تو یا علی

- ۱- - افنده : جمع فؤاد : دلها.
- ۲- - کشف غطا - برانداختن پرده.
- ۳- - انار بکم : منم پروردگار شما.
- ۴- - کاس : جام کاسه و رحیق: شراب

تویی آنکه سدره منتهی بودت بلندی آشیان

رسد استغائه قدسیان به درت ز ناله بی نشان

به مکان نیایی و جلوه ات به مکان ز مشرق لامکان

چو به اوج خویش رسیده ای ز علو قدر و سمو (۱) شان

همه هفت کرسی و نه طبق شده پایمال تو یا علی

نه همین بس است که گویمت به وجود جود مکرمی

نه همین بس است که خوانمت به ظهور فیض مقدمی

تو منزهی ز ثنای من، که در اوج قدس قدم نهی

به کمال خویش معرفی، به جلال خویش مسلمی

نه مرا است قدرت آنکه دم ز نم از جلال تو یا علی

تویی آنکه میم مشیت زده نقش صورت کاف و نون

فلک و زمین باراده ات شده بیسکون شده باسکون

بکتاب علم تو مندرج بود آنچه کان (۲) و ما یکون

تویی آنمصور ما خلقت که من الظواهر (۳) و البطون

بود این عوالم کن فکان اثر فعال تو یا علی

تو هماندرخت حقیقتی که در اینحدیقه دنیوی

ز فروغ نور تو مشتعل شده نار نخله موسوی

انا ربکم تو زنی و بس بلسان تازی و پهلوی

ز تو در لسان موحدین بود این ترانه معنوی

که انا الحق است بحق حق، ثمر نهال تو یا علی

تویی آن تجلی ذوالمنن که فروغ عالم و آدمی

ز بروز جلوه ما خَلَقَ بمقام و رتبه مقدمی

ص: ۶۱۴

۱- - سُمُو: بلند شدن - بلندی یافتن - بلندی - رفعت.

۲- - ما کان و ما یكون: آنچه بوده و هست.

۳- - ظواهر و بطون: ظاهرها و باطن ها.

هله ای مشیت ذات حق که بذات خویش مسلّمی

بجلال خویش مجللی ز نوال خویش منعمی

همه گنج ذات مقدّست شده ملک و مال تو یا علی

تو چه بنده یی که خدایت ز خداست منصب و مرتبت؟

رسدت ز مایه بندگی که رسی بپایه سلطنت

احدی نیافت ز اولیا چو تو این شرافت و منزلت

همه خاندان تو در صفت چو تواند مشرق معرفت

شده ختم دوره علم و دین بکمال آل تو یا علی

تو همان ملیک مهیمنی که بهشت جنّت و نه فلک

شده ذکر نام مقدّست همه ورد السنه ملک

پی جستجوی تو سالکان به طریقت آمده یک بیک

به خدا که احمد مصطفی بفلک قدم نزد از سمک

مگر آنکه داشت در این سفر طلب وصال تو یا علی

تویی آنکه تکیه سلطنت زده ای بتخت مؤبّدی

بفراز فرق مبارکت شده نصب تاج مخلّدی

ز شکوه شأن تو بر ملا جلوات عزّ و مُمّجّدی

متصرّف آمده در یدت ملکوت دولت سرمدی

تو نه آنشهی که ز سلطنت بود اعتزال تو یا علی

تویی آنکه ذات کسی قرین نشده است با احدیت

تویی آنکه بر احدیتت شده مستند صمدیتت

نرسیده فردی و جوهری به مقام منفردیت

شناخت غیر تو هیچ کس ازلیت ابدیت

تو چه مبدائی که خبر نشد کسی از مآل تو یا علی

ص: ۶۱۵

تو که از علایق جان و تن بکمال قدس مجرّدی
تو که بر سرائر معرفت به جمال انس مخلّدی
بشؤون فانی این جهان نه معطلی نه مقیدی
تو که فانی از خود و متّصف به صفات ذات محمّدی
بود این ریاست دنیوی غم و ابتهاش تو یا علی
تو همان تجلّی ایزدی که فراز عرشی و لامکان
دهد آنفؤاد و لسان تو ز فروغ لوح و قلم نشان
خبری ز گردش چشم تو حرکات گردش آسمان
تو که ردّ شمس کنی عیان بیکی اشاره ابروان
دو مسخّر آمده مهر و مه هله بر هلال تو یا علی
هله ایموّحد ذات حق که بذات معنی وحدتی
هله ایظهور صفات حق که جهان فیضی و رحمتی
بتو گشت خلقت کن فکان که ظهور نور مشیّتی
چو تو در مداین علم حق ز شرف مدینه حکمتی
سیلان رحمت حق بود همه از جبال تو یا علی
بنگر «فؤاد» شکسته را بدرت نشسته بالتجا
بسخا و بذل تو اش طمع، بعتا و فضل تو اش رجا
اگرش برانی از آستان کند آشیان بکدام جا
ز پناه ظلّ وسیع تو هم اگر رود برود کجا؟
که محیط کون و مکان بود فلکّ ظلال تو یا علی (1)

١- - آئینه آفتاب، ص ٢٩٠ تا ٢٩٤

مناقب و فضائل ولی الله اعظم علی بن ابیطالب علیه السلام

سید محمد حسین شهریار

علی ای همای رحمت، تو چه آیتی خدا را

که به ماسوی فکندی همه سایه هما را

دل اگر خداشناسی، همه در رخ علی بین

به علی شناختم من، به خدا قسم خدا را

به خدا که در دو عالم، اثر از فنا نماند

چو علی گرفته باشد سر چشمه بقا را

مگر ای سحاب رحمت، تو بیاری ارنه دوزخ

به شرار قهر سوزد، همه جان ماسوی را

برو ای گدای مسکین، در خانه علی زن

که نگین پادشاهی دهد از کرم گدا را

بجز از علی که گوید به پسر که قاتل من

چو اسیر تو است اکنون به اسیر کن مدارا

بجز از علی که آرد پسری ابوالعجائب

که علم کند به عالم شهدای کربلا را

چو به دوست عهد بندد ز میان پاکبازان

چو علی که می تواند که به سر برد وفا را

نه خدا توانمش خواند، نه بشر توانمش گفت

متحیرم چه نامم شه ملک لا فتی را

به دو چشم خون فشانم، هله ای نسیم رحمت

که ز کوی او غباری، به من آر توتیا را

به امید آنکه شاید برسد به خاک پایت

چه پیامها که دارم همه سوز دل صبا را

ص: ۶۱۷

چه توئی قضا بگردان، به دعای مستمندان

که ز جان ما بگردان، ره آفت قضا را

چه ز نیم نای هر دم، ز نوای شوق او دم

که لسان غیب خوشتر بنوازد این نوا را

همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی

به پیام آشنائی، بنوازد آشنا را

ز نوای مرغ یا حق بشنو که در دل شب

غم دل به دوست گفتن چه خوش است «شهریار» (۱)

علی علیه السلام غزل شهریار را تأیید فرمود

مرحوم آیه الله حاج سید اسماعیل هاشمی از مرحوم آیه الله العظمی شهاب الدین مرعشی نجفی نقل نمودند که شبی مرحوم آیه الله نجفی در خواب مشاهده نمود که شعرای عرب نزد امیرالمؤمنین علیه السلام جمع شده و اشعار خود را در فضائل آن حضرت می خوانند و صله می گیرند و چون شعرای عرب تمام می شوند، امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید شعرای فارسی زبان بیایند و به شهریار می فرمایند: «بخوان اشعار خود را.» و چون شهریار غزل «علی ای همای رحمت ...» را می خواند، امیرالمؤمنین علیه السلام او را تحسین می فرماید و صله می دهد!

مرحوم آیه الله نجفی چون از خواب بیدار می شود، می پرسد: «شهریار کیست؟» و چون شهریار از تبریز می آید و خدمت ایشان می رسد، آیه .. مرعشی می فرماید: این همان شخص است و به او می گوید اشعار (علی ای همای رحمت) را بخواند. شهریار می گوید: «من تازه این اشعار را سروده ام و تاکنون به احدی نشان نداده ام، شما از کجا اطلاع پیدا کرده اید؟!» مرحوم آیه الله نجفی خواب خود را برای او بیان می کنند.

ص: ۶۱۸

سردار اتقیا شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی

این شرط مهربانی و تحقیق و دوستی است

کز بهر دوستان بری از دشمنان جفا

کس را چه زور و زهره که وصف علی کند

جبار در مناقب او گفت هل اتی

زور آزمای قلعه خیبر که دست او

بر کند در ز قلعه بیاری لافتی

سالار خیل خانه دین صاحب رسول

سر دفتر خدای پرستان بی ریا

مردی که در مصاف زره پیش بسته بود

تا پیش دشمنان نکند پشت بر غزا

شیر خدا و صفدر میدان و بحر جود

جان بخش در نماز و جهانسوز دروغا

دبیاچه مروّت و دیوان معرفت

لشکر کش فتوّت و سردار اتقیا

فردا که هر کسی به شفیع ز نند دست

ماییم و دست و دامن معصوم مرتضی

عارف یزدان محمدعلی سبزواری (مؤذن)

آن سروری که رهبر مردان بُود علی است

آن مظهري که مقصد خاصان بُود علی است

آن عاشقی که در خم چوگان دلربا

بر سر نهاده، سر سوی میدان بُود علی است

ص: ۶۱۹

آن صفدری که صَفّ نگوَسار نفس را
همچون بنات نعش پریشان کند علی است
آن سیدی که زینت محراب و منیر است
آن کس که باب شاه خراسان بُود علی است
آن ساقی ای که از کف او باده می خوردند
آن عاشقی که عارف یزدان بُود علی است
آن واقفی که جمله اَسرار دلربا
آن محرمی که همدم جانان بُود علی است
آن عالمِ عُلومِ الهی به هر دو کون
آن ناصری که حافظ قرآن بُود علی است
صاحب‌دلی که نور رُخش عرش و فرش را
بهتر ز آفتابِ درخشان بُود علی است
آن صاحب شریعت و آن نفس مصطفی
آن کس کزو دو کون بسامان بود علی است
آن پردلی که روز جوانی نهیب او
دل‌های خصم جمله هراسان کند علی است
کلب درِ علی است (مؤذن) ز روی صدق
شاهی که او شفیع گناهان بُود علی است

ماه منیر هدايت وفائی شوستری

چه شود ز راه وفا اگر نظری به جانب ما کنی

که به کیمیای نظر مگر مس قلب تیره طلا کنی

یمن از عقیق تو آیتی چمن از رخ تو روایتی

شکر از لب تو حکایتی اگر چو غنچه تو واکنی

ص: ۶۲۰

بِنَمَا ز لَب تَو تَكَلَّمِي بِنَمَا چو غنچه تَبَسْمِي

به تَكَلَّمِي و تَبَسْمِي همه دردها تو دوا کنی

تو شَه سَرِير ولایتی تو مَه مُنِير هدایتی

چه شود گهی به عنایتی نظری به سوی گدا کنی

تو به شهر عِلْم نَبِي دري تو زانبیا همه برتری

تو غضنفری و تو صَفَدَرِي چو میان مَعْرَکَه جاکنی

تو زَنِي بدوش نَبِي قَدَم فَکَنِي بُتَان همه از حَرَم

حَرَم از وجود تو محترم ز صفا صفا تو صفا کنی

تو مراد من تو نجات من به مَمَات من به حیات من

چه زیان بَرَم چه ضَرر کُنَم تو بَر آوری و عطا کنی

بنگر وفائی با خطا همه حرف او بُود از خدا

که مباد دست وی از رجاء ز عطای خویش رها کنی

وجه خدا علی است میرزا ابوالقاسم راز شیرازی

راه خدا اگر طلبی رهنما علی است

هم راه و رهنمای تو، هم مقتدا علی است

داری بسی چو زاهد و مفتی گر ادعا

زین ادعا گذر که تو را مُدَّعا علی است

غیب خداست ظاهر، بر هر که زو رضاست

زین غیب خواهی ار خبری مرتضا علی است

بر بام عرش کوس ولایت همی زند

شاهی که تاج تارکش از اِنَّمَا علی است

بیرون بُود ز کون و مکان تخت رفعتش

آن کس که وصف رتبتش از هل اَتی علی است

ص: ۶۲۱

فخر و کمالش ارچه ز فقر محمّدی است

شاه غنیّ ز گوهر کنزِ خفا علی است

احرام بندی ار تو، برای لقای حق

دانی که قلب عالم و بیت خدا علی است

کم تکیه زن به عزّت دنیا و نعمتش

زیرا که تکیه گاه همه انبیا علی است

بگذر ز عقل و دین مجازیّ و جان و تن

بنگر که جمله ماخصّل اولیا علی است

صیقل کنی چو آینه، دل را ز نقش شرک

بینی در آن معاینه، وجه خدا علی است

موسی که دست یافت به فرعون و قبطیان

اندر کفش ز معجزه حق عصا علی است

نوح نبی، که بود به زحمت هزار سال

فُلک نجات او ز بحار بلا علی است

یونس که بود در دل دریا اسیر حوت

مُنجیش از آن مرارت و آن ماجرا علی است

نمرود بر خلیل ز آتش عذاب جست

در نارش آن طراوت و نور و بها علی است

حلال مشکلات دو کون، مرتضی علی

مفتاح قدرت آن ید مشکل گشا علی است

واقف گر از حقیقت معراج آمدی

همدم به مصطفی به مقام دنی علی است

در نشر دین ملت غرای احمدی

در کاینات، قصد شه اصطفای علی است

ص: ۶۲۲

در راه عشق حضرت بی چون سرمدی
آن کو گذشت از همه ماسوا علی است
عشق ولایت احدی ذات پاک اوست
مرات ذات پاک سرا پانما علی است
ذات و حقیقت همه اشیاست، نور او
ظاهر به کون و باعث ارض سما علی است
دست خدا و قوت بازوی مصطفی
میر جهانگشا و شه لافتی علی است
سرّ خداست آن شه و شناختش کسی
آن کو شناختیش حق و مصطفی علی است
شیر خدا حبیب پیمبر امام خلق
مهر سپهر عزت و بدر الدجا علی است
جنّات و نهر کوثر و کافور و زنجبیل
فضل خدا و رحمت خاص خدا علی است
اکمال دین اعظم و نعماء، ولای اوست
وان لجه عنایت و بحر عطا علی است
حُبّ وی است شرط عبادات جنّ و انس
راه خدا و آیت کبری به ما علی است
مائیم و دست و دامن سلطان دین علی
کهف خدا و معدن جود و سخا علی است

دل حق پرست حاج میرزا ابوالحسن راجی تبریزی

ای آنکه چار دفتر حق شرح و بسط تست

جز حق هر آنکه مدح تو گوید شکست تست

ص: ۶۲۳

زان پرده که گشت حجاب نبی حق

دستی که شد پدید و نبی دید دست تست

گر خوانمت خدای ترا کفر گفته ام

لیکن نبود و بود خلاق به دست تست

بالاتری ز هر چه بگویم بجز خدای

جای تو عرش نیست که این رتبه پست تست

جبریل خواند علم لدنی ز مد رست

تعلیم پروریده روز الست تست

شاهها تو آن شهی که نشمینگه کمت

بر مردمان دیده شاهان نشست تست

نالد اگر به طرف چمنزار عندلیب

مدحت سرای روی تو و چشم مست تست

گر گویم آب خضر بود شرحی از لب

من خود خجل که این سختم دل بخت تست

روز جزا که ولوله افتد میان خلق

خورسندی تمام خلاق به دست تست

حقاً که حق شناختی و حق ترا شناخت

الحق که جای حق به دل حق پرست تست

یا شیر حق به کلب در آستان خود

جامی بده که دیده (راجی) به دست تست

نور حق از حسینعلی غفوری (واحدی)

نور حق طالع از لقای علی است

دین حق قائم از ولای علی است

علی آینه صفات خداست

علی آیات کبریای علی است

ص: ۶۲۴

چون علی خانه زاد پاک خداست

نام حق نام دلربای علی است

علی استاد جبرئیل امین

درس عرفان وی عطای علی است

از مناجات نیمه شبهایش

فهم توحید در دعای علی است

انبیا را بدرگه یزدان،

سبب منزلت هوای علی است

بی خلل آن دلی است کز صافی

مملو از حُبّ دلگشای علی است

بنده، اندر صراط تسلیم است

راه تسلیم در رضای علی است

در همه حال مشکلات جهان

حَلّ آسَـرَـاش از ضیای علی است

نور توحید از او بُود رخشان

رشد در سایه لوای علی است

از جهنم برات آزادی

بخدای علی ولای علی است

سِزَد اندر جهان نماید فخر

آنکه از راستی گدای علی است

مصطفی شهر علم و حیدر در

باب علم خدا سرای علی است

در غدیر خم از خدای قدیر

آیه ها نازل از صفای علی است

حکم اکملت دینکم به نبی

بهر ابلاغ ارتقای علی است

بر پیامبر نمود حق اعلام

بعد تو مسند تو جای علی است

امر ما را رسان بامت خویش

که علی نصب از خدای علی است

پس نبی بر فراز منبر شد

در کفش ساعد رسای علی است

گفت برهر که من شدم مولا

این ولایت کنون برای علی است

حجت حق، خلیفه بعد از من

ز امر حق شخص حق نمای علی است

همه در بیعت علی بقیام

دست بر دست و سرپای علی است

لیک بعد از وفات پیغمبر

زان کسان کمتر آشنای علی است

ای دریغا که حُبّ جاه و هوا
گوشها بسته از ندای علی است
فاطمه دلشکسته و نالان
حامی حقّ و در قفای علی است
(واحدی) در قضای حق راضی
بودنش صدق مدّعی علی است

ص: ۶۲۵

لطف و عطای علی صفائی قمی

تا دم زدم ز مدح و ثنای تو یا علی

طبعی عطا شدم ز خدای تو یا علی

نام تو هر زمان که بُود بر زبان من

مشتاقتر شوم به ثنای تو یا علی

گوئی که روز و شب بر چشم مُصوری

از بسکه شائقم بلقay تو یا علی

چون مرغ بسته پر، بفس مانده جان من

بگشا که پر زند به هوای تو یا علی

زانکس خدا رضاست بدنیا و آخرت

کز دل بود رضا برضای تو یا علی

دولتسرای نعمت جاوید شد بهشت

تا شد گدای خوان صفای تو یا علی

بندد در حجیم و گشاید در بهشت

بر خلق دست و لطف و عطای تو یا علی

ایقay این جهان ببقای فلک بُود

باقی بُود فلک ببقای تو یا علی

از دولت وجود تو ایجاد شد دو کون

خلق دو کون شد ز برای تو یا علی

از فرش و عرش هیچ مقامی خبر نداد

جز فرش آستان سرای تو یا علی

ما را ز آفتاب قیامت هراس نیست

تا بر سر است ظلّ لوای تو یا علی

آئینه ضمیر (صفائی) شد آفتاب

تا گشت صیقلی بصفای تو یا علی

در فضائل امیرالمومنین علیه السلام مهدی سهیلی

شنیدم آب به جنگ اندرون معاویه بست

بروی شاه ولایت چرا که بود خسی

علی به حمله گرفت آب و باز کرد سیل

چرا که او کس هر بی کس است و دادرسی

سه بار دست بدست آمد آب و در هر بار

علی چنین هنری کرد و او چنین هوسی

فضول گفت که ارفاق تا بدین حد بس

که بی حیائی دشمن ز حد گذشت بسی

جواب داد که ما جنگ بهر آن داریم

که نان و آب نبندد کسی بروی کسی

غلام همت آن قهرمان کون و مکان

که بی رضای الهی نمیزند نفسی

تو هم بیا و تماشای حق و باطل کن

بین که در پی سیمرخ میجهد مگسی

از صادق سرمد

ای بارگاهِ قدس، جهان را تو زیوری

از عرش و فرش و کرسی و لوح و قلم، سری

ای شهرِ افتخار، چه نوری ست در دلت؟

ای تَرْبِتِ علی، ز چه اینسان معطّری؟

ای شیرِ حقّ شراره ی مُطلق، چه آیتی؟

حقّی عیان و، جلوه ی حق را تو مظهری

تو مظهرِ جلالی و، تو مبدأ وجود

آئینه ی تمام نمای، پیمبری

هر لحظه زندگِی تو، باشد حکایتی

نام تو هست، زینت هر لوح و دفتری

از راه دور آمده ام، بس امیدوار

دائیکه نیست جز تو مرا، یار و یآوری

ای قبله ی مُراد من، ای شاهِ اولیا

أذنی، که تا بخاکِ تو سایم دمی سری

گر سوزیم بسوز و، وگر بخشیم به بخش

تو ذاتِ بی زوالِ خداوند اکبری (۱)

جلال الدین مولانا

از علی آموز، اخلاصِ عمل

شیر حق را، دان مُنزه از دغل

در غَزَا، بر پهلوانی دست یافت

زود شمشیری بر آورد و شتافت

او خَدو انداخت، بر رویِ علی

افتخارِ هر نبیّ و، هر ولی

ص: ۶۲۷

۱- - آئینه ی تمام نما، داخل ضریح مولا نصب است. نام کتاب در خلوت علی - ص ۲۰۲

او خَدو انداخت، بر روئی که ماه
سجده آرد پیش او، در سجده گاه
در زمان انداخت شمشیر، آن علی
کرد او اندر غزایش کاهلی
گشت حیران آن مبارز، زین عمل
وز نمودن عفو و رحمت بی محل
گفت: بر من، تیغ تیز افراستی
از چه افکندی مرا، بگذاشتی؟
گفت: من تیغ از پی حق می زنم
بنده ی حَقِّم، نه مملوک تنم
شیر حَقِّم، نیستم شیر هوا
فعل من بر دین من، باشد گوا
رَحَّتِ خود را، من ز ره برداشتم
غیر حق را، من عدم پنداشتم
من چو تیغم، پُر گهرهای وصال
زنده گردانم، نه کُشته در قِتال
خون نپوشد، گوهر تیغ مرا
باد از جا کی بَرَد میغ مرا؟
که نیم، کوهم ز حِلْم و صبر و داد
کوه را، کی در رُباید تُند باد؟

آنکه از بادی رود از جا، خسی است

زانکه بادِ ناموافق، خود بسی ست

بادِ خشم و، بادِ شهوت، بادِ آز

بُرد او را، که نبود اهل نماز

خشم، بر شاهان شه و ما را غلام

خشم را هم بسته ام، زیرِ لگام

تیغِ حلمم، گردنِ خشمم ز دست

خشم حق، بر من چو رحمت آمدست

ز اجتهاد و از تحرّی رسته ام

آستین بر دامنِ حق بسته ام

چونکه حُرّم، خشم کی بندد مرا؟

نیست اینجا جُز صفاتِ حق، در آ

چون خَدو انداختی در روی من

نفس جُنّید و، تبه شد خوی من

نیم بهر حق شد و، نیمی هوا

شرکت اندر کار حق، نبود روا

تو نگارنده کفِ مولاستی

آنِ حَقّی، کرده ی من نیستی

نقش حق را هم، به امرِ حق شکن

بر زُجاجه ی دوست، سنگِ دوست زن

گبر این بشنید و، شد نوری پدید

در دل او، تا که زُناری بُرید

گفت: من تخم جفا می کاشتم

من ترا نوعی دگر پنداشتم

تو ترازوی احد خو بوده ای

بَلُ زبانه ی هر ترازو بوده ای

من غلام آن چراغ چشم جو

که چراغت روشنی پذیرفت از او

ص: ۶۲۸

من غلام موج آن دریای نور
کو چنین گوهر برآرد در ظهور
تیغِ حِلْم، از تیغِ آهن تیزتر
بَلْ ز صد لشکر، ظفر انگیزتر
آنکه او تن را بدینسان پی کند
حرصِ میری و خلافت، کی کند؟
زان بظاه کوشد اندر جاه و حکم
تا امیران را نماید راه و حکم
تا امیری را دهد جانی دگر
تا دهد نخل خلافت را ثمر
ای علی، که جمله عقل و دیده ای
شمه ای واگو، از آنچه دیده ای
باز گو دانم، که این اسرار هوست
زانکه پی شمشیر کُشتن، کار اوست
راز بگشا، ای علی مرتضی
ای پس از سوء القضا، حُسْنُ القضا
در شجاعت، شیرِ ربا نیستی
در مروّت، خود که داند کیستی؟
چون تو بابی آن مدینه علم را
چون شعاعی، آفتابِ حِلْم را

باز باش ای باب، بر جویای باب
تا رسند از تو قُشور اندر لُبَاب
زین سبب پیغمبر با اجتهاد
نام خود، وانِ علی مولا نهاد
گفت: هر کس را منم مولا و دوست
ابن عمّ من علی، مولای اوست
کیست مولا، آنکه آزادت کند
بندِ رقیّت ز پایت بر کَند
چون به آزادی، نبوّت هادی است
مؤمنان را ز انبیاء، آزادی است
ای گروه، مؤمنان، شادی کنید
همچو سرو و سوسن، آزادی کنید (۱)

عطار نیشابوری

زمشرق تا به مغرب، گر امام است
امیرالمؤمنین حیدر، تمام است
گرفته این جهان، زخمِ سنانش
گذشته زان جهان، وصفِ سه نانش
چو در سِرِّ عطا، اخلاص او راست
سه نان را هفده آیت، خاص او راست
سه قرصش چون دو قرصِ ماه و خورشید

دو عالم را بخوان، بنشانند جاوید

ص: ۶۲۹

۱- - اخلاص عمل از جلال الدین مولانا - در خلوت علی ص ۲۳۱

ترا گر تیرباران، بر دوام ست

علی حُبُّه جَنَّة، تمام است

پیمبر گفتش، ای نورِ دو دیده

ز یک نوریم، هر دو آفریده

علی چون با نبی باشد ز یک نور

یکی باشند هردو، از دوئی دور

چنان در شهرِ دانش، باب آمد

که جَنَّت را بحق، بَوَّاب آمد

چنان مطلق شد اندر فقر و فاقه

که زرّ و نقره بودش، سه طلاقه

اگر چه سیم و زر، با حرمت آمد

ولی گوساله ی این اَمّت آمد

کجا گوساله هرگز رنجه گردد

که با شیری چنین، هم پنجه گردد

اگر خاکش شوی، حُسْنُ المأب است

که او، هم بوالحسن، هم بوتراب است

چنین گفت او که: گر منبر نهدم

به دستوری حق داور دهندم

میانِ خلقِ عالم، جاودانه

کنم حُکم از کتابِ چارگانه

زهی چشم و، زهی علم و، زهی کار

زهی خورشید شرع و، بحر ذُّخار(۱)

از حریر فروش (فتاح)

بر خاک در گهت به ارادت نشسته ایم

در انتظار چشم عنایت نشسته ایم

شاهان عالمیم و، گدایان کوی تو

رندانه، بر سریر قناعت نشسته ایم

چشم طمع بغیر تو، از غیر بسته ایم

تا در قصور عزّ و مناعت نشسته ایم

ما را بیار گاه سلیمان، نیاز نیست

ما دیو نفس گشته و راحت نشسته ایم

ما تشنگان چشمه ی فیض ولایتیم

با اشتیاق جام ولایت نشسته ایم

در آستان مهر و ولای تو، یا علی

عمری ست مستحقّ کرامت نشسته ایم

در داد گاه عدل، ز اعمال زشت خویش

شرمنده ایم و، بهر شفاعت نشسته ایم

ما سر سپرده ایم، بجانان ز جان و دل

در پاش، تا قیام قیامت نشسته ایم(۲)

۱- - خورشید شرع - شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، کتاب در خلوت علی ص ۲۴۰

۲- - چشمه ی فیض - حریر فروش [فتاح]. در خلوت علی، ص ۲۷۷

از ابوعلی سینا

بگردون ابرش از رحمت، برآمد از دل دریا

که دریا شد از آن صحرا، که صحرا شد از آن دریا

بُخار از دشت پیدا شد، چو تُرکانِ بخارائی

ز تیر ترکشش سوزد، سر خارا ز بُن خارا

زبان بگشود سوسن، چون بشیر از مژده ی یوسف

ز حسرت چشم نرگس، همچنان یعقوب شد بینا

پی معجز ز شاخ گُل، برآمد بلبل از شادی

تجلی کرد بر هر شاخ گُل، صد معجزِ موسا

علی عالی اعلا ولیّ والی والا

وصیّ سید بطحا، بحکمش جمله ما فیها

قوام جسم را جوهر، زمانی روح را رهبر

کلام نیک پیغمبر، ولیّ ایزدِ دانا

حدیثی خاطر م آمد، که می فرمود پیغمبر

به اصحابش شب معراج، سرّ لیلهُ الاسرا

بطاقِ آسمان چهارمین م، دیدم من از رحمت

هزاران مسجدی، اندر درونِ مسجدِ اقصی

بهر مسجد هزاران طاق، و بر هر طاق محرابی

بهر محراب صد منبر، بهر منبر علی پیدا

زیغمبر چو بشنیدند اصحاب این سخن، گفتند:

که دیشب با علی بودیم، جمله جمع در یک جا

تبسم کرد سلمان، این سخن گفتا به پیغمبر:

بغیر از خود ندیدم هیچکس، در نزد آن مولا

ص: ۶۳۱

اباذر گفت با سلمان، بروح پاک پیغمبر
نشسته بودم اندر خدمتش در گوشه ای تنها
بگوش فاطمه خورد این سخن، گفتا: علی دیشب
که تا صبح از درون خانه پا نهاد برون اصلاً
که ناگه جبرئیل از حق، سلام آورد بر احمد
که ای مسندنشینِ بارگاهِ قُربِ او ادنی
اگر چه بر همه ظاهر شدم بر صورتی، اما
ولیکن از همه بگذشت، با ما بود در بالا
جنابش خالقی باشد که بر خلقش دو صد عالم
بهر عالم دو صد آدم، بهر آدم دو صد حوا
بُحکمش صد هزاران کوه، بر هر کوه صد دامن
بهر دامن هزاران دشت، بر هر دشت صد سینا
بهر سینا هزاران طور، بر هر طور صد موسی
بهر موسی هزاران بیضه، اندر بیضه صد عیسا
نه وصفش این چنین باشد، که می گویند در عالم
ز خندق جست و مرحب گشت، اندر بیشه ی هیجا
علی سَرِیست در وحدت، که باشد سِرِّ بی همتا
علی خلقی است در خلقت، که باشد خلقتش یکتا
چو این اوصاف را بشنید، از وصفِ کمال او
گرفت انگشت حیرت بر دهانش، بو علی سینا. (1)

۱- - سرّ بی همتا از شیخ الرئیس ابوعلی سینا. در خلوت علی، ص ص ۳۸۲ و ۳۸۳

از اقبال لاهوری

مسلم اول، شه مردانُ علی

عشق را، سرمایه ی ایمان علی

از ولای دودمانش، زنده ام

در جهان مثل گُهر، تابنده ام

زمزم آر جو شد ز خاکِ من، از اوست

می اگر ریزد ز تاکِ من، از اوست

خاکم و، از مِهَرِ او آئینه ام

میتوان دیدن نوا، در سینه ام

از رُخ او، فال پیغمبر گرفت

ملت حق از شکوهش فر گرفت

قوتِ دینِ مبین، فرموده اش

کاینات آیین پذیر، از دوده اش

مرسلِ حق کرد، نامش بوتراب

حق یدالله خواند، در اُمّ الکتاب

هر که دانایِ رموزِ زندگی ست

سرّ اسمای علی، داند که چیست

خاکِ تاریکی، که نام او تن است

عقل از بیداد او، در شیون است

شیر حق، این خاکرا تسخیر کرد

این گلِ تاریک را، اکسیر کرد
مرتضی کز تیغ او حق روشن است
بوتراب از فتح اقلیم تن است
مرد کشورگیر، از کزاری است
گوهرش را آبرو خودداری است
هر که در آفاق گردد بوتراب
باز گرداند ز مغرب آفتاب
هر که زین بر مرکبِ تن تنگ بست
چون نگین بر خاتم دولت نشست
زیر پاش اینجا، شکوه خیر است
دست او آنجا، قسیم کوثر است
از خود آگاهی، یداللهی کند
از یداللهی، شهنشاهی کند. (۱)

نور علی (ع) رنجی تهرانی

در ازل عکس جمالش جلوه گر شد تا به چشم
تا ابد این آرزو دارم گذارد پا به چشم

ص: ۶۳۳

گفت دل از ناوک دلوز چشمانم حذر کن
گفتمش من میدهم با صد تمنا جا به چشمم
گل به چشمم مینماید خار، بی روی نکویش
سرو کوتاه است پیش آن قد رعنا به چشمم
کرده از از هجر زاری بسکه چون ابر بهاری
کرد پیدا اتصالی عاقبت دریا به چشمم
آن چنان روز سپیدم چون شب تاریک گشته
کز سیاهی گشت یکسان خانه و صحرا به چشمم
آن عجب نبود، گرم صحرا و خانه گشته یکسان
خانه زنبور باشد وسعت دنیا به چشمم
میشود رنجوری چشمم بدیوارش مداوا
بهتر از دارو بود، دیدار آن سیما به چشمم
از هلال ابروانش، یاد آرم چون مه نو
آشکارا می شود از گنبد خضرا به چشمم
نقشبند خاطر م گردد، جمال بی مثالش
مینماید جلوه، تا مهر جهان آرا به چشمم
ای صبا، از من بگو آن دلبر دلدادگان را
نور دیده، از رُخت، نوری کرم فرما به چشمم
ای کمان ابرو، گرم سازی هدف با تیرمژگان
سعی کن، کاید خدنگت یا به قلبم یا به چشمم

تا شود روشن به نورت خانه دل جلوه ات را
میدهم هر روز و هر شب وعده فردا به چشمم
بیشتر از پیر کنعان کرده ام زاری زهجران
یوسف گمگشته، آخر کی شوی پیدا به چشمم

ص: ۶۳۴

نازنینا دامن لطف اگر افتد به دستم

آشکارا گرترا شد صورت زیبا به چشمم

بوسه ها از شوق دل خواهم زدن بر عضو عضوت

میدهم سر تا پبایت را نشان یکجا به چشمم

ساقیا از جام بگذر، باده ام خم خم بیاور

زانکه ناچیز است دیگر ساغر و مینا به چشمم

می زدن امروز باید، زانکه از برج ولایت

شد عیان نور علی عالی اعلا به چشمم

مژده ایدل یار آمد، حیدر کزار آمد

گشته آن نور ولایت درّه بیضا به چشمم

ظاهر آمد مظهر ذات خدایی، کز قدومش

شاد و مسرور و طرف افزا بود دنیا به چشمم

واجبی در کسوت ممکن عیان شد کز تجلی

کرد وادی جهان را، سینه سینا به چشمم

زد قدم در خانه حق، تا شود مسجود عالم

این یقینم باشد و ناید جز این اصلا به چشمم

من نمی خوانم خدایش، لیک می بینم از آن شه

می شود ظاهر، صفات ایزد دانا به چشمم

تا مقیم کوی او گشتم، ز جنت چشم بستم

رونقی دیگر ندارد، جنت المأوا به چشمم

خاک سُم دلّش را هم بدنیا هم به عقبی

میکشم با صد تمنا توتیا آسا به چشم

با جمال مرتضایی، شد هویدا حرف لا را

از میان برداشت، ثابت کرد الا را به چشم

ص: ۶۳۵

یا علی، ای مظهر ذات خداوند مهیمن

ای که جز ذات نباشد مهظر الاسما به چشمم

«رنجیم» این آرزو دارم که در دنیا و عقبی

جلوه گر سازی جمال خویش ای مولا به چشمم

تا بود شمس و قمر در آسمان رخشان و تابان

تا که اختر جلوه دارد در شب یلدا به چشمم

دوستانش را ز حق خواهم هماره شاد بینم

دشمنانش سربسر معدوم و ناپیدا به چشمم (۱)

با علی گفتا یکی در رهگذار عباس شهری

با علی گفتا یکی در رهگذار

از چه باشد جامه تو وصله دار؟

تو امیری و شهی و سروری

از همه در راد مردی برتری

کس ندیده است ای جهانی را پناه

جامه صد وصله براندام شاه

ای امیر تیزرای تیز هوش

جامه ای چون جامه شاهان بپوش

گفت صاحب جامه را بین، جامه چیست؟

دید باید در درون جامه کیست

ظاهر زیبا نمیآید به کار

حرفی از معنی اگر داری بیار

مرد سیرت را بصورت کار نیست

جامه گر صد وصله باشد عار نیست

کار ما را در راه حق کوشیدن است

جامه زهد و ورع پوشیدن است

زهد باشد زینت پرهیزکار

زینت دنیا، بدنیا واگذار(۲)

ص: ۶۳۶

۱- آئینه آفتاب، ص ۱۴۸، ۱۴۹

۲- آئینه آفتاب، ص ۱۹۲

جمال کبریایی عباس شهری

بجز از علی نباشد به جهان گره گشایی

طلب مدد از او کن چو رسد غم و بلایی

چوبه کار خویش مانی، در رحمت علی زن

بجز او به زخم دلها نهد کسی دوايي

زولای او بزن دم، که رها شوی زهر غم

سر کوی او مکان کن، بنگر که در کجایی

به شناختم خدا را، چو شناختم علی را

به خدا نبرده ای پی اگر از علی جدایی

علی ای حقیقت حق، علی ای ولی مطلق

تو جمال کبریایی، تو حقیقت خدایی

نظری ز لطف و رحمت به من شکسته دل کن

تو که یار دردمندی، تو که یار بینوایی

همه عمر همچو «شهری» طلب مدد ازو کن

که بجز علی نباشد، به جهان گره گشایی (۱)

آیه الله ملا محسن فیض کاشانی

ز مهر اولیاء الله، شأنی کرده ام پیدا

برای خویش، عیش جاودانی کرده ام پیدا

رساگر نیست دست من، بقرب خالق یکتا

ز مهر دوستانش، نردبانی کرده ام پیدا

ولای آل پیغمبر، بود معراج روح من
بجز این آسمانها، آسمانی کرده ام پیدا
بجبل الله مه اهل بیت است اعتصام من
برای نظم ایمان، ریسمانی کرده ام پیدا
ز مهر حق شناسان هرچه خواهم می شود حاصل
درون خویشتن، گنج نهانی کرده ام پیدا
سخنهای امیرالمؤمنین دل می برد از من
ز اسرار حقایق، دلستانی کرده ام پیدا
جمال عالم آرایش اگر پنهان شد از چشم
حدیثش راز جان، گوش و زبانی کرده ام پیدا
کلامش بوی حق بخشد مشام اهل معنی را
ز گلزار الهی بوستانی کرده ام پیدا
قدم در مهر او خم شد، عصای مهر محکم شد
برای دشمنش تیر و کمانی کرده ام پیدا
به خاک در گه آل نبی پی برده ام چون «فیض»
برای خود ز جنت آستانی کرده ام پیدا(۱)

ص: ۶۳۸

قسمت سوم: اشعار شهادت امیرالمومنین علی علیه السلام

در شهادت امیرالمومنین علیها السلام مهدی سهیلی

ز شهر کوفه بگوشم رسد صدای علی

غریو گریه و آوای ناله های علی

سکوت غربت دلتنگ کوفه می داند

که چاه بود و شب و بانگ هایهای علی

رسول گفت پس از من بسوز و لب مگشا

بدین نشانه گلوگیر شد صدای علی

به عشق جان پیغمبر بسوی مرگ شتافت

بین چه مایه صفا بود در وفای علی

بنام دین خدا بسکه حيله ورزیدند

زمانه همچو قفس تنگ شد برای علی

ز پیروان دروغین بسا بناله نشست

ولای مردم صد رنگ شد بلای علی

گروه مردم تقوا فروش نفس پرست

گره زدند بدست گره گشای علی

ز راه خدعه چو قران به نیزه ها کردند

دگر نداد کسی تن به اقتدای علی

همان کسان که علی را بخانه بنشانند

به گریه ها بنشستند در عزای علی

نگر به پستی دنیا که چون معاویه
لب پلید گشاید به ناسزای علی
برو بکوفه و با گوش دل بظلمت شب
ز چاهها بشنو بانگ ربّای علی
ز خطبه های علی دل بلرزه می افتد
بلیغ تر ز علی کیست جز خدای علی
گل مدینه و فرزند مکه را کشتند
مگر چه بود بجز عدل مدّعی علی
شبی که قاتل خود را گرسنه می پنداشت
نخواست شیر بنوشد. بین حیای علی
اگر چه حال مناجات نیمه شب داری
به ناله لب بگشا همره دعای علی
به جانفدائی او زنده شد شریعت حق
ز فقر خود خجلم جان من فدای علی
به ادّعا نتوان شیعه بود، شیعه کسی ست
که پای خود بگذارد به جای پای علی. (۱)

ص: ۶۳۹

هاشم قوامی شهیدی

در انتهای یک شب مهتاب و پُر سکوت

وقتِ سحر، که بانگِ مؤذن رسد بگوش

در خلوت و سکوتِ شبستانِ مسجدی

مردی نشسته است چو شب ساکت و خموش

مردی که شد پدید در او مقصدِ وجود

مردی که مظهرِ کرم و علم و دانش است

مردی که شد عیان ز رُخس مظهرِ خدا

مردی که رمزِ زندگی و آفرینش است

او با خدای خویش، به راز و نیاز بود

فارغ ز های و هوی جهان و جهانیان

میبود غرق پهنه ی دریایِ عشق و شور

عشقیکه عاجز است ز توصیفِ او بیان(۱)

ص: ۶۴۰

شب، کوفه سراسیمه چو آهنک دگر کرد

از خویش سفر کرد

بر دامن رنگین شفق از سر تشویش

بنشست و نظر کرد

بس شط جنون در رگ پیچیده شب دید

هنگامه تب دید

بر پهنه گلگون فلق مهر جهانتاب

در تاب و تعب دید

می دید که صد سلسله در سلسله آه

در راه سحرگاه

بر باره این غمکده افراشته خرگاه

تا کنگره ماه

میدید که تا در پرده این دشت منقش

دیوانه و سرکش

سر بر زده از دامن هر خار چو شمشیر

گلبوته آتش

میدید که در قافله غافل ایام

بی لحظه ای آرام

رنج از پی رنج آید و درد از پی هر درد

دام است پی دام

میدید که در باغ جنان معرکه برپاست

فریاد خدایاست

آدم نگران، احمد مختار، پریشان

چون موسی و عیساست

میدید که در عالم امکان خیری هست

شور و شرری هست

بر دامن محراب به قربانگه معبود

بنهاده سری هست

آن سر، که سری هست سرافرازتر از او

پر رازتر از او

هرگز نشیندند و نبینند و نبینیم

سربازتر از او

میدید بدرگاه خدا جبهه گشاده است

بر خاک نهاده است

از هستی و هر چیز بجز دوست بریده است

بی خویش فتاده است

لرزید که جبریل بناگاه، فغان زد

آتش به جهان زد

کای خفته دلان شرم، که اهریمن شب تیغ

بر رشته جان زد

خیزید که کشتند علی (ع) شیر خدا را

ص: ۶۴۱

آن نور هدای را

گنجینه اسرار ازل، عدل مجسم

مرآت صفا را

از فرق علی (ع) خون خدا ریخت به محراب

پیچید چو گرداب

شد هم نفس تندر و سیلاب ز خون ریخت

بر دامن مهتاب

همراز نبی، همسر زهرای مطهر

گلگون سر و پیکر

از پای در افتاد به شمشیر ستمگر

آن نخل تناور

فرزند حرم خفت به محراب عبادت

در راه شهادت

دریای کرم، کان وفا، شمع هدایت

خورشید ولایت [۱](#) (۱)

قاضی عظمی سبیده کاشانی

گذر دارد زمان بر جاده شب سوگوار امشب

مه از غم کرده روی خویش پنهان در غبار امشب

چه افتاده است یا رب در حریم گنبد گردون

که میریزند انجم اشک حسرت در کنار امشب

مگر کشتند در محراب آن دلداده حق را
که دل در سینه می‌گرید ز ماتم زارزار امشب
نسیم مویه گر غمگین بگوش نخلها گوید
دوتا شد پشت چرخ از سوگ آن یکتا سوار امشب
ز تیغ شب پرستان در حریم مسجد کوفه
رخ فرزند قرآن شد زخون سرنگار امشب
ص: ۶۴۲

علی مولود کعبه حجت حق یار محرومان
بخون غلطید و شد فارغ ز رنج انتظار امشب
سوی معبود شد زندانی زندان آب و گل
شد از فزت و رب الکعبه این راز آشکار امشب
چه تلخست این مصیبت، وه چه جانسوزست این محنت
ازین غم دیده کروییان شد اشکیار امشب
شد از این ماتم عظمی بجنت مویه گر زهرا
محمد(ص) گشت ازین اندوه سنگین سوگوار امشب
شگفتا کافر و شقّ القمر، یارب چه می بینم
مرا افتاده از این ماجرا در جان شرار امشب
نثارت باد نفرین ابد ای کوفه، وی کوفی
که شد از این جنایت نسل آدم شرمسار امشب
علی در چاه غم فریاد زد تنهائی خود را
شنو پژواک آن را از ورای شام تار امشب
بنال ای همنوایا من، سرشک از دیده جاری کن
که خون می گرید از این قصّه چاه راز دار امشب
مدارا کن دل خونین بدین محنت مدارا کن
که می گردد بکام کفر چرخ کجمدار امشب
گل گلزار مسکینان مگر شد از خزان پرپر
که میبارند اشک از دیده چون ابربهار امشب

شده شمع عزا چشم یتیمان در ره مولا

همی ریزند از حسرت سرشک انتظار امشب

دگر آن ناشناس مهربان از در نمی آید

که بنوازد یتیمان را بلطف بی‌شمار امشب

ص: ۶۴۳

نشد این انتظار آخر، بخون غلطید آن سرور

پایان آمد این دفتر بخطی زرنگار امشب

دلا پرواز کن سوی نجف آن قبله دلها

سلام ما بیال شوق برتا آن دیار امشب

بگو ای یار محرومان شب قدرت مبارکباد

ترا قدر آفرین داده است قدر بیشمار امشب

سپیده سر بدرگاه علی بهر شفاعت نه

مگر در پرتو لطفش دلت یابد قرار امشب(۱)

شب کوفه محمدعلی شریفی

شب سراسیمه بساط خود را

جمع می کرد و پریشان می رفت

وانهمه گوهر رخشنده که داشت

دور افکنده، شتابان می رفت

شب که ترس آور و وحشت افزاست

کس ندانست چرا می ترسید

شب تاریک، که دل لرزاند

وحشتی داشت کز آن میلرزید

دل شب بود ز رازی آگاه

که دل از وحشت آن خون می شد

ناظر واقعه شومی بود

که از آن حال دگرگون می شد

دامن خویش از آن می پیچید

تا مبادا شود آلوده به ننگ

تا مگر وارهد از نفرین ها

تند می رفت و نمیکرد درنگ

ص: ۶۴۴

۱- - آئینه آفتاب - ص ۱۵۰

در پس پرده شب و روز چه دید
آن همه وحشت جانفرسا را
پا بپا کرد و نمی رفت جلو
داشت در سلسله گویی پا را
روز هم داشت سرا ز شرم به پیش
تا نگویند، سیه کاری بود
شب نمی خواست که مردم گویند
چه بلا خیز شب تاری بود
ناگهان رنگ پرید از رخ شب
گشت محراب چو همرننگ شفق
کرده خورشید مگر باز غروب
یا که افتاد ز پا مشعل حق
گرفتند در چه مغرب خورشید
روز دیگر زند از مشرق سر
آفتابی به سحر کرد غروب
که نیابند در آفاق دگر
برق شمشیر درخشید و از آن
خرمن دانش و تقوی همه سوخت
نغمه «فُزْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ»
آتشی در دل محراب افروخت

از سر شوق سر خونین را

او بسایید بخاکِ درِ دوست

دست شکرانه بمالید بروی

کآنچه از دوست رسد جمله نکوست (۱)

ص: ۶۴۵

۱- - آئینه آفتاب، ص ۱۸۷

قسمت چهارم: اشعار متفرقه

در وصف فاطمه علیها السلام مرحوم الهی قمشه ای

مصطفی تاج است و حیدر تاجدار فاطمه

گوهر سبطین احمد گوشوار فاطمه

ایزد یکتا به طاق عرش اعلی برنگاشت

نام پاک و عزت و شأن و وقار فاطمه

ام سبطین است و جفت مرتضی، سلطان دین

زهره برج رسالت، مه عذار فاطمه

پیش سرو قامتش، شرمنده طوبای بهشت

عرشیان تکبیر گویان بر شعار فاطمه

آسمان را دامن از درّ و گهر پر کرده اند

تا شبی از شوق گرداند نثار فاطمه

تا ابد گردد مشام اهل جنت مشکبو

زلف حورالعین گر افشانند غبار فاطمه

معدن درّ ولایت، منبع فیض خدا

در شفاعت عالمی چشم انتظار فاطمه

چون به محشر بر شفاعت لب گشاید لطف دوست

بخشد از رحمت گناه دوستدار فاطمه

صد تبارک گفت نقاش ازل چون برنگاشت

طلعت زیبا و زلف مشکبار فاطمه

زیور تاج امامت زیب شاهان وجود

گوهر زهرا و در شاهوار فاطمه

ص: ۶۴۶

طاهر طهر مطهر، ظلّ نور لم یزلّ

آیت تطهیر نازل شد به دار فاطمه

زد «الهی» چنگ در دامان عصمت کز نشاط

مست ناب کوثر است از جویبار فاطمه (۱)

قصیده در ستایش حضرت صدیقه طاهره زهرا علیها السلام الهی قشمه ای

به برج معرفت گردون، درخشان اختری دارد

به جیب خود سپهر عشق، تابان گوهری دارد

به باغ وحی و بستان نبوت گلبنی باشد

که آن گلبن هزاران باغ گل، در هر پری دارد

به بستان ولایت، تازه سرو قامتی یابی

که آن قامت چو غوغای قیامت محشری دارد

به چشم از کحل ادراک حقایق سرمه بینش

به گوش از گوشوار علم و ایمان گوهری دارد

فلک زان حلقه گیسوی مشکین چنبری گیرد

ملک زان نرگس شهلای رضوان ساغری دارد

از آن مشکین دو گیسو، لیلہ القدر آیتی باشد

وز آن خندان لب لعل، آب حیوان مظهری دارد

زمین هر محفل از اشراق رویش شاهدهی بیند

فلک هر جانب از انوار حُسنش اختری دارد

جحیم از قهر او بر دشمنانش شعله افروزد

بهشت از لطف او بر دوستانش کوثری دارد

ص: ۶۴۷

۱- دیوان مرحوم الهی قمشه ای، ص ۳۵۲.

وقارش بر قد و بالای عصمت زیوری بندد
شکوهش بر سر از سلطان عزت افسری دارد
به بر از اطلس زیبای جنت حله دیا
به سر از فاق لولاک نبوت معجری دارد
در آفاق حقیقت اخترش را بهترین طالع
که چون شاه ولایت شام وصلش همسری دارد
سزد گر آفتاب و مه ز مهرش رخ بیفروزد
که در جیب فلک رفعت، شیر و شبری دارد
امیر دین از آن برج ولای آسمان رفعت
به از مه، یازده تابنده مهر انوری دارد
حسن خلق و حسین افسر، علی قدر و محمدفر
که او چون شاه صادق، ماه مذهب جعفری دارد
دگر موسی کاظم، پس علی فرزند دلبندهش
که در ملک رضا آن والی حق کشوری دارد
دگر سلطان تقوی، خسرو یکتا تقی دیگر
نقی پاک جان، آن کو حسن فر عسگری دارد
دگر غوث زمان، قطب جهان، آن معنی قرآن
امام انس و جان، قایم ولی داوری دارد
بلی دخت پیمبر، طهر اطهر، شافع محشر
به طالع یازده رخشنده ماه و اختری دارد

ز غوغای قیامت، کی هراسد شیعه پاکش

که چونان عصمت کبری شفیع محشری دارد

ص: ۶۴۸

عجب نبود «الهی» را گر ایمن باشد از دوزخ

که از مهرش دلی روشن، چو مهر خاوری دارد(۱)

در ولادت حضرت زهرا علیها السلام

حجه الاسلام سید حشمت الله علوی

یاران دهید مژده ز حق کوثر آمده

روشن جهان ز فاطمه اطهر آمده

خیر کثیر و صنع بدیع و جمال حق

یکجا درون خانه احمد بر آمده

در خانه رسول که مهد هدایت است

پاکیزه دختری ز ملک برتر آمده

در دامن خدیجه کبری ز لطف حق

شمس الضحی به جمله زنان سرور آمده

نور خدا لطیفه ختم پیمبران

گیتی فروز گشته و روشنگر آمده

آن مادری که دامن پر مهر پاک او

آزاده چون حسین و حسن پرور آمده

بانوی عصمتی که نور خدا از وجود او

تابیده در جهان و چنین پر بر آمده

سر چشمه هدایت انسان در این جهان

عظمی شفیعه ایست که در محشر آمده

یکتا بود چو خالق خود در بهاء و فضل

از منبع اصیل شرف گوهر آمده

ابواب خیر و رحمت حق از ولادتش

مفتوح گشت و دشمن او ابتر آمده

این معدن کرم که عظیم است و پر بها

اصل ولایت است و به خلق افسر آمده

حبل اللّهی که منشأ لطف و کرامت است

دردانه ای که بهر علی همسر آمده

ام الائمه النّجبا شافع جزا

الگوی عفت است و به رحمت در آمده

زهرا به خادم سر کویت نظر نما

کو با امید به این در گه آمده

علی اکبر توکلی مقدم،

مداح و خادم حرم امام رضا علیه السلام:

گر همه عمر عبادت کنی

کعبه دو صد بار زیارت کنی

ص: ۶۴۹

جمله کتابی که فرستاده حق

کشف شود بر تو ورق در ورق

با همه کشف و کرامات تو

با همه قرب و مقامات تو

گر نبود مهر علی علیه السلام در دلت

آتش سوزنده بود منزلت

* * *

گرچه سخندان به سخن غالب است

گوش بده بر سخنم جالب است

اذن دخول تو به باغ بهشت

حبّ علیّ بن ایطالب است

اشعار مرحوم شیخ بهایی در ارزش اعمال

«همه روزه روزه بودن همه شب نماز کردن

همه ساله حج نمودن سفر حجاز کردن

زمدینه تا به کعبه سروپا برهنه رفتن

دو لب از برای لئیک به وظیفه باز کردن

به مساجد و معابد همه اعتکاف جستن

ز ملاحی و مناهی همه احتراز کردن

شب جمعه ها نخفتن به خدای راز گفتن

ز وجود بی نیازش طلب نیاز کردن

به خدا که هیچ کس را ثمر آن قدر نباشد

که به روی ناامیدی در بسته باز کردن»

و تو را بگویم ای دوست که بدون حبّ حیدر

نتوان به درگه حق طلب نیاز کردن

بیت آخر از مؤلف است.

ص: ۶۵۰

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه

اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

